



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

آیات و احادیث مبارک شریف

تفہیم و تفسیر دوسرا حصہ

جلد اول

ترجمہ و تفسیر

مختار محمد عارف اعظمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه جلد ۱
۱۶	مشخصات کتاب
۱۷	اشاره
۲۱	فهرست مطالب
۴۱	مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)
۴۳	پیشگفتار
۴۷	مباحث مقدماتی
۴۷	اشاره
۴۷	مفهوم شناسی «تعلیم»
۴۸	مفهوم شناسی «تربیت»
۴۹	تعریف تعلیم و تربیت
۴۹	اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام
۵۳	«تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟
۵۷	بخش اول: تعلیم
۵۷	اشاره
۵۹	فصل اول: علم
۵۹	اشاره
۶۱	اهمیت مقام علم
۶۱	اهمیت علم و عالم در روایات
۶۲	مقام شهید برای کسی که در راه تحصیل علم از دنیا برود
۶۳	«خلاق»، زاینده علم است
۶۳	«تخصص» از دیدگاه قرآن
۶۴	«علم»، پایه «ایمان»

- ۶۵ «علم» معیار برتری انسان
- ۶۶ علم و دانش، سبب شناسایی حق
- ۶۸ آیا عالمان و جاهلان یکسان اند؟
- ۶۸ «جهل» ریشهٔ بدبختی
- ۶۹ جهاد با جهل و جهاد با دشمن
- ۷۴ عقیدهٔ برخی از فلاسفه دربارهٔ علم
- ۷۴ علمی که علم نیست
- ۷۶ علم هدف نیست، وسیله است
- ۷۶ مغروران به علم
- ۷۹ علم حقیقی
- ۸۰ علم را برای عمل باید آموخت
- ۸۰ درس های داستان موسی و خضر علیهما السلام
- ۸۲ در علم افزون طلب باش
- ۸۵ فصل دوم: عالم
- ۸۵ اشاره
- ۸۷ عالمان در منطق قرآن
- ۸۸ عالمان در لسان روایات اهل بیت علیهم السلام
- ۸۹ دانشمندان در سخن امام صادق علیه السلام
- ۹۰ موقعیت دانشمندان
- ۹۱ مقام علما و دانشمندان
- ۹۳ دانشمندان و بقای آن ها، در سخن علی علیه السلام
- ۹۳ دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل شدن
- ۹۴ علما و دانشمندان جزء شفیعیان اند
- ۹۴ نبودن علما و دانشمندان، سبب نقصان زمین
- ۹۵ تعبیر به «بئر معطله» در مورد دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند
- ۹۶ وظیفهٔ بزرگ دانشمندان

- سخن گفتن آتش دوزخ با دانشمندان ۹۸
- خطر دانشمندانی که دانش خود را در اختیار جباران قرار دهند ۹۹
- دانشمندی که به خدمت فراعنه درآید ۱۰۰
- «بلعم باعورا» دانشمند دنیاپرست و منحرف ۱۰۲
- عالم بی عمل ۱۰۵
- نکته: گفتار بی عمل ۱۰۷
- عالم بی عمل در روایات ۱۰۸
- گویاترین مثال برای عالم بی عمل: چارپایی بر او کتابی چند ۱۱۰
- فصل سوم: تعلّم و فراگیری ۱۱۳
- اشاره ۱۱۳
- انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است ۱۱۵
- پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره گیری از پرتو علم او ۱۱۷
- اگر نمی دانید بپرسید ۱۱۷
- نکته: اهل ذکر چه کسانی هستند؟ ۱۲۰
- پرسش های بی جا ۱۲۳
- شأن نزول ۱۲۳
- اگر سؤالات بی جا ست چرا با اصرار جواب داده می شود؟ ۱۲۶
- سؤال توضیحی و سؤال اعتراضی ۱۲۸
- سؤال تحقیقی و سؤال سرزنشی ۱۳۰
- فصل چهارم: چگونگی تعلیم و تبلیغ دین ۱۳۳
- اشاره ۱۳۳
- مقدمه ۱۳۶
- تحصیل علم و نشر آن هر دو واجب است ۱۳۷
- جهاد فکری و تبلیغاتی ۱۳۷
- جمله «تواصوا بالحق» و مسأله تبلیغ ۱۳۸
- مجلس علم، باغی از باغ های بهشت ۱۳۹

- ۱۴۰ نقش مؤثر «گفتار» در سرنوشت انسان ها
- ۱۴۱ اعتبار «سخن گفتن» نسبت به دیدن و شنیدن
- ۱۴۱ شرایط مبلّغین اسلام
- ۱۴۳ چهار مورد از وظایف مبلّغان
- ۱۴۵ مبلّغان راستین چه کسانی هستند؟
- ۱۴۶ شرط پیروزی در تبلیغات
- ۱۴۷ ویژگی هایی مورد نیاز گویندگان
- ۱۵۰ بهترین گویندگان
- ۱۵۲ بدی را با نیکی دفع کن!
- ۱۵۶ برنامه چهار مرحله ای داعیان الی الله
- ۱۵۷ انسان در برابر طوفان وسوسه ها
- ۱۵۸ دعوت داعیان الی الله، خدمت گسترده ای به انسان ها
- ۱۵۹ مجادله در قرآن مجید
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۶۰ الف) مفهوم «جدال» و «مراء»
- ۱۶۱ ب) جدال حق و باطل
- ۱۶۱ اشاره
- ۱۶۲ مناظرات اهل بیت علیهم السلام با مخالفان
- ۱۶۳ ج) آثار شوم مجادله باطل
- ۱۶۵ د) روش مجادله به احسن
- ۱۶۷ تبلیغات مؤثر
- ۱۷۰ راه و رسم تبلیغ
- ۱۷۳ نکته ها:
- ۱۷۳ ۱. راه و رسم تبلیغ
- ۱۷۴ ۲. فرار از حقیقت چرا؟
- ۱۷۵ مؤثرترین راه تبلیغ

۱۷۶	از تبلیغات عجولانه بپرهیزید
۱۷۷	امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی
۱۷۹	اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی
۱۸۱	دعوت به استدلال منطقی در همه جا
۱۸۲	لزوم بحث منطقی
۱۸۲	منطق آزاداندیشی اسلام
۱۸۵	نکته ها:
۱۸۵	۱. منطق آزاداندیشی اسلام
۱۸۶	۲. پاسخ به چند سؤال
۱۸۸	۳. نمونه ای از روایات اسلامی در زمینه آزاداندیشی
۱۸۹	منطق بی اعتنایی، یکی از روش های مبارزه با لجوجان
۱۹۱	روش جالب در برخورد با افراد لجوج
۱۹۳	پنج روش برای نفوذ در قلب تیره متکبران جبار
۱۹۵	پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا
۲۰۰	برای بحث، بهترین روش را برگزینید
۲۰۲	یکی از بهترین روش های مناظره و بحث
۲۰۶	روش های برخورد با دشمنان
۲۱۴	برخورد منطقی با همه مخالفان
۲۱۷	برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان
۲۱۸	یک دستور اخلاقی برای زمان برخورد با کفار
۲۲۰	راه نفوذ در دیگران
۲۲۰	سه نکته در این آیات
۲۲۱	بیان رسا و مؤثر
۲۲۴	داستان «حبیب نجار»
۲۲۹	نکته های آموزنده این داستان
۲۳۰	مجادله به باطل

- ۲۳۲ آثار شوم مجادله باطل
- ۲۳۴ کبر و غرور سرچشمه اصلی مجادله به باطل
- ۲۳۷ ادب قرآن در بحث و محاجه
- ۲۳۸ بخش دوم: تربیت و سازندگی
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۴۰ فصل اول: کلیات (مباحثی کلی در باب تعلیم و تربیت)
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۳ برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت
- ۲۴۴ نقش پیامبران در تربیت انسان
- ۲۴۵ مربی و قابلیت
- ۲۴۶ میدان پرورش و تربیت
- ۲۴۸ چهار مرحله از مراحل تربیت
- ۲۴۹ برنامه چهار ماده ای خوشبختی
- ۲۵۳ یک روش مؤثر تربیتی
- ۲۵۴ تأثیر سریع تربیت الهی
- ۲۵۵ نکاتی آموزنده و تربیتی در باب حق و باطل
- ۲۵۵ اشاره
- ۲۵۶ ۱. دشواری تشخیص حق و باطل
- ۲۵۷ ۲. معنای زبد
- ۲۵۸ ۳. همیشه بهره ها به میزان آمادگی ها و لیاقت هاست
- ۲۵۸ ۴. باطل دنبال بازار آشفته می گردد
- ۲۵۹ ۵. باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی شود
- ۲۵۹ ۶. بقای هر موجودی بسته به میزان سودرسانی آن است
- ۲۶۰ ۷. چگونه حق، باطل را بیرون می ریزد
- ۲۶۰ ۸. باطل بقای خود را مدیون حق است
- ۲۶۰ ۹. مبارزه حق و باطل همیشگی است

۱۰. زندگی در پرتو تلاش و جهاد ۲۶۱
- اثرات اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن کعبه ۲۶۲
- نفی به تنهایی کافی نیست ۲۶۳
- عوامل حیات و مرگ ملت ها ۲۶۷
- روزهای حساس زندگی ۲۷۲
- دنیا دار دردها و رنج ها ۲۷۶
- دورنمای زندگی دنیا ۲۷۷
- مزرعه دنیا، و آخرت ۲۷۹
- جامع ترین آیه اخلاقی (تربیتی و سازنده) ۲۸۳
- فصل دوم: انسان در قرآن ۲۸۷
- اشاره ۲۸۷
- هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن ۲۸۹
- فلسفه آفرینش از دیدگاه فلسفه ۲۹۲
- این حدیث با آنچه گفتید چه تناسبی دارد؟ ۲۹۷
- نظری به روایات اسلامی درباره فلسفه آفرینش انسان ۲۹۸
- ارزش انسان از نظر قرآن ۳۰۱
- ارزش معنوی مرد و زن ۳۰۲
- چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟ ۳۰۴
- اوصاف انسان های شایسته ۳۰۹
- الگوهای جاویدان ۳۱۵
- نتیجه ۳۱۹
- راست قامتان جاده توحید ۳۲۰
- انسان های آزاده و اسیر ۳۲۲
- تعبیرات مختلف درباره «انسان» در قرآن مجید ۳۲۴
- فصل سوم: نقش قرآن در تربیت انسان ۳۲۷
- اشاره ۳۲۷

- تأثیر آیات قرآن بر دل های آماده ----- ۳۲۹
- چند نکته: ----- ۳۳۰
- قرآن کتاب اندیشه و عمل ----- ۳۳۲
- حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره فراز (أُمُّ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا) ----- ۳۳۴
- قرآن، هدایت و درمان ----- ۳۳۴
- قرآن، نسخه شفا بخش ----- ۳۳۶
- نکته ها: ----- ۳۳۶
۱. مفهوم کلمه «مِن» در «مِنَ الْقُرْآنِ» ----- ۳۳۶
۲. تفاوت میان شفاء و رحمت ----- ۳۳۷
۳. چرا ظالمان نتیجه معکوس می گیرند؟ ----- ۳۳۷
۴. یک داروی مؤثر برای همه دردهای اجتماعی و اخلاقی ----- ۳۳۸
- نفوذ فوق العاده قرآن ----- ۳۴۲
- قیام شبانه برای تلاوت قرآن ----- ۳۴۳
- نکته ها: ----- ۳۴۶
۱. قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش ----- ۳۴۶
۲. معنی «ترتیل» ----- ۳۴۷
- هر چه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید ----- ۳۴۹
- نکته ها: ----- ۳۵۳
۱. ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی ----- ۳۵۳
۲. تلاوت قرآن همراه با تفکر ----- ۳۵۴
- تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد ----- ۳۵۵
- فصل چهارم: نظام خانواده ----- ۳۵۹
- اشاره ----- ۳۵۹
- تعلیم و تربیت خانواده ----- ۳۶۱
- اهمیت نظام خانواده ----- ۳۶۵
- ترغیب به ازدواج آسان ----- ۳۶۶

- نکته ها: ۳۷۲
۱. ازدواج، سنت الهی ۳۷۲
۲. منظور از جمله (وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ) چیست؟ ۳۷۵
- پیوند محبت دو همسر ۳۷۶
- اوصاف همسر شایسته ۳۷۹
- اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان ۳۸۰
- نکته ها: ۳۸۲
۱. فرزندان پیامبر ۳۸۲
۲. چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟ ۳۸۳
۳. اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان ۳۸۴
۴. پاسخ به یک ایراد ۳۸۴
- سه نکته مهم: ۳۸۴
۱. چرا فرزند نوح علیه السلام عمل غیر صالح بود؟ ۳۸۴
۲. آیا نوح علیه السلام نمی دانست که فرزندش مشمول وعده الهی نیست؟ ۳۸۶
۳. آنجا که پیوندها گسسته می شود! ۳۸۶
- اموال و فرزندان، وسیله آزمایش شما هستند ۳۸۸
- شأن نزول ۳۸۸
- اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکند ۳۹۳
- اهمیت نیکی به پدر و مادر ۳۹۴
- توحید و نیکی به پدر و مادر ۳۹۵
- دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر ۳۹۷
- نکته: احترام پدر و مادر در منطق اسلام ۳۹۹
- احترام پدر و مادر ۴۰۲
- اشاره ۴۰۲
- تفسیر ۴۰۳
- ای انسان! به پدر و مادر نیکی کن ۴۱۰

- ۴۱۰ اشاره
- ۴۱۰ تفسیر
- ۴۱۵ نیکی به پدر
- ۴۱۶ آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر
- ۴۱۶ اشاره
- ۴۱۷ تفسیر
- ۴۲۰ فلسفهٔ اجازه گرفتن و مفاسد عدم توجه به آن
- ۴۲۳ فصل پنجم: تشویق و مجازات
- ۴۲۳ اشاره
- ۴۲۵ اهمیت و ضرورت تشویق و مجازات
- ۴۲۶ نتیجهٔ تشویق کار نیک یا بد
- ۴۲۹ تربیت از طریق انذار
- ۴۲۹ اشاره
- ۴۳۰ تفسیر
- ۴۳۲ اگر هشدار مؤثر نیفتد
- ۴۳۲ اشاره
- ۴۳۳ تفسیر
- ۴۳۵ مجازات های تربیتی
- ۴۳۵ اشاره
- ۴۳۵ تفسیر
- ۴۳۸ زندان یا کانون تربیت
- ۴۳۸ اشاره
- ۴۴۲ نکته ها:
- ۴۴۲ ۱. زندان، کانون ارشاد یا دانشگاه فساد؟
- ۴۴۴ ۲. آنجا که نیکوکاران بر سر دار می روند
- ۴۴۴ ۳. بزرگ ترین درس آزادی!

- ۴۴۵ ----- ۴. سوءاستفاده از یک شعار سازنده
- ۴۴۶ ----- توجه به غیر خدا
- ۴۴۷ ----- مجازات هم حسابی دارد
- ۴۵۲ ----- مجازات های بیدارکننده
- ۴۵۲ ----- اشاره
- ۴۵۲ ----- تفسیر
- ۴۵۵ ----- مجازات استدراج
- ۴۵۹ ----- مجازات تهمت
- ۴۵۹ ----- اشاره
- ۴۵۹ ----- تفسیر
- ۴۶۲ ----- نکته ها:
- ۴۶۲ ----- ۱. معنی «رمی» در آیه چیست؟
- ۴۶۳ ----- ۲. چرا چهار شاهد؟
- ۴۶۴ ----- ۳. شرط قبولی توبه
- ۴۶۵ ----- ۴. احکام قذف
- ۴۶۶ ----- مجازات شدید برای چه بود؟
- ۴۶۷ ----- مجازات در حضور جمع چرا؟
- ۴۶۹ ----- چکیده مطالب کتاب:
- ۴۷۰ ----- درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: مکارم شیرازی، ناصر، 1305 -

Makarem Shirazi, Nasir

عنوان قراردادی: تفسیر نمونه. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه / مکارم شیرازی؛ تهیه و تنظیم محمدجواد اسکندرلو.

مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، 1399-

مشخصات ظاهری: 2 ج.

شابک: دوره. 978-964-533-354-4؛ ج. 1-978-964-533355-1؛ ج. 2-978-964-533-356-8

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن 14

Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century

موضوع: اسلام و آموزش و پرورش -- جنبه های قرآنی

Islamic education -- Qur'anic teaching

شناسه افزوده: اسکندرلو، محمدجواد، 1340 -، گردآورنده

شناسه افزوده: Eskandarloo, Muhammad Jawad

رده بندی کنگره: BP98

رده بندی دیویی: 297/179

شماره کتابشناسی ملی: 6247606

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه

مکارم شیرازی

تهیه و تنظیم محمدجواد اسکندرلو.

ص: 3

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی)... 15

پیشگفتار... 17

مباحث مقدماتی... 21

مفهوم شناسی «تعلیم»... 21

مفهوم شناسی «تربیت»... 22

تعریف تعلیم و تربیت... 23

اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام... 23

«تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟... 27

بخش اول: تعلیم / 31

فصل اول: علم... 33

اهمیت مقام علم... 35

اهمیت علم و عالم در روایات... 35

مقام شهید برای کسی که در راه تحصیل علم از دنیا برود... 36

«اخلاق»، زائیده علم است... 37

«تخصص» از دیدگاه قرآن... 37

«علم»، پایه «ایمان»... 38

«علم» معیار برتری انسان... 39

علم و دانش، سبب شناسایی حق... 40

آیا عالمان و جاهلان یکسان اند؟... 42

«جهل» ریشه بدبختی... 42

جهد با جهل و جهد با دشمن... 43

ص: 5

عقیده برخی از فلاسفه درباره علم... 48

علمی که علم نیست... 48

علم هدف نیست، وسیله است... 50

مغروران به علم... 50

علم حقیقی... 53

علم را برای عمل باید آموخت... 54

درس های داستان موسی و خضر علیهما السلام... 54

در علم افزون طلب باش... 56

فصل دوم: عالم... 59

عالمان در منطق قرآن... 61

عالمان در لسان روایات اهل بیت علیهم السلام... 62

دانشمندان در سخن امام صادق علیه السلام... 63

موقعیت دانشمندان... 64

مقام علما و دانشمندان... 65

دانشمندان و بقای آن ها، در سخن علی علیه السلام... 67

دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل شدن... 67

علما و دانشمندان جزء شفیعان اند... 68

نبودن علما و دانشمندان، سبب نقصان زمین... 68

تعبیر به «بئر معطله» در مورد دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند... 69

وظیفه بزرگ دانشمندان... 70

سخن گفتن آتش دوزخ با دانشمندان... 72

خطر دانشمندانی که دانش خود را در اختیار جباران قرار دهند... 73

دانشمندی که به خدمت فراعنه درآید... 74

«بلعم باعورا» دانشمند دنیاپرست و منحرف... 76

عالم بی عمل... 79

ص: 6

نکته: گفتار بی عمل... 81

عالم بی عمل در روایات... 82

گویاترین مثال برای عالم بی عمل: چارپایی بر او کتابی چند... 84

فصل سوم: تعلّم و فراگیری... 87

انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است... 89

پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره گیری از پرتو علم او... 91

اگر نمی دانید برسید... 91

نکته: اهل ذکر چه کسانی هستند؟... 94

پرسش های بی جا... 97

شان نزول... 97

اگر سؤالات بی جا ست چرا با اصرار جواب داده می شود؟... 100

سؤال توضیحی و سؤال اعتراضی... 102

سؤال تحقیقی و سؤال سرزنشی... 104

فصل چهارم: چگونگی تعلیم و تبلیغ دین... 107

مقدمه... 109

تحصیل علم و نشر آن هر دو واجب است... 110

جهاد فکری و تبلیغاتی... 110

جمله «تواصوا بالحق» و مسأله تبلیغ... 111

مجلس علم، باغی از باغ های بهشت... 112

نقش مؤثر «گفتار» در سرنوشت انسان ها... 113

اعتبار «سخن گفتن» نسبت به دیدن و شنیدن... 114

شرایط مبلغین اسلام... 114

چهار مورد از وظایف مبلغان... 116

مبلغان راستین چه کسانی هستند؟... 118

ص: 7

- شرط پیروزی در تبلیغات... 119
- ویژگی هایی مورد نیاز گویندگان... 120
- بهترین گویندگان... 123
- بدی را با نیکی دفع کن!... 125
- برنامه چهار مرحله ای داعیان الی الله... 129
- انسان در برابر طوفان وسوسه ها... 130
- دعوت داعیان الی الله، خدمت گسترده ای به انسان ها... 131
- مجادله در قرآن مجید... 132
- الف) مفهوم «جدال» و «مراء»... 133
- ب) جدال حق و باطل... 134
- مناظرات اهل بیت علیهم السلام با مخالفان... 135
- ج) آثار شوم مجادله باطل... 136
- د) روش مجادله به احسن... 138
- تبلیغات مؤثر... 140
- راه و رسم تبلیغ... 143
- نکته ها:... 146
1. راه و رسم تبلیغ... 146
2. فرار از حقیقت چرا؟... 147
- مؤثرترین راه تبلیغ... 148
- از تبلیغات عجولانه پرهیزید... 149
- امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی... 150

اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی ... 152

دعوت به استدلال منطقی در همه جا ... 154

لزوم بحث منطقی ... 155

منطق آزاداندیشی اسلام ... 155

نکته ها: ... 158

ص: 8

1. منطق آزاداندیشی اسلام... 158
2. پاسخ به چند سؤال... 159
3. نمونه ای از روایات اسلامی در زمینه آزاداندیشی... 161
- منطق بی اعتنایی، یکی از روش های مبارزه با لجوجان... 162
- روش جالب در برخورد با افراد لجوج... 164
- پنج روش برای نفوذ در قلب تیره متکبران جبّار... 166
- پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا... 168
- برای بحث، بهترین روش را برگزینید... 173
- یکی از بهترین روش های مناظره و بحث... 175
- روش های برخورد با دشمنان... 179
- برخورد منطقی با همه مخالفان... 187
- برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان... 190
- یک دستور اخلاقی برای زمان برخورد با کفار... 191
- راه نفوذ در دیگران... 193
- سه نکته در این آیات... 193
- بیان رسا و مؤثر... 194
- داستان «حیب نجّار»... 197
- نکته های آموزنده این داستان... 202
- مجادله به باطل... 203
- آثار شوم مجادله باطل... 205
- کبر و غرور سرچشمه اصلی مجادله به باطل... 207

ادب قرآن در بحث و محاجه... 210

بخش دوم: تربیت و سازندگی / 211

فصل اول: کلیات... 213

برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت... 215

ص: 9

نقش پیامبران در تربیت انسان... 216

مربی و قابلیت... 217

میدان پرورش و تربیت... 218

چهار مرحله از مراحل تربیت... 220

برنامه چهار ماده ای خوشبختی... 221

یک روش مؤثر تربیتی... 225

تأثیر سریع تربیت الهی... 226

نکاتی آموزنده و تربیتی در باب حق و باطل... 227

1. دشواری تشخیص حق و باطل... 228

2. معنای زبده... 229

3. همیشه بهره ها به میزان آمادگی ها و لیاقت هاست... 230

4. باطل دنبال بازار آشفته می گردد... 230

5. باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی شود... 231

6. بقای هر موجودی بسته به میزان سودرسانی آن است... 231

7. چگونه حق، باطل را بیرون می ریزد... 232

8. باطل بقای خود را مدیون حق است... 232

9. مبارزه حق و باطل همیشگی است... 232

10. زندگی در پرتو تلاش و جهاد... 233

اثرات اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن کعبه... 234

نقی به تنهایی کافی نیست... 235

عوامل حیات و مرگ ملت ها... 239

روزهای حساس زندگی ... 244

دنیا دار دردها و رنج‌ها ... 248

دورنمای زندگی دنیا ... 249

مزرعه دنیا، و آخرت ... 251

جامع ترین آیه اخلاقی (تربیتی و سازنده) ... 255

ص: 10

- فصل دوم: انسان در قرآن... 259
- هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن... 261
- فلسفه آفرینش از دیدگاه فلسفه... 264
- این حدیث با آنچه گفتید چه تناسبی دارد؟... 269
- نظری به روایات اسلامی درباره فلسفه آفرینش انسان... 270
- ارزش انسان از نظر قرآن... 273
- ارزش معنوی مرد و زن... 274
- چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟... 276
- اوصاف انسان های شایسته... 281
- الگوهای جاویدان... 287
- نتیجه... 291
- راست قامتان جاده توحید... 292
- انسان های آزاده و اسیر... 294
- تعبیرات مختلف درباره «انسان» در قرآن مجید... 296
- فصل سوم: نقش قرآن در تربیت انسان... 299
- تأثیر آیات قرآن بر دل های آماده... 301
- چند نکته... 302
- قرآن کتاب اندیشه و عمل... 304
- حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره فراز (أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)... 306
- قرآن، هدایت و درمان... 306
- قرآن، نسخه شفابخش... 308

1. مفهوم کلمه «مِن» در «مِن الْقُرْآن» ... 308

2. تفاوت میان شفاء و رحمت ... 309

3. چرا ظالمان نتیجه معکوس می گیرند؟ ... 309

4. يك داروی مؤثر برای همه دردهای اجتماعی و اخلاقی... 310

نفوذ فوق العاده قرآن... 314

قیام شبانه برای تلاوت قرآن... 315

نکته ها: ... 318

1. قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش... 318

2. معنی «ترتیل»... 319

هرچه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید... 321

نکته ها: ... 325

1. ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی... 325

2. تلاوت قرآن همراه با تفکر... 326

تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد... 327

فصل چهارم: نظام خانواده... 331

تعلیم و تربیت خانواده... 333

اهمیت نظام خانواده... 337

ترغیب به ازدواج آسان... 338

نکته ها: ... 344

1. ازدواج، سنت الهی... 344

2. منظور از جمله (وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ) چیست؟... 347

پیوند محبت دو همسر... 348

اوصاف همسر شایسته... 351

اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان... 352

نکته ها: ... 354

1. فرزندان پیامبر... 354

2. چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟ ... 355

3. اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان... 356

ص: 12

4. پاسخ به يك ايراد... 356

سه نکته مهم: ... 356

1. چرا فرزند نوح عليه السلام عمل غير صالح بود؟ ... 356

2. آیا نوح عليه السلام نمی دانست که فرزندش مشمول وعده الهی نیست؟ ... 358

3. آنجا که پیوندها گسسته می شود! ... 358

اموال و فرزندان، وسیله آزمایش شما هستند... 360

شأن نزول... 360

اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکند... 365

اهمیت نیکی به پدر و مادر... 366

توحید و نیکی به پدر و مادر... 367

دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر... 369

نکته: احترام پدر و مادر در منطق اسلام... 371

احترام پدر و مادر... 374

تفسیر... 375

ای انسان! به پدر و مادر نیکی کن... 382

تفسیر... 382

نیکی به پدر... 387

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر... 388

تفسیر... 389

فلسفه اجازه گرفتن و مفاسد عدم توجه به آن... 392

فصل پنجم: تشویق و مجازات... 395

اهمیت و ضرورت تشویق و مجازات... 397

نتیجه تشویق کار نیک یا بد... 398

تربیت از طریق انذار... 401

تفسیر... 402

ص: 13

اگر هشدار مؤثر نیفتد... 404

تفسیر... 405

مجازات های تربیتی... 407

تفسیر... 407

زندان یا کانون تربیت... 410

نکته ها: ... 414

1. زندان، کانون ارشاد یا دانشگاه فساد؟... 414

2. آنجا که نیکوکاران بر سر دار می روند... 416

3. بزرگ ترین درس آزادی!... 416

4. سوءاستفاده از يك شعار سازنده... 417

توجه به غیر خدا... 418

مجازات هم حسابی دارد... 419

مجازات های بیدارکننده... 424

تفسیر... 424

مجازات استدراج... 427

مجازات تهمت... 431

تفسیر... 431

نکته ها: ... 434

1. معنی «رمی» در آیه چیست؟... 434

2. چرا چهار شاهد؟... 435

3. شرط قبولی توبه... 436

4. احکام قذف... 437

مجازات شدید برای چه بود؟... 438

مجازات در حضور جمع چرا؟... 439

ص: 14

بسم الله الرحمن الرحيم

تعلیم و تربیت از ارکان اساسی زندگی بشر در طول تاریخ است، و به عبارت دیگر بلکه می توان گفت که انسان در هیچ زمان و مکانی نمی تواند از تعلیم و تربیت بی نیاز باشد، از این رو قرآن کریم به مسأله تعلیم و تربیت اهتمام ویژه دارد در حدی که آن را هدف رسالت پیامبر قرار داده است.

قرآن در سه جا به این اصل بنیادین اشاره می برد: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)؛ «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند» (1).

(رَبَّنَا وَإِنَعْتُ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)؛ «پروردگارا پیامبری در میان آنها از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)» (2).

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)؛ «خداوند بر مؤمنان نعمت بزرگی بخشید، هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛

ص: 15

1- . جمعه، آیه 2.

2- . بقره، آیه 129.

تا آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند». (1)

در دوران ما نیز به تعلیم و تربیت به جد پرداخته شده است بدین جهت مکتب های گوناگون در تعلیم و تربیت پیدا شده اند تا مگر برنامه های کارساز به جوامع بشری عرضه بدارند تا انسان را به سر منزل مقصود برساند، ولی عیب و کاستی این مکتب ها در این است که تنها به رفتار ظاهری انسان بذل توجه می کنند و اما به اعماق وجود انسان چندان توجه ندارند، برخلاف قرآن کریم که بر این جنبه تأکید فراوان دارد. براین اساس درباره تربیت نفس انسانی می فرماید: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا)؛ «که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده». (2)

و باز می فرماید: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)؛ «به یقین کسی که خود را پاکیزه ساخت، رستگار شد». (3)

بدین سبب، مکتب تعلیمی و تربیتی قرآن کریم، مکتبی بی بدیل است و چون موافق فطرت انسانی است بهترین راه و روش در تعلیم و تربیت بشمار می آید.

تفسیر نمونه که مورد توجه بسیار خوانندگان در زبان های گوناگون قرار گرفته است - در سایه آیات پراچ قرآنی - به طور جامع و عمیق به این امر مهم پرداخته است.

برای این که مطالب گوناگون آن در جای جای این تفسیر در يك جا جمع گردد تا خوانندگان به طور متمرکز از آن بهره ببرند، فاضل ارجمند دکتر محمدجواد اسکندرلو تلاش کرده است که در این راه گام بردارد، امید است که این اثر ارزشمند مورد توجه خوانندگان محترم قرار گرفته، از آن بهره کافی و وافی ببرند.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

ص: 16

1- . آل عمران، آیه 164.

2- . شمس، آیه 9.

3- . اعلی، آیه 4.

تعلیم و تربیت اسلام همزاد با طلوع آیین حیات بخش اسلام سابقه ای دیرینه دارد، آن سان که رب کریم نزول وحی را با خواندن آغازید: (إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ)؛ بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید، و انسان را از خون بسته ای خلق کرد! بخوان که پروردگارت (از همه) والاتر است، همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود و به انسان آنچه را نمی دانست آموخت! (1).

حوزه های علمی تشیع نیز برگرفته از تعالیم راستین محمدی صلی الله علیه و آله و در پرتو هدایت ائمه هدی علیهم السلام با پیشینه چندین سده همواره کانون علم و دانش (عنصر تعلیم) و تهذیب و تزکیه (عامل تربیت) بوده و در عبور از فراز و فرود قرون و اعصار، پیروان راه حقیقت و ره پویان طریق هدایت را از زلال معرفت و بصیرت فکری و باطنی سیراب نموده است.

در میان مهم ترین رسالت ها و مسئولیت های حوزه های علمی، دو موضوع اساسی بیش از مسائل و امور دیگر می درخشد که عبارت اند از: نخست، تأکید بر تعلیم و تربیت نیروی انسانی به مثابه بهترین شیوه نشر و اشاعه اندیشه اسلامی و مکتب اهل بیت علیهم السلام.

ص: 17

و دوم، پرورش عالمان و متخصصان علوم اسلامی، براساس تربیت جامع و متوازن معنوی و اسلامی.

همچنان که خداوند حکیم، هدف اصلی از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را تعلیم کتاب و حکمت، و تزکیه نفوس انسان ها معرفی کرده است:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)؛ «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».(1)

قرآن کریم، کتاب هدایت و تربیت و سازندگی است. ارتباط و انس با قرآن، بارقه امید به زندگی و پیمودن راه سعادت را در دل های مضطرب، نگران و مأیوس زنده می کند و نور قرآن، انسان گرفتار آمده در تاریکی ها را به سوی روشنایی و راه های امن و سلامت جسم و جان رهنمون می سازد: (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ ابْتِغَىٰ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ). (2)

گرچه نیاز انسان به قرآن، مختص به زمان خاصی نیست، اما به جرأت می توان مدعی شد که نیاز انسان عصر حاضر به این کتاب حیات بخش، به مراتب بیش از گذشته است؛ چون در این برهه از زمان حساس، فقر و نیاز انسان دورافتاده از خویشتن خویش و فاصله گرفته از فضایل اخلاقی و عواطف انسانی و محبوس شده در اضطراب ها و نگرانی ها، به هدایت گری که به بهترین راه ها هدایت کند، به مراتب بیشتر است و انسان عصر مدرن از عمق جان به دنبال

ص: 18

1- . جمعه، آیه 2.

2- . مائده، آیه 15 و 16.

حقیقت ناب و آب حیات است و آن را جز در دین سراسر معنویت اسلام و کتاب روح نواز و هدایت گر آن (قرآن) نخواهد یافت.

از این رو، مراجعه به تفاسیر قرآن و آشنایی با مفاهیم و پیام های این کتاب آسمانی امری مسلّم و بدیهی است. بی شك عشق ورزی به ساحت قرآن و بهره مندی از هدایت های آن در گرو درك و فهم صحیح آیات است و این مهم جز در پرتو تفسیر روشمند قرآن میسر نمی شود. تفسیر روشمند، راه را برای تحلیل، شناخت و دریافت صحیح مفاهیم و معارف قرآن هموار می سازد.

و اینك نگارنده این اثر، به منظور تحقّق بخشیدن به هدف مذکور و عملی ساختن پیشنهاد بسیار سودمند معظم له در صدد برآمدن تا مصداق دیگری از معارف قرآنی را از مجموعه 27 جلدی تفسیر نمونه، تحت عنوان تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه، ارائه دهم؛ باشد که مرضی حق تعالی و مورد پسند حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی قرار گیرد و همه تشنگان معارف ناب قرآن به ویژه در مباحث تعلیم و تربیت بتوانند از آن بهره مند شوند.

ص: 19

اینجانب هنگامی که به فهرست موضوعی تفسیر نمونه با دقت مراجعه کردم، مباحث بسیار مناسبی را در این رابطه یافتیم، از قبیل: اهمیت مقام علم، «علم» معیار برتری انسان، علم حقیقی، «اخلاق» زائیده علم است، عالمان در منطق قرآن، مقام علما و دانشمندان، اهمیت «تعلیم و تَعَلُّم»، برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت، مراحل چهارگانه تربیت، مربی و قابلیت، روش های مؤثر تربیتی، الگوهای جاویدان، تأثیر سریع تربیت الهی، چگونگی تبلیغ دین، فکر، تفکر، تعقل، یقین، ادب، تقوا، نیایش و...

همه مباحث یادشده در قالب دو بخش اساسی (بخش یکم: تعلیم، و بخش دوم: تربیت) به حول و قوه الهی ساماندهی و تنظیم خواهد شد.

«و ما توفیقی الا بالله العلیّ العظیم»

محمد جواد اسکندرلو

دانشیار جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیة

ص: 20

در بخش تمهیدی این کتاب، پس از آشناسازی مخاطبان و فراگیران ارجمند با مفاهیم «تعلیم» و «تربیت»، اهمیت آن و «تهذیب و تربیت»، این مسأله مهم مورد بررسی قرار خواهد گرفت که آیا «تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟

مفهوم شناسی «تعلیم»

- «تعلیم» آن است که با تکرار و تمرین از آن نقشی در ذهن شاگرد و فراگیر پدید می آید. (1)
- «تعلیم» کوششی است که ذهن فراگیر را برای تصوّر معانی، بیدار و آماده می سازد. (2)
- «تعلیم» عبارت است از آموزش تمام چیزهایی که انسان به آن نیاز دارد. (3)
- «تعلیم» آسان کردن راه و نزدیک نمودن مقصد است و هدایت و ارشاد ذهن فراگیر، تا مطالبی را بیاموزد. (4)

ص: 21

-
- 1- . راغب اصفهانی، مفردات، ص 343.
 - 2- . همان.
 - 3- . امام خمینی، صحیفه نور، ج 17، ص 152.
 - 4- . علامه طباطبائی، المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج 3، ص 85.

- «تعلیم» بیش از هر چیز سپردن دانستنی هاست به دیگران، اما دانستنی‌ها آنگاه سودمندند که به کار آیند و تعلیم (آموزش) آنگاه به کار آید که زمینه‌ای برای پدید آمدن تغییری در نوآموز گردد... «آموزش» راهی است که مقصد آن پدید آوردن دگرگونی و تحول است. (1)

مفهوم شناسی «تربیت»

«تربیت» در لغت به معنی نشو و نما دادن، زیاد کردن، جلا دادن و جوهر چیزی را آشکار ساختن است، و در اصطلاح، تعاریف زیادی برای آن شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

- «تربیت» یعنی آنچه را که از کمال و جمال ممکن است در اختیار روح و جسم قرار داد. (2)

- ایجاد تحول و تغییرات تدریجی موردنظر در یک چیز تا رساندن آن به سرحد کمال. (3)

- از قوه به فعل رسانیدن استعدادهای نهفته و فطرت انسان در جهت الهی شدن او. (4)

- «تربیت» مترادف «تزکیه» (مهار طغیان‌های نفسانی برای عقل ورزی صحیح و بروز توانایی‌ها) و مشابه «هدایت» (دلالت و نشان دادن هدف به وسیله نشان دادن راه) است. (5)

ص: 22

1- . میرعبدالحسین نقیب زاده، نگاهی به فلسفه‌ی آموزش و پرورش، ص 16.

2- . باقر قرشی، نظام تربیتی اسلام، ص 24.

3- . راغب، مفردات، ص 184.

4- . امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج 14، ص 28.

5- . علامه طباطبایی، المیزان، ج 1، ص 34.

- تربیت به فعلیت رساندن استعداد و به کمال رساندن مستعد کمال است. (1)

- مجموع اموری است که در سازندگی شخصیت روحانی انسان مدخلیت دارد. (2)

تعریف تعلیم و تربیت

- «تعلیم و تربیت» وسیله انتقال میراث های فرهنگی و تمدنی است و کارش اجتماعی کردن فرد و پروردن آن صفات و کیفیات جسمانی و عضلانی که جامعه یا گروه خواستار آن است. (3)

- فراهم آوردن زمینه و شرایط لازم برای به فعلیت رساندن و شکوفا نمودن همه استعدادهای انسان و آموزش منظم جهت انتقال ارزش ها، علوم و فنون به متعلمان و حرکت تکاملی او به سوی هدف مطلوب با برنامه ای منظم و سنجیده. (4)

- تعلیم و تربیت، تجدیدنظر در تجربیات و تشکیل مجدد آن ها به طوری است که موجبات رشد بیشتر را فراهم نمایند. (5)

- در زمینه رابطه تعلیم و تربیت، امام خمینی (ره) می فرماید:

«هر تربیتی مستلزم تعلیمی است و تعلیم وسیله تحصیل تربیت است». (6)

اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام

تعلیم و تربیت در اسلام از اهمیت و جایگاه والایی برخوردار است،

ص: 23

1- . محی الدین حائری شیرازی، تربیت اسلامی، ص 21.

2- . سید جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج 4.

3- . دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جزوه علوم تربیتی، ج 1، ص 9.

4- . محمدتقی مصباح یزدی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جزوه علوم تربیتی، ج 1، ص 34.

5- . علی شریعتمداری، جامعه و تعلیم و تربیت، ص 22.

6- . امام خمینی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جزوه علوم تربیتی، ج 5، ص 11.

به گونه ای که مهم ترین بخش آموزه ها و معارف اسلام را تعلیم و تربیت تشکیل می دهد و هیچ مسئله ای به اندازه تعلیم و تربیت یا آموزش و پرورش دینی در اسلام از اولویت و اهمیت ویژه برخوردار نیست.

از نظر اسلام، هدف اساسی خلقت بشر، علم و معرفت به صفات پروردگار جهانیان است. شهید ثانی در این باره می نویسد: «دانش، هدف اساسی آفرینش است» (1) قرآن کریم در این زمینه می فرماید: (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛ «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آنها را؛ فرمان (و تدبیر) او در میان آنها پیوسته فرود می آید تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست» (2).

شایان توجه است که مطلق علم، هدف آفرینش آسمان ها و زمین نیست، بلکه علم مقید به خداشناسی، هدف می باشد.

یکی از علل اساسی و مهم بعثت پیامبران الهی، تعلیم و تربیت انسان ها بوده است، چنان که قرآن کریم در این مورد می فرماید: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ). (3)

انبیای الهی از جانب خداوند متعال مأموریت داشتند که انسان ها را از جهت فکری و اخلاقی تربیت کنند و رشد دهند، به گونه ای که استعدادهای نهفته و فضایل و مکارم اخلاقی آن ها را شکوفا سازد تا هدف والای خلقت انسان که

ص: 24

1- . شهید ثانی، منية المرید، تهران، دفتر نشر فرهنگی اسلامی، 1359.

2- . طلاق، آیه 12.

3- . جمعه، آیه 2.

همان تعلیم و تربیت است تحقق پذیرد. بنابراین، هدف تشریح ادیان الهی از جمله دین مقدس اسلام، تعلیم و تربیت انسان ها بوده است. انسان در آغاز خلقتش از هیچ علم و دانشی برخوردار نیست، قرآن کریم در این زمینه می فرماید: (وَ اَللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)؛ «و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر به جا آورید!». (1)

استاد شهید مطهری در این زمینه می نویسد: «انسان تنها موجودی است که از خودش تفکیک پذیر است، یعنی هنگام تولد، انسان بودنش را بالفعل ندارد، بلکه انسان بودنش را بالقوه داراست و باید خود آن را تحصیل نماید و این امر میسر نیست مگر با تعلیم و تربیت». (2)

اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام به حدی است که قرآن کریم بیش از هر عنوانی خدای متعال را با عنوان «رب» و صدها مرتبه با وصف عالم و علیم ذکر کرده است، از جمله (رَبُّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)؛ «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده، سپس هدایت کرده است». (3)

قرآن کریم، این کتاب سراسر تربیت، نه تنها مهم ترین وسیله تکامل انسان را، پیمودن مسیر علم، تفکر، تعقل می داند، بلکه فلسفه وجودی ادیان الهی و رسالت انبیای الهی را تعلیم و تربیت معرفی کرده است: (كَمَا اَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُوْلًا مِّنْكُمْ يَتْلُوْا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيْكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُوْنُوْا

ص: 25

1- . نحل، آیه 78.

2- . شهید مطهری، انسان کامل، ص 49.

3- . طه، آیه 50.

تَعْلَمُونَ)؛ «همان گونه که (برای هدایت شما) پیامبری از خودتان در میان شما فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاکیزه سازد و به شما کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی دانستید به شما یاد دهد».(1)

همچنین در آیات 30 و 31 سوره بقره، حضرت آدم علیه السلام را از پرتو تعلیم و تربیت حق، مسجود ملائکه می خواند:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...); (و (به یاد آور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: «من بر روی زمین، جانشینی [= نماینده ای] قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: «(پروردگارا) آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! حال آنکه ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم (و برای جانشینی شایسته تریم)»». فرمود: «من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.» سپس تمام علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نام گذاری موجودات] را به آدم آموخت».

در روایات اسلامی نیز از تعلیم و تربیت سخن بسیار به میان آمده است، به عنوان نمونه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می فرماید:

«لَا يَنْ يَهْدِي اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ؛ اینکه خداوند يك نفر را به دست تو هدایت کند برایت از آنچه خورشید بر آن طلوع می کند بهتر است».(2)

آیین مقدس اسلام، تعلیم و تربیت را حقّ واجب کودک و فرزند بر پدر شمرده است؛ امام سجاد علیه السلام برای انجام این مسئولیت خطیر از خداوند استمداد می کند: «وَأَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ وَتَأْدِيبِهِمْ وَبِرِّهِمْ؛ پروردگارا! مرا برای تربیت و تأدیب و نیکی به فرزندانم یاری نما!».(3)

ص: 26

1- . بقره، آیه 151.

2- . سفينة البحار، ج 2، ص 700.

3- . صحيفه سجادية، ترجمه جواد فاضل، ص 89.

«تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟

«تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟ (1)

در آیه 129 سوره بقره می خوانیم: (رَبَّنَا وَإِعْتِثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ...); «پروردگار! پیامبری در میان آن ها از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند! زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)».

از این آیه فهمیده می شود که پیامبران می آیند تا هم معلم و آموزگار بشر باشند و هم مربی آن ها، زیرا چنان که می دانیم: «جهانی به این وسعت با آن همه کهکشان ها و سحابی ها، اتم ها و ساختمان حیرت انگیز آن ها بی هدف آفریده نشده و حتماً هدف بزرگی از آفرینش آن در نظر بوده است. این را نیز می دانیم که خداوند از هر جهت بی نیاز است و وجودی است بی نهایت در بی نهایت، لذا هرگز نمی شود که هدف از آفرینش جهان به او بازگشت کند، پس هدف آفرینش چیزی است که به ما آفریده شدگان بازگشت می نماید و آن، تکامل وجود ماست».

و اکنون که هدف آفرینش، تکامل وجود ما شد، آیا ما برای رسیدن به این هدف احتیاج به هیچ گونه علم و دانشی نداریم، یا به عکس، به علوم بسیاری محتاجیم که در بیراهه ها سرگردان نشویم و بتوانیم از خرافات و انحرافات نجات یافته، راه سعادت خود را تشخیص دهیم؟

بدیهی است که علوم محدود بشر که آمیخته با هزاران نقطه ابهام است نمی تواند این نیازمندی را برطرف کند، لذا می بینیم امروز مکتب ها و مسلك ها و مرام های مختلف سیاسی و اقتصادی و... در دنیا به وجود آمده و هر کدام از آنان نویسندگان و گویندگان و دانشمندانی دارند اما کدام صحیح می گوید؟ معلوم نیست.

ص: 27

1- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 129 سوره بقره.

از طرف دیگر، در آنچه به طور مسلم می دانیم، دچار اشتباه و خطا می شویم، لذا غیر از مسائل بدیهی کمتر مسأله ای است که دانشمندان در آن اختلاف نظر نداشته باشند.

بنابراین، با آن معلومات کم و مجهولات زیاد و با اینکه ما در معلومات خود نیز دچار اشتباه و خطا می شویم آیا نیازمند به کسی نیستیم که دارای علوم بسیار و تشخیص صحیح و خالی از هرگونه اشتباه باشد تا هم آنچه نمی دانیم را به ما بیاموزد، هم اشتباهات و خطاهای ما را برطرف کند، و هم روی آنچه درست فهمیده ایم صحه بگذارد تا آرامشی در ما به وجود آید؟

و آیا چنین کسی جز پیامبران که از طریق وحی با مبدأ جهان آفرینش ارتباط دارند شخص دیگری می تواند باشد؟ این از نظر تعلیم.

باز همه می دانیم که نیمی از شخصیت ما را علم و نیمی را غرایز تشکیل می دهد، لذا در پرورش وجود خود به علم محتاجیم و مقدر بیشتری به تعدیل غرایز، بلکه مشکل اساسی در تربیت، همان کنترل غرایز است، به این معنی که علاوه بر راهنمایی عقل، و درک عوامل سعادت و فضیلت، می بایست غرایز و امیال را آن چنان پرورش دهیم که با ندای عقل و وجدان هماهنگ شود.

و از جانب دیگر، يك مربی خوب علاوه بر آشنایی کامل با خوبی ها و بدی ها و اطلاع دقیق از اسرار وجود انسان می بایست خود شخصاً فردی کامل از نظر اخلاق و عمل باشد، زیرا يك اصل روانی (اصل محاکات) به ما می گوید: انسان کشتی در وجود خود در هم‌رنگ شدن با دیگران می یابد.

این احساس در برابر افرادی که انسان به آن ها ایمان دارد خیلی نیرومند و قوی تر است، بنابراین مسلم می شود که مربی باید خود يك فرد کامل باشد و باید مورد اطمینان و علاقه نیز باشد تا افرادی که می خواهند در سایه او تربیت شوند براساس اصل «محاکات» به زودی تحت تأثیر او قرار بگیرند و این

امکان ندارد جز اینکه از ناحیهٔ يك مبدأ مطمئن و غیرقابل تردید، کامل بودن او امضا شده باشد.

آیا چنین کسی جز «پیامبر معصوم» که از طرف خدای جهان به عنوان مربی و راهنما تعیین شده و علاوه بر علم سرشار، از هرگونه گناه و انحراف و خطا مصونیت دارد می تواند باشد؟ نه...

طبق این گفته، مطلب دیگری نیز روشن می شود، که پیامبر نیز باید از جنس خود ما باشد، زیرا در غیر این صورت اصل «محاکات» اثری نخواهد داشت، یعنی جنبهٔ تربیت خشی می شود و فقط جنبهٔ تذکر و تعلیم آن باقی خواهد ماند. (1)

این است که ابراهیم علیه السلام پیامبر بزرگ خدا از پروردگار قادر و حکیم درخواست می کند که پیامبری از جانب خویش در میان نوادگانش مبعوث نماید تا هم آنان را تعلیم دهد و آیات الهی که طریق صحیح سعادت را نشان می دهد بر آنان بخواند و قرآن را به آن ها یاد دهد، هم حکمت و تدبیر صحیح را بیاموزد و هم آن ها را به طور کامل در سایهٔ خویش پرورش دهد.

در آیهٔ یاد شده، سه مرحله از مراحل تربیتی پیامبران ذکر شده است: مرحلهٔ اول: آشنا ساختن گوش ها با حقایق جدید (یتلو علیهم). مرحلهٔ دوم: آماده شدن افراد برای پذیرش تعلیمات جدی (یعلّمهم). مرحلهٔ نهایی: تزکیه و تربیت (یزکّیهم) که هدف اصلی را تشکیل می دهد و باقی همه به خاطر آن انجام می شود.

نکتهٔ دیگر اینکه مضمون این آیه در چهار مورد از قرآن مجید آمده است، ولی جالب توجه اینکه در سه مورد تربیت بر تعلیم مقدم افتاده، و تنها در يك مورد تعلیم بر تربیت، و گویا در موردی که تعلیم بر تربیت مقدم داشته شده اشاره به

ص: 29

ترتیب طبیعی آن دو است، زیرا طبعاً باید تعلیم بر تربیت مقدم باشد، اما در سه مورد که تربیت بر تعلیم مقدم شده به خاطر اهمیت آن است، یعنی: هدف و نتیجه و مرحله‌نهایی همان تربیت است و باقی همه مقدمه می باشد.

ص: 30

بخش اول: تعليم

اشاره

- علم

- عالم

- تعليم

- چگونگی تبليغ دين

- تعلم

ص: 31

اهمیت مقام علم

اهمیت علم و عالم در روایات

مقام شهید برای کسی که در راه تحصیل علم از دنیا برود

«اخلاق»، زبیده علم است

«تخصّص» از دیدگاه قرآن

«علم»، پایه «ایمان»

«علم» معیار برتری انسان

علم و دانش، سبب شناسایی حق

عقیده برخی از فلاسفه راجع به علم

آیه 19 سوره «رعد» مردم را به فراگیری علم دعوت می کند

مغروران به علم

علم هدف نیست، وسیله است

آیا عالمان و جاهلان یکسان اند؟

«جهل» ریشه بدبختی

جهاد با جهل و جهاد با دشمن

علوم می که علم نیست

علم حقیقی

اهمیت مقام علم (1)

یوسف علیه السلام در پایان کار خویش دوباره روی مسأله علم تعبیر خواب تکیه می کند و در کنار آن حکومت بزرگ و بی منازع، این علم به ظاهر ساده را قرار می دهد که بیانگر تأکید هرچه بیشتر، بر اهمیت و تأثیر علم و دانش است، هرچند علم و دانش ساده ای باشد، و می گوید: (رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ).

اهمیت علم و عالم در روایات

اهمیت علم و عالم در روایات (2)

برخلاف آنچه بی خبران می پندارند و مذهب را عامل تخدیر می شمرند، مهم ترین دعوت انبیا به سوی علم و دانش بوده است و بیگانگی خود را با جهل در همه جا اعلام کرده اند. علاوه بر آیات قرآن که از هر فرصتی برای بیان این حقیقت استفاده می کند، تعبیراتی در روایات اسلام دیده می شود که بالاتر از آن درباره اهمیت علم تصوّر نمی شود.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِزُجَلَيْنِ عَالِمٍ مُطَاعٍ أَوْ مُسْتَمِعٍ وَاِعٍ؛ زندگی جز برای دو کس فایده ندارد:

دانشمندی که نظرات او اجرا شود، و دانش طلبانی که گوش به سخن دانشمندی دهند» (3).

ص: 35

1- . تفسیر نمونه، ج 10، ذیل آیات 99-101 سوره یوسف.

2- . همان، ج 19، ذیل آیات 8-9 سوره زمر.

3- . کافی، ج 1، باب صفة العلم وفضله، ح 7.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَإِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِبِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ؛ دانشمندان وارثان پیامبران اند، چراکه پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذاشتند، بلکه علوم و احادیثی از آن ها به یادگار ماند. هرکس بهره ای از آن داشته باشد بهره فراوانی از میراث پیامبران دارد. امام علیه السلام سپس می افزاید: بنگرید علم خود را از چه کسی می گیرید (از علمای واقعی، یا عالم نماها؟) بدانید در میان ما اهل بیت در هر عصری افراد عادل و مورد اعتمادی هستند که تحریف غلوکنندگان، و ادعاهای بی اساس منحرفان، و توجیهاات جاهلان را از این آیین پاك نفی می کنند».(1)

نکته: علم در آیات قرآن به معنی دانستن يك مشت اصطلاحات یا روابط مادی میان اشیا و به اصطلاح «علوم رسمی» نیست؛ بلکه منظور از آن، معرفت و آگاهی خاصی است که انسان را به «قنوت» یعنی اطاعت پروردگار، و ترس از دادگاه او و امید به رحمت خدا دعوت می کند، این است حقیقت علم، و علوم رسمی نیز اگر در خدمت چنین معرفتی باشد علم است و اگر مایه غرور و غفلت و ظلم و فساد در ارض شود و از آن «کیفیت و حالی» حاصل نگردد «قیل و قالی» بیش نیست.(2)

مقام شهید برای کسی که در راه تحصیل علم از دنیا برود

مقام شهید برای کسی که در راه تحصیل علم از دنیا برود(3)

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله اسلام نقل شده است: «إِذَا جَاءَ الْمَوْتُ طَالِبَ الْعِلْمِ وَهُوَ عَلَى

ص: 36

1- . کافی، ج 1، باب صفة العلم وفضله، ح 2.

2- . تفسیر نمونه، ج 19، ذیل آیات 8-9 سوره زمر.

3- . همان، ج 21، ذیل آیات 4-7 سوره محمد.

هَذَا الْحَالِ مَاتَ شَهِيدًا؛ كَسَى كَ فِي طَرِيقِ تَحْصِيلِ عِلْمٍ مِنْ دُنْيَا بَرُودِ شَهِيدٍ مِنْ دُنْيَا رَفْتَهُ اسْت». (1)

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيدًا؛ كَسَى كَ فِي طَرِيقِ تَحْصِيلِ عِلْمٍ مِنْ دُنْيَا بَرُودِ شَهِيدٍ مِنْ دُنْيَا رَفْتَهُ اسْت». (2)

«اخلاق»، زاینده علم است

«اخلاق»، زاینده علم است (3)

براساس آیه دوم سوره جمعه: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...) معلوم می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است تا انسان ها را هم در زمینه علم و دانش، و هم اخلاق و عمل، پرورش دهد، تا به وسیله این دو بال، در اوج آسمان سعادت پرواز کنند و مسیر الی الله را پیش گیرند و به مقام قرب او نائل شوند. این تعبیر ضمن اینکه نشان می دهد این دو امر در یکدیگر تأثیر متقابل دارند (اخلاق زاینده علم است همان گونه که علم زاینده اخلاق است) اصالت تربیت را مشخص می سازد، البته منظور، علوم حقیقی است نه اصطلاحی در لباس علم.

«تخصص» از دیدگاه قرآن

«تخصص» از دیدگاه قرآن (4)

در آیه چهل و سوم سوره نحل می خوانیم: (... فَسَدُّ تِلْوَ أَهْلِ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)؛ «اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید». این آیه بیانگر يك اصل اساسی

ص: 37

1- . سفینه البحار، ج 1، ماده «شهد».

2- . نهج البلاغه، خطبه 190 (آخر خطبه).

3- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 2 سوره جمعه.

4- . همان، ج 11، ذیل آیه 3 سوره نحل.

اسلامی در تمام زمینه های زندگی مادی و معنوی است و به همه مسلمانان تأکید می کند که آنچه را نمی دانند از اهل اطلاعش بپرسند و در مسائلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند.

بنابراین، قرآن نه تنها «مسأله تخصص» را در زمینه مسائل اسلامی و دینی به رسمیت شناخته، بلکه در همه زمینه ها مورد قبول و تأکید قرار داده است و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان، افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه ها داشته باشند که اگر کسانی مسائلی را نمی دانند به آن ها مراجعه کنند.

ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی نظری آن ها ثابت و محقق است. آیا ما هرگز به یک طیب آگاه و متخصص در رشته خود که از صداقت و دستکاری اش در همان کار خود، مطمئن نیستیم مراجعه می کنیم؟ لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلمیت قرار داده اند، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم باتقوا و پرهیزکار.

«علم»، پایه «ایمان»

«علم»، پایه «ایمان» (1)

خداوند در آیه پنجاه و ششم سوره روم می فرماید:

(وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ...); «ولی کسانی که علم و ایمان به آن ها داده شده می گویند: شما به فرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید...».

مقدم داشتن «علم» بر «ایمان» به این دلیل است که علم پایه ایمان است. اینکه

ص: 38

1- . تفسیر نمونه، ج 16، ذیل آیه 56 سوره روم.

منظور از (الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ) چه کسانی هستند، بعضی از مفسران آن را به فرشتگان الهی، که هم دارای علم اند و هم ایمان، اشاره دانسته اند، و جمعی دیگر به مؤمنان آگاه، و معنی دوم ظاهرتر است. همچنین اینکه در بعضی از روایات، به فرزندان امیرمؤمنان علی علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام تفسیر شده، از قبیل بیان مصداق های روشن است و معنی گسترده آیه را محدود نمی کند.

«علم» معیار برتری انسان

«علم» معیار برتری انسان(1)

در آیه پانزدهم سوره نمل چنین آمده است: (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ)؛ «و ما به داود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم؛ و آنان گفتند: «ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید».

گرچه بسیاری از مفسران در اینجا خود را به زحمت انداخته اند که ببینند این کدام علم بوده که در اینجا به صورت سر بسته بیان شده و خداوند به داود و سلیمان علیهما السلام عطا فرموده، بعضی آن را به قرینه آیات دیگر علم قضاوت و داوری دانسته اند (وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصَّلَ لَنَا الْخِطَابِ)؛ «(هم) دانش به او دادیم و (هم) داوری عادلانه»؛(2) (وَ كَلَّمْنَا هَارُونَ وَ هَارُونَ عِلْمًا)؛ «ما به هر يك از آنان (شایستگی) داوری، و علم فراوانی دادیم».(3) بعضی نیز به قرینه آیات مورد بحث که از منطق طیر (گفتار پرندگان) سخن می گوید، این علم را علم گفت وگو با پرندگان دانسته اند، و بعضی دیگر به قرینه آیاتی که از علم بافتن زره و مانند آن سخن می گوید، خصوص این علم را مورد توجه قرار داده اند.

ص: 39

1- . تفسیر نمونه، ج 15، ذیل آیه 15 سوره نمل.

2- . ص، آیه 20.

3- . انبیاء، آیه 79.

ولی روشن است که «علم» در اینجا معنی گسترده و وسیعی دارد که علم توحید و اعتقادات مذهبی و قوانین دینی، و همچنین علم قضاوت، و تمام علوم را که برای تشکیل چنان حکومت وسیع و نیرومندی لازم بوده است دربر می گیرد، زیرا تأسیس يك حکومت الهی براساس عدل و داد، حکومتی آباد و آزاد، بدون بهره گیری از يك علم سرشار امکان پذیر نیست، بنابراین، قرآن مقام علم را در جامعه انسانی و در تشکیل حکومت، نخستین سنگ زیر بنا دانسته و به دنبال این جمله از زبان داود و سلیمان علیهما السلام چنین نقل می کند:

«و آن ها گفتند: حمد و ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید».

علم و دانش، سبب شناسایی حق

علم و دانش، سبب شناسایی حق (1)

در جریان داستان حضرت موسی بن عمران علیه السلام هنگامی که «سحره» معجزه حضرت موسی علیه السلام یعنی تبدیل شدن عصای آن حضرت به اژدها را با چشمان خویش مشاهده کردند: (فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ) آن چنان تحت تأثیر جاذبه معجزه موسی علیه السلام قرار گرفتند که گویی بی اختیار بر زمین افتاده و سجده کردند و همراه با این عمل که دلیل روشن ایمان آن ها بود با زبان نیز گفتند: ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم (قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) و برای اینکه جای هیچ ابهام و تردیدی باقی نماند و فرعون نتواند این سخن را تفسیر دیگری کند، اضافه کردند: «به پروردگار موسی و هارون»؛ (رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ).

و این نشان می دهد که برنامه افکندن عصا و گفت گو با ساحران را هر چند موسی علیه السلام انجام داد اما برادرش هارون در کنار او ایستاده و آماده هرگونه پشتیبانی از برادر بود.

ص: 40

این دگرگونی عجیب که در روحیهٔ ساحران پیدا شد و آن‌ها در يك لحظهٔ کوتاه از ظلمت مطلق به روشنایی خیره‌کننده‌ای گام نهادند و به تمام منافعی که از فرعون انتظار داشتند پشت پا زدند، و از این هم عجیب‌تر، جان خود را نیز به خطر افکندند، همه به خاطر این بود که آن‌ها علم و دانشی داشتند و در پرتو آن توانستند حق را از باطل بشناسند و دست به دامن حق زنند.

آیهٔ 19 سورهٔ رعد، مردم را به فراگیری علم دعوت می‌کند: (1)

(أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ)؛ «پس، آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها خردمندان متذکر می‌شوند».

چه تعبیر جالبی؟ نمی‌گویید: آیا کسی که می‌داند این قرآن بر حق است مانند کسی است که نمی‌داند؟! بلکه می‌گوید: آیا کسی که این را می‌داند همانند اعمی است؟ این تعبیر اشارهٔ لطیفی است به اینکه ندانستن این واقعیت به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه چشم دل انسان به کلی از کار افتاده باشد، وگرنه چگونه ممکن است دارندهٔ چشم بینا و سالم، چهرهٔ آفتاب را نبیند؟ که عظمت این قرآن درست همانند نور آفتاب است. ولذا در پایان آیه اضافه می‌کند: «تنها کسانی متذکر می‌شوند که اولواالالباب و صاحبان مغز و اندیشه‌اند»؛ (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ).

«الباب» جمع «لب» به معنی «مغز» هر چیز است، بنابراین نقطهٔ مقابل «اولواالالباب» افراد بی مغز و پوک و میان تهی و بی محتوا هستند.

این آیه به گفتهٔ بعضی از مفسران بزرگ، با تأکید هرچه بیشتر، مردم را به فراگیری علم و مبارزه با جهل دعوت می‌کند، چراکه افراد فاقد علم را نابینا و اعمی شمرده است.

ص: 41

آیا عالمان و جاهلان یکسان اند؟ (1)

در آیه نهم سوره زمر چنین آمده است: (... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ) ؛ «بگو: آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسان اند؟ تنها خردمندان متذکر می شوند».

گرچه سؤال فوق سؤالی است وسیع و گسترده، و مقایسه ای است آشکار میان آگاهان و ناآگاهان، و عالمان و جاهلان، ولی با توجه به اینکه قبل از ذکر این سؤال، سؤال دیگری در مورد نابرابری مشرکان با مؤمنان شب زنده دار مطرح شده، سؤال دوم بیشتر به همین مسأله اشاره می کند، یعنی آیا کسانی که می دانند آن مشرکان لجوج و کوردل با این مؤمنان پاک و روشن ضمیر و مخلص نابرابرند با کسانی که از این واقعیت روشن آگاه نیستند مساوی اند؟

به هر حال، این جمله که با استفهام انکاری شروع شده و جزء شعارهای اساسی اسلام است، عظمت مقام علم و عالمان را در برابر جاهلان روشن می سازد و از آنجا که این نابرابری به صورت مطلق ذکر شده، معلوم می شود که این دو گروه نه در پیشگاه خدا یکسان اند، و نه در نظر خلق آگاه، نه در دنیا در يك صف قرار دارند، و نه در آخرت، نه در ظاهر یکسان اند و نه در باطن.

«جهل» ریشه بدبختی

«جهل» ریشه بدبختی (2)

خداوند در آیه بیست و سوم سوره احقاف می فرماید:

(قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ) ؛ «گفت: «علم (آن) تنها نزد خداست (و او می داند چه زمانی شما را مجازات کند)؛ من

ص: 42

1- . تفسیر نمونه، ج 19، ذیل آیه 9 سوره زمر.

2- . همان، ج 21، ذیل آیه 23 سوره احقاف.

آنچه را به آن فرستاده شده ام به شما ابلاغ می کنم، (وظیفه من همین است!) ولی شما را گروهی می بینم که پیوسته در نادانی هستید!.

قوم سرکش و لجوج هود علیه السلام در پاسخ به آن حضرت که آن ها را به عبادت خدای یگانه دعوت کرده بود و از عذاب دردناک و بزرگ ترسانده بود، گفتند: اگر راست می گویی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» ولی هود علیه السلام در پاسخ این تقاضای نابخردانه چنین گفت: علم و آگاهی تنها نزد خداوند است. اوست که می داند در چه زمان و با چه شرایطی عذاب استیصال نازل می شود؟ نه به تقاضای شما مربوط است و نه به میل و اراده من، باید هدف که اتمام حجت است حاصل شود، چراکه حکمت خدا چنین اقتضای کند.

سپس افزود: «وظیفه اصلی من این است که آنچه را به آن فرستاده شدم به شما ابلاغ کنم» مسئولیت اصلی من همین است، اما تصمیم گیری در مورد اطاعت پروردگار با شماست و اراده و مشیت عذاب نیز با خداست. «ولی من شما را گروهی می بینم که پیوسته بر جهل و نادانی اصرار دارید».

ریشه بدبختی شما نیز همین جهل است، جهلی توأم با لجاجت و کبر و غرور که به شما اجازه مطالعه دعوت فرستادگان خدا را نمی دهد، جهلی که شما را وادار به اصرار بر نزول عذاب الهی و نابودی تان می کند، اگر مختصری آگاهی داشتید حداقل احتمال می دادید که در برابر تمام احتمالات نفی، يك احتمال اثبات نیز باشد که اگر صورت پذیرد چیزی از شما باقی نخواهد ماند.

جهاد با جهل و جهاد با دشمن

جهاد با جهل و جهاد با دشمن (1)

آیه 122 سوره توبه که می فرماید: (وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)؛

ص: 43

«شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کند (تا طایفه ای در مدینه بماند)، که در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند!».

این آیه که با آیات گذشته در زمینه جهاد پیوند دارد، به واقعیتی اشاره می کند که برای مسلمانان جنبه حیاتی دارد و آن اینکه: گرچه جهاد بسیار پراهمیت است و تخلف از آن ننگ و گناه، ولی در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی کند که همه مؤمنان در میدان جهاد شرکت کنند، به ویژه در مواقعی که پیامبر صلی الله علیه و آله شخصاً در مدینه باقی مانده «نباید همه به جهاد بروند بلکه لازم است هر جمعیتی از مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند، گروهی فریضه جهاد را انجام دهند و گروه دیگری در مدینه بمانند و معارف و احکام اسلام را بیاموزند».

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

يك: آنچه در تفسیر آیه گفته شد علاوه بر اینکه با شأن نزول معروف آن سازگار است، با ظاهر جمله های آیه نیز از هر تفسیر دیگر موافق تر است، تنها نکته ای که در آن است، این است که باید جمله «لتبقي طائفة» بعد از «من كل فرقة طائفة» در تقدیر گرفته شود، یعنی از هر فرقه ای گروهی بروند و گروه دیگری بمانند، البته این موضوع با توجه به قرائن موجود در آیه مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که در آیه هیچ گونه تقدیری وجود ندارد و منظور این است که گروهی از مسلمانان به عنوان واجب کفایی به میدان بروند و در صحنه جهاد با تعلیمات اسلام آشنا شوند، و پیروزی مسلمانان را بر دشمنان که نمونه ای از آثار عظمت و حقانیت این آیین است با چشم خود ببینند و هنگام بازگشت، به دوستان خود گوشزد کنند. (1)

ص: 44

1- . این تفسیر را طبری طبق نقل قرطبی در تفسیرش انتخاب کرده، و جمعی از مفسران نیز به عنوان احتمال آن را ذیل آیه آورده اند.

احتمال سومی که بعضی دیگر از مفسران داده اند این است که آیه حکم مستقلاً را جدا از مباحث جهاد بیان می کند و آن اینکه مسلمانان وظیفه دارند به عنوان يك واجب کفایی از هر قوم و جمعیتی از آن ها عده ای برخیزند و برای فراگرفتن معارف و تعلیمات اسلام به مراکز بزرگ اسلامی بروند و پس از فراگرفتن علوم، به شهر و دیار خود بازگردند و به تعلیم دیگران پردازند. (1)

ولی همان گونه که گفتیم، تفسیر اول به مفهوم آیه نزدیک تر است، هر چند اراده همه این معانی هم چندان بعید نیست.

دو: بعضی چنین تصور کرده اند که میان آیه و آیات سابق نوعی منافات دیده می شود، زیرا در آیات گذشته به همه دستور شرکت در میدان جهاد داده شده و تخلف کنندگان به شدت مورد سرزنش قرار گرفته اند، ولی در آیه مورد بحث، دستور می دهد که همه نباید به سوی میدان جهاد حرکت کنند.

اما روشن است که این دو دستور با توجه به شرایط مختلف صادر شده، مثلاً در مورد جنگ تبوک و رویه رو شدن با ارتش نیرومند امپراطوری روم، چاره ای جز این نبود که همه مسلمانان آماده جهاد شوند، ولی در مورد مقابله با گروه های کوچک تر، ضرورتی ندارد که همه مسلمانان حرکت کنند، به ویژه در مواردی که خود پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه می ماند، نباید مدینه را خالی نمایند و خطرات احتمالی آن را نادیده بگیرند و از فراگیری معارف و احکام اسلام غافل بمانند.

بنابراین هیچ گونه نسخی در آیات فوق وجود ندارد و اینکه بعضی چنین تصور کرده اند اشتباه است.

سه: شکی نیست که منظور از «تفقه» در دین، فراگیری همه معارف و احکام اسلام، اعم از اصول و فروع است، زیرا در مفهوم تفقه، همه این امور جمع است، بنابراین آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه همواره گروهی از مسلمانان به عنوان

ص: 45

1- . این تفسیر با شأن نزولی که مرحوم شیخ طوسی در تبیان آورده است سازگار می باشد.

انجام يك واجب كفايي بايد به تحصيل علم و دانش در زمينه تمام مسائل اسلامي پردازند و پس از فراغت از تحصيل براي تبليغ احكام اسلام به نقاط مختلف، به ويژه به قوم و جمعيت خود بازگردند و آن ها را با مسائل اسلامي آشنا سازند.

بنابراين، آيه فوق دليل روشني است بر وجوب تعليم و تعلم در مسائل اسلامي، و به تعبير ديگر: هم تحصيل را واجب مي كند و هم ياد دادن را، و اگر دنياي امروز به تعليمات اجباري افتخار مي كند، قرآن در چهارده قرن پيش، علاوه بر آن اين وظيفه را بر معلمين نيز واجب کرده است.

چهار: گروهی از علمای اسلامی به آیه فوق برای مسأله جواز تقلید استدلال کرده اند، زیرا فراگیری تعليمات اسلامي و رساندن آن به ديگران در مسائل فروع دين و لزوم پيروي شنوندگان از آن ها همان تقلید است.

البته همان گونه که گفتيم، آيه فوق، تنها درباره فروع دين بحث نمي كند و مسائل اصول را نيز شامل مي شود، ولي به هر حال فروع دين را نيز دربر دارد.

تنها اشكالي که در اینجا به نظر می رسد این است که آن روز سخنی از اجتهاد و تقلید در میان نبود و کسانی که مسائل اسلامي را فرامي گرفتند و به ديگران مي رساندند، حکم مسأله گويان زمان ما را داشتند، نه حکم مجتهدان را، يعني مسأله را از پيامبر صلي الله عليه و آله گرفته و عينا بدون هيچ گونه اظهار نظري براي ديگران نقل مي کردند. ولي با توجه به اينکه اجتهاد و تقلید، مفهوم وسيعي دارد، مي توان اشكال فوق را پاسخ داد.

توضيح: شکی نیست که علم فقه با وسعتی که امروز دارد در آن زمان وجود نداشت و مسلمانان به راحتی مسائل را از پيامبر صلي الله عليه و آله مي آموختند، با اين حال چنان نبوده که همه بزرگان اسلام در حکم مسأله گويان زمان ما باشند، زیرا بسياري از

آن‌ها برای قضاوت و یا امارت به نقاط دیگر می‌رفتند و طبعاً مسائلی پیش می‌آمد که عین آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده بودند، ولی در عمومات و اطلاعات آیات قرآن مجید، وجود داشت. به یقین آن‌ها با تطبیق کلیات بر جزئیات، و به اصطلاح علمی «ردّ فروع بر اصول» و «ردّ اصول بر فروع»، احکام آن‌ها را درک می‌کردند و این یک نوع اجتهاد ساده بوده است.

بدون شك این کار و امثال آن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به همین دلیل ریشه اصلی اجتهاد در میان صحابه و یاران او وجود داشت، هرچند همه یاران و اصحاب در این حد نبودند.

و از آنجا که آیه فوق مفهومی عام دارد، هم قبول گفتار مسأله‌گویان را شامل می‌شود و هم قبول قول مجتهدان را، و به این صورت با عموم آیه می‌توان بر جواز تقلید استدلال کرد.

پنج: مسأله مهم دیگری که از آیه می‌توان استفاده کرد، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای «تعلیم» و «تعلم» قائل شده است، تا آنجا که مسلمانان را ملزم می‌سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلامی را بیاموزند. یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن بر آن‌ها واجب است و اهمیت یکی کمتر از دیگری نیست، بلکه تا مسلمانان در جهاد با جهل، پیروز نشوند در جهاد با دشمن پیروز نخواهند شد، زیرا يك ملت جاهل همواره محکوم به شکست است.

یکی از مفسران معاصر در ذیل این آیه مطلب جالبی دارد، او می‌گوید: من در «طرابلس» مشغول تحصیل علم بودم. روزی فرماندار آنجا که خود از معارف اسلامی اطلاعات قابل ملاحظه‌ای داشت، به من گفت: چرا دولت، علما و طلاب علوم دینی را از خدمت سربازی معاف می‌کند، در حالی که این خدمت مقدس، شرعاً بر همه واجب است و طلاب علوم دینی از همه مردم به انجام این فریضه دینی شایسته‌ترند، آیا این کار اشتباه نیست؟

من بدون مقدمه به فکر آیه فوق افتادم و گفتم: این کار ریشه ای در قرآن مجید دارد آنجا که می گوید: گروهی جهاد کنند و گروهی به تحصیل علم پردازند.

او بسیار از این جواب لذت برد، به خصوص که از يك فرد مبتدی مانند من که در آن روز تازه مشغول به تحصیل شده بودم صادر شده بود. (1)

عقیده برخی از فلاسفه درباره علم

عقیده برخی از فلاسفه درباره علم (2)

جمعی از فلاسفه معتقدند که اندیشه و مطالعه و تفکر، علم و دانش ایجاد نمی کند، بلکه روح انسانی را برای پذیرش صور معقولات آماده می سازد و هنگامی که روح انسانی آماده پذیرش شد فیض علم از خالق متعال و واهب الصور بر روح انسان پاشیده می شود، بنابراین انسان باید در این راه جهاد کند ولی هدایت به دست خداست؛ حدیثی نیز که می گوید: «علم به کثرت تعلیم و تعلم نیست بلکه نوری است که خداوند به قلب هر کس بخواهد و شایسته بداند می افکند» ممکن است اشاره به همین معنی باشد.

علمی که علم نیست

علمی که علم نیست (3)

در آیه سی ام سوره نجم می خوانیم: (ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى)؛ «این آخرین حد آگاهی آن هاست، پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند بهتر می شناسد و (همچنین) هدایت یافتگان را از همه بهتر می شناسد».

آری، اوج افکار آن ها به اینجا منتهی شده که افسانه دختران خدا را درباره

ص: 48

1- . تفسیر المنار، ج 11، ص 78.

2- . تفسیر نمونه، ج 16، ذیل آیات 67-69 سوره عنکبوت.

3- . همان، ج 22، ذیل آیه 30، سوره نجم.

ملائکه طرح کنند و در ظلمات اوهام و خرافات دست و پا زنند، و این است آخرین نقطه همت آن ها که خدا را به فراموشی بسپارند و به دنیا اقبال کنند و تمام شرف و حیثیت انسانی خود را با درهم و دیناری معاوضه نمایند.

جمله (ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ) می تواند به خرافاتی همچون بت پرستی و فرشتگان را دختران خدا دانستن اشاره باشد، یعنی نهایت آگاهی این گروه همین موهومات است. یا اشاره به دنیاپرستی و اسارت آن ها در چنگال مادیات، یعنی نهایت فهم و شعورشان این است که به خواب و خور و عیش و نوش و متاع فانی و زودگذر و زرق و برق دنیا قناعت کرده اند.

در دعای معروفی که در اعمال ماه شعبان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، می خوانیم: «وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا؛ خداوندا! دنیا را بزرگ ترین مشغولیات فکری ما و نهایت علم و آگاهی ما قرار مده!» (1).

قابل توجه اینکه در آیات فوق در عین اینکه برای دنیاپرستان علمی قائل شده آن ها را گمراه می شمرد، این دلیل بر آن است که از دیدگاه قرآن علمی که هدف نهایی آن تنها وصول به مادیات باشد و در ماورای آن هدفی والاتر تعقیب نشود علم نیست، ضلالت و گمراهی است، و اتفاقاً تمام بدبختی هایی که در دنیای امروز وجود دارد، تمام جنگ ها و خون ریزی ها، ظلم ها و تجاوزها، فسادها و آلودگی ها، از همین علوم ضلالت آفرین سرچشمه می گیرد، از کسانی که مبلغ و منتهای علمشان حیات دنیاست و افق دیدشان از نیازهای حیوانی شان فراتر نمی رود.

آری، تا علم ابزاری برای اهداف والاتری نشود جهل است و تا سرچشمه نور ایمان و وسیله ای در مسیر آن نگردد ضلال است.

ص: 49

1- . این دعا بدون اشاره به اینکه مربوط به اعمال ماه شعبان است در مجمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث نیز آمده است.

علم هدف نیست، وسیله است (1)

در آیه شصت و شش سوره کهف می خوانیم: (قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا)؛ «موسی به او گفت: «آیا (اجازه می دهی) از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایهٔ رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟».

از تعبیر «رشد» چنین استفاده می شود که علم هدف نیست، بلکه برای راه یافتن به مقصود و رسیدن به خیر و صلاح می باشد، چنین علمی ارزشمند است و باید از استاد آموخت و مایهٔ افتخار است.

مغروران به علم

مغروران به علم (2)

خداوند در آیات مختلف سوره مؤمن، سرچشمهٔ اصلی انحراف و بدبختی گروه کثیری از مردم را کبر و غرور معرفی می کند. تکبری که گاه از داشتن امکانات مالی، و یا کثرت نفرات و نیروی نظامی سرچشمه می گیرد و گاه از داشتن مختصر معلوماتی که آن را فراوان می پندارند. نمونهٔ زندهٔ آن را در عصر و زمان خود، و بعد از پیروزی های علمی و صنعتی در جوامع پیشرفتهٔ مادی با چشم می بینیم، زیرا می دانیم که یکی از عوامل مؤثر در نفی مذهب و روی آوردن به مکتب های الحادی، همین غرور علمی است که در قرون اخیر برای جمعی از دانشمندان علوم طبیعی پیدا شده است. آن ها با کشف اسراری از طبیعت و دست یافتن به روزنه هایی از علم، آن چنان مست و مغرور شدند که تصور کردند چیزی در این عالم جز آنچه آن ها می دانند وجود ندارد و چون خدا را در آزمایشگاه های خود حاضر ندیدند راه انکار پیش گرفتند.

این غرور علمی به قدری گسترش پیدا کرد که اصلاً مذهب و وحی انبیا را

ص: 50

1- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیه 66 سوره کهف.

2- . همان، ج 20، ذیل آیات 82-85 سوره غافر.

زاییده جهل یا ترس بشر پنداشتند و گفتند: با فرا رسیدن دوران شکوفایی علم، دیگر نیازی به این مسائل نیست!

حتی گاه پا را از این فراتر نهادند و دوران زندگی بشر را از نظر فکر به چهار دوران تقسیم کردند:

یک: دوران افسانه ها

دو: دوران مذهب

سه: دوران فلسفه

چهار: دوران علم

(که منظورشان علوم طبیعی و تجربی بود).

البته مذاهبی که در محیط فعالیت این گروه از دانشمندان وجود داشت به دلیل آکنده بودن از خرافات بسیار، به این هدف باطل نیز کمک کرد (منظور، عمدتاً خرافات ارباب کلیساست) و به این شکل به گمان خود برای همیشه مذهب و تعلیمات انبیا را از صحنه زندگی بشر بیرون ساختند.

ولی خوشبختانه این مستی و غرور دیری نپایید و عوامل دیگری دست به دست هم داد و بر این پندارهای بی اساس خط بطلان کشید و به مصداق آیات فوق «هنگامی که به علوم خود مغرور شدند یأس الهی دامانشان را گرفت و فریادهایشان به جایی نرسید».

از یک سو جنگ های جهانی اول و دوم نشان داد که پیشرفت های علمی و صنعتی بشر نه تنها او را خوشبخت نکرده، بلکه او را از هر زمانی به لبه پرتگاه نزدیک تر ساخته است.

از سوی دیگر، بروز انواع مفسد اخلاقی و اجتماعی، و بروز انواع ناپسامانی ها، قتل ها و کشتارها و بیماری های روانی و انواع تجاوزهای مالی و ناموسی، نشان داد که علوم انسانی هرگز نتوانسته است به تنهایی

ص: 51

جلوی نابسامانی‌ها را بگیرد، بلکه بدآموزی‌هایی که معمولاً از آن جدا نیست گاهی بر دامنه آن افزوده است.

از سوی سوم، معماهای فراوانی که در علوم پیدا شد و انسان خود را از حل آن عاجز دید، و دنیاها و وسیعی که در برابر دیدگان او خودنمایی کرد (چه عوالم بسیار بزرگ و چه فوق العاده کوچک) و خود را از شناخت آن ناتوان مشاهده کرد، سبب شد که بار دیگر دست به دامان تعلیمات انبیا بزند و گروه عظیمی دوباره به سایه وحی بازگردند و درمان این بیماری‌های جانکاه را در دستورات انبیا جستجو کنند. کلیساها رونق گرفت و تعلیمات مذهبی جزء برنامه زندگی بسیاری شد.

در این میان «اسلام» با تعلیمات ویژه و مترقی و جامع خود بروز و ظهور تازه‌ای یافت و حرکت‌ها به سوی شناخت اسلام اصیل شروع شد.

امید است پیش از آنکه یأس الهی بار دیگر دامان گروهی از مردم این جهان را بگیرد این بیداری همگانی شود و آثار آن غرور محو و نابود گردد تا به خسران و زیان منتهی نشود.

همچنین از آیات آغازین سوره تکاثر: (... كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ...) استفاده می‌شود که یکی از عوامل اصلی تفاخر و تکاثر و فخرفروشی، همان جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به معاد است.

از این گذشته، جهل انسان به ضعف‌ها و آسیب‌پذیری‌هایش، و به آغاز پیدایش و سرانجامش، از عوامل دیگر این کبر و غرور و تفاخر است، به همین دلیل قرآن مجید برای درهم شکستن این تفاخر و تکاثر، سرگذشت اقوام پیشین را در آیات مختلف بازگو می‌کند که چگونه اقوامی با داشتن امکانات و قدرت فراوان با وسایل ساده‌ای نابود شده‌اند؛ با وزش بادهای، با يك جرقة آسمانی

(صاعقه)، با يك زمين لرزه، با نزول باران بیش از حد، خلاصه با «آب» و «باد» و «خاك» و گاه با «سجیل» و «پرنندگان كوچك»، نابود شدند و از میان رفتند.

با این حال این همه تفاخر و غرور برای چیست؟!

علم حقیقی

علم حقیقی (1)

در آیهٔ چهل و نهم سورهٔ عنكبوت می خوانیم: (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ)؛ «ولی این آیات روشنی است که در سینه کسانی که دانش به آن ها داده شده جای دارد و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی کنند».

تعبیر به «آیات بینات» بیانگر این واقعیت است که نشانه های حقانیت قرآن در خود آن به چشم می خورد و در پیشانی آیات می درخشد و دلیل آن با خود آن است. در حقیقت همچون آیات تکوینی که انسان از مطالعهٔ آن بدون نیاز به چیز دیگر به حقیقت پی می برد، این آیات تشریحی نیز از نظر ظاهر و محتوا چنان است که خود دلیل صدق خویش است.

از این گذشته، طرفداران این آیات و طالبان و دلدادگان آن، کسانی هستند که بهره ای از علم و آگاهی دارند، هرچند دست شان تهی و پایشان برهنه است.

به تعبیر روشن تر: یکی از راه های شناخت اصالت يك مکتب، بررسی حال مؤمنان به آن مکتب است، اگر گروهی نادان یا شیاد، دور کسی را گرفتند، به نظر می رسد که او نیز از همین قماش باشد، اما اگر کسانی که اسرار علوم در سینه های آن ها نهفته است اعلام وفاداری به مکتبی کردند دلیل بر حقانیت آن است، و ما می بینیم گروهی از علمای اهل کتاب و شخصیت های باتقوای ممتازی همچون ابوذرها و سلمان ها، مقدادها و عمار یاسرها و شخصیت والایی همچون علی علیه السلام حامیان و عاشقان مکتب اسلام بودند.

ص: 53

در روایات زیادی که از طرق اهل بیت علیهم السلام وارد شده این آیه به ائمه اهل بیت علیهم السلام تفسیر گردیده، این به معنی انحصار نیست، بلکه بیان مصداق روشنی است برای (الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ). (1)

و اگر می بینیم در بعضی از روایات، تصریح شده که منظور خصوص امامان است، درحقیقت اشاره به مرحله علم کامل قرآن می باشد که در اختیار آن هاست و هیچ مانعی ندارد که علما و دانشمندان بلکه توده های فهمیده مردم بهره ای از این علوم قرآن داشته باشند. همچنین این آیه نشان می دهد که علم و دانش منحصر به آنچه در کتاب می خوانند و از محضر استاد می آموزند نیست، چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله طبق صریح آیات گذشته، به مکتب نرفت و خط نوشت، ولی برترین مصداق (الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) بود، پس در ورای علم رسمی، علمی است برتر و والاتر که از سوی پروردگار به صورت نوری در قلب آدمی القا می شود که «الْعِلْمُ نُورٌ يَنْزِلُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» و این جوهره علم است و علوم دیگر پوسته علم.

علم را برای عمل باید آموخت

علم را برای عمل باید آموخت (2)

درس های داستان موسی و خضر علیهما السلام

الف) پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولوالعزمی همچون موسی علیه السلام این همه راه به دنبال او می رود و این سرمشقی است برای همه انسان ها در هر حد و پایه ای از علم و در هر شرایط و سن و سال.

ب) جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می گیرد، چنان که در آیات مربوط به این داستان خواندیم (عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا... عُلَمَانًا مِنْ لَدُنَّا عُلَمَاءً).

ص: 54

1- این روایات به طور مشروح در تفسیر برهان، ج 3، ص 254 به بعد آمده است.

2- تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیات 79-82 سوره کهف.

ج) همواره علم را برای عمل باید آموخت، چنان که موسی علیه السلام به دوست عالمش می گوید: «مما علمت رشدًا» (دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد) یعنی من دانش را تنها برای خودش نمی خواهم، بلکه برای رسیدن به هدف می طلبم.

د) در کارها نباید عجله کرد، چراکه بسیاری از امور نیاز به فرصت مناسب دارد به خصوص در مسائل پراهمیت و به همین دلیل این مرد عالم رمز کارهای خود را در فرصت مناسبی برای موسی علیه السلام بیان کرد.

ه) مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند! بسیار می شود که کسی درباره ما نیکی می کند، اما چون از باطن کار خبر نداریم آن را دشمنی می پنداریم و آشفته می شویم، به ویژه در برابر آنچه نمی دانیم کم صبر و بی حوصله هستیم، البته این یک امر طبیعی است که انسان در برابر اموری که تنها یک رو یا یک زاویه آن را می بیند ناشکیبا باشد، اما داستان مذکور به ما می گوید که نباید در قضاوت شتاب کرد، بلکه باید ابعاد مختلف هر موضوعی را بررسی نمود.

در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند»⁽¹⁾ و بنابراین هر قدر سطح آگاهی مردم بالا رود برخورد آن ها با مسائل، منطقی تر خواهد شد و به تعبیر دیگر: زیربنای «صبر» آگاهی است.

البته موسی علیه السلام از یک نظر حق داشت ناراحت شود، چراکه او می دید در این سه حادثه تقریباً بخش اعظم شریعت به خطر افتاده است: در حادثه اول مصونیت اموال مردم، در حادثه دوم مصونیت جان مردم، و در حادثه سوم مسائل حقوقی، یا به تعبیر دیگر: برخورد منطقی با حقوق مردم، بنابراین تعجبی ندارد که آن قدر ناراحت شود که پیمان مؤکد خویش را با آن عالم بزرگ فراموش کند، اما همین که از باطن امر آگاه شد آرام گرفت و دیگر اعتراضی نکرد، و این خود بیانگر آن است که عدم اطلاع از باطن رویدادها چه اندازه نگران کننده است.

ص: 55

در علم افزون طلب باش (1)

در آیه 114 سوره طه می خوانیم: (... وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا)؛ «و (ای پیامبر) نسبت به (تلاوت) قرآن، پیش از آن که وحی بر تو تمام شود شتاب مکن، و بگو: پروردگارا! علم مرا افزون کن!».

از آنجا که نهی از عجله هنگام دریافت وحی ممکن است این توهم را ایجاد کند که از کسب علم بیشتر، نهی شده، بلافاصله با جمله (قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا)؛ «بگو:

پروردگارا! علم مرا زیاد کن» جلوی این پندار گرفته شده است، یعنی شتاب زدگی درست نیست، ولی تلاش برای افزایش علم لازم است.

بعضی از مفسران نیز گفته اند که در جمله اول به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده که در فهم همه جانبه آیات، پیش از تبیین آن در آیات دیگر عجله نکند و در جمله دوم دستور داده شده که از خدا آگاهی بیشتر نسبت به ابعاد مختلف آیات قرآن را بخواهد.

به هر حال جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن علم سرشار و روح مملو از آگاهی مأمور باشد که تا پایان عمر، از خدا افزایش علم بطلبد، وظیفه دیگران کاملاً روشن است. در حقیقت از نظر اسلام، علم هیچ حد و مرزی را نمی شناسد، افزون طلبی در بسیاری از امور مذموم است، ولی در علم ممدوح می باشد، افراط بد است ولی افراط در علم معنی ندارد.

علم مرز مکانی ندارد، تا چین و تریا نیز باید در طلبش دوید.

مرز زمانی ندارد، از گاهواره تا گور ادامه دارد.

از نظر معلم مرز نمی شناسد، چراکه حکمت، گمشده مؤمن است و نزد هر کس بیابد آن را می گیرد و اگر گوهری از دهان ناپاکی بیفتد آن را برمی دارد. مرز از

ص: 56

نظر میزان تلاش و کوشش نیز ندارد، به اعماق دریاها فرو می رود و کسب دانش می کند و حتی در راه کسب آن جان عزیزش را می دهد. بر این اساس، در منطق اسلام، کلمه «فارغ التحصیل» يك کلمه بی معنی است، يك مسلمان راستین هرگز تحصیل علمش پایان نمی پذیرد، همواره دانشجویست و طالب علم، حتی اگر برترین استاد شود.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: ما در هر شب جمعه سرور و شادی خاصی داریم. او عرض کرد:

خداوند این شادی را افزون کند، این چه شادی ای است؟ فرمود: «إِذَا كَانَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَافَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعَرْشَ وَوَافَى الْأَنْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَوَافَيْنَا مَعَهُمْ فَلَا تُرَدُّ أَرْوَاحُنَا بِأَبْدَانِنَا إِلَّا لِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ وَلَا ذَلِكَ لَأَنْفَدْنَا؛ هنگامی که شب جمعه می شود روح پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و ارواح ائمه علیه السلام و ما با آن ها به عرش خدا می رویم و ارواح ما به بدن ها بازمی گردد مگر با علم و دانش تازه ای و اگر چنین نبود، علوم ما پایان می گرفت» (1).

این مضمون در روایات متعددی با عبارات گوناگون بیان شده و نشان می دهد که تا پایان جهان، بر علم و دانش پیامبر و امامان علیهم السلام افزوده می شود.

در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «إِذَا أَتَى عَلَيَّ يَوْمٌ لَا أزدَادُ فِيهِ عِلْمًا يَقْرُبُنِي إِلَى اللَّهِ فَلَا بَارَكَ اللَّهُ لِي فِي طُلُوعِ شَمْسِهِ؛ آن روز که فرارسد و علم و دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر علم من افزوده نشود طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد» (2).

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ

ص: 57

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 397.

2- . تفسیرهای مجمع البیان، نورالثقلین و صافی ذیل آیات مورد بحث.

النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ، وَأَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَأَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا؛ داناترین مردم کسی است که دانش مردم را بر دانش خود بیفزاید، و گران بهاترین مردم کسی است که از همه داناتر باشد و کم بهاترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد»⁽¹⁾.

و این است ارزش علم از دیدگاه تعلیمات اسلام.

ص: 58

1- . سفینه البحار، ج 2، ص 219 (ماده علم).

عالمان در منطق قرآن

عالمان در لسان روایات اهل بیت علیهم السلام

دانشمندان در سخن امام صادق علیهم السلام

موقعیت دانشمندان

مقام علما و دانشمندان

دانشمندان و بقای آنان در سخن علی علیه السلام

دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل شوند

علما و دانشمندان جزء شفیعیان اند

فقدان علما و دانشمندان مایه نقصان زمین است

تعبیر به «بئر معطله» در مورد دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند

وظیفه بزرگ دانشمندان

آتش دوزخ با دانشمندان سخن می گوید

خطر دانشمندانی که علم و دانش خود را در اختیار جباران قرار دهند

عالم بی عمل

عالم بی عمل در روایات

گویاترین مثال برای عالم بی عمل

عالمان در منطق قرآن (1)

از آیه 28 سوره فاطر که می فرماید: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...)؛ «از میان بندگان او، دانشمندان خدا ترسند» به خوبی نتیجه گرفته می شود که عالمان واقعی کسانی هستند که در برابر وظایف خود احساس مسئولیت شدید دارند و به تعبیر دیگر: اهل علم اند نه سخن، چراکه علم بی عمل دلیل بر عدم خشیت است و صاحبان آن در آیه فوق در زمره علما محسوب نمی شوند.

همین حقیقت در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام آمده است که فرمود: «وَمَا الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَالْعَمَلُ إِلَّا الْفَانِ مُؤْتَلِفَانِ فَمَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَهُ وَحَتَّى الْخَوْفُ عَلَى الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَإِنَّ أَرْبَابَ الْعِلْمِ وَاتَّبَاعَهُمُ الَّذِينَ عَرَفُوا اللَّهَ فَعَمِلُوا لَهُ وَرَغِبُوا إِلَيْهِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛ علم و عمل دو دوست صمیمی اند، کسی که خدا را بشناسد، از او می ترسد و همین ترس او را به عمل و اطاعت فرمان خدا وادار می کند. صاحبان علم و پیروان آن ها کسانی هستند که خدا را به خوبی شناخته اند و برای او عمل می کنند و به او عشق می ورزند، چنان که خداوند فرموده است: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)». (2)

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه می خوانیم: «يَعْنِي

ص: 61

1- . تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیه 28 سوره فاطر.

2- . روضه کافی (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 359).

بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فِعْلُهُ وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ قَوْلَهُ فِعْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ؛ منظور از علما کسانی هستند که اعمال آن‌ها هماهنگ با سخنان آن‌ها باشد. کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد عالم نیست» (1).

و در حدیث دیگری آمده است: «أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَحْوَفُكُمْ لِلَّهِ؛ از همه شما عالم تر کسی است که ترسش از خدا از همه بیشتر باشد» (2).

کوتاه سخن اینکه «عالمان» در منطق قرآن کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه آرا و افکار این و آن، و انباشته از قوانین و فرمول‌های علمی جهان، زبانشان گویای این مسائل، و محل زندگی شان مدارس و دانشگاه‌ها و کتابخانه‌هاست، بلکه علما آن گروه از صاحب نظران و دانشمندانی هستند که نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته و نسبت به وظایفشان سخت احساس مسئولیت می‌کنند و از همه پای بندترند.

در سوره قصص نیز خواندیم که وقتی قارون مغرور و از خودراضی که مدعی مقام علم نیز بود، ثروت خود را به نمایش گذاشت جمعیت دنیاپرستان که سخت تحت تأثیر آن زرق و برق قرار گرفته بودند آرزو کردند که ای کاش آن‌ها نیز دارای چنین بهره‌ای از اموال دنیا بودند، ولی «عالمان» بنی اسرائیل بر آن‌ها فریاد زدند که وای بر شما! پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند بهتر است و این مقام تنها در اختیار شکیبایان و افراد پراستقامت قرار می‌گیرد (3).

عالمان در لسان روایات اهل بیت علیهم السلام

عالمان در لسان روایات اهل بیت علیهم السلام (4)

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «منظور از علما در آیه (إِنَّمَا

ص: 62

1- . مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

2- . همان.

3- . قصص، آیه 80.

4- . تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیات 27 و 28 سوره فاطر.

يَحْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) کسانی هستند که اعمال آن‌ها هماهنگ با سخنان آن‌ها باشد، کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد عالم نیست». (1)

و در حدیث دیگری آمده است: «أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَحْوَفُكُمْ لِلَّهِ؛ از همه شما عالم تر کسی است که ترسش از خدا بیشتر باشد». (2)

دانشمندان در سخن امام صادق علیه السلام

دانشمندان در سخن امام صادق علیه السلام (3)

در آیه دویست سوره آل عمران می‌خوانیم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا...)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید و در برابر دشمنان پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید...».

«مربطه» معنی وسیعی دارد که هرگونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه اسلامی را شامل می‌شود. در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان «مربطه» یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می‌شود که احکام خاصی برای آن بیان شده است.

در بعضی از روایات به علما و دانشمندان نیز «مربط» گفته شده است.

امام صادق علیه السلام طبق روایتی می‌فرماید: «عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَعَفَارِيَّتَهُ وَيَمْنَعُونَهُ عَنِ الْخُرُوجِ عَنْ ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا وَعَنْ أَنْ يَنْسَهَ لَطْفَ عَلَيْهِمِ إِبْلِيسُ؛ دانشمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده‌اند و از حمله کردن آن‌ها به افرادی که قدرت دفاع از خود ندارند جلوگیری می‌کنند». (4)

ص: 63

1- . مجمع البيان، ذیل آیات مورد بحث.

2- . همان.

3- . تفسیر نمونه، ج 3، ذیل آیه 200 سوره آل عمران.

4- . احتجاج طبرسی، فصل اول.

در ذیل این حدیث مقام و موقعیت آن‌ها برتر و بالاتر از افسران و مرزدارانی شمرده شده که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار می‌کنند به این دلیل که آن‌ها نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلام اند، در حالی که این‌ها حافظ مرزهای جغرافیایی هستند، به یقین ملّتی که مرزهای عقیده‌ای و فرهنگی او، مورد حملات دشمن قرار گیرد و نتواند به خوبی از آن دفاع کند در مدّت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد.

موقعیت دانشمندان

موقعیت دانشمندان (1)

در آیه هجدهم سوره آل عمران آمده است: (شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ...); «خداوند (با ایجاد نظام هماهنگ جهان هستی)، گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش (نیز بر این مطلب) گواهی می‌دهند؛ در حالی که (خداوند) قیام به عدالت دارد...».

در این آیه، دانشمندان واقعی در ردیف فرشتگان قرار گرفته‌اند و این مسأله امتیاز دانشمندان را بر دیگران اعلام می‌کند، و نیز از آیه استفاده می‌شود که امتیاز دانشمندان از این نظر است که در پرتو علم خود، از حقایق اطلاع یافته و به یگانگی خدا که بزرگ‌ترین حقیقت است معترف‌اند.

روشن است که آیه، همه دانشمندان را شامل می‌شود و اگر در بعضی از روایات که در ذیل این آیه وارد شده (أُولُوا الْعِلْمِ) به ائمه اطهار علیه السلام تفسیر گردیده از این نظر است که آنان، روشن‌ترین مصداق (أُولُوا الْعِلْمِ) هستند.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان ضمن تفسیر آیه، از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «سَاعَةٌ مِنْ عَالِمٍ يَتَكَبَّرُ عَلَى فِرَاشِهِ

ص: 64

يَنْظُرُ فِي عِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ سَبْعِينَ عَامًا ؛ يَكُ سَاعَتِ از زندگی دانشمندی که بر بستر خود تکیه کرده و در اندوخته های علمی خود می اندیشد، بهتر از هفتاد سال عبادت عابد است». (1)

مقام علما و دانشمندان

مقام علما و دانشمندان (2)

خداوند متعال در آیه یازدهم سوره مجادله می فرماید: (... يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...) ؛ «خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده در جات عظیمی می بخشد».

گرچه آیه در مورد خاصی نازل شده، ولی مفهوم عامی دارد و نشان می دهد که آنچه مقام آدمی را نزد خدا بالا می برد، دو چیز است: یکی ایمان و دیگری علم.

می دانیم که مقام «شهید» در اسلام والاترین مقام است، در عین حال در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «فَضَلُّ الْعَالِمِ عَلَى الشَّهِيدِ دَرَجَةً، وَفَضَلُ الشَّهِيدِ عَلَى الْعَابِدِ دَرَجَةً... وَفَضَلُ الْعَالِمِ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ كَفَضْلِي عَلَى أَدْنَاهُمْ ؛ عالم يك درجه از شهيد بالاتر است و شهيد يك درجه از عابد... و برتری عالم بر سایر مردم مانند برتری من بر کوچک ترین آن هاست». (3)

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «مَنْ جَاءَتْهُ مَبِيئَةٌ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ فَبَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ ؛ کسی که مرگ او فرا رسد در حالی که در طلب علم است، میان او و پیامبران يك درجه فاصله است». (4)

ص: 65

1- . بحار الأنوار، ج 2، ص 23.

2- . همان، ج 23، ص 442.

3- . مجمع البيان، ج 9، ص 253.

4- . همان.

می دانیم که در شب های مهتابی به ویژه شب چهاردهم ماه که «بدر کامل» است، ستارگان در نور ماه محو می شوند، و جالب اینکه در مقایسه عالم و عابد در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ؛ برتری عالم بر عابد همچون برتری ماه در شب بدر، بر سایر ستارگان است»⁽¹⁾.

جالب اینکه عابد کاری را انجام می دهد که هدف آفرینش انسان است، یعنی عبادت، ولی از آنجا که روح عبادت معرفت است عالم بر او برتری فوق العاده دارد.

منظور از آنچه درباره برتری عالم بر عابد در روایات فوق آمده، فاصله عظیم میان این دو است، ولذا در حدیث دیگری تفاوت میان این دو به جای يك درجه، يك صد درجه ذکر شده که فاصله هر درجه با درجه دیگر، مقدار حرکت سریع اسب در هفتاد سال است⁽²⁾.

این نیز واضح است که مقام شفاعت در قیامت از آن هر کسی نیست، بلکه مقام مقربان درگاه خداست، اما در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ: الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ؛ سه گروه در قیامت شفاعت می کنند، پیامبران، علما و شهدان»⁽³⁾.

در حقیقت موفقیت در مسیر تکامل و جلب خشنودی خدا و قرب او مرهون دو عامل است: ایمان و علم یا آگاهی و تقوا و هیچ کدام بدون دیگری برای هدایت و پیروزی کافی نیست.

ص: 66

1- . جوامع الجامع (مطابق نقل نور الثقلین، ج 5، ص 264 و قرطبی، ج 9، ص 6470).

2- . جوامع الجامع (مطابق نقل نور الثقلین، ج 5، ص 264 و قرطبی، ج 9، ص 6470).

3- . روح المعانی، ج 28، ص 26؛ قرطبی، ج 9، ص 6470.

دانشمندان و بقای آن‌ها، در سخن علی علیه السلام (1)

در آیه هفتاد سوره زخرف می‌خوانیم: (أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَآزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ)؛ «(به آنها خطاب می‌شود): شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید».

«تحبرون» از ماده «حبر» (بر وزن فکر) به معنی اثر مطلوب است و گاه به زینت و آثار شادمانی که در چهره ظاهر می‌شود نیز اطلاق شده و اگر به علما «احبار» (جمع «حبر» بر وزن ابر) گفته می‌شود به خاطر آثاری است که از آن‌ها در میان اجتماعات بشری باقی می‌ماند، چنان که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «الْعُلَمَاءُ بَأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ؛ دانشمندان تا پایان جهان زنده اند، خود آن‌ها در میان نیستند اما آثارشان در قلب‌ها موجود است» (2).

دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل شدن

دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل شدن (3)

براساس آیه 28 سوره فاطر که می‌فرماید: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) فهمیده می‌شود که از میان تمام بندگان، دانشمندان اند که به مقام عالی خشیت، یعنی «ترس از مسئولیت، توأم با درک عظمت مقام پروردگار» نائل می‌شوند. این حالت «خشیت» مولود سیر در آیات آفاقی و انفسی (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَنْبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ)؛ «به زودی نشانه‌های خود را در اطراف عالم و در درون جانشان به آن‌ها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار شود که او حق است» (4) و آگاهی از علم و قدرت پروردگار، و هدف آفرینش است.

ص: 67

1- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیه 70 سوره زخرف.

2- . نهج البلاغه، حکمت 147.

3- . تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیه 28 سوره فاطر.

4- . فصلت، آیه 52.

علما و دانشمندان جزء شفیعیان اند(1)

علما و دانشمندان و همچنین شهیدان راه خدا جزء شفیعیان اند، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «يَسْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءَ ثُمَّ الْعُلَمَاءَ ثُمَّ الشُّهَدَاءَ؛ روز قیامت، نخست انبیا شفاعت می کنند، سپس علما و بعد از آن ها شهدا».(2)

نبودن علما و دانشمندان، سبب نقصان زمین

نبودن علما و دانشمندان، سبب نقصان زمین(3)

در آیه چهل و یکم سوره رعد می خوانیم: (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا)؛ «آیا ندیدند که ما پیوسته از اطراف (و جوانب) زمین می کاهیم؟! و جامعه ها به تدریج از میان می روند».

روشن است که منظور از زمین در اینجا «اهل زمین» است، یعنی آیا آن ها به این واقعیت نمی نگرند که پیوسته اقوام و تمدن ها و حکومت ها در حال زوال و نابودی هستند؟ اقوامی که از آن ها قوی تر و نیرومندتر و سرکش تر بودند، همگی چهره به زیر خاک کشیدند و حتی دانشمندان و بزرگان و علمایی که قوام زمین به آن ها بود آن ها نیز چشم از جهان فرو بستند و به ابدیت پیوستند.

در روایات متعددی که در تفسیرهای برهان و نورالتقلین و سایر تفاسیر و منابع حدیث آمده است آیه فوق به فقدان علما و دانشمندان تفسیر شده، چراکه فقدان نبودن آن ها سبب نقصان زمین و کمبود جوامع انسانی است.

مفسر بزرگ، طبرسی، در تفسیر این آیه از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

ص: 68

1- . تفسیر نمونه، ج 25، ذیل آیات 38-48 سوره مدثر.

2- . سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1443.

3- . تفسیر نمونه، ج 10، ذیل آیه 41 سوره رعد.

«نَقُصُّهَا بِذَهَابِ عُلَمَائِهَا، وَفُقَهَائِهَا وَخِيَارِ أَهْلِهَا؛ مَا از زمین می کاهیم با از میان رفتن علما و فقها و اخیار و نیکان».(1)

و در حدیث دیگری می خوانیم که «عبداللہ بن عمر» هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام شهید شد این آیه را تلاوت کرد: (أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا) سپس گفت: «يا أمير المؤمنين لقد كُنْتَ الطَّرْفَ الْأَكْبَرَ فِي الْعِلْمِ، الْيَوْمَ نَقُصَّ عِلْمُ الْإِسْلَامِ وَمَضَى رُكْنُ الْإِيمَانِ ... ؛ ای امیر مؤمنان! تو جانب بزرگ علم در جهان بودی و با شهادت امروز علم اسلام به کاستی گرایید و ستون ایمان از میان رفت».(2)

البته همان گونه که گفتیم، آیه معنی وسیعی دارد که هرگونه نقصان و کمبود و از میان رفتن افراد و جامعه ها و به طور کلی اهل زمین را شامل می شود و هشدار می است به همه مردم اعم از بد و نیک، حتی علما و دانشمندان که ارکان جوامع بشری هستند و با از میان رفتن يك تن آن ها گاهی دنیایی به نقصان می گراید، هشدار می است گویا و تکان دهنده.

تعبیر به «بئر معطله» در مورد دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند

تعبیر به «بئر معطله» در مورد دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند(3)

در آیهٔ چهل و پنجم سورهٔ حج می خوانیم: (فَكَأَيُّ مَن قَرَّبَةٍ أَهْلَكُنَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بئْرٌ مُّعَطَّلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ)؛ «چه بسیار اهل شهرها و آبادی هایی که آنها را نابود و هلاک کردیم در حالی که ستمکار بودند، و دیوارهای آن بر روی سقف هایش فروریخت! و چه بسیار چاه پر آب و قصرهای محکم و مرتفع که بی صاحب ماند!».

ص: 69

1- . تفسیر برهان، ج 2، ص 301.

2- . همان.

3- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیهٔ 45 سورهٔ حج.

جالب اینکه در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده جمله «و بئر معطله» به علما و دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند و کسی از علوم شان بهره نمی گیرد تفسیر شده است. از امام موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر جمله (وَبِئْرِ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ) نقل شده که فرمود: «الْبِئْرِ الْمُعَطَّلَةُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ، وَالْقَصْرِ الْمَشِيدُ الْإِمَامُ التَّاطِقُ؛ چاه معطل که از آن بهره نمی گیرد، امام خاموش، و قصر محکم سربرافراشته، امام ناطق است».

نظیر همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. (1)

این تفسیر در حقیقت نوعی از تشبیه است (همان گونه که حضرت مهدی علیه السلام و عدالت عالم گیر او در روایات به «ماء معین») (آب جاری) تشبیه شده است) یعنی هنگامی که امام در مسند حکومت قرار گیرد همچون قصر رفیع محکمی است که از دور و نزدیک دیده ها را به خود جلب می کند و پناهگاهی برای همگان است، اما هنگامی که از مسند حکومت دور شود و مردم اطراف او را خالی کرده، نااهلان به جای او بنشینند به چاه پر آبی می ماند که به دست فراموشی سپرده شود، نه تشنه کامان از آن بهره می گیرند و نه درختان و گیاهان با آن پرورش می یابند. در همین زمینه شاعر عرب سروده ای دارد که معنایش چنین است:

«چاه متروک و قصر برافراشته مثال زیبایی برای آل محمد صلی الله علیه و آله است. «قصر»، مجد و عظمت آن هاست که کسی به آن نمی رسد و «چاه»، علم و دانش آن هاست که هرگز پایان نمی گیرد». (2)

وظیفه بزرگ دانشمندان

وظیفه بزرگ دانشمندان (3)

در آیه 187 سوره آل عمران می خوانیم: (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

ص: 70

1- . تفسیر برهان، ج 3، ص 30.

2- . همان.

3- . تفسیر نمونه، ج 3، ذیل آیه 187 سوره آل عمران.

لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ): «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا از کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید! ولی آنها آن را پشت سر افکندند و به بهای ناچیزی فروختند؛ و چه بد متاعی می خرند؟!».

آیه فوق گرچه درباره دانشمندان اهل کتاب (یهود و نصاری) نازل شده، ولی در حقیقت خطاری به تمام دانشمندان و علمای مذهبی است، که موظف اند در تبیین و روشن ساختن فرمان های الهی و معارف دینی بکوشند و خداوند از همه آن ها پیمان مؤکدی در این زمینه گرفته است.

توجه به ماده «تبیین» که در آیه فوق به کار رفته نشان می دهد که منظور، تنها تلاوت آیات خدا و یا نشر کتب آسمانی نیست، بلکه باید حقایق آن ها را عریان و آشکار در اختیار مردم بگذارند تا همه توده ها به روشنی از آن آگاه شوند، و به روح و جان آن ها برسند و کسانی که در تبیین و توضیح و تفسیر و روشن ساختن مسلمانان کوتاهی کنند، مشمول همان سرنوشتی هستند که خداوند در این آیه و مانند آن برای علمای یهود بیان کرده است. از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «مَنْ كَتَمَ عِلْمًا عَنْ أَهْلِهِ أُلْجِمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ؛ هر کس که علم و دانشی را از آن ها که اهل آن هستند (و نیاز به آن دارند) کتمان کند خداوند در روز رستاخیز، دهنه ای از آتش به دهان او می زند».

حسن بن عمار می گوید: بعد از آنکه «زهري» نقل حدیث را برای مردم ترك گفته بود روزی نزد او رفتم و گفتم: احادیثی را که شنیده ای برای من بازگو کن! به من گفت: مگر نمی دانی که من دیگر برای کسی حدیث نقل نمی کنم؟ گفتم: به هر حال یا تو برای من حدیث بگو یا من برای تو حدیث نقل می کنم، گفت: تو حدیث بگو.

گفتم: از علی علیه السلام نقل شده که می فرمود: «ما أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا؛ خداوند پیش از آنکه از افراد نادان پیمان بگیرد که دنبال علم و دانش بروند از علما و دانشمندان پیمان گرفته است که به آن ها علم بیاموزند».

هنگامی که این حدیث تکان دهنده را برای او خواندم، سکوت خود را شکست و گفت: «اکنون بشنو تا برای تو بگویم» و در همان مجلس، چهل حدیث برای من روایت کرد. (1)

سخن گفتن آتش دوزخ با دانشمندان

سخن گفتن آتش دوزخ با دانشمندان (2)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: «صِيءُ نَفَانٍ مِنْ أُمَّتِي إِنْ صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَإِنْ فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي؛ دو گروه از امت من هستند که اگر اصلاح شوند امت من اصلاح می شوند و اگر فاسد شوند امت من فاسد می گردند». عرض کردند: ای رسول خدا! این دو گروه کیان اند؟ فرمود: «الْفُقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ؛ دانشمندان و زمامداران».

مرحوم محدث قمی در سفینة البحار بعد از این حدیث، حدیث مناسب دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند:

«قَالَ تَكَلَّمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةً: أَمِيرًا، وَقَارِيًا، وَذَا ثَرَوَةٍ مِنَ الْمَالِ.

فَيَقُولُ لِلْأَمِيرِ: يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ سُلْطَانًا فَلَمْ يَعْدِلْ، فَتَزْدَرِدُهُ كَمَا يَزْدَرِدُ الطَّيْرُ حَبَّ السَّمْسِمِ.

وَ يَقُولُ لِلْقَارِي: يَا مَنْ تَزَيَّنَ لِلنَّاسِ وَبَارَزَ اللَّهَ بِالْمَعَاصِي فَتَزْدَرِدُهُ.

وَ يَقُولُ لِلْغَنِيِّ: يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ دُنْيَا كَثِيرَةً وَاسِعَةً فَيَضَا وَ سَأَلَهُ الْحَقِيرَ الْيَسِيرَ قَرْضًا

ص: 72

1- . تفسیرهای ابوالفتوح رازی و مجمع البیان، ذیل آیه فوق. متن حدیث که از علی علیه السلام نقل شده در نهج البلاغه در کلمات قصار نیز آمده است.

2- . تفسیر نمونه، ج 11، ذیل آیه 90 سوره نحل.

فَأَبَىٰ إِلَّا بَخْلًا فَنَزَرِدُهُ؛ در روز رستاخیز آتش دوزخ با سه گروه سخن می گوید:

زامداران، دانشمندان و ثروتمندان. به زمامداران می گوید: ای کسانی که خدا به شما قدرت داد اما اصول عدالت را به کار ن بستید! و در این هنگام آتش آن ها را می بلعد همان گونه که پرندگان دانه کنجد را. به دانشمند می گوید: ای کسی که ظاهر خود را برای مردم زیبا ساختی، اما به معصیت خدا پرداختی! سپس او را می بلعد.

و به ثروتمند می گوید: ای کسی که خداوند به تو امکانات وسیعی بخشید و از تو خواست مختصری از آن را انفاق کنی، اما تو بخل کردی! سپس او را نیز می بلعد».

خطر دانشمندی که دانش خود را در اختیار جباران قرار دهند

خطر دانشمندی که دانش خود را در اختیار جباران قرار دهند(1)

در آیات 175 تا 178 سوره اعراف آمده است: (وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَىٰ لَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * سَاءَ مَثَلًا لِّلْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ انْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ * مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يَضَلِّ لِيْل فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)؛ «و سرگذشت کسی که آیات خود را به او دادیم: بر آن ها بخوان که سرانجام خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد! و اگر می خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم الهی) بالا می بردیم ولی (اجبار، برخلاف سنت ماست؛ پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد! مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، زبانش را بیرون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز زبانش را بیرون می آورد؛ (گویی چنان تشنه دنیا است که هرگز

ص: 73

1- . تفسیر نمونه، ج 7، ذیل آیات 175-178 سوره اعراف.

سیراب نمی شود!) این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستان ها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند). چه بد است مثل گروهی که آیات ما را تکذیب کردند؛ و تنها به خودشان ستم می نمودند! هرکس را که خدا هدایت کند، هدایت یافته (ی واقعی) اوست؛ و هرکس را که (به خاطر اعمالش) گمراه سازد، همان ها زیانکارانند».

دانشمندی که به خدمت فراعنه درآمد

در این آیات به یکی دیگر از داستان های بنی اسرائیل اشاره شده که يك الگو و نمونه، برای همه کسانی که دارای چنین صفاتی هستند، محسوب می شود.

همان طور که در لابه لای تفسیر آیات خواهیم خواند، مفسران احتمالات متعددی درباره کسی که این آیات درباره او سخن می گوید داده اند، ولی بدون شك، مفهوم آیه همانند سایر آیاتی که در شرایط خاصی نازل می شود، کلی و همگانی و عمومی است.

در آیه نخست روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می گوید:

«داستان آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی سرانجام از آن ها خارج و گرفتار وسوسه های شیطان گشت و از گمراهان گردید، برای آن ها بخوان!».

این آیه به روشنی به داستان کسی اشاره می کند که نخست در صف مؤمنان بوده و حامل آیات و علوم الهی شده، سپس از این مسیر گام بیرون نهاده است، به همین علت شیطان به وسوسه او پرداخته، و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده است. تعبیر «انسلاخ» که از ماده «انسلاخ» و در اصل به معنی از پوست بیرون آمده است، نشان می دهد که آیات و علوم الهی در آغاز چنان بر او احاطه داشت که همچون پوست تن او شده بود، اما ناگهان از این پوست بیرون آمد و با يك چرخش تند، مسیر خود را به کلی تغییر داد!

از تعبیر «فاتبعه الشیطان» چنین استفاده می شود که در آغاز شیطان تقریباً از او قطع امید کرده بود، چراکه او کاملاً در مسیر حق قرار داشت، اما پس از انحراف مزبور، شیطان به سرعت او را تعقیب کرد و به او رسید و بر سر راهش نشست و به وسوسه گری پرداخت و سرانجام او را در صف گمراهان و شقاوت‌مندان قرار داد.

آیه بعد این موضوع را چنین تکمیل می کند که «اگر می خواستیم، می توانستیم او را در همان مسیر حق به اجبار نگاه داریم و به وسیله آن آیات و علوم، به او مقام والا دهیم» ولی مسلم است که نگاهداری اجباری افراد در مسیر حق با سنت پروردگار که سنت اختیار و آزادی اراده است، سازگار نیست و نشانه شخصیت و عظمت کسی نخواهد بود، لذا بلافاصله اضافه می کند:

ما او را به اختیارش و انهدادیم و او به جای اینکه با استفاده از علوم و دانش خویش هر روز مقام بالاتری را بیامید «به پستی گرایید و بر اثر پیروی از هوی و هوس مراحل سقوط را طی کرد»؛ (وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ) .

«اخلد» از ماده «اخلاد» به معنی سکونت دائمی در يك جا اختیار کردن است، بنابراین «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» یعنی برای همیشه به زمین چسبید، که در اینجا کنایه از جهان ماده و زرق و برق و لذات نامشروع زندگی مادی است.

سپس این شخص را به سگی تشبیه می کند که همیشه زبان خود را همانند حیوانات تشنه بیرون آورده است، می گوید: «او همانند سگ است که اگر به او حمله کنی دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر او را به حال خود واگذاری باز چنین است».

او بر اثر شدت هوی پرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده، يك حال عطش نامحدود و پایان ناپذیر به خود گرفته که همواره دنبال دنیاپرستی می رود، نه به خاطر نیاز و احتیاج، بلکه به شکل بیمارگونه ای همچون يك «سگ هار» که

بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می دهد و هیچ گاه سیراب نمی شود. این همان حالت دنیاپرستان و هوی پرستان دون همت است که هر قدر بیندوزند باز هم احساس سیری نمی کنند.

سپس اضافه می کند که این مثل، مخصوص این شخص معین نیست، بلکه «مثالی است برای همه جمعیت هایی که آیات خدا را تکذیب کنند».

«این داستان ها را برای آن ها بازگو کن، شاید درباره آن بیندیشند و مسیر صحیحی را پیدا کنند».

«بلعم باعورا» دانشمند دنیاپرست و منحرف

همان گونه که ملاحظه کردید، آیات فوق نامی از کسی نبرده، بلکه سخن از عالم و دانشمندی می گوید که نخست در مسیر حق بود، آن چنان که هیچ کس فکر نمی کرد روزی منحرف شود، اما سرانجام دنیاپرستی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت.

ولی از بسیاری از روایات و کلمات مفسران استفاده می شود که منظور از این شخص مردی به نام «بلعم باعورا» بوده است که در عصر موسی علیه السلام زندگی می کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل محسوب می شد و حتی موسی علیه السلام از وجود او به عنوان يك مبلغ نیرومند استفاده می کرد.

کار آن مرد در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می رسید، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعده و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی علیه السلام قرار گرفت. (1)

اما اینکه بعضی احتمال داده اند این شخص «امیه بن ابی الصلت» همان شاعر

ص: 76

1- . در تورات کنونی نیز شرح ماجرای «بلعم باعورا» آمده است، ولی تفاوت این است که تورات او را سرانجام از انحراف تبرئه می کند. برای اطلاع بیشتر به باب 22 سفر اعداد مراجعه شود.

معروف زمان جاهلیت است که نخست بر اثر آگاهی از کتب آسمانی پیشین در انتظار ظهور آخرین پیامبر بود، ولی کم کم به این فکر فرو رفت که ممکن است پیامبر خودش باشد و به همین دلیل پس از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به او حسد ورزید و بنای مخالفت را گذاشت.

و یا اینکه منظور، «ابوعامر»، راهب معروف است که در زمان جاهلیت، مردم را به ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نوید می داد، اما پس از ظهور آن حضرت، راه مخالفت را پیش گرفت؛ هر دو احتمال بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا جمله «واتل» و کلمه «نبا» و جمله «فاقصص القصص» نشان می دهد که این جریان مربوط به افراد معاصر صلی الله علیه و آله نبوده، بلکه از سرگذشت اقوام پیشین است. به علاوه سوره اعراف از سوره هایی است که در مکه نازل شده و داستان «ابوعامر راهب» و «امیه بن صلت» مربوط به مدینه است، ولی از آنجا که افرادی همانند «بلعم» در عصر و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله همانند «ابوعامر» و «امیه بن ابی الصلت» وجود داشته اند، مفهوم آیات بر آن ها تطبیق شده است، همان گونه که بر افراد مشابه او در هر عصر و زمان نیز منطبق خواهد شد، وگرنه اصل داستان مربوط به غیر «بلعم» نیست.

در تفسیر المنار از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که مثل بلعم بن باعورا در بنی اسرائیل همانند امیه بن ابی الصلت در این امت است. (1)

همچنین از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «الأصل في ذلك بلعم، ثم صَدَرَهُ اللهُ مَثَلًا لِكُلِّ مُؤَثِّرٍ هَوَاهُ عَلَى هُدَى اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ؛ اصل آیه درباره بلعم است، سپس خداوند آن را به عنوان يك مثال درباره کسانی که هوی پرستی را بر خداپرستی و هدایت الهی در این امت مقدم بشمرند، بیان کرده است». (2)

ص: 77

1- . المنار، ج 9، ص 114.

2- . مجمع البيان، ج 4، ص 500.

اصولاً کمتر خطری در جوامع انسانی به اندازه خطر دانشمندانی است که علم و دانش خود را در اختیار فراعنه و جباران عصر خود قرار می دهند و بر اثر هوی پرستی و تمایل به زرق و برق جهان ماده (أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ) همه سرمایه های فکری خود را در اختیار طاغوت ها می گذارند و آن ها نیز برای تحمیق مردم عوام از وجود این گونه افراد حداکثر سوء استفاده را می کنند. این موضوع به زمان موسی علیه السلام یا سایر پیامبران اختصاص نداشته و بعد از عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و تا امروز نیز ادامه دارد که «بلعم باعوراها» و «ابوعامرها» و «امیه بن ابی الصلت ها» در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروه های منافق و دشمنان حق، و فراعنه و بنی امیه ها و بنی عباس ها و طاغوت ها علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را داده و می دهند.

این گروه از دانشمندان نشانه هایی دارند که در آیات فوق بیان شده و به وسیله آن می توان آن ها را شناخت، آن ها هوی پرستانی هستند که خدای خود را فراموش کرده اند، آن ها همت های پستی دارند که به جای توجه به شخصیت برتر و مقام والا در پیشگاه خدا و خلق خدا به پستی می گرایند و به خاطر همین دون همتی همه چیز خود را از دست می دهند؛ آن ها تحت وسوسه های شدید شیطان قرار دارند و به آسانی قابل خرید و فروش اند؛ آن ها همانند سگ های بیماری هستند که هرگز سیراب نمی شوند و به همین دلیل مسیر حق را رها کرده، در بیراهه ها سرگردان می شوند و آن ها پیشوای گمراهان اند. باید این گونه افراد را شناخت و به شدت از آن ها برحذر بود.

دو آیه بعد در واقع يك نتیجه کلی و عمومی از سرگذشت «بلعم» و علمای دنیاپرست گرفته، نخست می گوید: «چه بد مثلی دارند کسانی که آیات ما را انکار کردند و چه بد عاقبت و سرنوشتی در انتظار آن هاست، ولی آن ها به ما ظلم و ستم نمی کردند، بلکه بر خویشان ستم روا می داشتند».

چه ستمی از این بالاتر که سرمایه های معنوی علوم و دانش های خویش را که می تواند باعث سربلندی خود آن ها و جامعه هایشان شود در اختیار صاحبان «زر» و «زور» می گذارند و به بهای ناچیزی می فروشند و سرانجام خود و جامعه ای را به سقوط می کشانند.

اما به هوش باشید که رهایی از این گونه لغزش ها و دام های شیطانی، بدون توفیق و هدایت الهی ممکن نیست و دام بسیار سختی است، مگر یار شود لطف خدا «آن کس را که خدا هدایت کند و توفیق را رفیق راهش سازد، هدایت یافته واقعی اوست»؛ (مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي). .

«و کسی را که خداوند بر اثر اعمالش به حال خود رها سازد یا وسایل پیروزی و موفقیت را در برابر وسوسه های شیطانی از او بگیرد، زیان کار واقعی اوست».

(وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

بارها گفته ایم که «هدایت» و «اضلال» الهی نه جنبه اجباری دارد و نه بی دلیل و بی حساب است. منظور از این دو، فراهم ساختن زمینه های هدایت، و یا باز گرفتن این گونه زمینه هاست، آن هم به خاطر اعمال نیک و بدی که انسان قبلاً انجام داده و در هر حال تصمیم نهایی با خود انسان است، بنابراین آیه فوق با آیات گذشته که اصل آزادی اراده را تأیید می کرد کاملاً انطباق دارد و منافاتی میان آن ها نیست.

عالم بی عمل

عالم بی عمل (1)

در آیه سوم سوره صف می خوانیم: (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)؛ «نزد خدا بسیار خشم آور است که سخنی بگویند که عمل نمی کنید!».

در مجالس انس می نشینید و داد سخن می دهید، اما هنگامی که زمان عمل فرامی رسد هرکس به گوشه ای فرار می کند.

ص: 79

از نشانه های مهم مؤمنان راستین این است که گفتار و کردارشان صددرصد هماهنگ باشد، و هر قدر انسان از این اصل دور شود از حقیقت ایمان دور شده است.

«مقت» در اصل به معنی بغض شدید نسبت به کسی است که کار قبیحی انجام داده است، ولذا در میان عرب جاهلی به ازدواج کسی که همسر پدرش را به نکاح خود در می آورد «نکاح مقت» می گفتند. در جمله «کبر مقتاً» واژه «مقت» با «کبر» که آن نیز دلیل بر شدت و عظمت است توأم شده و دلیل بر خشم عظیم خداست نسبت به گفتار خالی از عمل.

«علامه طباطبایی» در المیزان می گوید: «فرق است بین اینکه انسان سخنی را بگوید که انجام نخواهد داد، و انجام ندهد کاری را که می گوید، اولی دلیل بر نفاق است و دومی دلیل بر ضعف اراده».⁽¹⁾

ظاهراً منظور این است که گاه انسان سخنی می گوید که از اول تصمیم دارد انجام ندهد، این يك نوع نفاق است، اما گاه از اول تصمیم بر عمل دارد، ولی بعداً پشیمان می شود، این به دلیل ضعف اراده است.

به هر حال، آیه فوق هرگونه تخلف از عهد و پیمان و وعده و - حتی به گفته بعضی - نذر را نیز شامل می شود، ولذا در فرمان مالک اشتر می خوانیم که علی علیه السلام به او فرمود: «إِيَّاكَ... أَنْ تَعْدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ... وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)؛ از اینکه به مردم وعده بدهی و تخلف کنی سخت پرهیز، زیرا این موجب خشم عظیم در نزد خدا و مردم خواهد شد، چنان که قرآن می گوید: (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)». ⁽²⁾

ص: 80

1- . المیزان، ج 19، ص 287.

2- . نهج البلاغه، نامه 53.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ، فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِحُلْفِ اللَّهِ بَدَأَ وَلِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)؛ (وعدۀ مؤمن به برادرش نوعی نذر است، هرچند کفاره ندارد، و هر کس خلف وعده کند با خدا مخالفت کرده و خویش را در معرض خشم او قرار داده، و این همان است که قرآن می گوید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ). (1)

نکته: گفتار بی عمل

زبان، ترجمان دل است و اگر راه این دو از یکدیگر جدا شود نشانه نفاق است، و می دانیم که يك انسان منافق، سلامت فکر و روح ندارد. از بدترین بلاهایی که ممکن است بر يك جامعه مسلط شود بلای سلب اطمینان است، و عامل اصلی آن، جدایی گفتار از کردار است. مردمی که می گویند و عمل نمی کنند هرگز نمی توانند به یکدیگر اعتماد کنند و در برابر مشکلات هماهنگ باشند، هرگز برادری و صمیمیت در میان آن ها حاکم نخواهد شد، هرگز ارزش و قیمتی نخواهند داشت و هیچ دشمنی از آن ها حساب نمی برد.

هنگامی که غارتگران لشکر شام مرزهای عراق را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند و خیر به گوش علی علیه السلام رسید سخت ناراحت شد، خطبه ای خواند و چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَيْدَانُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ، كَلَامُهُمْ يُوهِي الصُّمَّ الصَّلَابَ، وَفِعْلُهُمْ يُطْمَعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءُ، تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ كَيْتَ وَكَيْتَ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ حَيْدِي حَيْدِي».

علی علیه السلام در این گفتار که از سوز دل مبارکش حکایت می کند به مردم عراق

ص: 81

می گوید: «ای مردمی که بدن هایتان جمع و دل ها و افکارتان پراکنده است، سخنان داغ شما سنگ های سخت را درهم می شکنند، ولی اعمال سست شما دشمنان تان را به طمع وامی دارد، در مجالس و محافل چنین و چنان می گوید، اما هنگام پیکار فریاد می زنید که ای جنگ از ما دور شو!». (1)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ، وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ؛ عالم کسی است که عملش گفتارش را تصدیق کند و هر کس عملش گفتارش را تصدیق نکند عالم نیست». (2)

یکی از شعرای معاصر، سرنوشت ملت هایی را که اهل سخن اند و نه اهل عمل، و به همین دلیل همیشه اسیر چنگال دشمنان اند در داستان زیبایی که از زبان يك باز شکاری مطرح کرده مجسم ساخته است:

دوش می گفت بلبلی با باز کز چه حال تو خوش تر است از من؟

تو که زشتی و بد عبوس و مهیب تو که لالی و گنگ و بسته دهن

مست و آزاد روی دست شهان با دو صد ناز می کنی مسکن

من بدین ناطقی و خوش خوانی با خوش اندامی و ظریفی تن

قفسم مسکن است و روزم شب بهره ام غصه است و رنج و محن

باز گفتا که راست می گویی لیک سرش بود بسی روشن

دأب تو گفتن است و نا کردن خوی من کردن است و ناگفتن

عالم بی عمل در روایات

عالم بی عمل در روایات (3)

بدون شك، تحصیل علم مشکلات فراوانی دارد، ولی این مشکلات هر قدر

ص: 82

1- . نهج البلاغه، خطبة 29.

2- . اصول کافی، ج 1، باب صفة العلماء، ح 2.

3- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیات 5-8 سوره جمعه.

باشد در برابر برکات حاصل از علم ناچیز است، بیچارگی انسان روزی خواهد بود که زحمت تحصیل علم را بر خود هموار کند، اما چیزی از برکاتش عاید او نشود، درست بسان چهارپایی که سنگینی بار کتاب را به پشت خود احساس می کند، بی آنکه از محتوای آن بهره گیرد.

در بعضی از تعبیرات، عالم بی عمل به «شجر بلائمر» (درخت بی میوه) یا «سحاب بلامطر» (ابر بی باران) یا شمعی که می سوزد و اطراف خود را روشن می کند، ولی خودش از بین می رود یا چهارپایی که به «طاحونه» (آسیاب) می بندند و به طور دائم زحمت می کشد و حرکت می کند، اما چون به دور خود می گردد، هرگز راهی را طی نمی کند و به جایی نمی رسد، و مانند این تشبیهات که هر کدام بیانگر گوشه ای از سرنوشت شوم عالم بی عمل است.

در روایات اسلامی نیز در نکوهش این گونه عالمان، تعبیرات تکان دهنده ای آمده است، از جمله: از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«هر کس علمش افزوده شود، ولی بر هدایتش نیفزاید، این علم جز دوری از خدا برای او حاصلی ندارد»؛ (مَنْ إِزْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا). (1)

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز می فرماید: «علم با عمل توأم است، هر کس چیزی را می داند باید به آن عمل کند، و علم فریاد می زند و عمل را دعوت می کند، اگر به او پاسخ مثبت نداد، از آنجا کوچ می کند»؛ (الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ، فَمَنْ عَلِمَ عَمَلًا، وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا إِرْتَجَلَ عَنْهُ). (2)

اصولاً از بعضی روایات استفاده می شود که عالم بی عمل، شایسته نام «عالم» نیست؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «لا يَكُونُ الْمَرْءُ عَالِمًا حَتَّى يَكُونَ بِعِلْمِهِ عَامِلًا». (3)

ص: 83

1- . محجة البيضاء، ج 1، ص 125 و 126.

2- . نهج البلاغه، حکمت 366.

3- . محجة البيضاء، ج 1، ص 125 و 126.

و از این بالاتر این که: او تمام مسئولیت عالم را بر دوش می کشد، بی آنکه از مزایای علم بهره مند باشد، لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که ضمن خطبه ای فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِذَا عَلِمْتُمْ فاعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَالْحَسْرَةَ أَدْوَمُ؛ ای مردم! هنگامی که چیزی را دانستید عمل کنید تا هدایت یابید، زیرا عالمی که برخلاف علمش عمل می کند، مانند جاهل سرگردانی است که هرگز از جهلش هشیار نمی شود، بلکه من برای چنین عالمی حجت را بزرگ تر، و حسرت را پایدارتر می بینم» (1).

و بدون شك، وجود چنین علما و دانشمندانی، بزرگ ترین بلا برای يك جامعه محسوب می شود و سرنوشت مردمی که عالیشان چنین باشد، سرنوشت خطرناکی است، چنان که گفته شده است: شبان، گوسفندان را از چنگال گرگ نجات می دهد، اما وای به حال گوسفندانی که شبانشان گرگان باشند.

گویاترین مثال برای عالم بی عمل: چارپایی بر او کتابی چند

گویاترین مثال برای عالم بی عمل: چارپایی بر او کتابی چند (2)

در بعضی از روایات آمده است که یهود می گفتند: اگر محمد به رسالت مبعوث شده رسالتش شامل حال ما نیست، لذا نخستین آیه مورد بحث به آن ها گوشزد می کند که اگر کتاب آسمانی خود را به دقت خوانده و عمل می کردید این سخن را نمی گفتید، چراکه بشارت ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آن آمده است.

می فرماید: (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمْارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا)؛ «داستان کسانی که مکلف به تورات شدند، ولی حق آن را ادا نکردند، مانند داستان درازگوشی

ص: 84

1- اصول کافی، ج 1، باب استعمال العلم، ح 6.

2- تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 5 سوره جمعه.

است که کتاب هایی حمل می کند (اما چیزی از آن نمی فهمد)» (1).

چنین حیوانی از کتاب چیزی جز سنگینی احساس نمی کند و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتاب هایی که دقیق ترین اسرار آفرینش و مفیدترین برنامه های زندگی در آن است.

این قوم از خودراضی که تنها به نام تورات یا تلاوت آن قناعت کردند، بی آنکه در محتوای آن اندیشه نموده و به آن عمل کنند همانند حیوانی هستند که در حماقت و نادانی ضرب المثل و مشهور خاص و عام است.

این گویاترین مثالی است که برای عالم بی عمل می توان بیان کرد که سنگینی مسئولیت علم را بر دوش دارد بی آنکه از برکات آن بهره گیرد، و افرادی نیز که با الفاظ قرآن سروکار دارند، ولی از محتوا و برنامه عملی آن بی خبرند (و چه بسیارند این افراد در بین صفوف مسلمین) مشمول همین آیه اند. این احتمال نیز وجود دارد که یهود با شنیدن آیات نخستین این سوره و مانند آن که از موهبت بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گوید گفته باشند که ما نیز اهل کتابیم و مفتخر به بعثت حضرت موسای کلیم هستیم. قرآن در پاسخ آن ها می گوید: چه فایده که دستورهای تورات را زیر پا نهادید و آن را در زندگی خود هرگز پیاده نکردید!

ولی به هر حال هشدار است به همه مسلمانان که مراقب باشند سرنوشتی همچون یهود پیدا نکنند. این فضل عظیم الهی که شامل حال آن ها شده و این قرآن مجید که بر آن ها نازل گردیده، برای این نیست که در خانه ها خاک بخورد، یا آن را فقط به عنوان «تعویذ چشم زخم» حمایت کنند یا برای حفظ از حوادث هنگام سفر از زیر آن رد شوند، یا برای میمنت و شگون خانه جدید همراه «آئینه»

ص: 85

و «جاروب» به خانه تازه بفرستند و تا این حد آن را تنزل دهند، و یا آخرین همت آن ها تلاش و کوشش برای تجوید و تلاوت زیبا و ترتیل و حفظ آن باشد، ولی در زندگی فردی و اجتماعی کوچک ترین انعکاسی نداشته باشد و در عقیده و عمل از آن اثری به چشم نخورد.

ص: 86

اشاره

انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است

پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره گیری از پرتو علم او

اگر نمی دانید پرسید

پرسش های بی جا

اگر سؤالات بی جاست چرا با اصرار جواب داده می شود؟

سؤال توضیحی و سؤال اعتراضی

سؤال تحقیقی و سؤال سرزنشی

ص: 87

انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است

انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است (1)

خداوند حکیم در قرآن کریم می فرماید: (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ)؛ «انسان باید به غذای خویش (و آفرینش آن) بنگرد». (2)

نزدیک ترین اشیای خارجی به انسان غذای اوست که با یک دگرگونی، جزء بافت وجود او می شود و اگر به او نرسد به زودی راه فنا را پیش می گیرد، به همین دلیل قرآن از میان تمام موجودات روی مواد غذایی، آن هم موادی که از طریق گیاهان و درختان، عاید انسان می شود تکیه کرده است.

روشن است که منظور از «نگاه کردن» تماشای ظاهری نیست، بلکه به معنی دقت و اندیشه در ساختمان این مواد غذایی، و اجزای حیات بخش آن، و تأثیرات شگرفی است که در وجود انسان دارد و سپس اندیشه درباره خالق آن هاست.

و اینکه بعضی احتمال داده اند که مراد، نگاه ظاهری است، نگاهی که باعث تحریک غده های بزاقی دهان می شود، در نتیجه به هضم غذا کمک می کند بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا آیه به قرینه آیات قبل و بعد اصلاً در مقام بیان این گونه مسائل نیست، منتها بعضی از دانشمندان غذاشناس که قرآن را تنها از زاویه محدود مسائل شخصی خود می نگرند طبیعی است چینی پنداری درباره آیه فوق داشته باشند.

ص: 89

1- . تفسیر نمونه، ج 26، ذیل آیه 24 سوره عبس.

2- . عبس، آیه 24.

بعضی نیز معتقدند که منظور از نگاه کردن به مواد غذایی این است که انسان هنگامی که بر سر سفره می نشیند به دقت بنگرد که آن ها را از چه راهی تهیه کرده، حلال یا حرام؟ مشروع یا نامشروع؟ و به این صورت جنبه های اخلاقی و تشریحی را مورد توجه قرار دهد.

در بعضی از روایات نیز که از معصومین علیهم السلام نقل شده، آمده است که منظور از «طعام» در اینجا «علم و دانشی» است که غذای روح انسان است، باید بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است؟ از جمله از امام باقر علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ؟» (1) نظیر همین معنی از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. (2)

بدون شك، معنی ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در آیات بعد به طور مشروح ذکر شده، ولی غذای روح را نیز از طریق قیاس اولویت می توان استفاده کرد، چراکه انسان ترکیبی است از روح و جسم، همان گونه که جسم او نیاز به غذای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است و جایی که انسان باید در غذای جسمانی اش دقیق شود و - طبق آیات بعد - سرچشمه آن را که باران حیات بخش است بشناسد، در غذای روحانی خود نیز باید دقت به خرج دهد که از طریق باران وحی بر سرزمین قلب پاك پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می گردد و از آنجا در سینه های معصومین علیه السلام ذخیره می شود و همچون چشمه های جوشانی در صفحه قلوب جاری می گردد و انواع میوه های لذت بخش ایمان و تقوا و فضایل اخلاقی را پرورش می دهد.

آری، انسان باید درست بنگرد که سرچشمه اصلی علم و دانش او که غذای

ص: 90

1- . تفسیر برهان، ج 4، ص 429.

2- . همان.

روحانی اوست کجاست، مبدا از سرچشمه آلوده ای تغذیه شود و روح و جان او را بیمار کند یا به هلاکت افکند.

همچنین از طریق قیاس اولویت می توان مسأله «حلال و حرام» و مشروع و نامشروع را به وسیله «دلالت التزامی» از آیه استفاده کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که هم «طعام» در آیه شریفه معنی وسیع و گسترده دارد و هم «نگاه کردن»، بنابراین تفسیرهای سه گانه فوق در آن جمع می شود.

پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره گیری از پرتو علم او

پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره گیری از پرتو علم او (1)

از داستان موسی و خضر علیهما السلام درس های زیادی می توان آموخت، از جمله:

الف) پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولوالعزم می همچون موسی علیه السلام این همه راه را به دنبال او می رود، و این سرمشقی است برای همه انسان ها در هر حد و پایه ای از علم و در هر شرایط و سن و سال.

ب) جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می گیرد.

ج) همواره علم را برای عمل باید آموخت، چنان که موسی علیه السلام به دوست عالمش می گوید: «مما علمت رشدًا» (دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد) یعنی من دانش را تنها برای خودش نمی خواهم، بلکه برای رسیدن به هدف می طلبم.

اگر نمی دانید برسید

اگر نمی دانید برسید (2)

در آیات 43 و 44 سوره نحل می خوانیم: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي

ص: 91

1- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیات 79-82 سوره کهف.

2- . همان، ج 11، ذیل آیات 43 و 44 سوره نحل.

إِلَيْهِمْ فَسَءَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)؛ «و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می کردیم، نفرستادیم! اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید تا از دلایل روشن و کتب (پیامبران پیشین) آگاه شوید و بر تونیز، قرآن را نازل کردیم، تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی؛ و شاید اندیشه کنند».

گرچه دو آیه اخیر به تناسب بحث های مربوط به مشرکان، سخن از مهاجران راستین می گفت، ولی آیات مورد بحث بار دیگر به بیان مسائل گذشته درباره اصول دین می پردازد و به یکی از اشکالات معروف مشرکان پاسخ می گوید:

آن ها می گفتند: چرا خداوند فرشته ای را برای ابلاغ رسالت نازل نکرده است (و یا می گفتند: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله مجهز به يك نیروی فوق العاده نیست که ما را به ترك کارهایمان مجبور کند)؟

خداوند در پاسخ آن ها می گوید: «ما پیش از تونیز رسولانی فرستادیم و این رسولان جز مردانی که وحی به آن ها فرستاده می شد نبودند».

آری، این مردان از جنس بشر بودند، با تمام غرایز و عواطف انسانی، دردهای آن ها را از همه بهتر تشخیص می دادند و نیازهای آن ها را به خوبی درك می کردند، در حالی که هیچ فرشته ای نمی تواند از این امور به خوبی آگاه شود، و آنچه را در درون يك انسان می گذرد به وضوح درك کند.

بی تردید، مردان وحی وظیفه ای جز ابلاغ رسالت نداشتند، کار آن ها گرفتن وحی و رساندن به انسان و کوشش از مسیر عادی برای تحقق بخشیدن به اهداف وحی بود، نه اینکه با يك نیروی خارق العاده الهی، و برهم زدن همه قوانین طبیعت، مردم را به قبول دعوت و ترك همه انحرافات مجبور کنند، که اگر چنین می کردند ایمان آوردن، افتخار و تکامل نبود.

سپس برای تأکید و تأیید این واقعیت اضافه کند: «اگر این موضوع را نمی دانید بروید و از اهل اطلاع بپرسید»؛ (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

«ذکر» به معنی آگاهی و اطلاع است و «اهل ذکر» مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه های مختلف شامل می شود و اگر بسیاری از مفسران اهل ذکر را در اینجا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد، بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است، زیرا سؤال درباره پیامبران و رسولان پیشین و اینکه آن ها مردانی از جنس بشر با برنامه های تبلیغی و اجرایی بودند قاعدتاً باید از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود، درست است که آن ها یا مشرکان در تمام جهات هم عقیده نبودند، ولی همگی در این جهت که با اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند، بنابراین علمای اهل کتاب برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می شدند.

«راغب» در مفردات می گوید: «ذکر» دو معنی دارد: گاهی به معنی حفظ و گاهی به معنی یادآوری است، البته این یادآوری ممکن است به وسیله دل باشد (که ذکر درونی و باطنی محسوب می شود) و ممکن است به وسیله زبان باشد (که ذکر لفظی محسوب می گردد) و اگر می بینیم به قرآن، ذکر گفته شده به همین دلیل است که حقایق را بازگو می کند.

آیه بعد می گوید: «اگر شما از دلایل روشن پیامبران و کتب آن ها آگاه نیستید به آگاهان مراجعه کنید»؛ (بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ). «بیّنات» جمع «بیّنه» به معنی دلایل روشن است و ممکن است در اینجا اشاره به معجزات و سایر دلایل اثبات حقانیت انبیا باشد. «زبر» جمع «زبور» به معنی کتاب است، در واقع «بیّنات»، دلایل اثبات نبوت را می گوید و «زبر» اشاره به کتاب هایی است که تعلیمات انبیا در آن جمع بوده است.

سپس روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و می گوید: «ما این ذکر را (قرآن را) بر تو نازل کردیم تا آنچه را به سوی مردم نازل شده است برای آن ها تبیین کنی»؛ (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) «و تا اینکه آن ها در این آیات و وظایفی که در برابر آن دارند، بیندیشند»؛ (وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ). در واقع دعوت و برنامه رسالت تو از نظر اصولی چیز نوظهور و بی سابقه ای نیست و همان گونه که بر رسولان پیشین، کتب آسمانی نازل کردیم تا مردم را به وظایف شان در برابر خدا و خلق و خویشتن آشنا سازند، بر تو نیز این قرآن را نازل کردیم تا به تبیین مفاهیم و تعالیم آن پردازای و اندیشه انسان ها را بیدار سازی، تا با احساس تعهد و مسئولیت (نه از طریق اجبار و قوه قهریه ناشناخته الهی) در راه حق گام بگذارند و به سوی تکامل پیش روند.

نکته: اهل ذکر چه کسانی هستند؟

در روایات متعددی که از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شده می خوانیم که اهل ذکر امامان علیهم السلام هستند، از جمله در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که درباره آیه فوق فرمود: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ» ما اهل ذکریم، و از ما باید سؤال شود».(1)

و در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در تفسیر همین آیه فرمود:

«الذِّكْرُ الْقُرْآنُ، وَ آلُ الرَّسُولِ أَهْلُ الذِّكْرِ، وَ هُمْ الْمَسْئُولُونَ» ذکر، قرآن است و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اهل ذکرند و از آن ها باید سؤال کرد».(2)

ص: 94

1- . تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 55 و 56.

2- . همان.

در بعضی دیگر می خوانیم که «ذکر» شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است و اهل بیت او علیهم السلام اهل الذکر هستند.⁽¹⁾

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده است.

در بسیاری از تفاسیر و کتب اهل سنت نیز روایاتی به همین مضمون می خوانیم، از جمله در تفسیرهای دوازده گانه معروف اهل سنت از ابن عباس در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که گفت: «هُوَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ وَالْعِلْمِ وَالْعَقْلِ وَالْبَيَانِ؛ اینان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند، آن ها اهل ذکرند و اهل علم و عقل و بیان».⁽²⁾

این نخستین بار نیست که ما در روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده است بیان مصداق های معینی را می بینیم که مفهوم وسیع آیه را هرگز محدود نمی کند و همان گونه که گفتیم، ذکر به معنی هرگونه آگاهی و یادآوری و اطلاع است و اهل الذکر، آگاهان و مطلعین را در همه زمینه ها دربر می گیرد، ولی از آنجا که قرآن مجید نمونه بارز یادآوری و علم و آگاهی است به آن «ذکر» اطلاق شده و همچنین شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مصداق روشن ذکر است و به همین صورت، امامان معصوم علیهم السلام که اهل بیت او و وارث علم او هستند، روشن ترین مصداق اهل الذکرند.

ولی قبول همه این مصداق ها هیچ گونه منافاتی با عمومیت مفهوم آیه و همچنین مورد نزول آن، که دانشمندان اهل کتاب است، ندارد و به همین دلیل علمای اصول و فقهای ما در مباحث مربوط به اجتهاد و تقلید و پیروی ناآگاهان در مسائل دینی از آگاهان و مجتهدان، به این آیه استدلال کرده اند.

ص: 95

1- . تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 55 و 56.

2- . احقاق الحق، ج 3، ص 482.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که در روایتی که در عیون الاخبار از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است می‌خوانیم که آن حضرت به کسانی که آیه فوق را به دانشمندان یهود و نصاری تفسیر کرده بودند خرده می‌گیرد و می‌گوید:

«سبحان الله! مگر چنین چیزی ممکن است؟ اگر ما به علمای یهود و نصاری مراجعه کنیم به یقین ما را به مذهب خود دعوت می‌کنند، سپس فرمود: اهل ذکر ما هستیم»⁽¹⁾.

ولی پاسخ این سؤال روشن است، امام علیه السلام این سخن را به کسانی می‌گوید که آیه را فقط به معنی مراجعه به علمای اهل کتاب در هر عصر و زمان تفسیر کرده بودند، در حالی که به یقین چنین نیست؛ در عصر و زمانی همچون عصر و زمان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام هرگز مردم موظف نبودند که برای درک حقایق به علمای یهود و نصاری مراجعه کنند. در این گونه اعصار، مرجع، علمای اسلام بودند که در رأس آن‌ها ائمه اهل بیت علیهم السلام قرار داشتند.

به عبارت دیگر: اگر مشرکان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله برای آگاهی از این مسأله که پیامبران خدا همیشه از جنس بشر بودند وظیفه داشتند به آگاهان از اهل کتاب مراجعه کنند، مفهومی این نیست که تمام مردم در هر زمانی باید به آن‌ها مراجعه نمایند، بلکه هر مسأله‌ای را در هر زمانی باید از آگاهان نسبت به آن مسأله پرسید، و این مطلب روشنی است.

به هر حال آیه فوق بیانگر يك اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه‌های زندگی مادی و معنوی است و آن این است که به همه مسلمانان تأکید می‌کند که آنچه را نمی‌دانند از اهل اطلاعش بپرسند و در مسائلی که از آن‌ها آگاهی ندارند دخالت نکنند.

ص: 96

1- . تفسیر نمونه، ج 5، ذیل آیات 43 و 44 سوره نحل.

در آیه 101 سوره مائده می خوانیم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنِّ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلَ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ...)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را در رنج می افکند سؤال نکنید و اگر به هنگام نزول قرآن، از آنها سؤال کنید، برای شما آشکار می شود...».

شان نزول

در شان نزول آیات فوق در منابع حدیث و تفسیر، اقوال مختلفی دیده می شود، ولی آنچه با آیات فوق و تعبیرات آن سازگارتر است شان نزولی است که در تفسیر مجمع البیان از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است که «روزی پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه ای خواند و دستور خدا را درباره حج بیان کرد. شخصی به نام عکاشه و به روایتی سرافه گفت: آیا این دستور برای هر سال است و هر سال باید حج به جا آوریم؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله به سؤال او پاسخ نگفت، ولی او لجاجت کرد و دو یا سه بار سؤال خود را تکرار نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو! چرا این همه اصرار می کنی؟ اگر در جواب تو بگویم آری، حج در همه سال بر همه شما واجب می شود و اگر در همه سال واجب باشد توانایی انجام آن را نخواهید داشت و اگر با آن مخالفت کنید گناهکار خواهید بود، بنابراین مادام که چیزی به شما نگفته ام درباره آن اصرار نوزید، زیرا (یکی از) اموری که باعث هلاکت (بعضی از) اقوام گذشته شد این بود که لجاجت و پرحرفی می کردند و از پیامبرشان زیاد سؤال می نمودند، بنابراین هنگامی که به شما دستوری می دهم به اندازه توانایی خود آن را انجام دهید (إِذَا أَمَرْتُكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ) و هنگامی که شما را از

چیزی نهی می کنم خودداری کنید. در این جا آیات فوق نازل شد و آن ها را از این کار بازداشت. (1)

اشتباه نشود، منظور از این شأن نزول این نیست که راه سؤال و پرسش و فراگیری مطالب را به روی مردم ببندد، زیرا قرآن در آیات خود باصراحت دستور می دهد که مردم آنچه را نمی دانند از اهل اطلاع پرسند (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (2) بلکه منظور، سؤال های نابجا و بهانه گیری ها و لجاجت هایی است که بیشتر، سبب پریشان شدن اذهان مردم، مزاحمت برای گوینده، و پراکندگی رشته سخن و برنامه او می شود.

شکی نیست که سؤال کردن، کلید فهم حقایق است، به همین دلیل کسانی که کمتر می پرسند کمتر می دانند، و در آیات و روایات اسلامی نیز به مسلمانان دستور اکید داده شده که هرچه را نمی دانند پرسند، ولی از آنجا که هر قانونی معمولاً استثنایی دارد، این اصل اساسی تعلیم و تربیت نیز استثنایی دارد و آن این است که گاهی پاره ای از مسائل، پنهان بودنش برای حفظ نظام اجتماع و تأمین مصالح افراد بهتر است. در این گونه موارد جستجوها و پرسش های پی در پی برای پرده برداشتن از روی واقعیت، نه تنها فضیلتی نیست، بلکه مذموم و ناپسند نیز می باشد، مثلاً غالب پزشکان صلاح می دانند که بیماری های سخت و وحشتناک را از شخص بیمار مکتوم دارند. گاهی تنها اطرافیان را در جریان می گذارند، با این قید که از بیمار پنهان دارند، زیرا تجربه نشان داده که بیشتر مردم اگر از عمق بیماری خود آگاه شوند گرفتار وحشتی می گردند که اگر کشنده نباشد لااقل بهبودی را به تأخیر می اندازد.

ص: 98

1- . تفسیرهای مجمع البیان، درّ المنثور و المنار در ذیل آیه مورد بحث، این شأن نزول را با تفاوت هایی نقل کرده اند.

2- . نحل، آیه 43.

در این گونه موارد بیمار هرگز نباید در برابر طبیب دلسوز خود به سؤال و اصرار پردازد، زیرا اصرارهای مکرر او گاهی چنان میدان را بر طبیب تنگ می کند که برای آسودگی خود و رسیدگی به سایر بیماران، راهی جز این نمی بیند که حقیقت را برای این «بیمار لجوج» آشکار سازد، اگرچه او از این رهگذر زیان هایی ببیند.

همچنین مردم در همکاری های خود نیاز به خوش بینی دارند و برای حفظ این سرمایه بزرگ، صلاح این است که از تمام جزئیات حال یکدیگر باخبر نباشند، زیرا بالاخره هر کس نقطه ضعفی دارد و فاش شدن تمام نقطه های ضعف، همکاری های افراد را با اشکال مواجه می کند، مثلاً ممکن است یک فرد با شخصیت و مؤثر، در یک خانواده پست و پایین متولد شده باشد، اکنون اگر سابقه او فاش شود، ممکن است آثار وجودی او در جامعه متزلزل شود. در این گونه موارد به هیچ وجه نباید افراد اصراری داشته باشند و اقدام به جستجو کنند.

و یا اینکه بسیاری از نقشه ها و طرح های مبارزات اجتماعی باید تا هنگام عمل مکتوم باشد و اصرار در افشای آن ها ضربه ای بر موفقیت و پیروزی اجتماع است.

این ها و امثال آن، مواردی است که سؤال کردن درباره آن ها صحیح نیست و رهبران تا در فشار زیاد قرار نگیرند، نباید آن ها را پاسخ گویند.

قرآن در آیه فوق به این موضوع اشاره کرده، باصراحت می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! درباره اموری که افشای آن ها باعث ناراحتی و دردسر شما می شود پرسش نکنید».

ولی از آنجا که سؤالات پی در پی افراد و پاسخ نگفتن به آن ها ممکن است موجب شك و تردید برای دیگران شود و مفسد بیشتری به بار آورد اضافه می کند: «اگر در این گونه موارد زیاد اصرار کنید به وسیله آیات قرآن بر شما افشاء می شود» و به زحمت خواهید افتاد.

و اینکه افشا کردن این‌ها را به زمان نزول قرآن اختصاص می‌دهد به این دلیل است که سؤال مربوط به مسائلی بوده که می‌بایست از طریق وحی روشن شود.

سپس اضافه می‌کند: «تصور نکنید اگر خداوند از بیان پاره‌ای از مسائل سکوت کرده، از آن غفلت داشته است، بلکه می‌خواسته شما را در توسعه قرار دهد و آن‌ها را بخشوده است و خداوند بخشنده حلیم است»؛ (عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ).

در حدیثی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَحَدَّ لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَنَهَى عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَسَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعَهَا نِسْيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا؛ خداوند واجباتی برای شما قرار داده آن‌ها را ضایع نکنید و حدود و مرزهایی تعیین کرده از آن‌ها تجاوز ننمایید و از اموری نهی کرده در برابر آن‌ها پرده برداری نکنید، و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچ‌گاه این کتمان از روی نسیان نبوده، در برابر این‌گونه امور، اصراری برای افشا نداشته باشید» (1).

اگر سؤالات بی‌جاست چرا با اصرار جواب داده می‌شود؟

اگر سؤالات بی‌جاست چرا با اصرار جواب داده می‌شود؟ (2)

پاسخ: دلیل آن همان است که در بالا اشاره کردیم که گاهی اگر رهبر در مقابل سؤال پی‌درپی و مصرانه سکوت کند، مفسد دیگری به بار می‌آورد، سوءظن‌هایی برمی‌انگیزد و باعث پریشان شدن اذهان مردم می‌شود، همان‌طور که اگر طبیب در برابر سؤالات پی‌درپی مریض، سکوت اختیار کند گاهی ممکن است بیمار را درباره تشخیص بیماری توسط طبیب، به تردید اندازد و تصور کند

ص: 100

1- . مجمع البیان، ذیل آیه فوق.

2- . تفسیر نمونه، ج 5، ذیل آیات 101 و 102 سوره مائده.

که اصولاً بیماری او ناشناخته مانده، و دستورات او را به کار نیندد، در این جا طبیب چاره ای جز افشای بیماری ندارد، اگرچه بیمار از این رهگذر در دسرهایی پیدا کند.

در آیه بعد برای تأکید بر این مطلب می گوید: بعضی از اقوام پیشین، این گونه سؤالات را کردند و پس از پاسخ آن ها به مخالفت و عصیان برخاستند: (قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ).

درباره اینکه این اشاره کلی درباره اقوام پیشین، مربوط به کدام يك از آن هاست، میان مفسران بحث است: بعضی احتمال داده اند که مربوط به درخواست مائده آسمانی از مسیح علیه السلام توسط شاگردان بوده که بعد از تحقق یافتن آن برخی به مخالفت برخاستند. و بعضی نیز احتمال داده اند که مربوط به تقاضای معجزه از حضرت صالح علیه السلام بوده است، ولی به ظاهر، تمام این احتمالات اشتباه است، زیرا آیه درباره سؤال به معنی «پرسش» و کشف مجهول سخن می گوید، نه سؤال به معنی «تقاضا» و درخواست چیزی؛ گویا استعمال کلمه «سؤال» در هر دو معنی باعث چنین اشتباهی شده است.

ولی ممکن است مراد، جمعیت بنی اسرائیل باشد که چون مأمور به ذبح گاوی برای تحقیق درباره جنایتی شدند. موسی علیه السلام را سؤال پیچ کرده و از جزئیات گاوی که هرگز دستور خاصی در مورد آن نداشتند پی در پی پرسش کردند، به همین علت کار را برای خود بسیار سخت کردند تا جایی که به دست آوردن چنان گاوی آن قدر مشکل و پرهزینه شد که نزدیک بود از آن صرف نظر کنند.

در معنی جمله (أَصَّ بِحُوا بِهَا كَافِرِينَ) دو احتمال وجود دارد: نخست اینکه مراد از «کفر» عصیان و مخالفت باشد - همان طور که در بالا اشاره کردیم - و دیگر اینکه «کفر» به معنی معروف آن باشد، زیرا گاهی شنیدن پاسخ های ناراحت کننده

که برای ذهن شنونده سنگین آید، سبب می شود که به انکار اصل موضوع و صلاحیت گوینده روی آورد، مانند اینکه گاهی شنیدن يك پاسخ ناراحت کننده از طیب، سبب می شود که بیمار عکس العمل از خود نشان دهد و صلاحیت او را انکار کند و این تشخیص را - برای مثال - ناشی از پیری و خرفت شدن پزشك معرفی کند.

در پایان این بحث، تکرار نکته ای را که در آغاز گفتیم لازم می دانیم که آیه های فوق به هیچ وجه راه سؤالات منطقی و آموزنده و سازنده را به روی مردم نمی بندد، بلکه فقط مربوط به سؤالات نابجا و جستجو درباره اموری است که نه تنها مورد نیاز نیست، بلکه مکتوم ماندن آن بهتر و حتی گاهی لازم است.

سؤال توضیحی و سؤال اعتراضی

سؤال توضیحی و سؤال اعتراضی (1)

در آیات 21 تا 23 سوره انبیاء می خوانیم: (أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُشْرُونَ * لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ * لَا يُسْئَلُ عَمَّا يُفَعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ)؛ «آیا آنها معبودانی از زمین برگزیدند که (خلق می کنند و) منتشر می سازند؟! (در حالی که) اگر در آسمان و زمین، جز خداوند یگانه خدایان دیگری بود، نظام جهان به هم می خورد! منزه است خداوند، پروردگار عرش (و جهان هستی)، از آنچه وصف می کنند! از آنچه انجام می دهد بازخواست نمی شود، در حالی که آنان بازخواست می شوند!».

پس از آنکه در آیات گذشته بیهودگی و بی هدفی عالم هستی نفی شد و مسلم گشت که این عالم دارای هدف مقدسی است، در آیات مورد بحث به مسأله وحدت معبود و مدیر و مدبر این جهان پرداخته، چنین می گوید: «آیا آن ها

ص: 102

خدایانی از زمین برگزیدند، خدایانی که می توانند موجودات زنده را بیافرینند و در جهان پخش کنند؟».

این جمله در حقیقت اشاره به این است که معبود باید خالق باشد، به ویژه خالق حیات و زندگی که روشن ترین چهره های خلقت است.

آیه بعد، یکی از دلایل روشن نفی «آلهه» و خدایان مشرکان را به این صورت بیان می کند: «اگر در آسمان و زمین، معبودها و خدایانی جز الله بود هر دو فاسد می شدند و نظام جهان برهم می خورد. منزه و پاك است خداوند، پروردگار عرش، از توصیفی که آن ها می کنند».

این نسبت های ناروا، و این خدایان ساختگی و آلهه پنداری، اوهامی بیش نیستند و دامان کبريایی ذات پاك او با این نسبت های ناروا آلوده نمی شود.

دلیلی که برای توحید و نفی آلهه در آیه فوق آمده است، در عین سادگی و روشنی، یکی از براهین دقیق فلسفی در این زمینه است که دانشمندان از آن، به عنوان «برهان تمانع» یاد می کنند که خلاصه آن چنین است: اگر دو یا چند اراده در عالم حاکم بود، هر يك اقتضایی داشت و هر کدام اثر دیگری را خنثی می کرد و سرانجام جهان به فساد می گرایید.

پس از این که با استدلالی که در آیه آمد توحید مدبر و اداره کننده این جهان اثبات شد، در آیه بعد می گوید: او آن چنان حکیمانه جهان را نظم بخشیده که جای هیچ ایراد و گفتگو در آن نیست، آری «هیچ کس نمی تواند بر کار او خرده بگیرد و درباره آن سؤال کند، در حالی که دیگران چنین نیستند و در افعال شان جای ایراد و سؤال بسیار است»؛ (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ) گرچه در تفسیر این آیه مفسران سخن بسیار گفته اند، ولی آنچه در بالا گفته شد از همه نزدیک تر به نظر می رسد.

توضیح: دو نوع سؤال وجود دارد: یکی، سؤال توضیحی، به این مفهوم

که انسان از مسائل بی خبر است و مایل است حقیقت آن را درک کند، حتی با علم و ایمان به اینکه کار انجام شده کار صحیحی بوده باز می خواهد نکته اصلی و هدف واقعی آن را بداند. این گونه سؤال در افعال خدا نیز جایز است، بلکه این همان سؤالی است که سرچشمه کاوشگری و پژوهش در جهان خلقت و مسائل علمی محسوب می شود. یاران پیامبر و امامان علیهم السلام از این گونه سؤالات - چه درباره عالم تکوین، و چه تشریح - بسیار داشتند. اما نوع دیگر سؤال، سؤال اعتراضی است و مفهومی این است که عمل انجام شده نادرست و غلط بوده، مانند اینکه به کسی که عهد خود را بی دلیل شکسته می گوئیم: تو چرا عهدشکنی می کنی؟ هدف این نیست که توضیح بخواهیم بلکه می خواهیم اعتراض کنیم.

به یقین این نوع سؤال در افعال خداوند حکیم معنی ندارد و اگر گاهی از کسی سرزنند حتماً به دلیل ناآگاهی است، ولی جای این گونه سؤال در افعال دیگران بسیار است.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در جواب سؤال «جابر جعفی» درباره این آیه چنین فرمود: «لَا نَهَّ لَا يَقَعَلُ إِلَّا مَا كَانَ حِكْمَةً وَ صَوَاباً؛ برای اینکه او کاری را جز از روی حکمت و صواب انجام نمی دهد».(1)

همچنین از این سخن به خوبی می توان نتیجه گرفت که اگر کسی سؤال از نوع دوم داشته باشد دلیل بر این است که هنوز خدا را به خوبی نشناخته و از حکیم بودن او آگاه نیست.

سؤال تحقیقی و سؤال سرزنشی

سؤال تحقیقی و سؤال سرزنشی (2)

در آیه هفتاد و هشت سوره قصص می خوانیم: (وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمْ

ص: 104

1- . توحید صدوق (نورالثقلین، ج 3، ص 419).

2- . تفسیر نمونه، ج 16، ذیل آیه 78 سوره قصص.

الْمُجْرِمُونَ)؛ «(و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان درباره گناهشان سؤال نمی شوند».

یعنی امروز آگاهان بنی اسرائیل، قارون را نصیحت می کنند و مجال اندیشه و پاسخ به او می دهند، اما هنگامی که اتمام حجت شد و عذاب الهی فرا رسید، دیگر مجالی برای اندیشه یا سخنان ناموزون و کبرآلود نیست، عذاب الهی همان و نابودی همان.

در این جا این سؤال مطرح است که این تعبیر با آیه 92 سوره حجر که می گوید: «به پروردگارت سوگند، (در قیامت) از همه آن ها سؤال خواهیم کرد»؛ (فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) چگونه سازگار است؟

این سؤال را از دوراه می توان پاسخ گفت: نخست اینکه قیامت، مواقف متعددی دارد، در بعضی از مواقف سؤال می کنند، اما در بعضی دیگر از مواقف همه چیز روشن است و نیاز به سؤال نیست.

دیگر اینکه سؤال دوگونه است: «سؤال برای تحقیق» و «سؤال برای سرزنش»، در قیامت نیاز به «سؤال برای تحقیق» نیست، چراکه همه چیز عیان است و حاجت به بیان نیست، ولی «سؤال سرزنش آمیز» در آن جا وجود دارد که این خود يك نوع مجازات روانی برای مجرمان است.

درست همانند سؤالی که پدر از فرزند ناخلفش می کند و می گوید: آیا من این همه به تو خدمت نکردم؟ آیا جزای آن، خیانت و فساد بود؟ (در حالی که هر دو از جریان ها باخبرند و منظور پدر، سرزنش فرزند است).

فصل چهارم: چگونگی تعلیم و تبلیغ دین

اشاره

تحصیل علم و نشر آن، هر دو واجب است

جهاد فکری و تبلیغاتی

جمله «تواصوا بالحق» و مسأله تبلیغ

مجلس علم، باغی از باغ های بهشت

نقش مؤثر «گفتار» در زندگی انسان ها

اعتبار «سخن گفتن» نسبت به دیدن و شنیدن

شرایط مبلغین اسلام

چهار مورد از وظایف مبلغان

مبلغان راستین چه کسانی هستند؟

اوصافی برای گویندگان

صفات بهترین گویندگان

برنامه چهار مرحله ای داعیان الی الله

دعوت داعیان الی الله خدمت گسترده ای است به انسان ها

مجادله در قرآن مجید

مناظرات اهل بیت علیهم السلام با مخالفان

تبلیغات مؤثر

راه و رسم تبلیغ

مؤثرترین راه تبلیغ

از تبلیغات عجولانه پرهیزید

امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی است

اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی

دعوت به استدلال منطقی در همه جا

لزوم بحث منطقی

منطق آزاداندیشی اسلام

ص: 107

اصولاً راه و رسم همه حکومت های جبار و فاسد این است که برای ادامه خودکامگی باید مردم را در سطح پایینی از فکر و اندیشه نگه دارند، با انواع وسایل آن ها را تحمیق کنند، آن ها را در يك حال بی خبری از واقعیت ها فرو برند، ارزش های دروغین را جانشین ارزش های راستین کنند و همواره آن ها را نسبت به واقعیت ها شستشوی مغزی دهند.

چراکه بیدار شدن ملت ها و آگاهی و رشد فکری آن ها بزرگ ترین دشمن حکومت های خودکامه و شیطنی است که با تمام قوا با آن مبارزه می کنند.

این شیوه فرعونى، يعنى استخفاف عقول، با شدت هرچه تمام تر در عصر و زمان ما بر همه جوامع فاسد حاکم است، اگر فرعون برای نیل به این هدف وسایل محدودی در اختیار داشت طاغوتیان امروز با استفاده از وسایل ارتباط جمعی، مطبوعات، فرستنده های رادیویی و تلویزیونی، انواع فیلم ها، حتی ورزش در شکل انحرافی، و ابداع انواع مدهای مسخره، به استخفاف عقول ملت ها می پردازند تا در بی خبری کامل فرو روند و از آن ها اطاعت کنند، به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیا را تداوم می بخشند وظیفه سنگینی در مبارزه با برنامه «استخفاف عقول» بر عهده دارند که از مهم ترین وظایف آن هاست. (1)

ص: 109

1- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیات 51-56 سوره زخرف.

تحصیل علم و نشر آن هر دو واجب است(1)

آیه نفر: (وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ) (2) دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلم در مسائل اسلامی و به تعبیر دیگر: هم تحصیل را واجب می کند و هم یاد دادن را و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می کند، قرآن در چهارده قرن پیش علاوه بر آن بر معلمان نیز این وظیفه را فرض کرده است... بر آنان واجب است که پس از فراغت از تحصیل برای تبلیغ احکام اسلام به نقاط مختلف، به ویژه به قوم و جمعیت خود بازگردند و آن ها را با مسائل اسلامی آشنا سازند.

جهاد فکری و تبلیغاتی

جهاد فکری و تبلیغاتی(3)

در آیه 52 سوره فرقان می خوانیم: (فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا)؛ «بنابراین از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنان مبارزه و جهاد بزرگی بنما».

جهادی بزرگ به عظمت رسالت و به عظمت جهاد تمام پیامبران پیشین، جهادی که تمام ابعاد روح و فکر مردم را دربرگیرد و جنبه های مادی و معنوی را شامل شود.

بدون شك، منظور از «جهاد» در این مورد، جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی است، نه جهاد مسلحانه، چراکه این سوره مکی است و می دانیم که دستور جهاد مسلحانه در مکه نازل نشده بود.

و به گفته مرحوم «طبرسی» در مجمع البیان، این آیه دلیل روشنی است بر اینکه جهاد فکری و تبلیغاتی در برابر وسوسه های گمراهان و دشمنان حق، از

ص: 110

1- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیه 122 سوره توبه.

2- . توبه، آیه 122.

3- . تفسیر نمونه، ج 15، ذیل آیه 52 سوره فرقان.

بزرگ ترین جهادهاست و حتی ممکن است حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله: «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ؛ ما از جهاد کوچک به سوی جهاد بزرگ بازگشتیم» اشاره به همین جهاد و عظمت کار دانشمندان و علما در تبلیغ دین باشد.

این تعبیر، عظمت مقام قرآن را نیز بازگو می کند، چراکه وسیله ای است برای این جهاد کبیر، و سلاحی است برنده، که قدرت بیان و استدلال و تأثیر عمیق و جاذبه اش مافوق تصور و قدرت انسان هاست.

وسيله مؤثری است به درخشندگی آفتاب و روشنایی روز، به آرام بخشی پرده های شب، به حرکت آفرینی بادها، به عظمت ابرها و به حیات بخشی قطره های باران که در آیات گذشته به آن اشاره رفته بود.

جمله «تواصوا بالحق» و مسأله تبلیغ

در آیه (و تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ...)؛ «و یکدیگر را به (ادای) حق سفارش کرده و یکدیگر را به استقامت و شکیبایی توصیه نموده اند»⁽¹⁾، جمله (و تَوَاصُوا بِالْحَقِّ) به مسأله دعوت همگانی و عمومی به سوی حق اشاره می کند، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند و در مسیر زندگی از آن منحرف نشوند.

«تواصوا» از ماده «تواصی» - همان گونه که راغب در مفردات آورده است - به این معنی است که بعضی بعضی دیگر را سفارش کنند.

و «حق» به معنی «واقعیت» یا «مطابقت با واقعیت» است. در کتاب وجوه قرآن، دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است، مانند خدا، قرآن، اسلام، توحید، عدل، صدق، آشکار بودن، واجب بودن و مانند این ها، ولی همه آن ها به ریشه ای که در بالا گفتیم باز می گردد.

ص: 111

به هر حال، جملهٔ (وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ) معنی بسیار وسیعی دارد که هم «امر به معروف و نهی از منکر» را شامل می‌شود و هم «تعلیم و ارشاد جاهل» و «تنبیه غافل» و «تبلیغ» ایمان و عمل صالح را.

بدیهی است کسانی که یکدیگر را به حق سفارش می‌کنند، خود باید طرفدار حق و عامل به آن باشند.

مجلس علم، باغی از باغ های بهشت

مجلس علم، باغی از باغ های بهشت (1)

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که به یارانش فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَأَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ، وَ أَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ، وَ خَيْرٍ لَكُمْ مِنَ الدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ، وَ خَيْرٍ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَقْتُلُونَهُمْ وَ يَقْتُلُونَكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: ذَكَرُ اللَّهِ كَثِيرًا؛ آیا بهترین اعمال و یا پاکیزه ترین کارهای شما را نزد پروردگار به شما بگویم؟ عملی که برترین درجه شماسست و بهتر از دینار و درهم، و حتی بهتر از جهاد و شهادت در راه خداست؟ عرض کردند: آری. فرمود: خدا را بسیار یاد کردن» (2).

ولی هرگز نباید تصور کرد که منظور از ذکر پروردگار با این همه فضیلت، تنها ذکر زبانی است، بلکه در روایات اسلامی تصریح شده که منظور، علاوه بر این، ذکر قلبی و عملی است، یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می‌گیرد به یاد خدا بیفتد و آن را ترك گوید. هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و نور پروردگار تمام زندگی او را فراگیرد، همواره به او بیندیشد و فرمان او را نصب العین سازد.

مجالس ذکر مجالسی نیست که گروهی بی خبر گردهم آیند و به عیش و نوش

ص: 112

1- . تفسیر نمونه، ج 17، ذیل آیات 21-25 سوره احزاب.

2- . سفینه البحار، ج 1، ص 84.

پردازند، در ضمن مشتی اذکار اختراعی بیان کنند و بدعت‌هایی را رواج دهند، و اگر در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ؛ به سوی باغ‌های بهشت بشتابید» یاران عرض کردند: «وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟؛ باغ‌های بهشت چیست؟»

فرمود: «حَلِّقُوا الدِّكْرَ؛ مجالس ذکر است». منظور جلساتی است که در آن علوم اسلامی احیا شود و بحث‌های آموزنده و تربیت‌کننده مطرح گردد، انسان‌ها در آن ساخته شوند و گنهکاران پاک گردند و به راه خدا آیند.

نقش مؤثر «گفتار» در سرنوشت انسان‌ها

نقش مؤثر «گفتار» در سرنوشت انسان‌ها (1)

در آیه هجدهم سوره ق می‌خوانیم: (مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ)؛ «انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه فرشته‌ای مراقب و آماده (برای ضبط آن) نزد او حاضر است».

در آیه هفدهم، سخن از ثبت تمامی اعمال آدمی بود: (إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ)؛ «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که دو فرشته‌ی راست و چپ که ملازم انسان‌اند اعمال او را دریافت می‌دارند». در این آیه روی خصوص الفاظ و سخنان او تکیه می‌کند، که دلیل آن اهمیت فوق‌العاده و نقش مؤثری است که گفتار در زندگی انسان‌ها دارد، تا آنجا که گاهی يك جمله مسیر جامعه‌ی او را به سوی خیر یا شر تغییر می‌دهد.

و نیز به دلیل اینکه بسیاری از مردم سخنان خود را جزء اعمال خویش نمی‌دانند و خود را در سخن گفتن آزاد می‌بینند، در حالی که مؤثرترین و خطرناک‌ترین اعمال آدمی همان سخنان اوست.

ص: 113

1- . تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیه 18 سوره ق.

اعتبار «سخن گفتن» نسبت به دیدن و شنیدن

اعتبار «سخن گفتن» نسبت به دیدن و شنیدن (1)

در آیه 23 سوره ذاریات آمده است: (فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ)؛ «سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان گونه که شما سخن می گوید!».

تعبیر به (مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ) (همان گونه که سخن می گوید) تعبیر لطیف و حساب شده ای است که از محسوس ترین اشیا سخن می گوید، چراکه گاهی چشم یا گوش انسان خطا می کند، اما در سخن گفتن چنین خطایی راه ندارد که انسان احساس کند سخن گفته در حالی که سخن نگفته باشد، لذا قرآن می گوید:

همان اندازه که سخن گفتن شما برای تان محسوس است و واقعیت دارد، رزق و وعده های الهی نیز همین گونه است.

از این گذشته، «سخن گفتن»، خود یکی از بزرگ ترین روزی ها و مواهب پروردگار است که هیچ موجود زنده ای جز انسان از آن برخوردار نشده و نقش سخن گفتن در زندگی اجتماعی انسان ها و تعلیم و تربیت و انتقال علوم و دانش ها و حل مشکلات زندگی بر کسی پوشیده نیست.

شرایط مبلّغین اسلام

شرایط مبلّغین اسلام (2)

در آیه (وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا)؛ «و در برابر آنچه (دشمنان) می گویند شکیبا باش و به طرزی شایسته از آنان دوری گزین»، (3) مقام «صبر» و «هجرت» مطرح می شود، چراکه در مسیر دعوت به سوی حق، بدگویی دشمنان و اذیت و آزار آنان فراوان است و اگر باغبان بخواهد گلی را بچیند باید در برابر خار آن صبر و تحمل داشته باشد.

ص: 114

1- . تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیه 23 سوره ذاریات.

2- . همان، ج 25، ذیل آیه 10 سوره مزمل.

3- . مزمل، آیه 10.

به علاوه گاهی بی‌اعتنایی و دوری لازم است، تا هم از شرشان در امان بماند و هم درسی از این طریق به آنان بدهد، ولی این هجران و دوری نباید به معنی قطع برنامه‌های تربیتی، و تبلیغ و دعوت به سوی خدا باشد.

بنابراین، آیات فوق به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و تمام کسانی که در خط او گام برمی‌دارند نسخه جامع و کاملی می‌دهد که از عبادات شبانه و نیایش پروردگار در سحرگاهان مدد بگیرند و سپس این نهال را با آب یاد خدا و اخلاص و توکل و صبر و هجران جمیل، آبیاری کنند، چه نسخه جامع و جالبی!

تعبیر به (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ)؛ «خداوند مشرق و مغرب» اشاره به حاکمیت و ربوبیت او بر تمام جهان هستی است، همان گونه که در تعبیرات روزمره می‌گوییم: فلان کس شرق و غرب زمین را در سیطره خود قرار داد، یعنی تمام روی زمین را، نه فقط نقطه مغرب و مشرق. «هجر جمیل» (دوری و جدایی شایسته) - همان گونه که اشاره کردیم - به معنی هجران توأم با دلسوزی و دعوت و تبلیغ به سوی حق است، که یکی از روش‌های تربیتی در زمان‌های خاصی محسوب می‌شود و هرگز با مسأله «جهاد» در زمان‌های دیگر منافات ندارد، که هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. به تعبیر دیگر: این دوری، بی‌اعتنایی نیست، بلکه خود نوعی اعتناست و به هر حال، اینکه بعضی حکم آیه فوق را منسوخ با آیات جهاد دانسته اند صحیح نیست.

مرحوم «طبرسی» در مجمع البیان در ذیل آیه می‌گوید: «وَفِي هَذَا دِلَالَةٌ عَلَىٰ وَجُوبِ الصَّبْرِ عَلَى الْأَذَى، لِمَنْ يَدْعُو إِلَى الدِّينِ وَالْمُعَاشِرَةِ بِأَحْسَنِ الْأَخْلَاقِ وَاسْتِعْمَالِ الرَّفْقِ لِيَكُونُوا أَقْرَبَ إِلَى الْإِجَابَةِ؛ این آیه دلالت می‌کند که مبلّغین اسلام و دعوت کنندگان به سوی دین، باید در مقابل نامالایمات شکیبایی پیشه کنند و با حسن خلق و مدارا، با مردم معاشرت نمایند، تا سخنان آن‌ها زودتر پذیرفته شود».⁽¹⁾

ص: 115

چهار مورد از وظایف مبلغان (1)

در قرآن کریم خداوند می فرماید: (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ * وَإِن يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)؛ «(به هر حال) با عفو و مدارا رفتار کن و به کارهای شایسته دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)!» و اگر وسوسه ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه بر! که او شنونده و داناست». (2)

در این آیات، شرایط تبلیغ و رهبری و پیشوایی مردم به طرز بسیار جالب و فشرده ای بیان شده و با آیات گذشته نیز که به مسأله تبلیغ مشرکان اشاره داشت تناسب دارد.

در نخستین آیه مورد بحث به سه مورد از وظایف رهبران و مبلغان، به صورت خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره شده، در آغاز می گوید: «در طرز رفتار با مردم سخت گیر مباش و با آن ها مدارا کن، عذرشان را بپذیر و بیش از آنچه قدرت دارند از آن ها نخواه» (خذ العفو). «عفو» گاهی به معنی مقدار اضافی چیزی آمده، و گاهی به معنی حدّ وسط و میانه، و گاه به معنی قبول عذر خطاکار و بخشیدن او، و گاه به معنی آسان گرفتن کارها.

قرائن آیات نشان می دهد که آیه فوق با مسائل مالی و گرفتن مقدار اضافی از اموال مردم - که بعضی از مفسران گفته اند - ارتباط ندارد، بلکه مفهوم مناسب، همان «آسان گرفتن» و «گذشت» و «انتخاب حدّ وسط و میانه» است. (3)

بدیهی است که اگر رهبر و مبلغ، شخص سخت گیری باشد به زودی مردم از اطراف او پراکنده می شوند و نفوذ خود را در قلوب از دست خواهد داد،

ص: 116

1- . تفسیر نمونه، ج 7، ذیل آیات 199 و 200 سوره اعراف.

2- . اعراف، آیه 199 و 200.

3- . برای توضیح بیشتر درباره معنی «عفو» به جلد دوم تفسیر نمونه، ص 80 مراجعه شود.

همان طور که قرآن مجید می گوید: (وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ)؛ «اگر خشن و سنگ دل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند».(1)

سپس دومین دستور را به این صورت می دهد: «مردم را به کارهای نیک و آنچه عقل و خرد، شایسته می داند و خداوند آن را نیک معرفی کرده، دستور ده» (و امر بالمعروف). اشاره به اینکه ترك سخت گیری مفهومی مجامله کاری نیست، بلکه باید رهبران و مبلغان همه حقایق را بگویند و مردم را به سوی حق دعوت کنند و چیزی را فروگذار ننمایند.

در مرحله سوم دستور به تحمل و بردباری در برابر جاهلان داده، می گوید: «و از جاهلان روی بگردان و با آن ها ستیزه مکن»؛ (وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ).

رهبران و مبلغان در مسیر خود با افراد متعصب، لجوج، جاهل و بی خبر، و افرادی که سطح فکر و اخلاق آن ها بسیار پایین است، روبه رو می شوند، از آن ها دشنام می شنوند، هدف تهمت شان قرار می گیرند و آن ها سنگ در راهشان می افکنند. راه پیروزی بر این مشکل، گلاویز شدن با جاهلان نیست، بلکه بهترین راه، تحمل و حوصله و نادیده و نشنیده گرفتن این گونه کارهاست، و تجربه نشان می دهد که برای بیدار ساختن جاهلان و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصب شان، این بهترین راه است.

در آیه بعد دستور دیگری می دهد که در حقیقت چهارمین وظیفه رهبران و مبلغان است و آن اینکه بر سر راه آن ها همواره وسوسه های شیطانی در شکل مقام، مال، شهوت و امثال این ها خودنمایی می کند و شیطان و شیطان صفتان می کوشند آن ها را از طریق این وسوسه ها از مسیرشان منحرف سازند و از

ص: 117

هدفشان بازدارند. قرآن دستور می دهد که «اگر وسوسه های شیطانی متوجه تو شد به خدا پناه ببر، و خود را به او بسپار و از لطفش مدد بخواه، زیرا او سخن تو را می شنود و از اسرار درونت آگاه و از وسوسه های شیاطین باخبر است».

مبلغان راستین چه کسانی هستند؟

مبلغان راستین چه کسانی هستند؟(1)

(الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَحْسُونَهُ وَلَا يَخْشُونَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا)؛ «(پیامبران پیشین) کسانی بودند که رسالت های الهی را تبلیغ می کردند و از او بیم داشتند و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند؛ و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها) است».(2)

نخستین آیه مورد بحث - به تناسب بحثی که در آخرین آیه از آیات پیشین، درباره پیامبران گذشته بود - به یکی از مهم ترین برنامه های عمومی انبیا اشاره کرده، می فرماید: «پیامبران پیشین کسانی بودند که...» تو نیز در تبلیغ رسالت های پروردگار نباید کمترین وحشتی از کسی داشته باشی. هنگامی که به تو دستور می دهد یک سنت غلط جاهلی را در زمینه ازدواج با همسر مطلقه فرزندخوانده درهم بشکن و با زینب، همسر مطلقه زید ازدواج کن، هرگز نباید در انجام این وظیفه کمترین نگرانی درباره گفتگوی این و آن به خود راه دهی، این سنت همه پیامبران است.

اصولاً کار پیامبران در بسیاری از مراحل، شکستن این گونه سنت هاست و اگر بخواهند کمترین ترس و وحشتی به خود راه دهند در انجام رسالت خود پیروز نخواهند شد؛ قاطعانه باید پیش روند، حرف های ناموزون بدگویان را به جان خریدار شوند و بی اعتنا به جوسازی ها و غوغای عوام و توطئه فاسدان و مفسدان، به برنامه های خود ادامه دهند، چراکه همه حساب ها به دست خداست.

ص: 118

1- . تفسیر نمونه، ج 17، ذیل آیه 39 سوره احزاب.

2- . احزاب، آیه 39.

لذا در پایان آیه می فرماید: «همین بس که خداوند حافظ اعمال بندگان و حساب گر و جزادهنده آن هاست»؛ (وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا) . هم حساب ایثار و فداکاری پیامبران را در این راه نگه می دارد و پاداش می دهد و هم سخنان ناموزون و یاوه سرایی دشمنان را محاسبه می کند و کیفر می دهد.

در حقیقت جمله (وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا) دلیلی است برای این موضوع که رهبران الهی نباید در ابلاغ رسالات خود وحشتی داشته باشند، چون حسابگر زحمات آن ها و پاداش دهنده خداست.

شرط پیروزی در تبلیغات

آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه شرط اساسی برای پیشرفت در مسائل تبلیغاتی، قاطعیت و اخلاص و عدم وحشت از هیچ کس جز خداست.

کسانی که در برابر فرمان های الهی، خواسته های این و آن و تمایلات بی رویه گروه ها و جمعیت ها را در نظر می گیرند و با توجیهاتی حق و عدالت را تحت الشعاع آن قرار می دهند، هرگز نتیجه اساسی نخواهند گرفت. هیچ نعمتی برتر از نعمت هدایت نیست و هیچ خدمتی برتر از اعطای این نعمت به انسانی نمی باشد، به همین دلیل پاداش این کار برترین پاداش هاست، لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم که می فرماید:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به سوی یمن فرستاد فرمود: با هیچ کس پیکار مکن مگر اینکه ابتدا او را به سوی حق دعوت کنی: «وَإِئْتِ اللَّهَ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ؛ به خدا سوگند! اگر يك انسان به دست تو هدایت شود برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند».(1)

ص: 119

1- . کافی (طبق نقل بحار ج 21، ص 361).

و باز به همین دلیل است که مبلغان راستین نباید به مردم نیازی داشته باشند و نه ترسی از هیچ مقامی، که آن «نیاز» و این «ترس» بر افکار و اراده آن ها خواه ناخواه اثر می گذارد.

يك مبلغ الهی به مقتضای: (وَ كَفَى بِاللّٰهِ حَسِيبًا) تنها به این می اندیشد که حسابگر اعمال او خداست و پاداشش به دست اوست و همین آگاهی و عرفان، به او در این راه پرنشیب و فراز مدد می دهد.

ویژگی هایی مورد نیاز گویندگان

ویژگی هایی مورد نیاز گویندگان (1)

بسیار دیده شده که افراد بافضیلت و دانشمندی بر اثر عدم آشنایی با فنون بحث و استدلال و عدم رعایت جنبه های روانی، هرگز نمی توانند در افکار دیگران نفوذ کنند.

عکس، افرادی را سراغ داریم که از نظر علمی در حد بالایی نیستند، ولی در جذب قلوب و تسخیر دل ها و نفوذ در افکار دیگران پیروز و موفق اند.

علت اصلی این است که نحوه طرح بحث ها و طرز برخورد با طرف مقابل باید از نظر اخلاق و روان با اصولی همراه باشد تا جنبه های منفی را در طرف مقابل تحریک نکند و او را به لجباجت و عناد وادار نسازد، بلکه به عکس، وجدان او را بیدار کرده و روح حق طلبی و حق جویی را در او زنده کند.

در این جا مهم این است که بدانیم انسان، تنها اندیشه و خرد نیست تا فقط در برابر قدرت استدلال تسلیم شود، بلکه علاوه بر آن مجموعه ای از «عواطف» و «احساسات» گوناگون که بخش مهمی از روح او را تشکیل می دهد در وجود او نهفته است که باید آن ها را به طرز صحیح و معقولی اشباع کرد. قرآن به ما آموخته

ص: 120

1- . تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیات 22-27 سوره سبأ.

که در برابر مخالفان در عین طرح بحث های منطقی چنان آن را با اصول اخلاقی بیامیزیم که در اعماق روح آن ها نفوذ کند.

شرط نفوذ این است که طرف مقابل احساس کند گوینده واجد اوصاف زیر است:

یک: به گفته های خود ایمان دارد و آنچه می گوید از اعماق جانش برمی خیزد.

دو: هدفش از بحث، حق جوئی و حق طلبی است، نه برتری جوئی و تفوق طلبی.

سه: هرگز نمی خواهد طرف را تحقیر کند و خود را بزرگ نماید.

چهار: آنچه می گوید از روی دلسوزی می گوید و منافع شخصی و خصوصی در این کار ندارد.

پنج: برای طرف مقابل احترام قائل است و به همین دلیل در تعبیرات خود نزاکت در بحث را فراموش نمی کند.

شش: نمی خواهد حس لجباجت طرف را بی جهت برانگیزد و اگر درباره موضوعی به اندازه کافی بحث شده به همان قناعت می کند و از اصرار در بحث و به کرسی نشاندن حرف خویش پرهیز دارد.

هفت: منصف است و جانب انصاف را هرگز از دست نمی دهد، هرچند طرف مقابل این اصول را رعایت نکند.

هشت: نمی خواهد افکار خود را به دیگران تحمیل کند، بلکه علاقه دارد جوششی در دیگران ایجاد کند تا در عین آزادی، این خودجوشی، آن ها را به حقیقت برساند.

دقت در آیات قرآن و طرز برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله - به فرمان خدا - با مخالفان که همراه با ریزه کاری های جالبی بود گواه بسیار زنده ای برای بحث های بالاست.

او گاهی تا آنجا پیش می رود که حتی دقیقاً تعیین نمی کند که ما در راه هدایتیم

و شما در راه گمراهی، بلکه می گوید: «ما یا شما در راه هدایتیم یا در ضلالت» تا در فکر روند که نشانه های هدایت و ضلالت در کدامین گروه است؟

و یا اینکه می گوید: «روز قیامت خداوند در میان همه ما داوری می کند و هرکس را به آنچه لایق است جزا می دهد».

البته انکار نمی توان کرد که این ها همه در مورد کسانی است که به هدایت آن ها امید باشد، وگرنه قرآن با دشمنان لجوج و ستمگر و بی رحم که امیدی به پذیرش آن ها نیست طور دیگری برخورد می کند.

بررسی روش بحث های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام با مخالفانشان الگوی بسیار زنده ای برای این موضوع است، به عنوان نمونه به آنچه از امام صادق علیه السلام در این زمینه در کتب حدیث آمده توجه کنید:

در مقدمه حدیث معروف توحید «مفضل بن عمر» چنین می خوانیم:

او می گوید: من در کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم و در عظمت مقام پیامبر صلی الله علیه و آله اندیشه می کردم، ناگهان دیدم «ابن ابی العوجاء» (مرد مادی معروف) وارد شد و در گوشه ای نشست به طوری که سخنش را می شنیدم.

هنگامی که دوستانش اطراف او جمع شدند شروع به گفتن سخنان کفرآمیزی کرد که نتیجه آن انکار نبوت محمد صلی الله علیه و آله و از آن بالاتر انکار خداوند تبارک و تعالی بود. بسیار شیطنت آمیز و حساب شده بیان کرد.

من از شنیدن سخنان او سخت خشمگین و ناراحت شدم، برخاستم و فریاد زدم: ای دشمن خدا! راه الحاد پیش گرفتی؟ و خداوندی که تو را در بهترین صورت آفرید انکار کردی؟ «ابن ابی العوجاء» رو به من کرد و گفت: «تو کیستی؟ اگر از دانشمندان علم کلامی دلیل بیاور تا از تو پیروی کنیم و اگر نیستی سخن مگو، و اگر از پیروان جعفر بن محمد صادق هستی او این چنین با ما سخن نمی گوید و مانند برخورد تو برخورد نمی کند. او از این بالاتر را از ما شنیده

است، اما هرگز به ما فحش و ناسزا نگفته و در پاسخ ما راه خشونت و تعدی نپیموده، او مرد بردبار، عاقل، هوشیار و متینی است که هرگز سبک سری دامن گیرش نمی شود، او به خوبی به سخنان ما گوش فرا می دهد و از دلایل ما آگاه می شود، هنگامی که تمام حرف خود را زدیم و گمان کردیم که بر او پیروز شدیم با متانت شروع به سخن گفتن می کند، با جمله های کوتاه و سخنانی فشرده تمام دلایل ما را پاسخ می گوید و بهانه های ما را قطع می کند، آن چنان که قدرت بر پاسخ گفتن نداریم. تو اگر از یاران او هستی این چنین با ما سخن بگو. (1)

بهترین گویندگان

بهترین گویندگان (2)

در آیه 33 سوره فصلت می خوانیم: (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ)؛ «چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: من از مسلمانانم؟!».

در آیات گذشته سخن از کسانی در میان بود که مردم را از شنیدن آیات قرآن نهی می کردند، یعنی داعیان به سوی ضلالت و گمراهی، ولی در آیات مورد بحث، از افراد مقابل آن ها که گفتارشان بهترین گفتار است سخن می گوید، می فرماید: «چه کسی گفتارش بهتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند...؟!». گرچه آیه به صورت استفهام است، ولی پیداست که استفهام انکاری است، یعنی هیچ کس سخنش از داعیان به سوی الله و منادیان توحید بهتر نیست، همان منادیانی که با عمل صالح خویش دعوت زبانی خود را تأکید و تثبیت می کنند و با اعتقاد به اسلام، و تسلیم بودن در برابر حق بر عمل صالح خویش صحنه می گذارند.

ص: 123

1- . توحید مفضل (اوایل کتاب).

2- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیه 33 سوره فصلت.

این آیه باصراحت، بهترین گویندگان را کسانی معرفی کرده که دارای این سه وصف اند: دعوت به الله، عمل صالح، و تسلیم بودن در برابر حق.

درحقیقت چنین کسانی علاوه بر سه رکن معروف ایمان: اقرار به لسان، عمل به ارکان، و ایمان به جنان (قلب)، بر رکن چهارمی نیز چنگ زده اند و آن تبلیغ و نشر آیین حق و اقامه دلیل برای مبانی دین و زدودن آثار شك و تردید از قلوب بندگان خداست. این منادیان با این چهار وصف بهترین منادیان جهان اند.

گرچه گروهی از مفسران این اوصاف را بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و یا پیامبر و امامانی که به سوی حق دعوت می کردند و یا خصوص مؤذن ها تطبیق کرده اند، ولی پیداست که آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تمام منادیان توحید را که واجد این صفات اند فرامی گیرد، هر چند برترین مصداقش شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است (به ویژه با توجه به زمان نزول آیه) و در درجه بعد ائمه معصومین علیهم السلام و بعد از آن ها تمام علما و دانشمندان و مجاهدان راه حق و آمرین به معروف و ناهین از منکر و مبلغان اسلام از هر قشر و گروه، و این آیه بشارتی است بزرگ و افتخاری است بی نظیر برای همه کسانی که می توانند به آن دلگرم باشند، و اگر گفته اند در این آیه مدح «بلال حبشی» مؤذن مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است، این نیز به همین دلیل است که او در دورانی تاریک و وحشتناک نغمه توحید را سر داد و جان خود را در برابر آن سپر ساخت و با ایمان راسخ و استقامت کم نظیر و اعمال صالح و تداوم خط صحیح اسلام این اوصاف را تکمیل نمود.

جمله «وقال انی من المسلمین» را دوگونه تفسیر کرده اند: نخست این که «قال» در این جا از ماده «قول» به معنی اعتقاد است، یعنی اعتقاد راسخ به اسلام دارد. دیگر اینکه «قول» در این جا به همان معنی «سخن گفتن» است، یعنی از روی افتخار و مباهات به آیین پاک خداوند صدا می زند: من از مسلمانان هستم.

معنی اول مناسب تر است هر چند هر دو در مفهوم آیه امکان دارد.

بعد از بیان دعوت به سوی خداوند و اوصاف داعیان الی الله روش دعوت را شرح داده است:

بدی را با نیکی دفع کن!

خداوند می فرماید: «نیکی و بدی یکسان نیست»؛ (وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ).

در حالی که مخالفان حق، سلاحی جز بدگویی و افترا و سخریه و استهزا و انواع فشارها و ستم ها ندارند، باید سلاح شما پاکی و تقوا و سخن حق و نرمش و محبت باشد.

آری، مکتب ضلالت جز چنان ابزاری را نمی پسندد و مکتب حق تنها از چنین وسایلی بهره گیری می کند. گرچه «حسنه» و «سیئه» مفهوم وسیعی دارند، تمام نیکی ها و خوبی ها و خیرات و برکات در مفهوم حسنه جمع است، همان گونه که هرگونه انحراف و زشتی و عذاب در مفهوم سیئه خلاصه شده، ولی در آیه مورد بحث، آن شاخه ای از «حسنه» و «سیئه» مد نظر است که مربوط به روش های تبلیغی است.

ولی جمعی از مفسران «حسنه» را به معنی اسلام و توحید، و «سیئه» را به معنی شرك و کفر تفسیر کرده اند. بعضی «حسنه» را به اعمال صالح و «سیئه» را به اعمال قبیح، و بعضی «حسنه» را به صفات عالی انسانی همچون صبر و حلم و مدارا و عفو، و «سیئه» را به معنی غضب و جهل و خشونت و انتقام جویی تفسیر کرده اند. ولی تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود:

«الْحَسَنَةُ التَّهَيُّةُ وَالسَّيِّئَةُ الْإِذَاعَةُ؛ حسنه تقيه است و افشاگری سیئه».(1)

ص: 125

1- . مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

البته این حدیث ناظر به مقامی است که افشا کردن عقیده موجب اتلاف نیروها و از بین رفتن نقشه ها و هدف ها شود.

سپس برای تکمیل این سخن می افزاید: «با روشی که بهتر است، بدی ها را پاسخ گوی و دفع کن»؛ (إِدْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). به وسیله حق باطل را دفع کن، با حلم و مدارا جهل و خشونت را، و با عفو و گذشت به مقابله با خشونت ها برخیز. هرگز بدی را با بدی، و زشتی را با زشتی پاسخ مگو، که این روش انتقام جویان است و موجب لجاجت و سرسختی منحرفان می شود».

در پایان آیه به فلسفه عمیق این برنامه در يك جمله کوتاه اشاره کرده، می فرماید: نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت، همچون دوستان گرم و صمیمی می شوند. (فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ).

آنچه قرآن در این آیه بیان کرده و در آیه 96 سوره مؤمنون نیز به شکل دیگری آمده (إِدْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ) از مهم ترین و ظریف ترین و پربرترین روش های تبلیغ، به ویژه در برابر دشمنان نادان و لجوج است و آخرین تحقیقات روان شناسان نیز به آن منتهی شده است.

زیرا هرکس بدی کند انتظار مقابله به مثل را دارد، به ویژه افراد بد چون خودشان از این قماش اند و گاه يك بدی را با چند بدی پاسخ می گویند، هنگامی که ببینند طرف مقابل نه تنها بدی را با بدی پاسخ نمی دهد، بلکه با خوبی و نیکی پاسخ می دهد، طوفانی در وجودشان برپا می شود و وجدانشان تحت فشار شدیدی قرار می گیرد و بیدار می گردد، انقلابی در درون جانشان صورت می گیرد، شرمنده می شوند، احساس حقارت می کنند و برای طرف مقابل عظمت قائل می شوند.

این جاست که کینه ها و عداوت ها با طوفانی از درون جان برخاسته و جای آن را محبت و صمیمیت می گیرد. بدیهی است که این يك قانون غالبی است نه

دائمی، زیرا همیشه اقلیتی هستند که از این روش سوء استفاده می کنند و تا زیر ضربات خردکننده شلاق مجازات قرار نگیرند آدم نمی شوند و دست از اعمال زشت خود بر نمی دارند.

البته حساب این گروه جداسست و باید در برابر آن ها از شدت عمل استفاده کرد، ولی نباید فراموش کرد که این دسته همیشه در اقلیت هستند، قانونی که حاکم بر اکثریت است همان قانون «دفع سیئه با حسنه» می باشد.

ولذا ملاحظه می کنیم که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیه السلام همیشه از این روش عالی قرآن بهره می گرفتند، برای نمونه، هنگام فتح مکه که نه تنها دشمنان بلکه دوستان انتظار انتقام جویی شدید مسلمین، و به راه انداختن حمام خون در آن سرزمین کفر و شرک و نفاق و کانون دشمنان سنگ دل و بی رحم داشتند و حتی بعضی از پرچمداران سپاه اسلام در آن روز رو به سوی ابوسفیان کرده و شعار «الیوم یوم الملحمة، الیوم تسبی الحرمة، الیوم اذل الله قریشا؛ امروز روز انتقام، روز از بین رفتن احترام نفوس و اموال دشمنان، و روز ذلت و خواری قریش است» سردادند، پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با جمله «اذهبوا فأنتم الطلقاء؛ بروید که همه آزادید» همه را مشمول عفو خود قرار داد و شعار انتقام جویانه را به این شعار محبت آمیز تبدیل فرمود:

«الیوم یوم المرحمة الیوم اعزالله قریشاً؛ امروز روز رحمت است، امروز روز عزت قریش است».(1)

همین عمل چنان طوفانی در سرزمین دل های مکیان مشرک برپا کرد که به گفته قرآن (يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً)؛ «گروه گروه وارد دین خدا می شوند».(2)

ولی با تمام این احوال، آن گونه که در تواریخ اسلام آمده است، پیامبر صلی الله علیه و آله چند

ص: 127

1- . بحار الانوار، ج 21، ص 109.

2- . نصر، آیه 2.

نفر را نام برد و از عفو عمومی مستثنا کرد، چراکه افرادی خطرناک و غیرقابل بخشش بودند، اما بقیه را جز این چند نفر مشمول عفو عمومی ساخت و درضمن، این جمله پر معنی را بیان کرد: «من درباره شما همان چیزی را می گویم که یوسف درباره برادران خود که به او ستم کرده بودند گفت»:

(لا- تَثْرِيْبَ عَلَيْنِكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ)؛ «امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست! خداوند شما را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است». (1)

«ولی» در آیه مورد بحث به معنی «دوست»، و «حمیم» در اصل به معنی آب داغ و سوزان است و اگر به عرق بدن حمیم گفته می شود به دلیل گرمی آن است، و حمام را نیز به همین مناسبت حمام می گویند. به دوستان پر محبت و گرم و داغ نیز «حمیم» گفته می شود و منظور در آیه همین است. قابل توجه اینکه می فرماید:

«کانه ولی حمیم» «گویا یک دوست گرم و صمیمی است» اشاره به اینکه اگر واقعاً در صف دوستان صمیمی هم درنیاید حداقل در ظاهر چنین خواهد بود.

از آنجا که چنین برخوردی با مخالفان کار ساده و آسانی نیست و رسیدن به چنین مقامی نیاز به خودسازی عمیق اخلاقی دارد، در آیه بعد مبانی اخلاقی این گونه برخورد با دشمنان را در عبارتی کوتاه و پر معنی بیان کرده، می فرماید:

«به این خصلت نمی رسد مگر کسانی که دارای صبر و استقامت اند»؛ (وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا) «و به این خوی و خلق عظیم نمی رسد مگر کسانی که بهره بزرگی از ایمان و تقوا و اخلاق دارند»؛ (وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ).

آری، انسان مدت ها باید خودسازی کند تا بتواند بر خشم و غضب خویش چیره گردد، باید در پرتو ایمان و تقوا آن قدر روح او وسیع و قوی شود که به آسانی از آزار دشمنان متأثر نگردد و حس انتقام جویی در او شعله ور نشود؛ روحی بزرگ، و شرح صدر کافی لازم است تا شخص به چنین مرحله ای از کمال

ص: 128

انسانیت برسد که بدی ها را با نیکی پاسخ گوید و در راه خدا و برای رسیدن به اهداف مقدسش حتی از مرحله عفو و گذشت فراتر رود و به مقام «دفع سیئه با حسنه» برسد.

برنامه چهار مرحله ای داعیان الی الله

برنامه چهار مرحله ای داعیان الی الله (1)

در چهار آیه فوق، چهار بحث در زمینه دعوت به سوی خدا آمده است:

نخست: خودسازی دعوت کنندگان از نظر ایمان و عمل صالح

دوم: استفاده از روش «دفع بدی ها با نیکی ها»

سوم: فراهم ساختن مبادی اخلاقی برای انجام این روش

چهارم: برداشتن موانع از سر راه و مبارزه با وسوسه های شیطانی.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام خود بهترین الگو و اسوه برای این برنامه بودند و یکی از دلایل پیشرفت سریع اسلام در آن محیط تاریک و پر از جهل، استفاده از همین برنامه بود.

امروز روان شناسان کتاب ها و رساله هایی در زمینه راه نفوذ در دیگران نوشته اند که در برابر عظمت آیات فوق، مطالب قابل ملاحظه ای به نظر نمی رسد، به خصوص که بیشتر روش هایی که آن ها توصیه می کنند جنبه ظاهر سازی و تحمیق و گاه نیرنگ و فریب دارد، در حالی که روش قرآن که بر ایمان و تقوا و اصالت ها استوار است از همه این امور برکنار می باشد.

چه خوب است که مسلمانان امروز این روش را احیا کنند و دامنه اسلام را در دنیایی که تشنه آن است از این طریق گسترش دهند.

جالب اینکه در حدیثی که در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده می خوانیم: «أَدَّبَ

ص: 129

اللَّهُ نَبِيَّهُ فَقَالَ: وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ إِدْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ، قَالَ ادْفَعِ سَدِّئَةً مِنْ أَسَاءِ إِلَيْكَ بِحَسَنَتِكَ، حَتَّى يَكُونَ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ خداوند پیامبرش را به این آداب مؤدب ساخته و فرموده است: نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با روشی که بهترین روش است دفع کن، یعنی عمل کسانی را که در حق تو بد کرده اند به نیکی پاسخ ده، تا کسانی که با تو عداوت دارند دوست صمیمی شوند» (1).

انسان در برابر طوفان وسوسه ها

در مسیر دور و درازی که انسان به سوی سعادت و جلب رضای خدا دارد گردنه های صعب العبوری هست که شیاطین در آنجا کمین کرده اند و اگر انسان تنها بماند هرگز توانایی پیمودن این راه را ندارد، باید دست به دامن لطف الهی زند و با تکیه و توکل بر او این راه پرخطر را بپیماید و هرگاه طوفان ها شدید و شدیدتر می شود او بیشتر به سایه لطف خدا پناه برد. در حدیثی می خوانیم که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله یکی بدگویی دیگری را کرد و آتش خشم در دل آن دیگری افروخته شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ الْعَضْبُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ من سخنی می دانم که اگر شخص خشمگین آن را بگوید خشمش فرو می نشیند، و آن جمله اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ است. مرد خشمگین عرض کرد: «أَمْجُونًا تَرَانِي: فکر می فرمایید من دیوانه ام (و شیطان در پوست من رفته است)»؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به قرآن استناد فرمود و این آیه را تلاوت کرد:

(وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ)؛ «هرگاه وسوسه های شیطانی به سراغ تو بیاید به خدا

ص: 130

پناه بر»(1) اشاره به اینکه طوفان غضب از وسوسه های شیطان است، همان گونه که طوفان شهوت و هوی و هوس هر کدام یکی از آن وسوسه هاست.

در کتاب خصال می خوانیم: امیر مؤمنان علی علیه السلام چهارصد باب درباره اموری که به نفع دین و دنیای مسلمانان است به اصحابش تعلیم داد و از آن جمله این بود: «إِذَا وَسَّسَ الشَّيْطَانُ إِلَى أَحَدِكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَقُلْ آمَنْتُ بِاللَّهِ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ؛ هرگاه شیطان یکی از شما را وسوسه کند باید به خدا پناه برد و بگوید: به خداوند ایمان آوردم و دین خود را برای او خالص می کنم».(2)

دعوت داعیان الی الله، خدمت گسترده ای به انسان ها

دعوت داعیان الی الله، خدمت گسترده ای به انسان ها(3)

در قرآن کریم می خوانیم: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ)؛ «هرکس کار شایسته ای به جا آورد، برای خود به جا آورده است و کسی که کار بد می کند، به زیان خود اوست؛ سپس همه شما به سوی پروردگارتان بازگردانده می شوید».

این تعبیر که در آیات قرآن بارها و با عبارات مختلف آمده است پاسخی است به کسانی که می گویند اطاعت و عصیان ما برای خدا چه سود و زیانی دارد؟ و این چه اصراری است که در زمینه اطاعت و نهی از معصیت او می شود؟

این آیات می گوید: همه این ها سود و زیانش متوجه خود شماست، این شما هستید که در پرتو اعمال صالح تکامل می یابید و به آسمان قرب خدا پرواز می کنید، و این شما هستید که بر اثر جرم و گناه در پرتگاه غضب الهی سقوط کرده، و گرفتار لعنت ابدی می شوید. تمام برنامه های تکلیفی، و ارسال رسل،

ص: 131

1- . روح المعانی، ج 24، ص 111.

2- . تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 551.

3- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیات 11-15 سوره جاثیه.

و انزال کتب، همه برای همین منظور است، لذا قرآن در يك جا می گوید: (وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ)؛ «هرکس شکرگزاری کند تنها به سود خویش شکر می کند و آن کس که کفران کند (زیانی به خدا نمی رساند)، چراکه خداوند بی نیاز و ستوده است».(1)

در جای دیگر می گوید: (فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا)؛ «هرکس (در پرتو آن) هدایت شود به نفع خود اوست، و هرکس گمراهی را برگزیند، تنها به زیان خود گمراه می گردد».(2)

و در جای دیگر می خوانیم: (وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ)؛ «هرکس پاکی و (تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش باز می گردد، و بازگشت (همگان) به سوی خداست».(3)

خلاصه، این گونه تعبیرات بیانگر این واقعیت است که دعوت «داعیان الی الله» در تمام ابعادش خدمت گسترده ای است به انسان ها، نه خدمتی است به خدا که از همه چیز بی نیاز است، و نه به پیامبرانش که اجر آن ها فقط بر خداست. توجه به این واقعیت عامل مؤثری برای حرکت به سوی اطاعت و پرهیز از گناه است.

مجادله در قرآن مجید

اشاره

مجادله در قرآن مجید(4)

در سوره مؤمن پنج بار سخن از «مجادله» به میان آمده است که تمام این موارد ناظر به «مجادله باطل» است (آیات 4، 5، 35، 56، و 69) به همین مناسبت سزاوار است بحثی پیرامون جدال از دیدگاه قرآن مجید مطرح شود.

«جدال» و «مراء» دو عنوان است که هم در آیات قرآن و هم در روایات

ص: 132

1- . لقمان، آیه 12.

2- . زمر، آیه 41.

3- . فاطر، آیه 18.

4- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیات 4-6 سوره غافر.

اسلامی درباره آن زیاد بحث شده و در این زمینه ابتدا باید مفهوم این دو کلمه روشن شود، سپس اقسام جدال (جدال به حق و جدال به باطل) و نشانه های هر کدام تبیین گردد و سرانجام ضررهای جدال به باطل و نیز عوامل پیروزی در مجادله به حق تشریح شود.

الف) مفهوم «جدال» و «مراء»

«جدال» و «مراء» و «مخاصمه» سه لفظی است که مفاهیمی نزدیک به هم دارد، در عین حال تفاوت هایی در میان آن هاست.

«جدال» در اصل به معنی پیچانیدن طناب است، سپس به پیچانیدن طرف مقابل و گفتگو برای غلبه بر او به کار رفته است.

«مراء» (بر وزن حجاب) به معنی گفتگو کردن درباره چیزی است که در آن «مریه» (شك) وجود دارد و «خصومت» و «مخاصمه» در اصل به معنی گلاویز شدن دو نفر به یکدیگر است که هر کدام پهلوی دیگری را بگیرد، سپس به گفتگوها و مشاجرات لفظی اطلاق گردیده است.

به گفته مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، «جدال» و «مراء» بیشتر در مسائل علمی به کار می رود، در حالی که «مخاصمه» در امور دنیوی است.

و نیز گاهی تفاوت میان جدال و مراء را چنین بیان می کنند که در «مراء» هدف اظهار فضل و کمال است، ولی در «جدال» تحقیر و عاجز کردن طرف مقابل.

گاه گفته اند: «جدال» در مسائل علمی است و «مراء» اعم از آن است.

و گاهی نیز گفته اند: «مراء» جنبه دفاعی در مقابل حملات خصم دارد، ولی «جدال» اعم از دفاعی و تهاجمی است. (1)

ص: 133

گفتیم که از موارد استعمال این لفظ، به ویژه در قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که «جدال» مفهوم وسیعی دارد و هر نوع بحث و گفتگوی طرفین را شامل می شود، چه به حق باشد چه به باطل. در آیه 125 سوره نحل می خوانیم که خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می دهد: (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)؛ «با آن ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن» و در مورد ابراهیم علیه السلام در آیه 74 هود می خوانیم: (فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ)؛ «پس هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست و بشارت به او رسید، درباره قوم لوط با ما مجادله می کرد...».

این ها از نوع مجادله به حق است.

ولی در غالب موارد در قرآن کریم این واژه درباره مجادله به باطل استعمال شده، چنان که در همین سوره مؤمن پنج بار در همین معنا به کار رفته است.

به هر حال، بحث و گفتگو و استدلال و مناقشه در گفتار دیگران اگر به منظور روشن شدن حق، نشان دادن راه، و ارشاد جاهل باشد عملی است پسندیده و شایسته تقدیر، بلکه در بسیاری از موارد واجب است. قرآن هرگز با بحث و گفتگوی روشنگرانه و استدلال برای تبیین حق مخالفت نکرده، بلکه در آیات زیادی آن را عملاً تثبیت نموده است.

در بسیاری از موارد، از مخالفین، برهان و دلیل مطالبه می کند، می گوید:

(هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ)؛ «استدلال خود را بیاورید»⁽¹⁾ و در بسیاری از موارد در مقابل تقاضای برهان، به اقامه دلایل مختلف می پردازد، چنان که در آخر سوره یس خواندیم که در برابر آن مرد عرب که استخوان پوسیده ای را به دست گرفته بود و از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: (مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ)؛ «چه کسی این استخوان ها

ص: 134

1- . بقره، آیه 111؛ انبیاء، آیه 24؛ نمل، آیه 64؛ قصص، آیه 75.

را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟» (1) برای مسأله معاد و قدرت خداوند بر احیای مردگان، چندین دلیل اقامه می کند.

و نیز در آیه 258 سوره بقره گفتگوهای ابراهیم علیه السلام و دلایل دندان شکن او را در برابر نمرو، و در آیات 47 تا 54 سوره طه احتجاج موسی علیه السلام را در برابر فرعون منعکس ساخته که نمونه روشنی از مجادله شایسته است. همچنین قرآن پر است از دلایل مختلفی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل بت پرستان و مشرکان و بهانه جوین اقامه می کرد. اما در برابر آن، موارد زیادی را نقل می کند که طرفداران باطل برای به کرسی نشاندن سخنان بی اساس خود دست به مجادلات زشتی می زدند و با انواع سفسطه ها و بهانه جویی ها برای ابطال حق و اغوای مردم ساده دل تلاش می کردند، سخریه و استهزا، تهدید، افترا و انکار بدون دلیل، از روش های معمولی اقوام گمراه و سرکش در مقابل پیامبران بود و استدلال منطقی و آمیخته با مهر و محبت، روش پیامبران الهی.

مناظرات اهل بیت علیهم السلام با مخالفان

در روایات اسلامی نیز بحث های زیادی درباره مناظرات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا ائمه اهل بیت علیهم السلام در برابر مخالفان دیده می شود که اگر این بحث و مناظرات جمع آوری گردد کتاب بسیار قطوری را تشکیل می دهد (البته قسمت هایی از آن ها جمع آوری شده است).

نه تنها پیشوایان معصوم علیهم السلام، بلکه اصحاب و یاران آن ها نیز به تشویق آن ها مناظرات و مجادلاتی با مخالفان داشته اند، ولی اجازه این کار را به کسانی می دادند که به قدر کافی توانایی و قدرت منطقی داشته باشند، زیرا در غیر این

ص: 135

صورت به جای اینکه جبهه حق تقویت شود تضعیف می گردد و مخالفان جسورتر و سرسخت تر می شوند.

لذا در حدیثی می خوانیم که یکی از دوستان امام صادق علیه السلام به نام «طیار» (حمزة بن محمد) می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: «بَلَّغْنِي أَنَّكَ كَرِهْتَ مُنَازَرَةَ النَّاسِ؛ به من رسیده که شما از مناظره کردن با مخالفان ناخشنود هستید».

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «أَمَّا مِثْلُكَ فَلَا يَكْرَهُ، مَنْ إِذَا طَارَ يُحْسِنُ أَنْ يَقَعَ وَ إِنْ وَقَعَ يُحْسِنُ أَنْ يَطِيرَ، فَمَنْ كَانَ هَذَا لَا نَكْرَهُهُ؛ اگر کسی چون تو باشد (از مناظره او با مخالفان) ناخشنود نیستیم، همان کسانی که وقتی پرواز می کنند و اوج می گیرند به خوبی می توانند بنشینند و هنگامی که می نشینند به خوبی می توانند پرواز کنند و اوج گیرند، کسی که چنین باشد ما از مناظره او خشنود نیستیم»⁽¹⁾ این تعبیر زیبا که اشاره روشنی به قدرت اوج گیری در استدلال، سپس جمع و جور کردن و پایان دادن به بحث می باشد نشان می دهد که باید افرادی در این میدان ها حضور یابند که از تسلط کافی بر بحث های استدلال برخوردار باشند، مبادا ضعف منطق آن ها به حساب ضعف مکتب آن ها گذاشته شود.

ج آثار شوم مجادله باطل

درست است که بحث و گفتگو کلید حل مشکلات می باشد، اما این در صورتی است که دو طرف بحث طالب حق و در جستجوی راه باشند، یا حداقل اگر یک طرف از طریق لجاجت وارد می شود طرف مقابل در فکر احقاق حق و رسیدن به واقع باشد، اما هرگاه گفتگو میان کسانی روی دهد که هر کدام برای خودخواهی و اظهار تفوق بر دیگری، و به کرسی نشاندن حرف خویش به ستیزه

ص: 136

و جنجال برخیزد، نتیجه ای جز دور شدن از حق، تاریکی دل، ریشه دار شدن خصومت ها و کیفرها نخواهد داشت.

و به همین دلیل در روایات اسلامی از مرء و مجادله به باطل نهی شده و اشارات پرمعنایی به ضررهای این نوع مجادلات در این روایات وارد گردیده است؛ در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدْعِ الْمَرَاءَ؛ هر کس به آبروی خویش علاقه مند است مجادله و ستیزه جویی را ترك کند»،⁽¹⁾ زیرا در این گونه مباحثات، کار به تدریج به بی حرمتی و توهین و حتی دشنام و انواع سخنان زشت و رکیک و نسبت های ناروا می رسد.

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْمَرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ، وَيُنْبِتُ عَلَيْهِمَا التَّفَاقُ؛ از مجادله و ستیز در گفتگو پرهیزید، زیرا این دو دل های برادران دینی را نسبت به یکدیگر بیمار و مکدر می کند و بذر نفاق را پرورش می دهد».⁽²⁾

چراکه این گونه پرخاشگری ها که غالباً عاری از اصول صحیح بحث و استدلال است، روح لجاجت و تعصب را در افراد تقویت می کند تا آن جا که هر کدام می خواهد برای غلبه بر دیگری از هر وسیله ای حتی دروغ و تهمت و بی حرمتی استفاده کند، و این کار نتیجه ای جز کینه توزی و پرورش بذرهای نفاق در دل ها نخواهد داشت.

یکی دیگر از مفاسد بزرگ «جدال به باطل» این است که طرفین در انحراف و اشتباه خود سخت تر و راسخ تر می شوند، زیرا هر کدام تلاش می کند برای اثبات مقصود خود به هر دلیل باطلی متوسل شود و تا آن جا که می تواند سخنان

ص: 137

1- . نهج البلاغه، حکمت 362.

2- . اصول کافی، ج 2، باب المرء والخصومة، ح 1.

حق طرف را نادیده بگیرد و یا با دیده عدم رضا و قبول بنگرد و این خود موجب تقویت اشتباه و کج روی است.

(د) روش مجادله به احسن

در جدال به حق، هدف، تحقیر طرف مقابل و اثبات تقوق و پیروزی بر او نیست، بلکه نفوذ در افکار و اعماق روح اوست، به همین دلیل روش مجادله به احسن با جدال به باطل در همه چیز متفاوت است.

در این جا شخص جدالگر برای نفوذ معنوی در دیگری، باید نکته های زیر را به کار گیرد که در قرآن مجید اشارات جالبی به آن ها شده است:

يك: نباید اصرار داشته باشد که طرف مقابل، مطلب حق را به عنوان گفته او بپذیرد، بلکه اگر بتواند چنان کند که طرف مقابل آن مطلب را نتیجه فکر خود بداند بسیار مؤثرتر خواهد بود، به تعبیر دیگر: طرف فکر کند این اندیشه از درون وجود خودش جوشیده و فرزند روح اوست تا به آن علاقه مند شود.

سرّ اینکه قرآن مجید بسیاری - از حقایق مهم را از توحید و نفی شرك گرفته تا مسائل دیگر - در لباس استفهام درمی آورد و مثلاً بعد از ذکر دلایل توحید می گوید: «إِلَهُ مَعَ اللَّهِ؟» «آیا معبودی با خدا همراه است؟» (1) شاید همین امر باشد.

دو: از هر چیزی که حس لجاجت طرف مقابل را برمی انگیزد باید خودداری کرد؛ قرآن مجید می گوید: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ «(به معبود) کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید» (2) مبدا آن ها روی دنده لجاجت بیفتند و به خداوند بزرگ اهانت کنند.

ص: 138

1- . نمل، آیه 60.

2- . انعام، آیه 108.

سه: در بحث‌ها باید در مقابل هرکس و هر گروه نهایت انصاف را رعایت کرد تا طرف حس کند گوینده به راستی درصدد روشن کردن واقعیات است، برای نمونه هنگامی که قرآن سخن از زیان‌های شراب و قمار می‌گوید منافع جزئی مادی و اقتصادی آن را که برای گروهی حاصل می‌شود نادیده نمی‌گیرد؛ می‌فرماید: (قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا)؛ «بگو: در آن دو گناه و زیان بزرگی است؛ و منافی (از نظر مادی) برای مردم دربر دارد؛ ولی گناه آن‌ها از نفعشان بیشتر است»⁽¹⁾.

این طرز سخن به یقین در شنونده تأثیر عمیق‌تری می‌گذارد.

چهار: در برابر بدی‌ها و کینه‌توزی‌ها نباید مقابله به مثل کرد، بلکه باید راه محبت و رأفت و گذشت را پیش گرفت که این «مقابله به ضد» در این گونه موارد تأثیر فوق‌العاده‌ای در نرم کردن قلب دشمنان لجاج دارد، چنان که قرآن مجید می‌گوید: (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)؛ «بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است؛ گویی دوستی، گرم و صمیمی است»⁽²⁾.

خلاصه هرگاه گفتگوهای پیامبران را با دشمنان جبار و سرسخت، که در قرآن منعکس است و گفتگوهای پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام را در برخورد با دشمنان هنگام بحث‌های عقیدتی به دقت بررسی کنیم، درس‌های آموزنده‌ای در این زمینه می‌یابیم که بیانگر دقیق‌ترین مسائل روانی است که راه نفوذ در دیگران را صاف و هموار می‌سازد. مرحوم علامه مجلسی حدیث مفصلی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه نقل می‌کند که ضمن آن، مناظره طولانی پیامبر صلی الله علیه و آله با پنج گروه یهود و نصارا و دهریین و ثنویین (دوگانه پرستان) و مشرکان عرب

ص: 139

1- . بقره، آیه 219.

2- . فصلت، آیه 34.

مطرح شده که با لحن جذاب و گیرا آن‌ها را به قبول و تسلیم وامی دارد، مناظره آموزنده ای که می‌تواند الگویی برای مناظرات ما باشد. (1)

تبلیغات مؤثر

تبلیغات مؤثر (2)

در آیه 29 سوره احقاف می‌خوانیم: (وَإِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ نَقْرًا مِّنَ الْجِنَّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُّذِرِينَ)؛ «(به یاد آور) هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند؛ وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند: «خاموش باشید و گوش فرادهید» و هنگامی که (خواندن قرآن) پایان گرفت، به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را انداز می‌کردند».

سرانجام، نور ایمان در دل جنیان تابیدن گرفت و حقانیت آیات قرآن را در درون جان خود لمس کردند، لذا هنگامی که تلاوت قرآن پایان یافت همچون مبلغانی به سوی قوم خود رفتند و آن‌ها را انداز کردند «و از حقیقتی که نصیب شان شده بود آگاه ساختند».

و این چنین است راه و رسم افراد باایمان که پیوسته می‌خواهند دیگران را از حقایقی که خود آگاه شده‌اند آگاه سازند و منابع ایمان خود را در اختیار آن‌ها قرار دهند.

آیه بعد بیانگر چگونگی دعوت این گروه از قوم خود هنگام بازگشت به سوی آن‌هاست، دعوتی منسجم، حساب شده، کوتاه و پرمعنا: «گفتند: ای قوم ما! به یقین ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده»؛ (قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ). این کتاب اوصافی دارد، نخست اینکه «کتاب‌های آسمانی قبل از خود را تصدیق می‌کند و محتوای آن هماهنگ با محتوای

ص: 140

1- بحار الانوار، ج 9، ص 257 به بعد.

2- تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیه 29 سوره احقاف.

آن هاست و نشانه هایی که در کتب پیشین آمده است در آن به خوبی دیده می شود؛ (مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) .

وصف دیگر اینکه «همگان را به سوی حق هدایت می نماید»؛ (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) .

به گونه ای که هرکس عقل و فطرت خویش را به کار گیرد نشانه های حقانیت را به روشنی در آن می یابد.

و آخرین ویژگی اینکه «به سوی راه مستقیم دعوت می کند»؛ (إِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ) .

تفاوت دعوت به حق، با دعوت به راه مستقیم، به ظاهر در این است که اولی به اعتقادات حق اشاره می کند، و دومی به برنامه های عملی مستقیم و صحیح.

جمله (أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى) و جمله (مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ) مؤید این مطلب است که این گروه به کتب آسمانی پیشین به ویژه کتاب موسی علیه السلام ایمان داشتند و در جستجوی حق بودند و اگر می بینیم سخنی از کتاب عیسی علیه السلام که بعد از آن نازل شده به میان نیامده نه به دلیل چیزی است که «ابن عباس» گفته که «طایفه جن هرگز از نزول انجیل آگاه نبودند»، چراکه آن ها از اخبار آسمان ها باخبر بودند چگونه ممکن است از اخبار زمین تا این حد غافل بمانند؟ بلکه به این علت است که تورات کتاب اصلی بود که حتی مسیحیان احکام شرایع خود را از آن گرفته و می گیرند.

سپس افزودند: «ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید که دو پاداش بزرگ به شما ارزانی می دارد»: «گناهانتان را می بخشد و شما را از عذاب الیم پناه می دهد». منظور از داعی الله (دعوت کننده الهی) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که آن ها را به سوی «الله» رهنمون می شد و از آن جا که بیشترین ترس و وحشت انسان، از گناهان و عذاب دردناک قیامت است، امنیت در برابر این دو امر را مطرح کردند تا بیش از همه جلب توجه کند.

در آخرین آیه مورد بحث، آخرین سخن مبلغان جن را چنین بازگو می کند:

«آن ها به قوم خود گفتند: هرکس دعوت داعی الهی را پاسخ نگوید نمی تواند از چنگال الهی در زمین فرار کند و یاور و سرپرستی غیر از خدا برای او نخواهد بود و این گروه در گمراهی آشکارند».

چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که انسان به ستیزه جویی با حق و پیامبر خدا، و حتی با خدا برخیزد که نه در تمام عالم هستی جز او پناهگاهی وجود دارد و نه انسان می تواند از محیط کشورش بگریزد و به جای دیگری فرار کند.

آنچه از آیات مورد بحث استفاده می شود این است که جنیان موجوداتی عاقل و صاحب شعورند و مکلف به تکلیف های الهی، و دارای دو گروه مؤمن و کافرند، و از دعوت های الهی آگاهی کافی دارند. مسأله جالب در این آیات روشی است که آن ها برای تبلیغ اسلام در میان قوم خود پیش گرفتند. آن ها پس از حضور در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و شنیدن آیات قرآن، و پی بردن به محتوای آن، به سرعت به سراغ طایفه خود رفته و به تبلیغ آن ها پرداختند.

نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند و با سه دلیل این مطلب را اثبات کردند، سپس به تشویق آن ها پرداختند، نجات و رهایی از چنگال عذاب آخرت را در سایه ایمان به این کتاب آسمانی به آن ها بشارت دادند، که هم تأکیدی بود بر مسأله «معاد» و هم توجهی به ارزش های اصیل آخرت در برابر ارزش های ناپایدار دنیا.

در سومین مرحله خطرات ترك ایمان را به آن ها گوشزد کردند و هشدارى توأم با استدلال و دلسوزی به آن ها دادند و سرانجام، انحراف از این مسیر را که «ضلال مبین» یعنی گمراهی آشکار است گوشزد کردند.

این شیوه تبلیغ شیوه ای است مؤثر برای هر کس و هر گروه.

در آیات پنجم تا نهم سوره نوح علیه السلام چنین می خوانیم: (قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا * ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ اسْتَرَزْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا)؛ «(نوح) گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنان نیفزود، و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) تا تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش هایشان قرار داده و لباس هایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند. سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم، سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنان بیان داشتم».

در این آیات در ادامه رسالت و مأموریت نوح علیه السلام برای دعوت قومش سخنانی از زبان خود او هنگامی که به پیشگاه پروردگار شکایت می برد، نقل شده که بسیار آموزنده است.

سخنان نوح علیه السلام در این زمینه سخنانی است که می تواند برای همه مبلغان دینی راهگشا باشد؛ می فرماید: «نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز به سوی تو دعوت کردم (و لحظه ای در ارشاد و تبلیغ آن ها کوتاهی نکردم) اما این دعوت و ارشاد من چیزی جز فرار از حق بر آن ها نیفزود».

و این عجیب است که دعوت به سوی چیزی سبب فرار از آن شود، اما با توجه به اینکه تأثیر دعوت ها نیاز به نوعی آمادگی و سنخیت و جاذبه متقابل دارد جای تعجب نیست که در دل های ناآماده اثر معکوس و منفی بگذارد و به تعبیر دیگر: افراد لجوج و دشمن حق هنگامی که دعوت مردان خدا را می شنوند

درمقابل آن مقاومت به خرج می دهند و همین مقاومت، آن ها را از خدا دورتر می کند و کفر و نفاق را راسخ تر می سازد.

این درست همانند چیزی است که در آیه 82 سوره اسراء آمده است:

(وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا)؛ «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است، نازل می کنیم؛ ولی ستمکاران را جز خسران (وزیان) نمی افزاید». و اینکه در آیات قرآن می خوانیم که این کتاب آسمانی مایه هدایت پرهیزکاران است (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) (1) به همین علت است که باید مرحله ای از تقوا هرچند ضعیف، در وجود انسان باشد تا آماده پذیرش حق شود، این مرحله همان «روح حقیقت جویی» و آمادگی برای پذیرش گفتار حق است. سپس نوح علیه السلام در ادامه این سخن می افزاید:

«خداوندا! من هر زمان آن ها را دعوت کردم که ایمان بیاورند تا تو آن ها را مشمول آمرزش خود قرار دهی، آن ها انگشتان خویش را در گوش های خود قرار داده و لباس هایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت و عدم ایمان اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند».

گذاشتن انگشت در گوش ها برای این بوده که صدای حق را نشنوند و پیچیدن لباس بر خویشتن یا به این معنی است که لباس پشتوانه ای برای انگشتان فرو کرده در گوش باشد و کمترین امواج صوتی به پرده صماخ آن ها نرسد و از آن جا پیامی به مغز منتقل نگردد و یا می خواستند صورت خود را بپوشانند، مبادا چشمانشان به چهره ملکوتی نوح علیه السلام این پیامبر بزرگ بیفتد، درواقع اصرار داشتند هم گوش از شنیدن باز ماند و هم چشم از دیدن. این راستی حیرت انگیز است که انسان به این مرحله از عداوت و دشمنی با حق برسد که حتی اجازه دیدن و شنیدن و اندیشیدن را به خود ندهد.

در بعضی از تفاسیر اسلامی آمده است که بعضی از آن قوم منحرف دست

ص: 144

1- . بقره، آیه 2.

فرزندان خویش را گرفته و نزد «نوح» می بردند، و به فرزند خود چنین می گفتند:

از این مرد بترس! مبادا تو را گمراه کند، این وصیتی است که پدرم به من کرده و من اکنون همان سفارش را به تو می کنم (تا حق وصیت و خیرخواهی را ادا کرده باشم). (1)

این آیه نشان می دهد که نوح علیه السلام با عمر طولانی خود در طی چند نسل همچنان به دعوت الهی خویش ادامه می داد و هرگز خسته نمی شد.

و همچنین نشان می دهد که یکی از عوامل مهم بدبختی آن ها استکبار و غرور بود، زیرا خود را بالاتر از این می دیدند که در برابر انسانی مانند خود، هر چند نماینده خدا و قلبش کانون علم و دانش و تقوا باشد سر تسلیم فرود آورند. این کبر و غرور همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده و ثمره شوم آن را در تمام طول تاریخ بشر در زندگی افراد بی ایمان مشاهده می کنیم.

نوح علیه السلام همچنان به سخنان خود در پیشگاه پروردگار ادامه داده، می گوید: «خداوندا! سپس آن ها را آشکارا به توحید و عبادت تو دعوت کردم» و در جلسات عمومی و با صدای بلند آن ها را به سوی ایمان فراخواندم.

به این نیز قناعت نکردم و «آشکارا و نهان، حقیقت توحید و ایمان را برای آن ها بیان داشتم». به گفته بعضی از مفسران، نوح علیه السلام برای نفوذ در این جمعیت لجوج و خودخواه دعوت خود را از سه طریق مختلف دنبال کرد: گاه تنها دعوت مخفیانه می نمود، که با عکس العمل های چهارگانه مواجه شد (انگشت ها را در گوش گذاشته، لباس ها را به خود پیچیدند و در کفر اصرار ورزیدند و استکبار نمودند) و گاه تنها دعوت علنی و آشکار داشت. گاهی نیز از روش آمیختن دعوت آشکار و نهان استفاده می کرد، ولی هیچ یک از این ها مؤثر نیفتاد. (2)

ص: 145

1- . مجمع البیان، ج 10، ص 361.

2- . تفسیر فخر رازی، ج 30، ص 136.

اصولاً انسان چنین است که اگر در مسیر باطل آن قدر پیش برود که ریشه های فساد در وجود او مستحکم شود، و در اعماق وجودش نفوذ کرده، به صورت طبیعت ثانوی درآید، نه دعوت مردان خدا در او اثر می کند، و نه پیام های رسای الهی فایده ای می بخشد.

نکته ها:

1. راه و رسم تبلیغ

آنچه در آیات فوق درباره دعوت نوح علیه السلام آمده در عین این که وسیله ای برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اندکی بود که در مکه به او پیوسته بودند، يك برنامه عمومی و همگانی را برای همه مبلغان راه خدا ارائه می دهد.

نوح علیه السلام هرگز انتظار نداشت مردم دعوتش را اجابت کرده، در يك مرکز عمومی شهر جمع شوند سپس با آرامش خاطر در حالی که همگان چشم به دهان او دوخته و گوش به سخنانش دارند پیام الهی را به آنان برساند، بلکه از لحن آیات استفاده می شود (و در بعضی از روایات نیز آمده است) که او گاهی به سراغ مردم در خانه هایشان می رفت، یا در کوچه و بازار آن ها را به طور خصوصی صدا می زد و با حوصله و لحن محبت آمیزی تبلیغ می کرد و گاه به مجالس عمومی که به منظورهای دیگری از قبیل جشن و عزا تشکیل شده بود می رفت و با صدای بلند و آشکار فرمان خدا را برای آن ها می خواند، اما همیشه با عکس العمل های نامطلوب و توهین و استهزا و گاهی ضرب و جرح روبه رو می شد، ولی با این حال هرگز از کار خود دست برنداشت.

این حوصله عجیب و آن دلسوزی عجیب تر و پشتکار و استقامت بی نظیر، سرمایه او در راه دعوت به آیین حق بود.

و شگفت انگیزتر اینکه در طول نهصد و پنجاه سال دعوتش تنها حدود هشتاد

ص: 146

نفر به او ایمان آوردند که اگر این دو عدد را بر یکدیگر تقسیم کنیم روشن می شود که برای هدایت هر يك نفر به طور متوسط حدود دوازده سال تبلیغ کرد!

آیا اگر مبلغان اسلامی از يك چنین استقامت و پشتکاری برخوردار باشند اسلام با این محتوای غنی و جالب عالم گیر نخواهد شد؟

2. فرار از حقیقت چرا؟

گاهی انسان تعجب می کند که مگر ممکن است در زیر این آسمان کسانی پیدا شوند که حتی حاضر به شنیدن حرف حق نباشند و از آن فرار کنند؟ سخن از پذیرش نیست، سخن تنها از شنیدن است. ولی تاریخ می گوید که این گونه افراد بسیار بوده اند.

نه تنها قوم نوح علیه السلام به هنگامی که او آن ها را به توحید دعوت می کرد انگشت در گوش نهاده و جامه بر سر و صورت می پیچیدند که حق را نشوند و نبینند، بلکه در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز طبق صریح قرآن، گروهی بودند که وقتی صدای دل انگیز پیامبر صلی الله علیه و آله به آیات قرآن بلند می شد با جاروجنجال و سوت و صفیر چنان غوغایی به راه می انداختند که هیچ کس صدای او را نشنود (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ)؛ «کافران گفتند: (به این قرآن گوش فراندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید، شاید پیروز شوید)».(1)

در تاریخ خونین کربلا نیز آمده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام سالار شهیدان می خواست دشمنان منحرف را ارشاد و بیدار کند چنان جنجالی به راه انداختند که صدای امام در میان آن ها گم شد.(2)

امروز نیز این برنامه ادامه دارد، منتها در اشکال و چهره های دیگر. طرفداران

ص: 147

1- . فصلت، آیه 26.

2- . بحار الانوار، ج 45، ص 8.

باطل با انواع سرگرمی های ناسالم، موسیقی های مخرب، مواد مخدر و مانند آن چنان جوی فراهم کرده اند که مردم، به ویژه جوانان نتوانند صدای دلنواز مردان خدا را بشنوند.

مؤثرترین راه تبلیغ

مؤثرترین راه تبلیغ (1)

در آیات پانزدهم تا بیستم سوره نازعات می خوانیم: (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى * إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِاللَّوَادِ الْمَقْدَسِ طُوى * إِذْ هَبَّ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى * وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى * فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى)؛ «آیا سرگذشت موسی به تو رسیده؟ در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدس «طوی» ندا داد (و گفت): به سوی فرعون برو که طغیان کرده است! و به او بگو: آیا می خواهی پاکیزه شوی و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از (نافرمانی) او بترسی؟! سپس موسی بزرگ ترین معجزه را به او نشان داد».

در آیات فوق نکات جالبی است که توجه به آن ها لازم است:

يك: علت رفتن به سوی فرعون را طغیان فرعون ذکر می کند و این نشان می دهد که یکی از اهداف بزرگ انبیا هدایت طغیانگران یا مبارزه قاطع با آن هاست.

دو: دعوت فرعون را با ملایم ترین و خیرخواهانه ترین تعبیر دستور می دهد، می فرماید: به او بگو: آیا میل داری پاك و پاکیزه شوی؟ (البته پاکیزگی مطلق که هم شامل پاکیزگی از شرك و کفر می شود و هم از ظلم و فساد) شبیه تعبیری که در آیه 44 سوره طه آمده است: (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا)؛ «و به نرمی با او سخن بگوید».

سه: این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که رسالت انبیا، پاك سازی انسان ها و بازگرداندن طهارت فطری نخستین به آن هاست.

ص: 148

درضمن نمی گوید: من تو را پاک کنم، بلکه می گوید: «پاکی را پذیرا شوی» و این نشان می دهد که پاک شدن باید به صورت خودجوش باشد نه تحمیل از برون.

چهار: ذکر «هدایت» بعد از «پاک شدن» دلیل بر این است که باید در آغاز شستشویی کرد سپس به کوی دوست گام نهاد.

پنج: تعبیر به «رَبَّكَ» (پروردگارت) درحقیقت تأکید بر این نکته است که تو را به سوی کسی می برم که مالک و مربی و پرورش دهنده توست، چرا از مسیر سعادتت می گریزی؟

شش: «خشیت» و خداترسی نتیجه هدایت به سوی خداست. آری، ثمره درخت هدایت و توحید همان احساس مسئولیت در برابر خداوند بزرگ است، چراکه هرگز خشیت بدون معرفت حاصل نمی شود، ولذا در آیه 28 سوره فاطر می خوانیم: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)؛ «از میان بندگان او، دانشمندان خدا ترسند».

هفت: موسی علیه السلام نخست به سراغ هدایت عاطفی او می رود، بعد هدایت عقلی و منطقی از طریق نشان دادن آیت کبری و معجزه بزرگ، و این مؤثرترین راه تبلیغ است که نخست از طریق خیرخواهی و محبت در عواطف طرف نفوذ کنند سپس به طرح استدلال و بیان حجت پردازند.

از تبلیغات عجولانه پرهیزید

از تبلیغات عجولانه پرهیزید(1)

در آیه هفدهم سوره طارق می خوانیم: (فَمَهَّلِ الْكَافِرِينَ أَهْمَلَهُمْ رُؤَيْدًا)؛ «حال که چنین است کافران را (فقط) اندکی مهلت ده (تا سزای اعمالشان را ببینند)».

در این آیات به طور ویژه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد: با آن ها مدارا کن و به

ص: 149

1- . تفسیر نمونه، ج 26، ذیل آیه 17 سوره طارق.

آن‌ها مهلت ده و برای نابودی‌شان عجله مکن، بگذار به قدر کافی اتمام حجت شود، بگذار کسانی که مختصری آمادگی دارند سرانجام به اسلام بپیوندند، اصولاً عجله کار کسی است که از فوت فرصت‌ها و از دست رفتن امکانات می‌ترسد، و این درباره‌ی خداوند قاهر و قادر مفهوم ندارد.

قابل توجه اینکه نخست می‌فرماید: (فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ)؛ «کافران را مهلت ده» و بار دیگر تأکید کرده، می‌گوید: (أَمْهَلْنَاهُمْ)؛ «آن‌ها را مهلت ده» که یکی، از باب «تفعیل» است و دیگری از باب «افعال» و تکرار آن برای تأکید است، بی‌آنکه لفظ عیناً تکرار شده باشد، تا برای گوش‌ها سنگین نیاید.

«رُوِيَ دَا» از ماده «رود» (بر وزن عود) به معنی رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ملایمت است و در این جا معنی مصدری دارد و توأم با «تصغیر» است، یعنی مهلت مختصری به آن‌ها ده.

و به این صورت، خداوند در این جمله کوتاه سه بار به پیامبرش دستور مدارا و مهلت به آن‌ها می‌دهد، و این سرمشقی است برای همه‌ی مسلمانان که در کارهای خود به ویژه هنگامی که در مقابل دشمنانی نیرومند و خطرناک قرار می‌گیرند باحوصله و صبر و شکیبایی و دقت رفتار کنند و از هرگونه شتاب زدگی و کارهای بی‌نقشه یا بی‌موقع بپرهیزند.

به علاوه در راه تبلیغ آیین حق همواره باید از عجله پرهیز کرد، تا تمام کسانی که احتمال هدایت‌شان می‌رود، ایمان بیاورند و نسبت به همه اتمام حجت شود.

امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی

امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی (1)

در آیه 29 سوره نجم می‌خوانیم: (فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ

ص: 150

الدُّنْيَا)؛ «حال که چنین است از کسی که از یاد ما روی گردانده و جز زندگی دنیا را نخواسته، اعراض کن».

خداوند برای اینکه روشن کند که منکران معاد، اهل استدلال و منطق نیستند و حب دنیا و فراموش کردن یاد خدا آن‌ها را در لجن زار این موهومات و خرافات غوطه ور ساخته، می‌فرماید: «چون چنین است، از کسانی که از یاد ما اعراض کرده‌اند و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌خواهند و نمی‌جویند، روی بگردان (و به آن‌ها اعتنا مکن که شایسته سخن گفتن نیستند) (فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا...)). منظور از «ذکر خدا» به عقیده بعضی از مفسران قرآن است و گاهی احتمال داده شده که منظور دلایل منطقی و عقلی است که انسان را به خدا می‌رساند، و نیز احتمال داده‌اند همان یاد خداست که نقطه مقابل غفلت است. ولی ظاهر این است که این تعبیر مفهوم گسترده‌ای دارد که هرگونه توجه به خدا را چه از طریق قرآن، چه دلیل عقل، چه از طریق سنت و چه یاد قیامت شامل می‌شود، همچنین این نکته نیز از آیه استفاده می‌شود که رابطه‌ای میان غفلت از یاد خدا، و اقبال به مادیات، و زرق و برق دنیا وجود دارد، و قابل توجه اینکه میان این دو تأثیر متقابل است، غفلت از یاد خدا انسان را به سوی دنیاپرستی سوق می‌دهد، همان‌گونه که دنیاپرستی انسان را از یاد خدا غافل می‌سازد، و هر دوی این‌ها با هوی پرستی همراه است و طبعاً خرافاتی که هماهنگ با آن باشد در نظر انسان جلوه می‌کند و به تدریج تبدیل به یک اعتقاد می‌شود.

شاید نیاز به تذکر نباشد که امر به اعراض از این گروه هرگز منافاتی با تبلیغ رسالت که وظیفه اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله است ندارد، چراکه تبلیغ و انذار و بشارت مخصوص مواردی است که حداقل احتمال تأثیر وجود داشته باشد، آنجا که یقین به عدم تأثیر است نباید نیروها را به هدر داد و بعد از اتمام حجت باید اعراض کرد.

این نیز قابل توجه است که این دستور، مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه همه منادیان راه حق را شامل می شود، تا نیروهای ارزشمند تبلیغی خود را تنها در زمینه هایی صرف کنند که امید اثر وجود دارد، اما دنیاپرستان مغرور سیاه دل که هیچ امیدی به هدایت شان نیست باید بعد از اتمام حجت آن ها را به حال خود رها ساخت، تا خداوند درباره آن ها داوری کند.

اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی

اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی (1)

در آیه 52 سوره فرقان می خوانیم: (فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَاداً كَبِيراً)؛ «بنابرین از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنان مبارزه و جهاد بزرگی بنما».

«جهاد کبیر» تعبیر گویایی است از اهمیت برنامه يك مبارزه سازنده الهی.

جالب اینکه در آیه فوق، این عنوان به قرآن داده شده و یا به تعبیر دیگر: به عمل کسانی که به وسیله قرآن با کژی ها و انحرافات و آلودگی ها مبارزه می کنند.

این تعبیر از يك سو اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی را روشن می سازد و از سوی دیگر عظمت مقام قرآن را.

در بعضی از روایات آمده است که «ابوسفیان» و «ابوجهل» و بعضی دیگر از سران شرك، شبی از شب ها جداگانه برای شنیدن آیات قرآن به طور مخفیانه، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول نماز بود مخفیانه و بی خبر از یکدیگر به نزدیکی خانه او رفتند و هر يك در محلی پنهان شده، مدتی طولانی آیات قرآن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند. هنگامی که پراکنده شدند سپیده صبح دمیده بود و آن ها هنگام بازگشت، به طور اتفاقی از يك راه آمدند و رازشان فاش شد و به سرزنش همدیگر پرداختند و تأکید کردند که چنین کاری نباید تکرار شود، چراکه اگر بعضی از جاهلان این صحنه را بینند باعث شك و تردیدشان خواهد شد.

ص: 152

ولی در شب دوم همین برنامه تکرار شد و باز هنگام بازگشت با یکدیگر روبه رو شدند و ناراحت و نگران گشتند و همان سخنان قبل را تکرار و تأکید نمودند.

شب سوم نیز همان برنامه تجدید شد و هنگامی که یکدیگر را دیدند گفتند: ما از این جا نباید حرکت کنیم تا عهد و پیمان ببندیم که دیگر این کار تکرار نشود، عهد و پیمان بستند و از هم جدا شدند.

فردا صبح یکی از مشرکان به نام «اخنس بن شریق» عصای خود را برگرفت و به سوی خانه «ابوسفیان» آمد و به او گفت: بگو بینم عقیده تو درباره آنچه از محمد صلی الله علیه و آله شنیدی چیست؟ ابوسفیان گفت: به خدا قسم مطالبی شنیدم که معنای آن را به خوبی درک کردم، ولی مسائلی را هم شنیدم که معنا و مراد آن را نفهمیدم.

اخنس از نزد ابوسفیان بیرون رفت، و به سراغ «ابوجهل» رفت و به او گفت: تو درباره آنچه از محمد شنیدی چه می گویی؟

ابوجهل گفت: چه شنیدم؟ مطلب این است که ما و فرزندان ابوعبدمناف در افتخارات با هم رقابت داریم، آن ها گرسنگان را اطعام کردند ما هم کردیم، بی مرکب دادند، ما هم دادیم، بخشیدند و انفاق کردند، ما هم کردیم و دوش به دوش هم جلو می آمدیم، اما آن ها ادعا کردند که از ما پیامبری برخاسته که وحی آسمانی به او می رسد، ما چگونه می توانیم در این امر با آن ها رقابت کنیم؟

حال که چنین است به خدا سوگند به او ایمان نمی آوریم و هرگز او را تصدیق نخواهیم کرد. «اخنس» برخاست و او را ترک کرد. (1)

آری، جاذبه قرآن آن ها را شب های متوالی به سوی خود می کشاند و آنان تا سپیده صبح غرق این جاذبه الهی بودند، ولی خودخواهی و تعصب و حفظ منافع

ص: 153

1- . سیره ابن هشام، ج 1، ص 337؛ تفسیر فی ظلال، ج 6، ص 172.

مادی آن چنان بر آن‌ها مسلط بود که مانع از پذیرش حق می‌شد. بدون تردید این نور الهی این قدرت را دارد که هر قلب آماده‌ای را هرجا باشد به سوی خود جذب کند و به همین دلیل در آیات مورد بحث، قرآن وسیلهٔ جهاد کبیر معرفی شده است.

دعوت به استدلال منطقی در همه جا

دعوت به استدلال منطقی در همه جا (1)

بارها در آیات قرآن می‌خوانیم که از مخالفان، دلیل مطالبه می‌شود، به ویژه جملهٔ (هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ)؛ «دلیل خود را بیاورید» در چهار آیه از قرآن مجید آمده است (بقره/ 111، انبیاء/ 24، نمل/ 64 و قصص/ 75) و در موارد دیگری نیز روی کلمهٔ «برهان» تکیه ویژه شده است (برهان به معنی محکم‌ترین دلیلی است که همواره با صدق همراه است).

این منطق «برهان طلبی» اسلام از محتوای قوی و غنی آن حکایت می‌کند، چراکه سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد، چگونه ممکن است از دیگران برهان مطالبه کند، ولی خود به آن بی‌اعتنا باشد؟ قرآن مجید مملو است از استدلال‌های منطقی و براهین علمی در سطوح مختلف برای مسائل گوناگون.

این درست برخلاف چیزی است که مسیحیت تحریف یافتهٔ امروز روی آن تکیه می‌کند، مذهب را تنها کار «دل» می‌داند، عقل را از آن بیگانه معرفی می‌کند و حتی تضادهای عقلی (همچون توحید در تثلیث) را در مذهب می‌پذیرد و به همین دلیل به انواع خرافات اجازهٔ ورود به مذهب می‌دهد، در حالی که اگر مذهب از عقل و استدلال جدا شود هیچ دلیلی بر حقانیت آن وجود نخواهد داشت و آن مذهب و ضد آن یکسان خواهد بود.

ص: 154

1- . تفسیر نمونه، ج 15، ذیل آیات 60-64 سورهٔ نمل.

عظمت این برنامه اسلامی (تکیه بر برهان و دعوت مخالفان به استدلال منطقی) هنگامی آشکارتر می شود که توجه کنیم اسلام از محیطی آشکار شد که بیشترین محتوای فکری محیط را خرافات بی پایه و مسائل غیر منطقی تشکیل می داد.

لزوم بحث منطقی

لزوم بحث منطقی (1)

یکی از نتایج مهمی که از داستان اصحاب کهف (در سوره کهف) به دست می آید، لزوم بحث منطقی در برخورد با مخالفان است، چراکه آن ها هنگامی که می خواستند آیین شرك آلود محیطشان را مورد انتقاد قرار دهند به دلایل منطقی متوسل می شدند که نمونه هایی از آن در آیات 15 و 16 همین سوره مطرح شده است.

اصولاً اساس کار همه پیامبران و رهبران الهی در برخورد با مخالفان بحث آزاد و منطقی بوده، و توسل به زور، آن هم برای خاموش کردن آتش فتنه منحصر به مواردی بوده که بحث منطقی مؤثر نمی افتاد، یا مخالفان مانع بحث های منطقی می شدند.

منطق آزاداندیشی اسلام

منطق آزاداندیشی اسلام (2)

در آیات 17 و 18 سوره زمر می خوانیم: (... فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ)؛ «... پس بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان اند».

ص: 155

1- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیات 17-25 سوره کهف.

2- . همان، ج 19، ذیل آیات 17 و 18 سوره زمر.

این دو آیه که به صورت يك شعار اسلامى درآمده، آزاداندیشى مسلمانان، و انتخابگرى آن ها را در مسائل مختلف به خوبى نشان مى دهد.

نخست مى گوید: «بندگان مرا بشارت ده» و سپس این بندگان ویژه را به این صورت معرفی مى کند: «آن ها به سخنان این و آن بدون در نظر گرفتن گوینده و خصوصیات دیگر گوش فرامى دهند و با نیروى عقل و خرد، بهترین آن ها را بر مى گزینند، هیچ گونه تعصب و لجابجى در کار آن ها نیست و هیچ گونه محدودیتى در فکر و اندیشه آن ها وجود ندارد، آن ها جویای حق اند و تشنه حقیقت، هر جا آن را بیابند با تمام وجود از آن استقبال مى کنند و از چشمه زلال آن بى دریغ مى نوشند و سیراب مى شوند».

آن ها نه تنها طالب حق و تشنه گفتار نيك هستند، بلکه میان «خوب» و «خوب تر» و «نیکو» و «نیکوتر» دومى را بر مى گزینند و به طور کلی خواهان بهترین و برترین اند.

آرى، این است نشانه يك مسلمان راستین و مؤمن حق طلب.

درباره اینکه منظور از «قول» در جمله (يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ)؛ «سخنان را مى شنوند» چیست، مفسران تفسیرهای گوناگونى دارند:

بعضى آن را به «قرآن» و آنچه در آن از طاعات و مباحات است تفسیر کرده اند، و پیروى از احسن را به معنی پیروى از طاعات مى دانند.

بعضى دیگر آن را به مطلق اوامر الهى تفسیر کرده اند، چه در قرآن باشد چه در غیر قرآن، ولى هیچ گونه دلیلى برای این تفسیرهای محدود در دست نیست، بلکه ظاهر آیه هرگونه قول و سخن را شامل مى شود، بندگان باایمان خداوند از میان تمام سخنان، سخنى را بر مى گزینند که «احسن» است، و از آن تبعیت مى کنند و در عمل خویش به کار مى بندند.

جالب اینکه قرآن در آیه فوق، صاحبان «هدایت الهى» را منحصر در این قوم

شمرده، همان گونه که خردمندان را منحصر به این گروه دانسته است، اشاره به اینکه این گروه مشمول هدایت ظاهر و باطن اند، هدایت ظاهر از طریق عقل و خرد، و هدایت باطن از طریق نور الهی و امداد غیبی، و این دو افتخار بزرگ برای این حقیقت جویان آزاداندیش است.

و از آن جا که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به هدایت گمراهان و مشرکان، سخت علاقه داشت و از انحراف کسانی که در برابر حقایق گوش شنوا نداشتند رنج می برد، آیه بعد از طریق بیان این حقیقت که این عالم، عالم آزادی و امتحان است و گروهی سرانجام مستوجب آتش اند، به او دلداری داده، می گوید: «آیا تو می توانی کسی را که فرمان عذاب درباره او قطعی شده رهایی بخشی؟ آیا می توانی کسی را که در درون آتش است برگیری و نجات دهی؟»؛ (أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ).

جمله (حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ)؛ «فرمان عذاب درباره او محقق شده» اشاره به آیاتی همچون آیه 85 سوره ص است که درباره شیطان و پیروانش می گوید:

(لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ) : «که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد».

بدیهی است که قطعی شدن فرمان عذاب درباره این گروه جنبه اجباری نداشته، بلکه به خاطر اعمالی است که مرتکب شده اند و اصراری است که در ظلم و فساد و گناه داشته اند، به گونه ای که روح ایمان و تشخیص برای همیشه در آنان مرده و وجود آنان یکپارچه وجود جهنمی شده است، و از این جا روشن می شود که جمله «أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ»: «آیا تو می توانی کسی را که در دل آتش است نجات دهی؟» اشاره لطیفی به این حقیقت است که دوزخی بودن آنان آن قدر مسلم است که گویی هم اکنون در دل آتش اند، و می دانیم که چنین کسانی که تمام راه های ارتباطی خود را با خدا بریده اند راه نجاتی ندارند، حتی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله با اینکه «رحمة للعالمین» است، نمی تواند آنان را از عذاب رهایی بخشد.

اما برای شادی قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و امیدواری مؤمنان، در آخرین آیه چنین می گوید: «ولی کسانی که تقوای الهی پیشه کردند غرفه هایی در بهشت از آن هاست که بر فراز آن ها غرفه های دیگری بنا شده است»؛ (لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ) اگر دوزخیان در میان پرده های آتش قرار دارند و به تعبیر آیات گذشته: (لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ) بهشتیان غرفه هایی دارند بر فراز غرفه ها، و قصرهایی بر فراز قصرها، چراکه دیدن منظره گل ها و آب و نهرها و باغ ها از فراز غرفه ها لذت بخش تر و دلپذیرتر است.

نکته ها:

1. منطق آزاداندیشی اسلام

بسیاری از مذاهب، پیروان خود را از مطالعه و بررسی سخنان دیگران نهی می کنند، چراکه بر اثر ضعف منطقی که به آن گرفتارند از این می ترسند که منطق دیگران برتری پیدا کند و پیروانشان را از دست شان بگیرد. اما همان گونه که در آیات فوق خواندیم، اسلام در این قسمت سیاست «دروازه های باز» را به اجرا درآورده و بندگان راستین خداوند را کسانی می داند که اهل تحقیق اند، نه از شنیدن سخنان دیگران وحشت دارند، نه تسلیم بی قید و شرط می شوند و نه هر وسوسه ای را می پذیرند.

اسلام به کسانی بشارت می دهد که گفتارها را می شنوند و خوب ترین آن ها را بر می گزینند، نه تنها خوب را به بد ترجیح می دهند، بلکه در میان خوب ها هر گلی را که بهتر است می چینند.

قرآن جاهلان بی خبری را که هنگام شنیدن پیام حق، انگشت در گوش می گذاشتند و جامه بر سر می کشیدند به شدت نکوهش می کند، چنان که در سخنان نوح علیه السلام هنگام شکوه به پیشگاه پروردگار که پیش تر نیز اشاره کردیم آمده

است: (وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا)؛ «و من! هر زمان آن ها را دعوت کردم (که ایمان بیاورند) تا تو آن ها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش هایشان قرار داده و لباس هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند».(1)

اصولاً مکتبی که دارای منطق نیرومندی است دلیلی ندارد که از گفته های دیگران وحشت داشته باشد و از طرح مسائل آن ها هراس به خود راه دهد، کسانی باید بترسند که ضعیف اند و بی منطق این آیه در عین حال، چشم و گوش بسته هایی را که هر سخنی را بی قید و شرط می پذیرند و حتی به اندازه گوسفندانی که به علفزار می روند در انتخاب خوراک خود تحقیق و بررسی نمی کنند، از صف «اولوالالباب» و «هدایت یافتگان» بیرون دانسته، و این دو وصف را مخصوص کسانی می داند که نه گرفتار افراط تسلیم بی قید و شرط هستند و نه تفریط تعصب های خشک و جاهلانه.

2. پاسخ به چند سؤال

الف) ممکن است در این جا این سؤال مطرح شود که چرا در اسلام خرید و فروش کتب ضلال ممنوع است؟

ب) چرا دادن قرآن به دست کفار حرام شمرده شده است؟

ج) کسی که مطلبی را نمی داند چگونه می تواند در آن انتخابگری کند و خوب را از بد جدا نماید؟ آیا این مستلزم دور نیست؟(2)

پاسخ سؤال اول روشن است، زیرا در آیات فوق، بحث از سخنانی است که

ص: 159

1- . نوح، آیه 7.

2- . در علم منطق، به این که دو چیز وجودشان به یکدیگر وابسته باشد، «دور» می گویند، که غیر ممکن بودن آن واضح است.

امید هدایت در آن باشد، اگر بعد از بررسی و دقت ثابت شد که فلان کتاب گمراه کننده است دیگر از موضوع این دستور خارج می شود، اسلام هرگز اجازه نمی دهد مردم در راهی که نادرست بودنش به ثبوت رسیده گام بگذارند.

البته تا زمانی که این امر بر کسی ثابت نشده و به اصطلاح در حال تحقیق درباره مذاهب مختلف برای پذیرش دین صحیح است می تواند همه این کتب را مورد بررسی قرار دهد، ولی بعد از ثبوت مطلب باید آن را به عنوان يك ماده سمی از دسترس این و آن خارج کرد.

و اما در مورد سؤال دوم در صورتی دادن قرآن به دست غیرمسلمان جایز نیست که مایه هتك و بی حرمتی باشد، ولی اگر بدانیم غیرمسلمانی به راستی در فکر تحقیق درباره اسلام است و می خواهد قرآن را برای این منظور و هدف بررسی کند، نه تنها گذاشتن قرآن در اختیارش بی مانع است، بلکه شاید واجب باشد و کسانی که این امر را تحریم کرده اند منظورشان غیر از این صورت است.

ولذا مجامع بزرگ اسلامی اصرار دارند که قرآن را به زبان های زنده دنیا ترجمه کنند و برای نشر دعوت اسلامی در اختیار حق طلبان و تشنگان حقایق قرار دهند. در مورد سؤال سوم نیز باید به این نکته توجه داشت که بسیار می شود انسان شخصاً از عهده کار بر نمی آید، اما هنگامی که دیگری آن را انجام دهد می تواند خوب را از بد تشخیص دهد و با نیروی خرد و سرمایه وجدان بهترین آن ها را برگزیند.

برای نمونه، ممکن است کسانی باشند که از فن معماری و بنایی آگاه نباشند، حتی بتوانند دو آجر را به صورت صحیح روی هم بگذارند، ولی يك ساختمان خوب و با کیفیت عالی را از يك ساختمان زشت و بی قواره و ناموزون تشخیص می دهند.

افراد زیادی را می شناسیم که خود شاعر نیستند، اما ارزش اشعار شعرای

بزرگ را تشخیص می دهند و آن را از اشعار بی ارزش متکلفان جدا می سازند.

همچنین کسانی هستند که ورزشکار نمی باشند اما به خوبی در میان ورزشکاران داوری و انتخاب می کنند.

3. نمونه ای از روایات اسلامی در زمینه آزاداندیشی

در احادیث اسلامی نیز که در تفسیر آیات فوق، یا به طور مستقل وارد شده روی این موضوع تکیه فراوان دیده می شود:

از جمله در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم که به یار دانشمندش به نام «هشام بن حکم» فرمود: «یا هشامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ؛ ای هشام! خداوند متعال به اهل عقل و فهم در کتابش بشارت داده و فرموده است: بندگانم را بشارت ده، آنان که سخنان را می شنوند و از بهترین آن ها پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایت شان کرده و آنان صاحبان عقل و اندیشه اند.» (1)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر آیه فوق فرمود: «هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيَحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ، لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ؛ این آیه درباره کسانی است که حدیثی را که می شنوند بی کم و کاست و بدون اضافه و نقصان برای دیگران نقل می کنند.» (2)

البته منظور از این حدیث، تفسیر «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» می باشد، چراکه یکی از نشانه های پیروی کردن از بهترین سخنان این است که انسان از خودش چیزی بر آن نیفزاید و آن را عیناً در اختیار دیگران بگذارد.

ص: 161

1- . کافی، ج 1، کتاب العقل، ح 12.

2- . نورالثقلین، ج 4، ص 482، ح 34.

در نهج البلاغه در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةٌ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ؛ گفتار حکمت آمیز، گم شده مؤمن است، پس حکمت را بگیر هر چند از اهل نفاق صادر شود».(1)

منطق بی اعتنایی، یکی از روش های مبارزه با لجوجان

منطق بی اعتنایی، یکی از روش های مبارزه با لجوجان(2)

در آیه 41 سوره یونس می خوانیم: (وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيءُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ)؛ «و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: عمل من برای من، و عمل شما برای شماست! شما از آنچه من انجام می دهم بیزارید و من (نیز) از آنچه شما انجام می دهید بیزارم».

این اعلام بیزارگی و بی اعتنایی که همراه با اعتماد و ایمان قاطع به مکتب خویشتن است، اثر روانی خاصی، به ویژه در منکران لجوج دارد و به آن ها می فهماند که هیچ اصرار و اجباری در مورد پذیرش آن ها نیست، آن ها با تسلیم نشدن در مقابل حق، خود را به محرومیت می کشانند و تنها به خویشتن ضرر می زنند.

نظیر این تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز آمده است، همان گونه که در سوره کافرون می خوانیم: (لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ)؛ «آیین شما برای خودتان و آیین من نیز برای خودم».

و از این بیان روشن می شود که محتوای این گونه آیات هیچ گونه منافاتی با دستور تبلیغ یا جهاد در برابر مشرکان ندارد، تا بخواهیم این آیات را منسوخ بدانیم، بلکه همان گونه که گفته شد، این يك نوع مبارزه منطقی از طریق بی اعتنایی در برابر افراد لجوج و کینه توز است.

ص: 162

1- . نهج البلاغه، حکمت 80.

2- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیه 41 سوره یونس.

در دو آیه بعد (و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ* وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ) به دلیل انحراف و تسلیم نشدن آن‌ها در برابر حق اشاره می‌کند، می‌گوید: «برای هدایت یک انسان، تنها تعلیمات صحیح و آیات تکان دهنده و اعجاز‌آمیز و دلایل روشن کافی نیست، بلکه آمادگی و استعداد پذیرش و شایستگی برای قبول حق نیز لازم است، همان گونه که برای پرورش سبزه و گل، تنها بذر آماده کافی نمی‌باشد، زمین مستعد نیز لازم است».

لذا نخست می‌گوید: «گروهی از آن‌ها به تو گوش فرامی‌دهند اما گویی که هستند»؛ (و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ). (1)

«با این حال که آن‌ها گوش شنوایی ندارند، آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران برسانی هر چند نفهمند؟!»، (أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ).

«و گروهی دیگر از آنان چشم به تو می‌دوزند و اعمال تو را می‌نگرند که هر یک نشانه‌ای از حقانیت و صدق گفتار تو را دربر دارد، اما گویی کورند و نابینا»؛ (و مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ). (2)

«آیا تو می‌توانی کوران را هدایت کنی هر چند نبینند؟!»، (أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ).

ولی بدان و آن‌ها نیز باید بدانند که این نارسایی فکر و عدم بصیرت و نابینایی از دیدن چهره حق و ناشنوایی در برابر گفتار خدا، چیزی نیست که با خود از مادر به این جهان آورده باشند و خداوند به آن‌ها سستی کرده باشد، بلکه این خود آن‌ها بوده‌اند که با اعمال نادرست شان و دشمنی و عصیان در برابر حق، روح خود را تاریک و چشم بصیرت و گوش شنوایشان را از کار انداختند، چراکه «خداوند

ص: 163

1- در این آیه در حقیقت جمله «کانهم صم لا یستمعون» در تقدیر است.

2- در اینجا نیز جمله «کانهم عمی لا یبصرون» در تقدیر است.

هیچ به مردم ستم نمی کند، ولی این مردم اند که به خویشان ستم می کنند؛ (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) (1).

در این جا به دو نکته باید توجه کرد:

يك: اینکه در آیه دوم می خوانیم: به تو گوش فرامی دهند و در آیه سوم می خوانیم: به تو نگاه می کنند، اشاره به این است که گروهی از آنان سخنان اعجاز آمیز تو را می شنوند و گروه دیگری اعمال معجز نشانت را که همگی دلیل روشنی بر صدق گفتار و حقانیت دعوت توست می نگرند، ولی هیچ کدام از این دو گروه از شنیده ها و دیده های خود بهره نمی گیرند، چراکه شنیدن و دیدن آن ها برای فهم و درک نیست، بلکه برای انتقاد و عیب جویی و مخالفت است.

آن ها می خواهند دستاویزی برای تکذیب و انکار پیدا کنند و می دانیم که قصد و نیت انسان به اعمال او شکل می دهد و اثرات آن را دگرگون می سازد.

دو: در آخر آیه دوم جمله (وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ) و در آخر آیه سوم جمله (وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ) آمده است، اشاره به اینکه استماع، یعنی پذیرش الفاظ و راه دادن آن ها به گوش، به تنهایی کافی نیست، بلکه تفکر و تدبیر لازم است تا انسان از محتوای آن بهره گیرد. همچنین نگاه به تنهایی اثری ندارد، بلکه بصیرت (درک مفاهیم آنچه انسان می بیند) لازم است تا به عمق آن برسد و هدایت شود.

روش جالب در برخورد با افراد لجوج

روش جالب در برخورد با افراد لجوج (2)

در آیه 81 سوره زخرف آمده است: (قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ)؛ «بگو: اگر برای خداوند فرزندی بوده، من نخستین پرستش کننده او بودم».

اگرچه مضمون این آیه برای گروهی از مفسران پیچیده به نظر آمده و به

ص: 164

1- . یونس، آیه 44.

2- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیه 81 سوره زخرف.

توجیحات مختلفی پرداخته اند که بعضی بسیار عجیب به نظر می رسد (مانند اینکه بعضی از مفسران «ان» را به معنی نفی و «أَنَا أَوْلُ الْعَابِدِينَ» را به معنی نخستین عبادت کننده خدا گرفته اند که طبق این تفسیر معنی آیه چنین می شود:

«برای خداوند هرگز فرزندی نیست و من نخستین عبادت کننده خدا هستم».

بعضی دیگر «عابدین» را به معنی اباکننده از عبادت گرفته اند که معنی آیه چنین می شود: «اگر خدا فرزندی داشته باشد من هرگز چنین خدایی را پرستش نخواهم کرد، چراکه با داشتن فرزند نمی تواند خدا باشد». واضح است که این گونه تفسیرها به هیچ وجه با ظاهر آیه سازگار نیست، ولی محتوای آیه هیچ گونه پیچیدگی ای ندارد و این روش جالبی است که در برابر افراد لجوج به کار می رود، مانند اینکه به شخصی که از روی اشتباه درباره کسی که علم بالایی ندارد، می گوید: فلان کس از همه اعلم است؛ می گوئیم: اگر او اعلم باشد اولین کسی که از وی پیروی می کند ما هستیم؛ تا او در اندیشه فرو رود و به فکر یافتن استدلالی برای مدعای خویش بیفتد و بعداً که سرش به سنگ خورد از خواب غفلت بیدار شود، منتها در این جا به دو نکته باید توجه داشت:

نخست اینکه عبادت همه جا به معنی پرستش نیست، گاهی نیز به معنی اطاعت و تعظیم و احترام می آید و در این جا به همین معنی است، زیرا به فرض محال که خدا فرزندی داشته باشد دلیلی برای پرستش آن فرزند وجود ندارد، ولی چون طبق این فرض محال، فرزند خداست باید مورد احترام و اطاعت قرار گیرد.

دیگر اینکه از نظر ادبیات عرب در این گونه موارد معمولاً کلمه «لو» به جای «ان» به کار می رود که دلیل بر محال بودن است، اگر در آیه مورد بحث چنین کاری نشده تنها به خاطر مماشات و هماهنگی در سخن با طرف مقابل است.

در نتیجه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اینکه آن ها را مطمئن کند که محال است خدا فرزندی داشته باشد می گوید: اگر او فرزندی داشت من قبل از شما او را محترم می شمردم.

پنج روش برای نفوذ در قلب تیره متکبران جبار(1)

در آیات 34 و 35 سوره غافر می خوانیم: (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنَ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ * الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ)؛ «و بی تردید پیش از این یوسف با دلایل روشن به سراغ شما آمد، ولی شما پیوسته در آنچه او برای شما آورده بود تردید داشتید؛ تا زمانی که از دنیا رفت. گفتید:

هرگز خداوند بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد! این گونه خداوند هر اسراف کار تردیدکننده ای را گمراه می سازد! همان کسانی که در آیات خدا بی آنکه دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله می پردازند؛ (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده اند به بار می آورد؛ این گونه خداوند بر دل هر متکبر گردنکشی مهر می نهد».

در یک بررسی اجمالی در آیات گذشته و آینده و آیات مورد بحث چنین به نظر می رسد که «مؤمن آل فرعون» برای نفوذ در قلب تیره فرعون و فرعونیان و زدودن زنگار کبر و کفر از آن ها سخنان خود را در سه شکل و مقطع مطرح کرد:

«مقطع اول» سخنان دوجانبه و احتیاط آمیز و دعوت آن قوم کافر طغیانگر به پرهیز از ضرر محتمل بود و آن اینکه «اگر موسی دروغ بگوید دامن خودش را می گیرد، و اگر راست بگوید دامان ما را می گیرد، بترسید و احتیاط را از دست ندهید».

در «مقطع دوم» آن ها را به سیر و مطالعه در احوال اقوام پیشین دعوت کرد و از اینکه آن ها نیز گرفتار چنان سرنوشت شومی شوند آن ها را بر حذر داشت.

در «مقطع سوم» که در آیات مورد بحث مطرح شده، قسمتی از تاریخ خودشان را متذکر می شود، تاریخی که چندان فاصله ای از آن ها ندارد و روابط

ص: 166

1- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیات 34 و 35 سوره غافر.

و پیوندهای آن به هم نخورده است و آن مسأله نبوت «یوسف علیه السلام» بود که از اجداد موسی علیه السلام بود، و طرز برخورد آن ها را با دعوت او مطرح می کند. در آیه اول می گوید: «پیش از این، یوسف با دلایل روشن برای هدایت شما آمد»؛ (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ) . «اما شما همچنان در دعوت او شك و تردید داشتید»؛ (فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ) .

نه به این دلیل که دعوت او پیچیدگی داشت و نشانه ها و دلایل او کافی نبود، بلکه به دلیل ادامه دادن خودکامگی هایتان. سپس برای اینکه خود را از هرگونه تعهد و مسئولیت خلاص کنید و به خودکامگی و هوس رانی خویش ادامه دهید «هنگامی که یوسف از دنیا رفت گفتید: هرگز خداوند بعد از او رسولی مبعوث نخواهد کرد»؛ (حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنَ يَبْعَثَ اللَّهُ مِن بَعْدِهِ رَسُولًا) .

و به خاطر این روش نادرست تان مشمول هدایت الهی نشدید. آری «این گونه خداوند هر اسراف کار تردیدکننده و سوسه گر را گمراه می کند»؛ (رَسُولًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ) . شما از يك سوراخ اسراف و تجاوز از حدود الهی را پیش گرفتید و از سوی دیگر در همه چیز شك و تردید و سوسه نمودید، این دو کار سبب شد که خداوند دامنه لطفش را از شما برگیرد و شما را در وادی ضلالت رها سازد، و جز این سرنوشتی در انتظار تان نبود. اکنون نیز اگر در برابر دعوت موسی علیه السلام همان روش را پیش گیرید و به بحث و تحقیق پردازید، ممکن است او پیامبری باشد از سوی خدا، اما نور هدایتش هرگز بر قلوب مستور و محجوب شما نتابد.

آیه بعد به معرفی «مصرفان مرتاب» پرداخته، می گوید: «آن ها کسانی هستند که در آیات الهی بدون اینکه دلیلی برای آن ها آمده باشد به مجادله بر می خیزند»؛ (الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ) . بی آنکه هیچ دلیل روشنی از عقل و نقل برای سخنان خود داشته باشند، در برابر آیات بینات الهی موضع گیری

می کنند و با احتمالات خرافی و وسوسه های بی اساس و بهانه جویی ها به مخالفت خود ادامه می دهند.

سپس برای نشان دادن زشتی این عمل می افزاید: «این گونه جدال بی اساس درمقابل حق، خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده اند برمی انگیزد»؛ (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ ...) چراکه «جدال به باطل» و موضع گیری بی دلیل و بی منطق در برابر آیات الهی، هم مایه گمراهی مجادله کنندگان، و هم اسباب ضلالت دیگران است، نور حق را در محیط خاموش می کند و پایه های حاکمیت باطل را محکم می سازد.

و در پایان آیه به دلیل تسلیم نشدن آن ها درمقابل حق اشاره کرده، می فرماید «این گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد»؛ (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ). لجاجت و عناد در برابر حق پردهای ظلمانی بر فکر انسان می اندازد و حس تشخیص را از او می گیرد، کار به جایی می رسد که قلب او همچون يك ظرف در بسته مهر شده می گردد که نه محتوای فاسد آن بیرون می آید و نه محتوای صحیح و جان پروری وارد آن می شود. آری، کسانی که به خاطر داشتن این دو صفت زشت (تکبر و جباریت) تصمیم گرفته اند درمقابل حق بایستند و هیچ واقعیتی را پذیرا نشوند خداوند روح حق طلبی را از آن ها می گیرد، آن چنان که حق در ذائقه آن ها تلخ، و باطل شیرین می آید.

پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا

پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا(1)

در آیات 23 تا 26 سوره انسان می خوانیم: (إِنَّمَا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا * فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا * وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ اَصِيلًا * وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا) ؛ «به یقین قرآن را ما بر تو نازل کردیم نازل کردنی مبارک پس در

ص: 168

1- . تفسیر نمونه، ج 25، ذیل آیات 23-26 سوره انسان.

(تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکبیا و با استقامت باش، و از هیچ گنهکار یا کافری از آنان اطاعت مکن! و نام پروردگارت را هر صبح و شام یاد کرده و پاسی از شب را برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی.».

آیات این سوره از آغاز تا این جا درباره خلقت انسان و سپس معاد و رستاخیز او سخن می گوید، ولی در آیات مورد بحث، روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، دستورات مؤکدی برای هدایت انسان ها و صبر و مقاومت در این راه به او می دهد. در واقع این آیات راه وصول به آن همه نعمت های بی مانند را نشان داده است که تنها از طریق تمسک به قرآن و پیروی از رهبری چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و الهام گرفتن از دستورات او امکان پذیر است.

نخست می فرماید: «به یقین ما قرآن را بر تو نازل کردیم»؛ (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا). بعضی از مفسران «تَنْزِيلًا» را که به صورت «مفعول مطلق» در آیه فوق آمده، اشاره به نزول تدریجی قرآن دانسته اند که اثر تربیتی آن روشن است، و بعضی اشاره به عظمت مقام این کتاب آسمانی و تأکیدی بر نزول قرآن از ناحیه خداوند، به ویژه با توجه به تأکیدات دیگر که در آیه آمده است (تأکید به وسیله «ان» و «نحن») و «جملة اسمیه»، و در حقیقت پاسخی است به کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به کفایت و سحر و افترا بر خداوند متهم می کردند.

سپس پنج دستور مهم به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دهد که نخستین آن دعوت به صبر و استقامت است، می فرماید: «اکنون که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت صابر و شکبیا باش»؛ (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ).

از مشکلات و موانع راه و کثرت دشمنان و سرسختی آن ها ترس و هراسی به خود راه مده، و همچنان به پیش حرکت کن.

قابل توجه اینکه دستور به استقامت را (با توجه به «فاء تفریع» در «فاصبر») فرع بر نزول قرآن از سوی خدا می گیرد، یعنی چون پشتیبان تو خداست،

بی تردید در این راه استقامت کن، و تعبیر به «رب» اشاره لطیف دیگری به همین معنی است.

و در دومین دستور، پیامبر صلی الله علیه و آله را از هرگونه سازش با منحرفان برحذر داشته، می گوید: «از هیچ گنهکار و کافری از آن ها اطاعت مکن»؛ (وَ لَا تُطِيعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كُفُورًا).

درحقیقت این حکم دوم تأکیدی است بر حکم اول، چراکه دشمنان تلاش می کردند از طرق مختلف پیامبر صلی الله علیه و آله را در مسیر باطل به سازش بکشانند، چنان که نقل شده که «عتبة بن ربیع» و «ولید بن مغیره» به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: «از دعوت خود بازگرد، ما آن قدر ثروت در اختیار تو می گذاریم که راضی شوی، و زیباترین دختران عرب را به همسری تو درمی آوریم» و پیشنهادهای دیگری از این قبیل. پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یک رهبر بزرگ راستین باید در برابر این وسوسه های شیطانی، یا تهدیداتی که بعد از بی اثر ماندن این تطمیعات عنوان می شود، صبر و استقامت به خرج دهد، نه تسلیم تطمیع گردد، و نه تهدید.

درست است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هرگز تسلیم نشد، ولی این تأکیدی است بر اهمیت این موضوع در مورد آن حضرت و سرمشقی است جاودانی برای سایر رهبران راه خدا.

گرچه بعضی از مفسران «آثم» را به «عتبة بن ربیع» و «کفور» را به «ولید بن مغیره» یا «ابوجهل» که هر سه از مشرکان عرب بودند تفسیر کرده اند، ولی روشن است که «آثم» (گنهکار) و «کفور» (کافر و کفران کننده) مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه مجرمان و مشرکان را شامل می گردد، هرچند این سه نفر از مصداق های روشن آن بوده اند.

این نکته نیز قابل توجه است که «آثم» مفهوم عامی دارد که «کفور» را نیز شامل می شود، بنابراین ذکر «کفور» از قبیل ذکر «خاص» بعد از «عام» و برای تأکید است.

ولی از آن جا که صبر و استقامت در برابر هجوم این مشکلات عظیم کار آسانی نیست و پیمودن این راه دو توشه خاصی لازم دارد، در آیه بعد می افزاید:

«نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور»؛ (وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَّ اَصِيلاً).

«و شبانگاه برای او سجده کن، و مقدار زیادی از شب او را تسبیح گوی» (وَ مِنْ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَّ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً). تا در سایه آن «ذکر» و این «سجده» و «تسبیح»، نیروی لازم و قدرت معنوی و پشتوانه کافی را برای مبارزه با مشکلات این راه فراهم سازی.

«بکره» (بر وزن نکته) به معنی آغاز روز است و «اصیل» نقطه مقابل آن یعنی شامگاهان و آخر روز است.

بعضی گفته اند اطلاق این واژه بر آخر روز با توجه به اینکه از ماده «اصل» گرفته شده، به این سبب است که آخر روز، اصل و اساس شب را تشکیل می دهد.

از بعضی از تعبیرات استفاده می شود که «اصیل» گاه به فاصله میان ظهر و غروب اطلاق می گردد (مفردات راغب)، و از بعضی دیگر برمی آید که «اصیل» به اوایل شب نیز گفته می شود، چراکه آن را به «عشی» تفسیر کرده اند و «عشی» آغاز شب است، چنان که نماز مغرب و عشا راه «عشائین» می گویند، حتی از بعضی کلمات استفاده می شود که «عشی» از زوال ظهر تا صبح فردا را نیز شامل می شود (مفردات راغب).

ولی با توجه به اینکه «اصیل» در آیه شریفه در مقابل «بکره» (صبحگاهان) قرار گرفته، و بعد از آن نیز سخن از عبادت شبانه به میان آمده، روشن می شود که منظور، همان طرف آخر روز است. به هر حال این دو آیه در حقیقت بیانگر لزوم توجه شبانه روزی و مستمر به ذات مقدس پروردگار است.

بعضی آن را به خصوص نمازهای پنج گانه، یا به اضافه نماز شب، یا خصوص نماز صبح و عصر و مغرب و عشا تفسیر کرده اند، ولی ظاهر این است که این

نمازها مصداق هایی از این ذکر مستمر الهی، و تسبیح و سجده در پیشگاه مقدس اوست.

تعبیر به «لیلا طویلا» اشاره به این است که مقدار زیادی از شب را تسبیح خدا گو. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در تفسیر آن آمده که در پاسخ این سؤال که منظور از این تسبیح چیست، فرمود: منظور، نماز شب است. (1)

ولی بعید نیست که این تفسیر نیز از قبیل بیان مصداق روشن باشد، چراکه نماز شب در تقویت روح ایمان، و تهذیب نفوس، و زنده نگهداشتن اراده انسان در طریق اطاعت خدا، تأثیر فوق العاده ای دارد.

در این جا باید به این نکته توجه داشت که دستورهای پنج گانه آیات فوق گرچه به صورت برنامه ای برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ذکر شده، ولی درحقیقت سرمشقی است برای همه کسانی که در مسیر رهبری معنوی و انسانی جامعه بشری گام برمی دارند.

آن ها باید بدانند که بعد از اطمینان و ایمان کامل به هدف و رسالتی که دارند لازم است صبر و استقامت پیشه کنند و از انبوه مشکلات راه، وحشت نداشته باشند، چراکه هدایت يك جمعیت، به خصوص زمانی که درمقابل انسان، افراد ناآگاه و دشمنان لجوج وجود داشته باشند، همیشه با مشکلات عظیم همراه بوده و هست و اگر صبر و استقامت رهبران نباشد هیچ رسالتی به ثمر نمی رسد.

در مرحله بعد باید در برابر وسوسه های شیاطینی که مصداق آثم و کفورند و با انواع حیل و تزویر سعی در منحرف ساختن رهبران و پیشوایان می کنند تا رسالت آن ها عقیم ماند، با کمال قدرت مقاومت کنند، نه فریب تطمیع را بخورند و نه واهمه ای از تهدید به خود راه دهند. و در تمام مراحل برای کسب قدرت روحی، و نیروی اراده، عزم راسخ، و تصمیم آهنین، هر صبح و شام به یاد خدا

ص: 172

باشند و پیشانی را بر درگاهش بسایند، به ویژه از عبادت های شبانه و راز و نیاز با او مدد گیرند که اگر این امور رعایت شود پیروزی حتمی است، و اگر در پاره ای از مراحل مصیبت و شکستی رخ دهد در پرتو این اصول می توان آن ها را جبران کرد. برنامه زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و دعوت و رسالت او سرمشق مؤثری برای رهروان این راه است.

برای بحث، بهترین روش را برگزینید

برای بحث، بهترین روش را برگزینید (1)

در آیه 46 سوره عنکبوت می خوانیم: (وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَالْهِنَا وَالْهَيْكُمُ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ)؛ «و با اهل کتاب جز به نیکوترین روش مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند؛ و (به آنها) بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده ایم و معبود ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم».

«لا تجادلوا» از ماده «جدال» در اصل به معنی تاییدن طناب و محکم کردن آن است. این واژه در مورد ساختمان محکم و مانند آن نیز به کار می رود و هنگامی که دو نفر به بحث می پردازند و درحقیقت هر کدام می خواهد دیگری را از عقیده اش برگرداند به این کار مجادله گفته می شود. به کشتی گرفتن نیز «جدال» می گویند، و به هر حال منظور در این جا بحث و گفتگوهای منطقی است.

تعبیر به (بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنابراین مفهوم این جمله این است که باید الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن

ص: 173

1- . تفسیر نمونه، ج 16، ذیل آیه 46 سوره عنکبوت.

دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هرگونه خشونت و هتك احترام باشد و همچنین حرکات دست و چشم و ابرو که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در راستای همین شیوه و روش انجام شود.

و چه زیباست تعبیرات قرآن که در يك جمله کوتاه يك دنيا معنی نهفته است!

این ها همه به این دلیل است که هدف از بحث و مجادله، برتری جویی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح اوست و بهترین راه برای رسیدن به این هدف، همین شیوه قرآن است.

حتی بسیار می شود که انسان اگر سخن حق را به صورتی منعکس کند که طرف مقابل آن را فکر خود بداند نه فکر گوینده، زودتر انعطاف نشان می دهد.

چراکه انسان به افکار خود همچون فرزندان خود علاقه مند است.

درست به همین دلیل است که قرآن مجید بسیاری از مسائل را به صورت «سؤال و استفهام» طرح می کند، تا جوابش از درون فکر مخاطب بجوشد و آن را از خود بداند.

ولی البته هر قانونی استثنایی هم دارد، از جمله همین اصل کلی در بحث و مجادله اسلامی در مواردی ممکن است حمل بر ضعف و زبونی شود و یا طرف مقابل آن چنان مست و مغرور باشد که این طرز برخورد انسانی، بر جرأت و جسارتش بیفزاید، لذا در دنبال آیه به صورت يك استثنا می فرماید: «مگر کسانی از آن ها که مرتکب ظلم و ستم شدند»؛ (إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ) همان هایی که به خود و دیگران ظلم کردند و بسیاری از آیات الهی را کتمان نمودند تا مردم با اوصاف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آشنا نشوند.

آن هایی که ظلم کردند و فرمان های الهی را در آنجا که برخلاف منافع شان بود زیر پا گذاشتند.

کسانی که ظلم کردند و خرافاتی همچون مشرکان به میان آوردند و «مسیح» یا «عزیر» علیهما السلام را فرزند خدا خواندند.

و بالا-خره همان هایی که ظلم کردند و به جای بحث منطقی دست به شمشیر برده و متوسل به زور شدند و به شیطنت و توطئه چینی پرداختند.

و در آخر آیه یکی از مصداق های روشن «مجادله به احسن» را که می تواند الگوی زنده ای برای این بحث باشد به میان آورده، می فرماید:

«بگوئید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده است ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است، و در برابر او تسلیم هستیم».

چه تعبیر زیبا و چه آهنگ جالبی! آهنگ وحدت و ایمان به همه آنچه از سوی خدای واحد نازل شده، و حذف همه تعصب ها، و ما و شماها، و توحید معبود و تسلیم بودن بی قید و شرط در برابر «الله». این يك نمونه از «مجادله به احسن» است که هر کس بشنود مجذوب آن می شود و نشان می دهد که اسلام، گروه گرا و تفرقه طلب نیست، آوای اسلام آوای وحدت است و تسلیم بودن در برابر هر سخن حق.

نمونه های این بحث در قرآن فراوان است، از جمله نمونه ای که امام صادق علیه السلام در حدیثی به آن اشاره کرده، می فرماید: «مجادله به احسن، مانند مطلبی است که در آخر «سوره یس» در مورد منکران معاد آمده است، هنگامی که استخوان پوسیده را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند و گفتند: چه کسی قدرت دارد آن را احیا کند؟ فرمود: (يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ...); «همان خدایی که روز نخست آن را آفرید، زنده می کند، همان خدایی که از درخت سبز، برای شما آتش بیرون می فرستد».⁽¹⁾

یکی از بهترین روش های مناظره و بحث

یکی از بهترین روش های مناظره و بحث⁽²⁾

در آیات 24 تا 26 سوره سبأ می خوانیم: (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

ص: 175

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 163.

2- . تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیات 24-26 سوره سبأ.

قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قُلِ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أُجْرِمْنَا وَلَا نَسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ * قُلِ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَاتِحُ الْعَلِيمُ) ؛ «بگو: چه کسی شما را از آسمان ها و زمین روزی می دهد؟ بگو: خداوند [یگانه] و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در گمراهی آشکاری هستیم. بگو: شما از گناهی که ما کرده ایم سؤال نخواهید شد، (همان گونه که) ما در برابر آنچه شما انجام می دهید سؤال نخواهیم شد.

بگو: پروردگار ما همه ما را جمع می کند، سپس در میان ما به حق داوری می نماید (و مجرمان را از نیکوکاران جدا می سازد)، و اوست داور آگاه».

در این جا خداوند برای ابطال عقاید مشرکان، مسأله «رازقیت» را عنوان می کند. این دلیل نیز به صورت سؤال و جواب است تا وجدان خفته آن ها را از این طریق بیدار سازد و به وسیله پاسخی که از دورن شان می جوشد به اشتباه خود پی ببرند.

می گوید: «بگو: چه کسی شما را از آسمان ها و زمین روزی می دهد و برکات آن را در اختیارتان می گذارد؟». بدیهی است که هیچ کس از آن ها نمی توانستند بگویند این بت های سنگی و چوبی باران را از آسمان نازل می کنند، گیاهان را از زمین می رویانند و منابع ارضی و سماوی را در اختیار ما می گذارند.

جالب اینکه بدون انتظار برای پاسخ آن ها بلافاصله می فرماید: «بگو: الله» (قُلِ اللَّهُ) بگو: خداست که منبع همه این برکات است، یعنی مطلب به قدری واضح و روشن است که نیاز به پاسخ مخاطب ندارد، بلکه سؤال کننده و شنونده با یکدیگر هم صدا هستند، چراکه حتی مشرکان، خداوند را خالق و معطی ارزاق می دانستند و برای بت ها تنها مقام شفاعت قائل بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که روزی های پروردگار که از آسمان به انسان ها می رسد منحصر به باران نیست، «نور و حرارت خورشید» و «هوا» که در جو زمین وجود دارد، از قطرات حیات بخش باران نیز مهم تر است.

همان گونه که برکات زمین نیز منحصر به گیاهان نیست، بلکه انواع منابع آب های زیرزمینی، معادن گوناگون که بعضی در آن زمان کشف شده بود و بعضی با گذشت زمان آشکار گشت، همه در این عنوان جمع اند.

در پایان آیه به مطلبی اشاره می کند که خود می تواند پایه دلیل را تشکیل دهد، دلیلی واقع بینانه و همراه با نهایت انصاف و ادب، به گونه ای که طرف از مرکب لجاج و غرور پایین آید و به اندیشه و فکر پردازد، می گوید: «به یقین ما یا شما بر هدایت یا ضلالت آشکار هستیم».

اشاره به اینکه عقیده ما و شما با هم تضاد روشنی دارد، بنابراین ممکن نیست هر دو حق باشد، چراکه جمع بین تقیضین و ضدین امکان ندارد، پس حتماً يك گروه اهل هدایت است و گروه دوم گرفتار ضلالت. اکنون بیندیشید که کدام يك هدایت یافته و کدام يك گمراه است؟ در هر دو گروه بنگرید که در کدام يك نشانه های هدایت وجود دارد و در کدام ضلالت؟

و این یکی از بهترین روش های مناظره و بحث است که طرف را به اندیشه و خودجوشی وادارند، و اینکه بعضی آن را يك نوع تقیه پنداشته اند نهایت اشتباه است.

جالب اینکه «هدایت» را با کلمه «علی» ذکر کرده و «ضلالت» را با «فی». اشاره به اینکه هدایت یافتگان گویی بر مرکب راهواری نشسته، یا بر فراز بلندی قرار گرفته و کاملاً بر همه چیز مسلطاند، در حالی که گمراهان در گمراهی و ظلمت جهل شان فرو رفته اند.

این نیز قابل توجه است که نخست از «هدایت» سخن گفته، سپس از «ضلالت»، چراکه در آغاز جمله نخست می گوید «ما» و بعد می گوید «شما»، تا اشاره لطیف و کم رنگی به هدایت گروه اول و عدم هدایت گروه دوم باشد.

گرچه جمعی از مفسران، توصیف «مبین» را تنها مربوط به «ضلال» می دانند،

چراکه ضلالت انواعی دارد و ضلالت شرك از همه آشکارتر است، ولی این احتمال نیز وجود دارد که این توصیف برای «هدایت» و «ضلالت» هر دو باشد، زیرا در این گونه موارد در کلمات فصحا وصف تکرار نمی شود، بنابراین، هم «هدایت» توصیف به «مبین» شده و هم «ضلالت»، همان گونه که در سایر آیات قرآن این توصیف در هر دو قسمت دیده می شود.

آیه بعد دوباره همان استدلال را به شکل دیگری باز با همان لحن منصفانه ای که خصم را از مرکب لجاجت و غرور فرود آورد ادامه می دهد؛ می گوید: «بگو:

شما مسئول گناهان ما نیستید و ما نیز در برابر اعمال شما مسئول نخواهیم بود».

عجیب اینکه در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور است در مورد خودش تعبیر به «جرم» کند و در مورد مخالفان تعبیر به کارهایی که انجام می دهند و به این صورت این حقیقت را روشن سازد که هر کس باید پاسخ گوی اعمال و کردار خویش باشد، چراکه نتایج اعمال هر انسانی چه زشت و چه زیبا به خود او می رسد.

همچنین اشاره لطیفی به این نکته نیز دارد که اگر ما اصرار بر راهنمایی شما داریم برای این نیست که گناه شما را پای ما می نویسند و یا شرك شما ضرری به ما می زند، ما از روی دلسوزی و حق جویی و حق طلبی بر این کار اصرار می ورزیم.

آیه بعد در حقیقت بیان نتیجه دو آیه قبل است، زیرا هنگامی که به آن ها اخطار کرد که یکی از ما دو گروه بر حق و دیگری بر باطلیم و نیز اخطار کرد که هر کدام از ما مسئول اعمال خویشتن هستیم، به بیان این حقیقت می پردازد که چگونه به وضع همگی رسیدگی می شود و حق و باطل از هم جدا می گردد و هر کدام بر اساس مسئولیت هایشان پاداش و کیفر می بینند؛ می فرماید: «به آن ها بگو:

پروردگار ما همه ما را در روز رستاخیز جمع می کند، سپس میان ما به حق داوری می نماید» و ما را از یکدیگر جدا می سازد، تا هدایت شدگان از گمراهان

بازشناخته شوند و هر کدام به نتیجه اعمالشان برسند (قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ).

اگر می بینید امروز همه با هم آمیخته اند و هر کس ادعا می کند من بر حق و اهل نجاتم، این وضع برای همیشه ادامه پیدا نخواهد کرد و روز جدایی صفوف سرانجام فراخواهد رسید، چراکه «ربوبیت» پروردگار چنین اقتضا می کند که «سره» از «ناسره» و «خالص» از «ناخالص» و «حق» از «باطل» سرانجام جدا شوند و هر کدام در بستر خویش قرار گیرند. اکنون بیندیشید در آن روز چه خواهید کرد و در کدامین صف قرار خواهید گرفت؟ و آیا پاسخی برای سؤالات پروردگار در آن روز آماده کرده اید؟!

روش های برخورد با دشمنان

روش های برخورد با دشمنان(1)

در سوره نحل، آیات 125 تا 128 می خوانیم:

(أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ * وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ * وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَلَابٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ * إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ)؛ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن! پروردگارت از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است، و او هدایت یافتگان را بهتر می شناسد. و هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها همان گونه که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است. و شکیبایی کن و شکیبایی فقط برای خدا (و به توفیق خدا) باشد! و به خاطر

ص: 179

(کارهای) آنها، اندوهگین و (دلسرد) مشو! و از توطئه های آنها، در تنگنا قرار مگیر! زیرا خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده اند و کسانی که نیکوکارند).

در لابه لای آیات مختلف این سوره بحث های گوناگونی گاهی ملایم و گاهی تند، با مشرکان و یهود و به طور کلی با گروه های مخالف به میان آمده، به ویژه در آیات اخیر عمق و شدت بیشتری دارد.

در پایان این بحث ها که پایان سوره نحل محسوب می شود يك رشته دستورات مهم اخلاقی از نظر برخورد منطقی، طرز بحث، چگونگی کیفر و عفو، و نحوه ایستادگی در برابر توطئه ها و مانند آن، بیان شده است که می توان آن را به عنوان اصول تاکتیکی و روش مبارزه در مقابل مخالفین در اسلام نام گذاری کرد و به عنوان يك قانون کلی در هر زمان و در همه جا از آن استفاده نمود. این برنامه در ده اصل خلاصه می شود که با توجه به آیات مورد بحث به ترتیب زیر است:

يك: نخست می گوید: «به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن». «حکمت» به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است و در اصل به معنی منع آمده و از آن جا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده، و به هر حال نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است، و به تعبیر دیگر: دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت درآوردن آن و بیدار ساختن عقل های خفته، نخستین گام محسوب می شود.

دو: «به وسیله اندرزهای نیکو»؛ (وَ الْمُوعِظَةِ الْحَسَنَةِ)، و این دومین گام در طریق دعوت به راه خداست، یعنی استفاده کردن از عواطف انسان ها، چراکه موعظه و اندرز، بیشتر جنبه عاطفی دارند، که با تحریک آن می توان توده های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت. در حقیقت حکمت از «بعد عقلی» وجود انسان

استفاده می کند و موعظهٔ حسنه از «بُعد عاطفی» (1) و مقید ساختن «موعظه» به «حسنة» شاید اشاره به این است که اندرز در صورتی مؤثر می افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت او و مانند آن باشد. چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوسی می گذارند به خاطر این دلیل که مثلاً در حضور دیگران و همراه با تحقیر بوده و یا از آن بوی برتری جویی گوینده استشمام شده است، بنابراین موعظه هنگامی اثر عمیق خود را می بخشد که «حسنة» باشد و به صورت زیبایی پیاده شود.

سه: «و با آن ها (یعنی مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز»؛ (الْحَسَنَةُ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). این سومین گام، مخصوص کسانی است که ذهن آن ها پیش تر از مسائل نادرستی انباشه شده و باید از طریق مناظره ذهن شان را خالی کرد تا برای پذیرش حق آمادگی پیدا کنند.

بدیهی است که مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می افتد که «بالتی هی احسن» باشد، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هرگونه توهین و تحقیر و خلاف گوئی و استکبار خالی باشد و خلاصه تمام جنبه های انسانی آن حفظ شود.

و در پایان آیهٔ نخستین اضافه می کند: «پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده و چه کسانی هدایت یافته اند».

اشاره به اینکه وظیفهٔ شما دعوت به راه حق است، از راه های سه گانهٔ حساب شدهٔ فوق، اما چه کسانی سرانجام هدایت می شوند و چه کسانی در راه ضلالت پافشاری خواهند کرد، آن را تنها خدا می داند و بس.

ص: 181

1- . بعضی از مفسران دربارهٔ تفاوت میان «حکمت» و «موعظهٔ حسنة» و مجادله نیکو گفته اند: حکمت اشاره به دلایل قطعی است، و موعظهٔ حسنة ادلهٔ ظنیه را می گوید و اما مجادلهٔ نیکو اشاره به دلایلی است که هدف از آن الزام مخالفین و استفاده از مطالبی است که مورد قبول آن ها می باشد (ولی آنچه ما در بالا آوردیم مناسب تر به نظر می رسد).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله بیان دلیلی باشد برای دستورات سه گانه فوق، یعنی دلیل اینکه خداوند برای هنگام مقابله با منحرفان این سه دستور را داده، به این دلیل است که می داند عامل تأثیر در گمراهان و وسیله هدایت چه عاملی است.

چهار: تاکنون سخن از این بود که در يك بحث منطقی، عاطفی و یا مناظره معقول با مخالفان شرکت کنیم، اما اگر کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد و آن ها دست به تعدی و تجاوز زدند، در این جا دستور می دهد: اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید و نه بیشتر از آن (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ).

پنج: «ولی اگر شکیبایی، عفو و گذشت پیشه کنید، این کار برای شکیبابان بهتر است». در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه در جنگ «احد» نازل شده، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وضع دردناک شهادت عمومی حمزه بن عبدالمطلب را دید (که دشمن به کشتن او قناعت نکرده، بلکه سینه و پهلوی او را با قساوت عجیبی دریده، و کبد یا قلب او را بیرون کشیده است، و گوش و بینی او را قطع کرده، بسیار منقلب و ناراحت شد و) فرمود: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكَى وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا أُرَى؛ خدایا! حمد از آن توست و شکایت به تو می آورم و تو در برابر آنچه می بینم یار و مددکار مایی».

سپس فرمود: «لَنْ ظَفَرْتُ لَأُمِثَلَنَّ وَلَا مِثْلَنَّ وَلَا مِثْلَنَّ؛ اگر من بر آن ها چیره شوم آن ها را مثله می کنم، آن ها را مثله می کنم (و طبق روایت دیگری فرمود: هفتاد نفر از آن ها را مثله خواهم کرد)».

در این هنگام آیه نازل شد (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ).

پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله عرض کرد: «اصبر اصبر»: «خدایا صبر می کنم، صبر می کنم».(1)

ص: 182

1- . تفسیر عیاشی و تفسیر در المنثور، ذیل آیه مورد بحث (بنا به نقل تفسیر المیزان).

با اینکه این لحظه شاید دردناک‌ترین لحظه‌ای بود که در تمام عمر پیامبر صلی الله علیه و آله بر او گذشت، ولی باز بر اعصاب خود مسلط شد و راه دوم را که راه عفو و گذشت بود انتخاب کرد، و چنان که در تاریخ در سرگذشت فتح مکه می‌خوانیم، روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر این سنگدلان پیروز و مسلط شد فرمان عفو عمومی صادر کرد و به وعده خود در جنگ احد وفا نمود. (1)

و به راستی اگر انسان بخواهد نمونه‌عالی بزرگواری و عواطف انسانی را ببیند باید داستان احد را در کنار داستان فتح مکه بگذارد و آن دورا با هم مقایسه کند.

شاید تاکنون هیچ ملت پیروز مسلطی با قوم شکست خورده‌ی مقابل، این معامله‌ای را که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان پس از پیروزی، با مشرکان مکه کردند نکرده باشد، آن هم در محیطی که انتقام و کینه‌توزی در بافت جامعه آن نفوذ کرده بود و کینه‌ها را نسل به نسل به میراث می‌گذاشتند و اصلاً ترك انتقام جویی در آن محیط عیب بزرگی بود.

نتیجه این همه بزرگواری و عفو و گذشت این شد که این ملت جاهل و لجوج چنان تکان خوردند و بیدار شدند که به گفته قرآن: (يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا)؛ «گروه گروه در آیین خدا وارد شدند».

شش: این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی خواهد گذاشت که بدون هیچ چشم‌داشتی انجام شود، یعنی فقط به خاطر خدا باشد، و لذا قرآن اضافه می‌کند: «شکیبایی پیشه کن و این شکیبایی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی‌تواند باشد».

آیا انسان می‌تواند در برابر این صحنه‌های جانسوز که تمام وجودش را به آتش می‌کشد بدون يك نیروی الهی و انگیزه معنوی صبر و استقامت کند؟ و این

ص: 183

1- . در پاره‌ای از روایات دیده می‌شود که این جمله (اگر پیروز شدیم ما بیشتر از این تعداد آن‌ها را مثلثه خواهیم کرد) را گروهی از مسلمانان گفتند (تفسیر تبیان، ج 6، ص 440).

همه ناراحتی را در روح خود پذیرا باشد و شکیبایی را از دست ندهد؟ آری، این تنها در صورتی ممکن است که برای خدا و به توفیق خدا باشد.

هفت: هرگاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ و دعوت به سوی خدا و در زمینه عفو و گذشت و شکیبایی کارگر نیفتاد باز نباید مأیوس و دلسرد شد و یا بی تاب و جزع نمود، بلکه باید با حوصله و خونسردی هرچه بیشتر همچنان به تبلیغ ادامه داد، لذا در هفتمین دستور می گوید: «برای آن ها اندوهگین مباش»؛ (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ).

این حزن و اندوه که حتماً به دلیل ایمان نیاوردن آن هاست ممکن است یکی از این دو پدیده را در انسان به وجود آورد: یا او را برای همیشه دلسرد سازد و یا او را به جزع و بی تاب و بی حوصلگی وادارد، بنابراین نهی از حزن و اندوه در واقع از هر دو پدیده است، یعنی در راه دعوت به سوی حق نه بی تاب کن و نه مأیوس باش.

هشت: با تمام این اوصاف باز ممکن است دشمن لجوج دست از توطئه بردارد و به طراحی نقشه های خطرناک پردازد، در چنین شرایطی موضع گیری صحیح همان است که قرآن می گوید: «از توطئه های آن ها نگران مباش و محدود نشو»؛ (وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ).

این توطئه ها هر قدر وسیع و حساب شده و خطرناک باشد باز نباید شما را از میدان بیرون کند، و نباید گمان ببرید که در تنگنا قرار گرفته و محاصره شده اید، چراکه تکیه گاه شما خداست و با استمداد از نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و عقل و درایت می توانید این توطئه ها را خنثی و نقش بر آب کنید.

آخرین آیه مورد بحث که سوره نحل با آن پایان می گیرد به نهمین و دهمین برنامه اشاره کرده است؛ می گوید:

نه: «خداوند با کسانی است که تقوا را پیشه کنند»؛ (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا).

منظور از «تقوا» در همه ابعاد و در مفهوم وسیعش، از جمله تقوا در برابر مخالفان است، یعنی حتی در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد، با اسیران معامله اسلامی نمود، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد، از دروغ و تهمت پرهیز نمود و حتی در میدان جنگ همان گونه که در اصول تعلیمات جنگی اسلام وارد شده، باید تقوا و موازین اسلامی حفظ شود: به بی دفاعان نباید حمله کرد، متعرض کودکان و پیران از کار افتاده نباید شد، حتی چهارپایان را نباید از بین برد، مزارع را نباید نابود کرد، و آب را نباید به روی دشمن بست. خلاصه، تقوا و رعایت اصول عدالت در برابر دوست و دشمن عموماً باید انجام شود و اجرا گردد (البته موارد استثنایی که بسیار نادر است از این حکم خارج می باشد).

ده: «و خداوند با کسانی است که نیکوکارند»؛ (وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ).

چنان که قرآن در سایر آیات بیان کرده، گاهی باید پاسخ بدی را با نیکی داد و دشمن را از این طریق شرمنده و شرمسار نمود، چراکه این کار، پرخصومت ترین دشمنان و «الدّ الخصام» را به دوست مهربان و «ولی حمیم» مبدل می سازد.

احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام شود، یکی از بهترین روش های مبارزه است و تاریخ اسلام پر است از مظاهر این برنامه. رفتاری که پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان مکه بعد از فتح نمود، معامله ای که با وحشی، قاتل حمزه کرد، برخوردی که با اسیران بدر داشت، رفتاری که با یهودیانی که انواع اذیت و آزار را درباره او روا می داشتند، انجام داد و همچنین نظایر این برنامه در زندگی علی علیه السلام و سایر پیشوایان بزرگ، خود بیانگر این دستور اسلامی است.

جالب اینکه در نهج البلاغه در خطبه معروف همام که مرد زاهد و عابد و هوشیاری بود، می خوانیم: هنگامی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام تقاضای توضیح

جامعی در زمینه صفات پرهیزکاران کرد، امام علیه السلام تنها به ذکر همین آیه قناعت فرمود و گفت:

«اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنِ (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ)؛ «تقوا را پیشه کن و نیکی نما که خدا با کسانی است که پرهیزکار و نیکوکارند» (1).

گرچه این سؤال کننده عاشق حق، عطش تقاضایش با این بیان کوتاه فرونشست و امام علیه السلام ناچار، به بیان مشروح تری پرداخت و جامع ترین خطبه را در زمینه صفات پرهیزکاران که از يك صد خصلت تجاوز می کند بیان فرمود، ولی از جواب کوتاه نخست امام علیه السلام استفاده می شود که این آیه در واقع فهرستی است از تمام صفات پرهیزکاران.

دقت در مواد ده گانه برنامه فوق که تمام خطوط اصلی و فرعی برخورد با مخالفان را مشخص می کند نشان می دهد که از تمام اصول منطقی، عاطفی، روانی، تاکتیکی و خلاصه همه اموری که سبب نفوذ در مخالفین می گردد استفاده شده است.

ولی با این حال اسلام هرگز نمی گوید که تنها به منطقی و استدلال قناعت کنید، بلکه در بسیاری از موارد ضرورت پیدا می کند که در مقابل توطئه های دشمن به طور عملی وارد میدان شویم و در صورت لزوم در مقابل خشونت ها به خشونت توسل جوییم و در برابر توطئه ها به ضد توطئه پردازیم، ولی حتی در این مرحله نیز باید اصل عدالت و اصول تقوا و اخلاق اسلامی نباید به دست فراموشی سپرده شود و اگر مسلمانان در برابر مخالفان خود این برنامه جامعه اطراف را به کار می بستند، شاید اسلام امروز، سراسر جهان یا بخش عمده آن را فراگرفته بود.

ص: 186

خداوند می فرماید: (وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا)؛ «به بندگانم بگو: سخنی بگویند که بهترین (سخن) باشد! چراکه شیطان (به وسیله سخنان ناروا) میان آنها فتنه و فساد می کند؛ زیرا (همیشه) شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است».

از آنجا که در آیات پیشین سخن از مبدأ و معاد و دلایلی برای این دو مسأله مهم اعتقادی در میان بوده، در آیات مورد بحث، روش گفتگو و استدلال با مخالفان، به ویژه مشرکان را می آموزد، چراکه مکتب هر قدر عالی باشد و منطق قوی و نیرومند، ولی بحث و مجادله با روش صحیح همراه نشود و به جای لطف و محبت، خشونت بر آن حاکم گردد، بی اثر خواهد بود.

لذا در نخستین آیه می گوید: «به بندگان من بگو: سخنی را بگویند که بهترین باشد»؛ (وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ).

بهترین از نظر محتوی، بهترین از نظر طرز بیان، و بهترین از جهت همراه بودن با فضایل اخلاقی و روش های انسانی.

«چراکه اگر قول احسن را ترك گویند و به خشونت در کلام و مخاصمه و لجاجت برخیزند شیطان در میان آن ها فساد و فتنه می کند»؛ (إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ).

و فراموش نکنید که شیطان در کمین نشسته و بیکار نیست «زیرا شیطان از آغاز دشمن آشکاری برای انسان بوده است»؛ (إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا).

درباره اینکه منظور از «عباد» در این آیه چه کسانی هستند، دو عقیده متفاوت میان مفسران وجود دارد که هر يك با قرآنی تأیید می شود:

ص: 187

يك: منظور از «عباد» بندگان مشرك اند، گرچه آن ها راه خطا را پيش گرفته اند، اما خداوند براي تحريك عواطف انساني آن ها با تعبير به «عبادی» (بندگانم) از آن ها ياد کرده و آنان را دعوت می کند که به سراغ «احسن» یعنی کلمه توحيد و نفی شرك بروند و مراقب وسوسه های شيطان باشند و در نتیجه هدف از بيان اين آیات بعد از ذکر دلايل توحيد و معاد، نفوذ در دل مشرکان است تا کسانی که آمادگی دارند، بيدار شوند و به راه آیند. آیات بعد نیز متناسب با اين معنی است.

مکی بودن اين سوره نیز با توجه به اینکه در آن زمان حکم جهاد نازل نشده بود و تنها راه مبارزه، مبارزه منطقی بود اين معنی را تأیید می کند.

دو: کلمه «عبادی» اشاره به مؤمنان است و روش بحث با دشمنان را به آن ها می آموزد، چراکه گاهی مؤمنان تازه کار طبق روشی که از پيش داشتند با هر کس که در عقیده با آن ها مخالف بود با خشونت برخورد می کردند و آن ها را با صراحت اهل جهنم و عذاب، و شقی و گمراه می خواندند و خود را اهل نجات، و اين سبب می شد که مخالفان يك حالت منفی در برابر دعوت پیامبر صلی الله عليه و آله به خود بگیرند.

از اين گذشته، تعبيرات توهين آمیز مخالفان نسبت به پیامبر صلی الله عليه و آله که بعضی از آن ها در آیات پيشين گذشت مانند مسحور، مجنون، کاهن و شاعر، گاهی سبب می شد که مؤمنان عنان اختيار را از دست بدهند و به مقابله با آن ها در يك مشاجره لفظی خشن برخیزند و هرچه می خواهند بگویند.

«قرآن» مؤمنان را از اين کار باز می دارد و به نرمش و لطافت در بيان و انتخاب بهترين کلمات دعوت می کند تا از فساد شيطان پرهیزند.

البته کلمه «بينهم» (در میان آن ها) طبق اين تفسير مفهومش اين است که شيطان سعی می کند میان مؤمنان و مخالفانشان فساد کند و يا سعی می کند در دل های مؤمنان به طرز مرموزی نفوذ نماید و آن ها را به فساد و افساد دعوت کند

(زیرا «ینزغ» از ماده «نزغ» به معنی ورود در کاری به نیت افساد است)، ولی با توجه به مجموع قرائن، تفسیر دوم با ظاهر آیه سازگارتر است چراکه در قرآن کلمه «عبادی» معمولاً برای مؤمنان ذکر می شود.

علاوه بر این، در شأن نزولی که بعضی از مفسران نقل کرده اند می خوانیم که مشرکان در مکه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار می دادند هنگامی که آن ها در فشار قرار می گرفتند به پیامبر صلی الله علیه و آله اصرار می کردند که به ما اجازه جهاد بده (یا اجازه خشونت در سخن و مبارزه به مثل) پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: هنوز چنین دستورهایی به من داده نشده است. در این هنگام آیات فوق نازل گشت (و به آن ها دستور داد تنها به مبارزه منطقی ادامه دهند). (1)

آیه بعد اضافه می کند: «پروردگار شما از نیات و اعمال شما آگاه تر است، اگر بخواهد شما را مشمول رحمت خود می سازد و اگر بخواهد مجازاتتان خواهد کرد»؛ (رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُم أَوْ إِنَّ يَشَأُ يُعَذِّبُكُمْ) در ارتباط با دو تفسیر آیه قبل، این آیه نیز تاب دو تفسیر دارد: نخست اینکه ای مشرکان و ای افراد بی ایمان! خدای شما هم رحمت واسعة دارد و هم مجازات دردناک و شما را شایسته هر کدام که ببیند، مشمول آن می سازد، چه بهتر که دست به دامن رحمت واسعة او بزنید و از عذابش بپرهیزید.

اما طبق تفسیر دوم مفهومش چنین است: گمان نکنید که شما مؤمنان تنها اهل نجاتید و دیگران اهل دوزخ اند، خدا از اعمال شما و دل های شما آگاه تر است، اگر بخواهد، به سبب گناهانتان شما را مجازات می کند و اگر بخواهد مشمول رحمت خود می سازد، کمی به حال خود بیندیشید و درباره خود و دیگران عادلانه تر قضاوت کنید.

ص: 189

1- . تفسیر مجمع البیان و تفسیر قرطبی، ذیل آیات مورد بحث.

به هر حال در پایان آیه روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و به عنوان دلداری و پیشگیری از ناراحتی فوق العاده پیامبر صلی الله علیه و آله از ایمان نیاوردن مشرکان می فرماید: «ما تورا وکیل بر آن ها نساخته ایم که ملزم باشی حتماً آن ها ایمان بیاورند» وظیفه تو ابلاغ آشکار و دعوت مجددانه به سوی حق است، اگر ایمان آوردند چه بهتر، وگرنه زیانی به تو نخواهد رسید، تو وظیفه خود را انجام داده ای.

گرچه مخاطب در این جمله شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی بعید نیست - مانند بسیاری دیگر از خطاب های قرآن - هدف همه مؤمنان باشند، در این صورت قرینه دیگری خواهد بود بر تفسیر دوم، چراکه قرآن می گوید:

وظیفه شما مسلمین دعوت به حق است، چه مخاطبین تان ایمان بیاورند چه نیاورند، بنابراین جوش و خروش بی حد که موجب توسل به خشونت در سخن، و هتاک و توهین شود دلیلی ندارد.

برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان

برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان(1)

برای نفوذ در قلوب مردم (هرچند افراد گمراه و بسیار آلوده باشند) نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و همراه با مهر و عواطف انسانی است و توسل به خشونت مربوط به مراحل بعد است که برخوردهای دوستانه اثر نگذارد.

هدف این است که مردم جذب شوند، متذکر شوند و راه را پیدا کنند یا از عواقب شوم کار بد خود بترسند (لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى). هر مکتبی باید جاذبه داشته باشد و بی دلیل، افراد را از خود دفع نکند. سرگذشت پیامبران و ائمه دین علیهم السلام به خوبی نشان می دهد که آن ها هرگز از این برنامه در تمام طول عمرشان انحراف پیدا نکردند. آری، ممکن است هیچ برنامه محبت آمیزی در دل سیاه بعضی اثر نگذارد و تنها راه، توسل به خشونت باشد، آن در جای خود صحیح

ص: 190

1- . تفسیر نمونه، ج 13، ذیل آیات 42-48 سوره طه.

است، اما نه به عنوان يك اصل کلی و برای آغاز کار، نخستین برنامه محبت است و ملایمت، و این همان درسی است که آیات فوق به روشنی به ما می دهد.

جالب اینکه در بعضی از روایات می خوانیم: حتی موسی علیه السلام مأمور بود فرعون را با بهترین نامش صدا کند، شاید در دل تاریخ او اثر بگذارد.

يك دستور اخلاقی برای زمان برخورد با کفار

يك دستور اخلاقی برای زمان برخورد با کفار(1)

خداوند حکیم در سوره جاثیه، آیه چهاردهم يك دستور اخلاقی برای هنگام برخورد با کفار می دهد تا بحث های منطقی سابق قبل از این آیه را به این وسیله تکمیل کند. روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می فرماید: «به مؤمنان بگو کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهند و نسبت به آن ها سخت نگیرند»؛ (قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ) ممکن است آن ها بر اثر دور بودن از مبادی ایمان و تربیت الهی برخوردهای خشن و نامطلوب، و تعبیرات زشت و زننده ای داشته باشند، شما باید با بزرگواری و سعه صدر با این گونه اشخاص برخورد کنید. مبادا بر لجاجت خود بیفزایند و فاصله آن ها از حق بیشتر شود! این حسن خلق و گذشت و سعه صدر، هم از فشار آن ها می کاهد و هم ممکن است عاملی برای جذب آنان به ایمان شود.

نظیر این دستور بارها در آیات قرآن آمده است، مانند: (فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)؛ «پس (اکنون که چنین است) از آنان روی برگردان و بگو: سلام بر شما؛ اما به زودی خواهند دانست».(2)

اصولاً در برخورد با افراد نادان، سخت گیری و اصرار بر مجازات، غالباً نتیجه مطلوبی ندارد و بی اعتنایی و بزرگواری در برابر آن ها وسیله ای برای بیدار ساختن و عاملی برای هدایت است.

ص: 191

1- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیه 14 سوره جاثیه.

2- . رخرف، آیه 89.

البته این يك قاعده کلی نیست، زیرا انکار نمی توان کرد که مواردی نیز پیش می آید که چاره ای جز خشونت و مجازات نمی باشد، ولی این در اقلیت است.

نکته دیگر اینکه همه روزها روزهای خداست، ولی «ایام الله» به ایام مخصوصی اطلاق شده، چراکه نشانه اهمیت و عظمت آن است.

این تعبیر در دو جا از قرآن مجید آمده، یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آیه پنجم سوره ابراهیم که در آنجا معنی گسترده تری دارد.

در احادیث اسلامی «ایام الله» به روزهای مختلفی تفسیر شده، از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که ایام الله سه روز است: روز قیام مهدی علیه السلام، روز مرگ، و روز رستاخیز. (1)

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ایام الله نِعْمَائُهُ وَبَلَاءُهُ بِبَلَاءِهِ سُبْحَانَهُ؛ ایام الله روزهای نعمت های او، و آزمایش های او به وسیله بلاهاست». (2)

به هر حال این تعبیر نشانه اهمیت روز قیامت است، روز حاکمیت آشکار خداوند بر همه کس و همه چیز، و روز عدل و داد بزرگ.

ولی برای اینکه این گونه افراد از این بزرگواری و عفو و گذشت سوءاستفاده نکنند در پایان آیه می افزاید: «این به خاطر آن است که خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد»؛ (لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

جمعی از مفسران این جمله را تهدیدی برای کفار و مجرمان دانسته اند، در حالی که بعضی دیگر آن را بشارتی نیز برای مؤمنان در برابر این عفو و گذشت شمرده اند. ولی مانعی ندارد که هم تهدید آن گروه باشد و هم بشارت به این گروه.

ص: 192

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 526.

2- . همان.

در آیات 41 تا 45 سوره مریم می خوانیم: (وَأُذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا * يَا أَبَتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ إِنَّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا)؛ «در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او پیامبری بسیار راست گو بود. هنگامی که به پدرش گفت: «ای پدر! چرا چیزی را می پرستی که نه می شنود و نه می بیند و نه هیچ نیازی را از تو برطرف می سازد؟ ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است؛ بنابراین از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم. ای پدر! شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمان، نافرمان بود. ای پدر! من از این می ترسم که از سوی خداوند رحمان عذابی به تو رسد، در نتیجه از دوستان شیطان باشی».

سه نکته در این آیات

1. کیفیت گفتگوی ابراهیم علیه السلام با آزر که طبق روایات، مردی بت پرست و بت تراش و بت فروش بوده و يك عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می شده، به ما نشان می دهد که برای نفوذ در افراد منحرف، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق، منطقی آمیخته با احترام، محبت، دلسوزی و در عین حال همراه با قاطعیت، استفاده کرد، چراکه گروه زیادی، از این طریق تسلیم حق خواهند شد، هرچند عده ای بازهم مقاومت نشان می دهند که البته حساب آن ها جداست و باید برخورد دیگری با آن ها داشت.

2. براساس آیات فوق، ابراهیم علیه السلام آزر را به پیروی از خود دعوت می کند با

ص: 193

اینکه قاعدتاً عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگ تر بوده و در آن جامعه سرشناس تر، و دلیل آن را این مسأله بیان می کند که «من علمی دارم که نزد تو نیست»؛ (قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ).

این يك قانون کلی است درباره همه که در آنچه آگاه نیستند از کسانی که آگاه اند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسأله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می سازد. البته بحث ابراهیم علیه السلام در مسائل مربوط به فروع دین نبود، بلکه از اساسی ترین مسأله اصول دین سخن می گفت، ولی حتی در این گونه مسائل نیز باید از راهنمایی های دانشمندان استفاده کرد تا هدایت به صراط سوی که همان «صراط مستقیم» است حاصل شود.

3. در این سوره پنج بار هنگام شروع داستان پیامبران بزرگ و مریم علیها السلام، واژه «أذکر» (یادآوری کن) آمده است و به خاطر آن می توان این سوره را سوره یادآوری ها نامید، یادآوری پیامبران و مردان و زنان بزرگ و حرکت توحیدی آن ها و تلاششان در راه مبارزه با شرک و بت پرستی و ظلم و بیدادگری.

و از آن جا که معمولاً «ذکر» به معنی یادآوری بعد از نسیان است، ممکن است اشاره به این واقعیت نیز باشد که ریشه توحید و عشق به مردان حق و ایمان به مبارزات حق طلبانه آن ها در اعماق جان هر انسانی ریشه دوانیده و سخن از آن ها در واقع يك نوع ذکر و یادآوری و بازگویی است.

بیان رسا و مؤثر

بیان رسا و مؤثر (1)

در آیات 24 تا 28 سوره طه می خوانیم: (اِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيسِّرْ لِي أَمْرِي * وَأُحْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي)؛ «(اینک)

ص: 194

به سوی فرعون برو، که او طغیان کرده است. (موسی) گفت: پروردگارا! سینه ام را گشاده کن و کارم را برایم آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا سخن مرا بفهمند».

آری، برای اصلاح يك محیط فاسد و ایجاد يك انقلاب همه جانبه باید از سردمداران فساد و ائمه کفر شروع کرد، از کسانی که در تمام ارکان جامعه نقش دارند، خودشان، با افکار و اعوان و انصارشان همه جا حاضرند، آن هایی که تمام سازمان های تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسی را در قبضه خود گرفته اند، که اگر آن ها اصلاح شوند و یا در صورت عدم اصلاح، ریشه کن گردند، می توان به نجات جامعه امیدوار بود، وگرنه هرگونه اصلاحی بشود، سطحی و موقتی و گذراست.

جالب اینکه دلیل لزوم آغاز کردن دعوت، از فرعون، در يك جمله کوتاه «إِنَّهُ طَغَى» (او طغیان کرده است) بیان شده که در این کلمه «طغیان» همه چیز جمع است، آری، طغیان و تجاوز از حد و مرز در تمام ابعاد زندگی، و به همین علت به این گونه افراد «طاغوت» گفته می شود که از همین ماده گرفته شده است.

موسی علیه السلام نه تنها از چنین مأموریت سنگینی وحشت نکرد و حتی کمترین تخفیفی از خداوند نخواست، بلکه با آغوش باز از آن استقبال نمود ولی وسایل پیروزی در این مأموریت را از خدا خواست، و از آن جا که نخستین وسیله پیروزی، روح بزرگ، فکر بلند و عقل توانا و به عبارت دیگر: گشادگی سینه است عرض کرد: «پروردگارا! سینه مرا گشاده بدار!»؛ (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي).

آری، نخستین سرمایه برای يك رهبر انقلابی، سینه گشاده، حوصله فراوان، استقامت و شهامت و تحمل بار مشکلات است و به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «أَلَةُ الرَّأْسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ؛ وسیله رهبری و ریاست، سینه گشاده است».(1)

ص: 195

و از آن جا که این راه مشکلات فراوانی دارد که جز به لطف خدا برطرف نمی شود، در مرحله دوم از خدا تقاضا کرد که کارها را بر او آسان گرداند و مشکلات را از سر راهش بردارد؛ عرض کرد: «کار مرا آسان گردان!»؛ (وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي).

موسی علیه السلام سپس تقاضای قدرت بیان هرچه بیشتر کرد: «گره از زبانم بگشا!». (وَأَحْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي).

درست است که داشتن شرح صدر، مهم ترین سرمایه است، ولی کارسازی این سرمایه در صورتی است که قدرت ارائه و اظهار آن به صورت کامل وجود داشته باشد، به همین دلیل، موسی علیه السلام بعد از تقاضای شرح صدر و برطرف شدن موانع، تقاضا کرد خداوند گره از زبانش بردارد.

و علت آن را چنین بیان کرد: «تا سخنان مرا درك کنند»؛ (يَقْفَهُوا قَوْلِي).

این جمله در حقیقت آیه قبلی را تفسیر می کند و از آن، روشن می شود که منظور از گشوده شدن گره زبان، این نبوده که زبان موسی علیه السلام به خاطر سوختگی در دوران طفولیت يك نوع گرفتگی داشته (آن گونه که بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند) بلکه منظور، گره های سخن است که مانع درك و فهم شنونده می شود، یعنی آن چنان فصیح و بلیغ و رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده ای منظور مرا به خوبی درك کند.

شاهد دیگر این تفسیر، آیه 34 سوره قصص است: (وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا)؛ «برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است».

جالب اینکه: «افصح» از ماده «فصیح» در اصل به معنی خالص بودن چیزی از زواید است و سپس به سخنی که رسا و گویا و خالی از حشو و زواید باشد گفته شده است. به هر حال يك رهبر و پیشوای موفق و پیروز کسی است که علاوه بر سعه فکر و قدرت روح، دارای بیانی گویا و خالی از هرگونه ابهام و نارسایی باشد.

در آیات 20 تا 25 سوره يس می خوانیم:

(وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ * وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لَا يُنْقِذُون * إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ) ؛ «و مردی (با ایمان) از دورترین نقطه شهر با شتاب آمد، گفت: «ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید. از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و پاداشی نمی خواهند و خود هدایت یافته اند. چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده و همگی به سوی او بازگشت داده می شوید؟ آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد. اگر چنین کنم، در گمراهی آشکاری خواهم بود. (به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم؛ پس به سخنان من گوش فرا دهید».

نخست می فرماید: مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با سرعت و شتاب به سراغ گروه کافران آمد و گفت:....

این مرد که غالب مفسران نامش را «حبيب نجار» ذکر کرده اند از کسانی بود که در برخوردهای نخستین با رسولان پروردگار به حقانیت دعوت آن ها و عمق تعلیماتشان پی برد و مؤمنی ثابت قدم و مصمم شد. هنگامی که به او خبر رسید که در قلب شهر، مردم بر این پیامبران الهی شوریده اند و شاید قصد شهید کردن آن ها را دارند، سکوت را مجاز ندانست و چنان که از کلمه «يسعی» برمی آید با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید و آنچه در توان داشت در دفاع از حق فروگذار نکرد. تعبیر به «رجل» به صورت ناشناخته، شاید اشاره به این نکته

ص: 197

است که او يك فرد عادل بود، قدرت و شوکتی نداشت و در مسیر خود تك و تنها بود، در عین حال نور و حرارت ایمان آن چنان او را روشن و گرم ساخته بود که بی اعتنا به پیامدهای این دفاع سرسختانه از مبارزان راه توحید، وارد معرکه شد، تا مؤمنان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز اسلام که عدهٔ قلیلی بیش نبودند سرمشق بگیرند و بدانند که حتی يك نفر مؤمن تنها نیز دارای مسئولیت است و سکوت برای او جایز نیست.

تعبیر به «أَقْصَى الْمَدِينَةِ» نشان می دهد که دعوت این رسولان به نقاط دوردست شهر نیز کشیده شده و دل های آماده را تحت تأثیر خود قرار داده بود.

گذشته از این، نقاط دوردست شهر همیشه مرکز مستضعفانی است که آمادگی بیشتری برای پذیرش حق دارند، به عکس، در قلب شهرها مردم مرفهی زندگی می کنند که جذب آن ها به سوی حق به سادگی ممکن نیست.

تعبیر به «یا قوم» (ای قوم من) بیانگر دلسوزی این مرد نسبت به اهل شهر و مردم آن دیار است و دعوت به پیروی از رسولان، دعوتی است خالصانه که هیچ نفعی برای شخص او در آن مطرح نیست.

اکنون ببینیم این مؤمن مجاهد به چه منطق و دلیلی برای جلب توجه همشهریانش متوسل شد؟ نخست از این در وارد شد که «از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و مزدی در برابر دعوت خود نمی خواهند»؛ (اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا).

این خود نخستین نشانهٔ صدق آن هاست که هیچ منفعت مادی در دعوتشان ندارند، نه از شما مالی می خواهند، نه جاه و مقام، نه حتی تشکر و سپاسگزاری و نه هیچ اجر و پاداش دیگری. این همان چیزی است که بارها در آیات قرآن در مورد انبیای بزرگ به عنوان نشانه ای از اخلاص و بی نظری و صفای قلب آنان روی آن تکیه شده، تا جایی که در سورهٔ شعرا پنج بار این جمله (وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) تکرار گردیده است. (1)

ص: 198

سپس می افزاید: به علاوه «این رسولان چنان که از محتوای دعوت و سخنانشان برمی آید، افرادی هدایت یافته اند»؛ (وَهُمْ مُهْتَدُونَ).

اشاره به اینکه تسلیم نشدن در برابر دعوت کسی، یا به خاطر این است که دعوتش حق نیست و به بیراهه و گمراهی می کشاند و یا اینکه حق است، اما مطرح کنندگان، منافع خاصی در سایه آن کسب می کنند که این خود مایه بدبینی به چنان دعوتی است، اما هنگامی که نه آن باشد و نه این، دیگر چه جای تأمل و تردید است؟

سپس به دلیل دیگری می پردازد، به سراغ اصل توحید می رود که عمده ترین نکته دعوت این رسولان بوده است؛ می گوید: «من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است؟»؛ (وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي).

کسی شایسته پرستش است که خالق و مالک و بخشنده مواهب باشد نه این بت ها که هیچ کاری از آنان ساخته نیست. فطرت سلیم می گوید باید خالق را پرستید، نه این مخلوقات بی ارزش را.

تکیه روی «فطرتی» (مرا آفریده) ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد که من وقتی به فطرت اصلی و سرشت حقیقی خود باز می گردم به خوبی می بینم که از درونم فریادی رسا و گویا بلند است که مرا دعوت به پرستش خالق می کند، دعوتی که هماهنگ با عقل و خرد است، من چگونه این دعوت مضاعف «فطرت» و «خرد» را نادیده بگیرم؟

جالب اینکه نمی گوید: «ما لکم لا تعبدون الذی فطركم»: «چرا خدایی را پرستش نمی کنید که شما را آفریده است؟» بلکه می گوید: «چرا من چنین نکنم؟» یعنی از خود شروع می کند تا مؤثرتر واقع شود.

و به دنبال آن هشدار می دهد که مراقب باشید «همه شما سرانجام به سوی او باز می گردید»؛ (وَالِيهِ تُرْجَعُونَ).

یعنی نه تنها سروکار شما در زندگی این جهان با اوست، بلکه در جهان دیگر نیز تمام سرنوشت شما در دست قدرت او می باشد، آری، به سراغ کسی بروید که در هر دو جهان سرنوشت شما را به دست گرفته است.

و در سومین استدلال خود، به وضع بت ها پرداخته و اثبات عبودیت را برای خداوند با نفی عبودیت از بت ها تکمیل می کند، می گوید: «آیا غیر از خداوند معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمن بخواهد زبانی به من برساند شفاعت آن ها کمترین فایده ای برای من نخواهد داشت و مرا از مجازات او هرگز نجات نخواهند داد؟!؛ (أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَيْئاً وَ لَا يُنْقِذُونَ).»

باز در این جا از خودش سخن می گوید تا جنبه تحکم و آمریت نداشته باشد و دیگران حساب کار خود را برسند.

او در حقیقت روی بهانه اصلی بت پرستان انگشت می گذارد که می گفتند: «ما این ها را به خاطر این پرستش می کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند» می گوید: چه شفاعتی؟ و چه کمک و نجاتی؟ آن ها خود نیازمند به کمک و حمایت شما هستند، در تنگنای حوادث چه کاری از آن ها برای شما ساخته است؟ تعبیر به «الرحمن» در این جا علاوه بر اینکه اشاره به گستردگی رحمت خداوند و بازگشت همه نعمت ها و مواهب به سوی اوست و این خود دلیلی بر توحید عبادت می باشد، بیانگر این نکته است که خداوند رحمن ضرر و زبانی برای کسی نمی خواهد مگر اینکه خلاف کاری انسان به آخرین درجه خود برسد که او را از محیط گسترده الهی دور و در وادی غضبش گرفتار سازد.

سپس این مؤمن مجاهد برای تأکید و توضیح بیشتر افزود: «هرگاه من چنین بت هایی را پرستش کنم و آن ها را شریک پروردگار قرار دهم در گمراهی آشکار خواهم بود»؛ (إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

کدام گمراهی از این آشکارتر که انسان عاقل و باشعور در برابر این موجودات بی شعور زانو زند و آن ها را در کنار خالق زمین و آسمان قرار دهد!

این مؤمن تلاشگر و مبارز پس از این استدلالات و تبلیغات مؤثر و گیرا با صدای رسا در حضور جمع اعلام کرد: «همه بدانید که من به پروردگار شما ایمان آورده ام و دعوت این رسولان را پذیرا شده ام»؛ (إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ).

«پس این سخنان مرا بشنوید» و بدانید که من به دعوت این رسولان مؤمنم و گفتار مرا به کار بندید که به سود شماست (فَاسْمَعُونَ).

مخاطب این جمله و همچنین جمله (إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ) کیست؟

ظاهر آیات قبل نشان می دهد که همان گروه مشرکان و بت پرستانی هستند که در آن دیار بودند، تعبیر به «ربکم» (پروردگار شما) نیز منافاتی با این معنی ندارد، چراکه این تعبیر در آیات زیادی از قرآن مجید در برابر کفار و هنگام بیان استدلالات توحیدی آمده است. (1)

و نیز جمله «فَاسْمَعُونَ» (به سخنان من گوش فرادهید) مخالفتی با آنچه گفته شد ندارد، چراکه این جمله را برای دعوت آن ها به پیروی از گفتار خویش ذکر کرده، همان گونه که در داستان مؤمن آل فرعون آمده است، آنجا که خطاب به فرعونیان می گوید: (يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ)؛ «ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم». (2)

و از این جا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران گفته اند مخاطب این جمله همان رسولانی هستند که از سوی خدا برای دعوت این قوم آمده بودند و تعبیر به «ربکم» و جمله «فاسمعون» را قرینه برای آن گرفته اند هیچ گونه دلیلی برای آن در دست نیست.

ص: 201

1- از جمله به آیات 3 و 32 سوره یونس، 3 و 52 سوره هود، 24 نحل و 29 کهف مراجعه فرمایید.

2- غافر، آیه 38.

در هر صورت، پایان کار این مرد مؤمن [و مبلّغ] و مجاهد راستین چنین بود که در انجام رسالت خویش و حمایت از پیامبران الهی کوتاهی نکرد و سرانجام شربت شهادت نوشید و به جوار قرب رحمت خداوند راه یافت.

نکته های آموزنده این داستان

از آنچه در آیات بالا پیرامون این داستان خواندیم مسائل بسیاری می توان آموخت، از جمله:

1. افراد باایمان، در راه خدا از تنهایی هرگز وحشت نمی کنند، همان گونه که يك فرد مؤمن همچون «حبيب نجار» از انبوه مشرکان شهر وحشت نکرد. علی علیه السلام می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرت وحشت نکنید».
2. مؤمن عاشق هدایت مردم است و از گمراهی آن ها رنج می برد، حتی بعد از شهادتش نیز آرزو می کند ای کاش دیگران مقامات او را می دیدند و ایمان می آوردند.
3. محتوای دعوت انبیا خود بهترین گواه برای هدایت و حقانیت آن هاست (وَهُمْ مُهْتَدُونَ).
4. دعوت به سوی الله باید خالی از هرگونه چشم داشت پاداش باشد تا اثر کند.
5. گاهی گمراهی عامل مخفی و پنهانی ندارد، بلکه ضلال مبین و آشکار است و بت پرستی و شرك مصداق روشن «ضلال مبین» محسوب می شوند.
6. مردان حق بر واقعیات تکیه می کنند و گمراهان بر موهومات و پندارها.
7. اگر شوم و نکبتی وجود داشته باشد سرچشمه آن خود انسان و اعمال اوست.
8. «اسراف» عامل بسیاری از بدبختی ها و انحرافات است.

9. وظیفه پیامبران و رهروان راه آن‌ها «بلاغ مبین» و دعوت آشکار در همه زمین‌هاست، چه مردم پذیرا شوند، چه نشوند.

10. اجتماع و جمعیت از عوامل مهم پیروزی و عزت و قوت است.

11. خداوند برای درهم کوبیدن یاغیان سرکش لشکرهای عظیم آسمان و زمین را بسیج نمی‌کند، بلکه با يك اشارت همه چیز آن‌ها را درهم می‌کوبد.

12. میان شهادت و بهشت فاصله‌ای وجود ندارد و شهید قبل از آنکه از مرکب بر زمین بیفتد در آغوش حورالعین قرار می‌گیرد.

13. خداوند نخست انسان را از گناه شستشو می‌کند و بعد او را در جوار رحمتش جای می‌دهد.

14. از مخالفت و سرسختی دشمنان حق نباید وحشت کرد، چراکه این برنامه همیشه آن‌ها در طول تاریخ بوده است.

15. اولین ایمان آورندگان به انبیا مستضعفان هر جامعه بودند.

16. همان‌ها بوده‌اند که در راه طلب هرگز خسته نمی‌شدند و تلاش و کوشش آن‌ها محدود به هیچ حدی نبود.

17. شیوه تبلیغ را باید از رسولان الهی آموخت که از تمام روش‌ها و تاکتیک‌های مؤثر برای نفوذ در دل‌های بی‌خبران استفاده می‌کردند که نمونه‌ای از آن در آیه فوق مشاهده می‌شود.

مجادله به باطل

مجادله به باطل (1)

در آیه هشتم سوره حج می‌خوانیم: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ)؛ «و بعضی از مردم، بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری، درباره خدا مجادله می‌کنند».

ص: 203

در این جا سخن از مجادله کنندگانی است که دربارهٔ مبدأ و معاد به جدال بی پایه و بی اساس می پردازند.

جمله (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ) درست همان تعبیری است که در چند آیه قبل گذشت و تکرار آن نشان می دهد که جمله اول اشاره به گروهی است و جمله دوم اشاره به گروهی دیگر.

جمعی از مفسران تفاوت این دو گروه را در این دانسته اند که آیه گذشته ناظر به حال پیروان گمراه و بی خبر است، در حالی که این آیه ناظر به رهبران این گروه گمراه می باشد. (1)

جمله (لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) نشان می دهد که برنامه این گروه، گمراه ساختن دیگران است و قرینه روشنی برای این تفاوت محسوب می شود، همان گونه که جمله (يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ) در آیات گذشته نیز که سخن از پیروی شیاطین می گوید این معنی را روشن تر می سازد.

دربارهٔ این مطلب نیز که تفاوت میان «علم» و «هدی» و «کتاب منیر» چیست، مفسران بحث هایی دارند. آنچه نزدیک تر به نظر می رسد این است که «علم» اشاره به استدلالات عقلی است و «هدی» به هدایت و راهنمایی رهبران الهی، و «کتاب منیر» اشاره به کتب آسمانی می باشد.

به تعبیر ساده تر: همان دلایل سه گانه معروف «کتاب» و «سنت» و «دلیل عقل» را بازگو می کند و با توجه به اینکه «اجماع» نیز طبق تحقیقات دانشمندان به «سنت» باز می گردد همه دلایل اربعه در این عبارت جمع است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که «هدی» اشاره به هدایت های معنوی است که در پرتو خودسازی و تقوا و تهذیب نفس برای انسان حاصل می شود.

ص: 204

1- . تفسیر المیزان و تفسیر کبیر فخررازی، ذیل آیات مورد بحث.

در حقیقت بحث و جدال علمی در صورتی می تواند ثمربخش باشد که متکی به یکی از این دلایل گردد: دلیل عقل یا کتاب یا سنت.

سپس در يك عبارت کوتاه و پرمعنی به بیان یکی از علل انحراف و گمراهی این رهبران ضلالت پرداخته، می گوید: «آن ها با تکبر و بی اعتنایی (نسبت به سخنان الهی) می خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند»؛ (ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

(ثانی) از ماده «ثنی» به معنی پیچیدن است و «عطف» به معنی پهلوست و پیچیدن پهلو کنایه از بی اعتنایی به اعراض از چیزی است.

جمله «لیضل» ممکن است هدف این اعراض و روی گردانی باشد، یعنی آن ها برای گمراه ساختن مردم آیات و هدایت های الهی را به هیچ می گیرند، و ممکن است نتیجه آن شود، یعنی محصول بی اعتنایی آن ها این است که مردم را از راه حق بازمی دارد. سپس کیفر شدید آن ها را در دنیا و آخرت به این صورت تشریح می کند: «برای آنان در دنیا رسوایی و بدبختی است و در قیامت عذاب سوزان را به آن ها می چشانیم»؛ (لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ).

و به او می گوئیم: «این نتیجه چیزی است که دست هایت از پیش برای تو فرستاده است»؛ (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ).

(و خداوند هرگز به بندگان ستم نمی کند)؛ (وَ أَنْ أَلَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ).

نه کسی را بی جهت کیفر می دهد و نه بدون دلیل بر میزان مجازات کسی می افزاید؛ برنامه او عدالت محض و محض عدالت است.

آثار شوم مجادله باطل

آثار شوم مجادله باطل (1)

بحث و گفتگو کلید حل مشکلات می باشد، اما این صورتی است که دو طرف

ص: 205

بحث طالب حق و در جستجوی راه باشند و یا حداقل اگر يك طرف از راه لجاجت وارد می شود طرف مقابل در فکر احقاق حق و رسیدن به واقع باشد، اما هرگاه گفتگو میان کسانی روی دهد که هر کدام برای خودخواهی و اظهار تفوق بر دیگری، و به کرسی نشانیدن حرف خویش، به ستیزه و جنجال برخیزد، نتیجه ای جز دور شدن از حق، تاریکی دل و ریشه دار شدن خصومت ها و کینه ها نخواهد داشت.

و به همین دلیل در روایات اسلامی از مرء و مجادله به باطل نهی شده و اشارات پر معنایی به ضررهای این نوع مجادلات شده است.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدْعِ الْمَرءَ؛ هر کس به آبروی خویش علاقه مند است مجادله و ستیزه جویی را ترك کند».(1)

زیرا در این گونه مباحثات، کار به تدریج به بی حرمتی و توهین و حتی دشنام و انواع سخنان زشت و رکیک و نسبت های ناروا می کشد.

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْمَرءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ، وَ يُنْبِتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقَ؛ از مجادله و ستیز در گفتگو پرهیزید، زیرا این دو دل های برادران دینی را نسبت به یکدیگر بیمار و مکدر می کند و بذر نفاق را پرورش می دهد».(2)

چراکه این گونه پرخاشگری ها که در بیشتر مواقع از اصول صحیح بحث و استدلال تهی است، روح لجاجت و تعصب را در افراد تقویت می کند تا آنجا که هر کدام می خواهد برای غلبه بر دیگری از هر وسیله ای حتی دروغ و تهمت و بی حرمتی استفاده کند، و این کار نتیجه ای جز کینه توزی و پرورش بذرهای نفاق در دل ها نخواهد داشت. یکی دیگر از مفسد بزرگ «جدال به باطل» این

ص: 206

1- نهج البلاغه، حکمت 362.

2- اصول کافی، ج 2، باب المرء و الخصومة، ح 1.

است که طرفین در انحراف و اشتباه خود سخت تر و راسخ تر می شوند، زیرا هر کدام تلاش می کند برای اثبات مقصود خود به هر دلیل باطلی متوسل شود و تا آنجا که می تواند سخنان حق طرف را نادیده بگیرد و یا با دیده نارضایتی و نپذیرفتن بنگرد و این خود موجب تقویت اشتباه و کج روی است.

کبر و غرور سرچشمه اصلی مجادله به باطل

کبر و غرور سرچشمه اصلی مجادله به باطل (1)

در آیه 56 سوره مؤمن می خوانیم: (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)؛ «به یقین کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد ستیزه جویی می کنند، در سینه هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید، پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست».

«مجادله» به معنی مخاصمه و ستیزه جویی در سخن و جرّ و بحث های بی منطق است، هرچند گاهی در معنی وسیع، اعم از گفتگوی باطل و حق نیز به کار می رود، و تعبیر (بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ) اشاره به دلایل است که از طریق وحی از سوی خدا نازل می شود، و چون وحی، مطمئن ترین راه برای اثبات حقایق است در این جا روی آن تکیه شده است. منظور از «آیات الله» که آن ها در مورد آن مجادله می کردند «معجزات و آیات قرآن» و بحث های مربوط به مبدأ و معاد است که گاه آن را سحر می خواندند، گاه نشانه جنون و گاه اساطیر الاولین و افسانه های پیشینیان.

بنابراین، آیه گواه زنده ای برای این حقیقت است که سرچشمه اصلی مجادله، کبر و غرور و خودمحوری است، چراکه افراد متکبر و خودمحور به دلیل علاقه شدید به خویشتن، به دیگران اعتنا ندارند، افکار خود را حق و نظرات دیگران را هرچه باشد باطل می پندارند، لذا روی سخنان باطل خود ایستادگی می کنند.

ص: 207

1- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیه 56 سوره مؤمن.

تعبیر به «ان» اشاره به این است که عامل منحصر در این گونه موارد همان کبر و خودبرتربینی است، والا چگونه ممکن است انسان بدون دلیل و مدرک، این همه بر گفتار خود ایستادگی کند؟!

«صدر» (سینه‌ها) در این جا اشاره به قلب هاست و منظور از قلب، روح و جان و فکر است که در آیات قرآن بارها به این معنی آمده است.

بعضی از مفسران «کبر» را در آیه فوق به معنی «حسد» تفسیر کرده اند و عامل مجادله آن‌ها را حسادتشان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و مقام معنوی و ظاهری او می دانند، در حالی که «کبر» در لغت به این معنی نیست، ولی ممکن است ملازم آن باشد، چراکه افراد متکبر و خودمحور معمولاً حسود نیز هستند، همه مواهب را برای خود می خواهند و از اینکه دیگران از نعمت‌ها بهره گیرند ناراحت می شوند.

سپس می افزاید: «آن‌ها هرگز به هدف خود نخواهند رسید»؛ (مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ).

هدف آنان این است که خود را بزرگ بینند، فخر بفروشند و بر جامعه حکومت کنند، اما جز ذلت و زبردست بودن بهره ای نخواهند گرفت، نه به هدفی که از کبر و غرور دارند می رسند و نه به هدفی که برای مجادله های باطل و بی اساس دارند که حق را ابطال کنند و باطل را بر کرسی بنشانند.

در پایان آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از شر این گونه افراد مغرور و خودخواه و بی منطق به خدا پناه ببرد: «اکنون که چنین است به خدا پناه ببر که او شنوا و بیناست»؛ (فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ).

هم سخنان بی اساس آن‌ها را می شنود و هم توطئه‌ها و اعمال زشت شان را می بیند. نه تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، بلکه همه رهروان راه حق باید در طوفان‌های حوادث در برابر ستیزه جویان بی منطق، خود را به خدا بسپارند.

لذا یوسف علیه السلام پیامبر بزرگ خدا هنگامی که در برابر طوفان هوس‌های زلیخا قرار می گیرد می گوید: (مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ)؛ «به خدا پناه می برم! عزیز

مصر صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته، چگونه ممکن است به او خیانت کنم؟». در آیات قبلی همین سوره نیز از زبان موسی علیه السلام خواندیم: (إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ)؛ «من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد»⁽¹⁾ و از آنجا که یکی از موضوعات مهم مجادله کفار در برابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسأله معاد و زنده شدن انسان ها بعد از مرگ بود، در آیه بعد با يك بیان روشن مسأله معاد را متذکر می شود؛ می فرماید: «آفرینش آسمان ها و زمین از آفرینش انسان ها مهم تر و بالاتر است، ولی اکثر مردم نمی دانند»؛ (لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

کسی که توانایی دارد این کرات عظیم و کهکشان های وسیع و گسترده را با آن همه عظمت بیافریند و اداره و تدبیر کند چگونه از احیای مردگان عاجز و ناتوان خواهد بود؟ این جهل گروهی از مردم است که به آن ها اجازه درک این حقایق را نمی دهد.

غالب مفسران این آیه را پاسخی به مجادله مشرکان در مورد «معاد» دانسته اند.⁽²⁾

ولی بعضی نیز احتمال داده اند که منظور، پاسخی است به کبر متکبران مغرور که خود و افکار کوتاهشان را بزرگ می پنداشتند، در حالی که در مقایسه با عظمت عالم هستی ذره ناچیزی بیش نبودند. این معنی از مفهوم آیات چندان دور نیست، ولی با توجه به آیات بعد، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال در این آیه یکی دیگر از عوامل «مجادله باطل» را ذکر کرده که «جهل» است، در حالی که در آیات قبل، «کبر» مطرح شده بود و این دو رابطه

ص: 209

1- مؤمن، آیه 27.

2- مجمع البیان؛ کبیر فخر رازی؛ کشف؛ روح المعانی؛ صافی؛ روح البیان.

نزدیکی باهم دارند، چراکه سرچشمه کبر، جهل و نادانی و نشناختن قدر خود یا مقدار علم و دانایی خویشان است.

ادب قرآن در بحث و مجامه

ادب قرآن در بحث و مجامه (1)

در آیه 24 سوره زخرف آمده است: (قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءُكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ)؛ «(پیامبرشان) گفت: آیا اگر من برای شما آیینی هدایت بخش تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می کنید)؟! گفتند: (آری)، ما به آنچه شما برای آن فرستاده شده اید کافریم».

این مؤدبانه ترین تعبیری است که می توان در مقابل قومی لجوج و مغرور بیان کرد که عواطف آن ها به هیچ وجه جریحه دار نشود. نمی گوید: آنچه شما دارید دروغ و خرافه است و حماقت، بلکه می گوید: آنچه من آورده ام از آیین نیاکان شما هدایت کننده تر است، بیاید بنگرید و مطالعه کنید.

این گونه تعبیرات قرآن ادب در بحث و مجامه را به ویژه در مقابل جاهلان مغرور به ما می آموزد، ولی آن ها به قدری غرق در جهل و تعصب و لجاجت بودند که این گفتار حساب شده و مؤدبانه نیز در آن ها موثر واقع نشد و فقط در پاسخ انبیائشان «گفتند: ما به آنچه شما برای آن مبعوث هستید کافریم» «قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ». بی آنکه کمترین دلیلی برای مخالفت خود بیاورند و بی آنکه کمترین تفکر و اندیشه ای درباره پیشنهاد متین انبیا و رسولان الهی کنند.

ص: 210

اشاره

- کلیات
- انسان در قرآن
- نقش قرآن در تربیت انسان
- نظام خانواده
- تشویق و مجازات (دو شیوه مهم تربیتی)
- عوامل نظری تربیت و سازندگی
- عناصر عملی تربیت و سازندگی
- آداب اسلامی
- نکات تربیتی و درس های آموزنده در زندگی پیامبران و قصص قرآنی
- آسیب ها و موانع تربیت

فصل اول: کلیات (مباحثی کلی در باب تعلیم و تربیت)

اشاره

برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت

نقش پیامبران در تربیت انسان

مربی و قابلیت

میدان پرورش و تربیت

چهار مرحله از مراحل تربیت

برنامه چهار ماده ای خوشبختی

یک روش مؤثر تربیتی

تأثیر سریع تربیت الهی

نکاتی آموزنده و تربیتی در باب حق و باطل

اثرات اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن کعبه

تعلیم و تربیت خانواده

اهمیت نظام خانواده

خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید

اوصاف همسر شایسته

اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

تشویق و مجازات

نتیجه تشویق کار نیک یا بد

تربیت از طریق انذار

اگر هشدار مؤثر نیفتد

مجازات های تربیتی

زندان یا کانون تربیت

مجازات هم حسابی دارد

مجازات های بیدارکننده

مجازات استدراج

مجازات تهمت

مجازات شدید برای چه بود؟

مجازات در حضور جمع چرا؟

چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟

نقی به تنهایی کافی نیست

روزهای حساس زندگی

عوامل حیات و مرگ ملت ها

جامع ترین آیه اخلاقی [تربیتی و سازنده]

ص: 213

در آیات 105 و 106 سوره اسراء می خوانیم:

(وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا * وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا) ؛ «و ما آن [قرآن] را به حق نازل کردیم و به حق نازل شد و تو را جز به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده نفرستادیم. و قرآنی (بر تو نازل کردیم) که آیات آن را از هم جدا کردیم، تا آن را به تدریج و با آرامش بر مردم بخوانی، و به یقین آن را ما نازل کردیم».

یکی از درس های مهمی که آیات فوق به ما می آموزد لزوم برنامه ریزی برای هرگونه انقلاب فرهنگی و فکری و اجتماعی، و هرگونه برنامه تربیتی است، چراکه اگر چنین برنامه ای تنظیم نگردد و در مقاطع مختلف، هر کدام در زمان خود پیاده نشود شکست قطعی است، حتی قرآن مجید بر پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت يك جا نازل نشد، هرچند در علم خدا يك جا بود و يك بار در شب قدر به طور کامل بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه شد، اما نزول اجرایی آن در طول 23 سال در مقطع های مختلف زمانی و با برنامه ریزی دقیق بود.

جایی که خدا با آن قدرت و علم بی پایانش چنین کند تکلیف انسان ها روشن است. اصولاً این يك قانون و سنت الهی است که نه تنها در عالم «تشریح» بلکه در عالم «تکوین» نیز عینیت دارد. هرگز شنیده اید کودکی يك شبه از مادر متولد

ص: 215

شود؟ و یا میوه ای بر درخت يك ساعته شیرین و رسیده گردد؟ بنابراین، چگونه می توان انتظار داشت که به ویژه در مرحله سازندگی يك جامعه، از نظر فکری و فرهنگی و یا از نظر اقتصادی و سیاسی يك شبه همه چیز اصلاح شود؟

این سخن بدین معنی نیز هست که اگر از تلاش های خود در کوتاه مدت نتیجه نگرفتیم، هرگز نباید یأس و نومیدی به خود راه دهیم و دست از ادامه تلاش و کوشش برداریم، بلکه باید توجه داشته باشیم که در بیشتر مواقع پیروزیهای نهایی و کامل در درازمدت است.

نقش پیامبران در تربیت انسان

همه می دانیم که نیمی از شخصیت ما را علم و نیمی را غرایز تشکیل می دهد، لذا در پرورش وجود خود به علم محتاجیم و مقدار بیشتر به تعدیل غرایز، بلکه مشکل اساسی در تربیت، همان کنترل غرایز است، به این معنی که علاوه بر راهنمایی عقل و درک عوامل سعادت و فضیلت، می بایست غرایز و امیال را آن چنان پرورش دهیم که با ندای عقل و وجدان هماهنگ شود.

و از جانب دیگر، يك مربی خوب علاوه بر آشنایی کامل با خوبی ها و بدی ها و اطلاع دقیق از اسرار وجود انسان می بایست شخصاً فردی کامل از نظر اخلاق و عمل باشد، زیرا يك اصل روانی (اصل محاکات) به ما می گوید: انسان کششی در وجود خود برای هم رنگ شدن با دیگران می یابد.

این احساس و انجذاب درباره افرادی که انسان به آن ها ایمان دارد بسیار قوی تر است، بنابراین مسلم می شود که مربی کامل علاوه بر این که باید خود يك فرد کامل باشد، باید مورد اطمینان و علاقه نیز باشد تا افرادی که می خواهند در سایه او تربیت شوند بر اساس اصل «محاکات» به زودی تحت تأثیر او قرار

بگیرند. و این امکان ندارد جز اینکه کامل بودن او توسط يك مبدأ مطمئن و غیرقابل تردید امضا شده باشد.

و آیا چنین کسی جز «پیامبر معصوم» که از طرف خدای جهان به عنوان مربی و راهنما تعیین شده و علاوه بر علم سرشار، از هرگونه گناه و انحراف و خطا مصونیت دارد کس دیگری می تواند باشد؟ نه!

طبق این گفته مطلب دیگری نیز روشن می شود و آن این که پیامبر نیز باید از جنس خود ما باشد، زیرا در غیر این صورت اصل «محاکات» اثری نخواهد داشت، یعنی جنبه تربیت خنثی می شود و فقط جنبه تذکر و تعلیم آن باقی خواهند ماند. (1)

این است که ابراهیم علیه السلام پیامبر بزرگ خدا از پروردگار قادر و حکیم درخواست می کند که پیامبری از جانب خویش در میان نوادگانش مبعوث دارد، تا هم آنان را تعلیم دهد و آیات الهی را که راه صحیح سعادت را نشان می دهد بر آنان بخواند و قرآن را به آن ها یاد دهد، هم حکمت و تدبیر صحیح را بیاموزد و هم آن ها را به طور کامل در سایه خویش پرورش دهد.

مربی و قابلیت

مربی و قابلیت (2)

در آیه 58 سوره اعراف می خوانیم: (وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا- يَخْرِجُ إِلَّا- نَكِدًا كَذَلِكَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ)؛ «و سرزمین پاکیزه (و مستعد)، گیاهش به فرمان پروردگار می روید؛ اما سرزمین های ناپاک (و شوره زار)، جز گیاه ناچیز و بی ارزش، از آن نمی روید؛ این گونه آیات (خود) را برای گروهی که شکرگزارند، شرح می دهیم».

ص: 217

1- . اقتباس از رهبران بزرگ، ص 23-34.

2- . تفسیر نمونه، ج 6، ذیل آیه 58 سوره اعراف.

در این آیه برای اینکه گمان نشود یکنواخت بودن باران دلیل بر این است که همه سرزمین‌ها یکسان زنده شوند و برای اینکه روشن گردد استعدادها و آمادگی‌های متفاوت سبب استفاده‌های مختلف از مواهب الهی می‌شود، می‌گوید: «سرزمین شیرین و پاکیزه گیاهان پربرکت و مفید و سودمند خود را به اذن پروردگارش بیرون می‌فرستد، اما زمین‌های شوره‌زار و خبیث و زشت، چیزی جز گیاهان ناچیز و کم‌ارزش نمی‌رویند».

آیه فوق در حقیقت اشاره به مسأله مهمی است که در زندگی این جهان و جهان دیگر در همه جا تجلی می‌کند، و آن اینکه «فاعلیت فاعل» برای به ثمر رسیدن يك موضوع، کافی نیست، بلکه استعداد و «قابلیت قابل» نیز شرط است.

از دانه‌های باران، چیزی حیات بخش تر و لطیف تر تصور نمی‌شود، اما همین بارانی که در لطافت طبعش کلامی نیست در يك جا سبزه و گل می‌رویند و در جای دیگر خس و خاشاک.

میدان پرورش و تربیت

میدان پرورش و تربیت (1)

در آیه 141 سوره آل عمران می‌خوانیم: (وَلِيْمَحِّصَ اَللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ) ؛ «و تا خداوند، افراد باایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند) و کافران را (به تدریج) نابود سازد».

«لیمحص» از ماده «تمحیص» به معنی پاک نمودن چیزی از هرگونه عیب است.

و «یمحق» از ماده «محق» (بر وزن مرد) به معنی کم شدن تدریجی چیزی است و به همین مناسبت شب پایان ماه را «محاق» می‌گویند، زیرا روشنی ماه کم کاسته شده و از بین می‌رود.

ص: 218

در این آیه به یکی دیگر از نتایج طبیعی شکست جنگ احد اشاره شده است و آن اینکه این گونه شکست ها نقاط ضعف و عیوب جمعیت ها را آشکار می سازد و فرصت مناسبی است برای شستشو از این عیوب. قرآن می گوید: خدا می خواست در این میدان جنگ، افراد باایمان را خالص گرداند و نقاطضعف شان را به آن ها نشان دهد. آن ها باید برای پیروزی های آینده در چنین بوته آزمایشی قرار گیرند و همان طور که علی علیه السلام می فرماید: «فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ؛ دگرگونی های روزگار و حوادث سخت زندگی، حقیقت اشخاص را روشن می سازد»، به عیار شخصیت خود واقف شوند.

این جاست که گاهی پاره ای از شکست ها آن چنان سازنده است که اثر آن به مراتب در سرنوشت جوامع انسانی از پیروزی های خواب کننده ظاهری بیشتر است.

جالب اینکه نویسنده تفسیر المنار از استادش «محمد عبده» مفتی بزرگ مصر، نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که به او فرمود:

«اگر مرا میان پیروزی و شکست در میدان احد منخیر ساخته بودند من درخصوص آن میدان، شکست را ترجیح می دادم» زیرا این شکست عامل سازنده ای در تاریخ اسلام شد.

(وَيَمْحَقُ الْكَافِرِينَ). این جمله درحقیقت نتیجه ای است برای جمله قبل، زیرا هنگامی که مؤمنان در کوره حوادث پاک شدند آمادگی کافی برای از بین بردن تدریجی شرك و كفر و پاک ساختن جامعه خود از این آلودگی ها پیدا می کنند، یعنی نخست باید پاک شد و سپس پاک کرد. درحقیقت همان طور که ماه با آن جلوه گری و فریبندگی مخصوص خود به تدریج کم نور می شود و در محاق فرو می رود، شکوه و عظمت كفر و شرك و حامیان آن ها نیز با تصفیه و پاک شدن مسلمانان، به زوال و نیستی می گراید.

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ)

در اینجا قرآن با استفاده از حادثهٔ احد برای تصحیح يك اشتباه فكري مسلمانان اقدام می کند؛ می گوید: شما چنین پنداشتید که بدون جهاد و استقامت در راه خدا می توانید در بهشت برین جای گیرید، آیا شما گمان کردید داخل شدن در عمق آن سعادت معنوی تنها با انتخاب نام مسلمان و یا عقیدهٔ بدون عمل ممکن است؟ اگر چنین بود مسأله بسیار ساده بود، ولی هرگز چنین نبوده است و تا اعتقادات واقعی در میدان عمل پیاده نشود کسی بهره ای از آن سعادت ها نخواهد برد؛ در اینجاست که باید صفوف از هم مشخص شود و مجاهدان و صابران از افراد بی ارزش شناخته شوند.

چهار مرحله از مراحل تربیت

چهار مرحله از مراحل تربیت (1)

در آیهٔ 57 سورهٔ یونس، خداوند می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ)؛ «ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است و درمانی برای آنچه در سینه هاست و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان».

درواقع آیه فوق چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان را در سایهٔ قرآن شرح می دهد:

مرحلهٔ اول: «موعظه و اندرز»؛

مرحلهٔ دوم: پاک سازی روح انسان از انواع رذایل اخلاقی؛

مرحلهٔ سوم: هدایت؛

مرحلهٔ چهارم: مرحله ای است که انسان لیاقت پیدا کرده مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود.

ص: 220

هر يك از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و جالب اینکه تمام آن ها در پرتو قرآن انجام می شود. قرآن است که انسان ها را اندرز می دهد و قرآن است که زنگار گناه و صفات زشت را از قلب آن ها می شوید و قرآن است که نور هدایت را به دل ها می تاباند و نیز قرآن است که نعمت های الهی را بر فرد و جامعه نازل می گرداند.

علی علیه السلام در گفتار جامع خود در نهج البلاغه با رساترین تعبیر، این حقیقت را توضیح داده است، آنجا که می فرماید:

«... فَاسْتَشْفَوْهُ مِنْ آدَوَانِكُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَيَّ لَأُؤَانِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ، وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفَاقُ، وَالْغَيُّ وَالضَّلَالُ؛ از قرآن برای بیماری های خود شفا بطلبید و از آن برای حل مشکلاتتان استعانت جویید، چراکه در قرآن شفای بزرگ ترین دردهاست که آن درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است»⁽¹⁾.

و این نشان می دهد که قرآن نسخه ای است برای بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماری های اخلاقی و اجتماعی، و این همان حقیقتی است که مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده و به جای اینکه از این داروی شفابخش بهره گیرند درمان خود را در مکتب های دیگر جستجو می کنند و این کتاب بزرگ آسمانی را فقط يك کتاب خواندنی قرار داده اند نه اندیشیدنی و عمل کردنی.

برنامه چهار ماده ای خوشبختی

برنامه چهار ماده ای خوشبختی⁽²⁾

در آیات نخستین سوره «والعصر» می خوانیم: (وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ)؛ «به عصر سوگند! که انسان ها همه در زیان اند».

ص: 221

1- . نهج البلاغه، خطبه 176.

2- . تفسیر نمونه، ج 27، ذیل آیات 1 و 2 سوره عصر.

قرآن برای نجات از آن خسران عظیم برنامهٔ جامعی تنظیم کرده که در آن بر چهار اصل تکیه شده است:

اصل اول در این برنامه «ایمان» است که زیربنای همهٔ فعالیت های انسان را تشکیل می دهد، چراکه تلاش های عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او سرچشمه می گیرد، نه همچون حیوانات که حرکاتشان نشأت گرفته از انگیزه های غریزی است.

به تعبیر دیگر: اعمال انسان تبلوری است از عقاید و افکار او، به همین دلیل تمام انبیای الهی قبل از هر چیز به اصلاح مبانی عقیدتی امت ها می پرداختند و به ویژه با شرك که سرچشمهٔ انواع رذایل و بدبختی ها و پراکندگی هاست مبارزه می کردند.

جالب اینکه «ایمان» در اینجا به طور مطلق ذکر شده تا شامل ایمان به همهٔ مقدسات گردد، یعنی از ایمان به خدا و صفات او گرفته، تا ایمان به قیامت و حساب و جزا و کتب آسمانی و انبیای الهی و اوصیای آنها.

در اصل دوم، به میوهٔ درخت بارور و پرثمره ایمان پرداخته، از «اعمال صالح» سخن می گوید. چه تعبیر وسیع و پرمحتوایی! آری «صالحات» همان «اعمال شایسته» نه فقط عبادات و انفاق فی سبیل الله و جهاد در راه خدا و کسب علم و دانش، بلکه هر کار شایسته ای است که وسیلهٔ تکامل نفوس و پرورش اخلاق و قرب الی الله و پیشرفت جامعهٔ انسانی در تمام زمینه ها شود.

این تعبیر حتی کارهای کوچکی همچون برداشتن يك سنگ مزاحم از سر راه مردم را شامل می شود، تا کارهای بزرگی مانند نجات میلیون ها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت، و نشر آیین حق و عدالت در تمام جهان، و اگر در حدیثی از امام صادق علیه السلام «اعمال صالح» به «مواصات و مساوات با برادران دینی» تفسیر شده، از قبیل بیان مصداق روشن است.

ممکن است گاهی اوقات اعمال صالح از بعضی از انسان های غیر مؤمن سرزند، ولی به یقین ریشه دار و پایدار و گسترده نیست، چراکه از انگیزه های عمیق الهی سرچشمه نمی گیرد و جامعیت ندارد.

قرآن در اینجا «صالحات» را مخصوصاً به صورت «جمع» آورده، جمعی که «با الف و لام» همراه است و معنی عموم دارد و بیانگر این حقیقت است که راه جلوگیری از آن خسران طبیعی و فهری، بعد از ایمان، انجام همه اعمال صالح است، نه قناعت فقط به يك یا چند عمل صالح، و به راستی اگر ایمان در عمق جان انسان جای گیرد، چنین آثاری را از خود ظاهر می سازد.

ایمان، تنها يك اندیشه و اعتقاد در زوایای روح و فاقد هرگونه تأثیر نیست، ایمان تمام وجود انسان را به رنگ خود درمی آورد.

ایمان همانند چراغ پرنوری است که درون اطاقی روشن شود، نه تنها فضای اطاق را نورانی می کند، بلکه شعاع آن از تمام دریچه های اطاق به بیرون می افتد و هر کس از خارج بگذرد به خوبی می فهمد آنجا چراغ پرنوری روشن است.

همین گونه وقتی چراغ ایمان در سرای قلب انسان روشن شود نور آن از «زبان» و «چشم» و «گوش» و «دست و پای انسان» منعکس می گردد و حرکات هر کدام از آن ها نشان می دهد نوری در قلب است که پرتوش بیرون تابیده.

به همین دلیل در آیات قرآن در بیشتر موارد، «عمل صالح» همراه «ایمان» به عنوان «لازم و ملزوم» یکدیگر آمده است؛ در آیه 97 سوره نحل می خوانیم:

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً)؛ «هر کسی کار شایسته ای انجام دهد خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به طور مسلم او را حیات پاکیزه ای می بخشیم» و در آیه 100 سوره مؤمنون می خوانیم: تأسف بدکاران بعد از جدایی از این عالم در این است که چرا عمل صالحی انجام نداده اند، ولذا برای انجام عمل صالح، با اصرار زیاد تقاضای بازگشت می کنند:

(رَبِّ اِزْجِعُونِ * لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ).

و در آیه 51 سوره مؤمنون آمده است که خداوند به رسولانش دستور می دهد:

«از طیبات تناول کنید و عمل صالح به جا آورید»؛ (یا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً) و از آنجا که ایمان و اعمال صالح هرگز تداوم نمی یابد مگر اینکه در اجتماع برای دعوت به سوی حق و شناخت و معرفت آن از يك سو، و دعوت به استقامت و صبر در راه انجام این دعوت، از سوی دیگر، حرکتی صورت پذیرد، به دنبال این دو اصل، به دو اصل دیگر اشاره می فرماید که در حقیقت ضامن اجرای دو اصل اساسی «ایمان» و «عمل صالح» است.

در اصل سوم، به مسأله «تواصی به حق» یعنی دعوت همگانی و عمومی به سوی حق اشاره می کند، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند و در مسیر زندگی از آن منحرف نشوند.

«تواصوا» از ماده «تواصی» همان گونه که راغب در مفردات آورده، به این معنی است که بعضی بعض دیگر را سفارش کنند.

و «حق» به معنی واقعیت یا مطابقت با واقعیت است. در کتاب و جوه قرآن دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است، مانند خدا، قرآن، اسلام، توحید، عدل، صدق، آشکار بودن، واجب بودن و مانند اینها، ولی همه آن ها به ریشه ای که در بالا گفتیم بازمی گردد.

به هر حال جمله «تواصوا بالحق» معنی بسیار وسیعی دارد که هم «امر به معروف و نهی از منکر» را شامل می شود، و هم «تعلیم و ارشاد جاهل» و «تنبيه غافل» و «تشویق» و «تبلیغ» ایمان و عمل صالح را.

بدیهی است کسانی که یکدیگر را به حق سفارش می کنند، خود باید طرفدار حق و عامل به آن باشند.

در اصل چهارم، مسأله شکیبایی و «صبر» و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن مطرح است، چراکه بعد از مسأله شناخت و آگاهی، هر کس در مسیر عمل

در هر گام با موانعی روبه روست، اگر استقامت و صبر نداشته باشد هرگز نمی تواند احقاق حق کند و عمل صالحی انجام دهد و یا ایمان خود را حفظ کند.

آری، احقاق حق، اجرای حق، و ادای حق در جامعه جز با يك حرکت و تصمیم گیری عمومی و استقامت و ایستادگی در برابر موانع ممکن نیست.

«صبر» در اینجا نیز معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم صبر در مسیر اطاعت را شامل می شود، هم صبر در برابر انگیزه های معصیت، و هم صبر در برابر مصائب و حوادث ناگوار، و از دست دادن نیروها و سرمایه ها و ثمرات.

با توجه به آنچه در مورد این اصول چهارگانه که به حق، جامع ترین برنامه حیات و سعادت انسان هاست گفته شد روشن می گردد که چرا در روایات آمده است که وقتی اصحاب و یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکدیگر می رسیدند پیش از این که از هم جدا شوند سوره «و العصر» را می خواندند و محتوای بزرگ این سوره کوچک را یادآور می شدند، سپس با یکدیگر خداحافظی کرده به سراغ کار خود می رفتند. (1)

يك روش مؤثر تربیتی

يك روش مؤثر تربیتی (2)

در قرآن مجید بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤال طرح می گردد و طرفین مسأله در اختیار شنونده گذاشته می شود تا با فکر خود یکی را انتخاب کند، و این روش که باید آن را روش غیر مستقیم نامید، اثر فوق العاده ای در تأثیر برنامه های تربیتی دارد، زیرا انسان معمولاً به افکار و برداشت های خود از مسائل مختلف بیش از هر چیز اهمیت می دهد.

هنگامی که مسأله به صورت يك مطلب قطعی و جزمی طرح شود، گاهی در مقابل

ص: 225

1- . درّ المنثور، ج 6، ص 392.

2- . تفسیر نمونه، ج 3، ذیل آیات 162 و 163 سوره آل عمران.

آن، مقاومت به خرج می دهد و همچون يك فكر بيگانه به آن می نگرد، ولی هنگامی که به صورت سؤال طرح شود و پاسخ را از درون وجدان و قلب خود بشنود آن را فکر و تشخیص خود می داند و به عنوان «يك فكر و طرح آشنا» به آن می نگرد و لذا در مقابل آن مقاومت به خرج نمی دهد. این روش تعلیم به ویژه در برابر افراد لجوج و همچنین کودکان مؤثر است.

در قرآن از این روش استفاده فراوان شده که به چند نمونه از آن در اینجا اشاره می کنیم:

1. (هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)؛ «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟!». (1)
2. (هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ لَا تَتَفَكَّرُونَ)؛ «آیا نابینا و بینا یکسانند؟! آیا فکر نمی کنید؟»
3. (هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ)؛ «آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا ظلمت ها و نور برابرند؟!». (2)

تأثير سريع تربيت الهی

تأثير سريع تربيت الهی (3)

مقایسه روحیه مسلمانان در میدان جنگ «بدر» با روحیه آن ها در حادثه «حمراء الاسد»، اعجاب انسان را برمی انگیزد که چگونه يك جمعیت شکست خورده فاقد روحیه عالی و نفرات کافی با آن همه مجروح، در مدتی به آن کوتاهی که شاید به يك شبانه روز کامل نمی رسید، چنین تغییر وضعیت دادند و با عزمی راسخ و روحیه ای بسیار خوب، آماده تعقیب دشمن شدند تا آنجا که

ص: 226

- 1- . زمر، آیه 9.
- 2- . رعد، آیه 16.
- 3- . تفسیر نمونه، ج 3، آیات 172-174 سورة آل عمران.

قرآن درباره آن‌ها می‌گوید: هنگامی که خبر اجتماع دشمن برای حمله، به آن‌ها رسید، آن‌ها نه تنها نه‌راسیدند، بلکه ایمانشان و به دنبال آن استقامتشان افزوده شد. این خاصیت ایمان به هدف است که هر قدر انسان مشکلات و مصائب را بیشتر و نزدیک‌تر ببیند، پایداری و استقامت او بیشتر می‌شود و در حقیقت تمام نیروهای معنوی و مادی او برای مقابله با خطر، بسیج می‌گردد. این دگرگونی عجیب در این فاصله کوتاه، انسان را با عمق و سرعت تأثیر تربیتی آیات قرآن و بیانات گیرا و مؤثر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله آشنا می‌سازد که خود در حدّ یک اعجاز است.

نکاتی آموزنده و تربیتی در باب حق و باطل

اشاره

نکاتی آموزنده و تربیتی در باب حق و باطل (1)

در آیه هفدهم سوره رعد، خداوند می‌فرماید:

(أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ)؛ «(خداوند) از آسمان آبی فرستاد و از هر درّه و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیلاب بر روی خود کفی حمل کرد و از آنچه (در کوره‌ها،) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش بر آن می‌افروزند کف‌هایی مانند آن به وجود می‌آید - خداوند برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند! - سرانجام کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [=آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند این چنین مثال می‌زند».

در این مثال پرمعنی که با الفاظ و عبارات موزونی ادا شده و منظره حق و باطل

ص: 227

1- . تفسیر نمونه، ج 10، ذیل آیه 17 سوره رعد.

را به عالی ترین صورتی ترسیم کرده، حقایق فراوانی نهفته است که در اینجا به قسمتی از آن اشاره می کنیم:

1. دشواری تشخیص حق و باطل

شناخت حق و باطل که همان شناخت واقعیت ها از پندارهاست، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می شود که حتماً باید سراغ نشانه رود و از نشانه ها، حقایق را از اوهام، و حق را از باطل بشناسد. قرآن در مثال بالا این نشانه ها را چنین بیان کرده است:

الف) «حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل بی فایده و بیهوده است، نه کف های روی آب هرگز کسی را سیراب می کنند و درختی را می رویانند، و نه از کف هایی که در کوره های ذوب فلزات ظاهر می شود می توان زینت یا وسیله ای برای زندگی ساخت، و اگر هم مصرفی داشته باشند، مصارف بسیار پست و بی ارزش اند که به حساب نمی آیند، همانند استفاده از خاشاک برای سوزاندن».

ب) باطل همواره مستکبر، بالانشین، پرسروصدا، پرغوغا، ولی توخالی و بی محتواست، اما حق متواضع، کم سروصدا، اهل عمل و پرمحتوا و سنگین وزن است. (1)

ج) حق همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می گیرد و سعی می کند خود را به لباس آن درآورد و از حیثیت آن استفاده کند، همان گونه

ص: 228

1- . علی علیه السلام در وصف خود و دشمنانش همچون اصحاب جنگ جمل، می فرماید: «وَقَدْ أَرَعَدُوا وَأَبْرَقُوا وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفَسْلُ وَلَسْنَا نُرْعَدُ حَتَّى نُوقِعَ وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُمِطَرَ؛ آن ها رعد و برقی نشان دادند، اما پایانش جز سستی و ناتوانی نبود، ولی ما به عکس تا کاری انجام ندهیم رعد و برقی نداریم و تا نباریم سیلاب خروشان به راه نمی اندازیم». (نهج البلاغه، خطبه 9).

که «هر دروغی از راست فروغ می گیرد»؛ اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی کرد، و اگر جنس خالص در جهان نبود، کسی فریب جنس قلابی را نمی خورد، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبروی و حیثیت موقت آن به برکت حق است، اما حق همه جا متکی به خویشتن و آبرو و اثر خویش است.

2. معنای زبد

«زبد» به معنی کف های روی آب و یا هرگونه کف است و می دانیم که روی آب زلال، کمتر کف آشکار می شود، چراکه کف ها به خاطر آلوده شدن آب به اجسام خارجی است و از اینجا روشن می شود که اگر حق، به صفا و پاکی اصلی باقی بماند هرگز کف های باطل اطراف آن آشکار نمی گردد، اما هنگامی که حق بر اثر برخورد با محیطهای آلوده رنگ محیط را به خود گرفت و حقیقت با خرافه درستی با نادرستی و پاکی با ناپاکی آمیخته شد، کف های باطل در کنار آن آشکار می شوند.

این همان چیزی است که علی علیه السلام در نهج البلاغه به آن اشاره فرموده، آنجا که می گوید: «فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفَ عَلَى الْمُتَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لِبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَاذِدِينَ؛ اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حق جویان مخفی نخواهد ماند و اگر حق از آمیزش باطل رهایی یابد، زبان بدگویان از آن قطع خواهد شد».⁽¹⁾

بعضی از مفسران گفته اند که در آیه فوق در حقیقت سه تشبیه وجود دارد:

یکی «نزول آیات قرآن» از آسمان وحی که تشبیه به نزول قطرات حیات بخش باران شده، دوم «دل های انسان ها» که تشبیه به زمین ها و دره ها گردیده که هر

ص: 229

کدام به اندازه وسعت وجودشان بهره می گیرند، و سوم «وسوسه های شیطانی» که به کف های آلوده روی آب تشبیه شده، که این کف ها از آب پیدا نشده، بلکه از آلودگی محل ریزش آب پیدا می شود و به همین علت وسوسه های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست، بلکه از آلودگی قلب انسان است و به هر حال، سرانجام، این وسوسه ها از دل مؤمنان برطرف می شود و آب زلال وحی که موجب هدایت و حیات انسان هاست باقی می ماند.

3. همیشه بهره ها به میزان آمادگی ها و لیاقت هاست

از این آیه همچنین استفاده می شود که در مبدأ فیض الهی هیچ گونه بخل و محدودیت و ممنوعیت نیست، همان گونه که ابرهای آسمان بدون قید و شرط، همه جا باران می پاشند و این قطعه های مختلف زمین و دره ها هستند که هر کدام به مقدار وسعت وجود خویش از آن بهره می گیرند، زمین کوچک تر بهره اش کمتر و زمین وسیع تر سهمش بیشتر است، قلوب و ارواح آدمیان نیز در برابر فیض خدا چنین اند.

4. باطل دنبال بازار آشفته می گردد

هنگامی که سیلاب وارد دشت و صحرای صاف می شود و جوش و خروش آب فرومی نشیند، اجسامی که با آب مخلوط شده بودند به تدریج ته نشین می گردند و کف ها از میان می روند و آب زلال چهره اصلی خود را آشکار می سازد. به همین صورت، باطل به سراغ بازار آشفته می رود تا از آن بهره گیرد، اما هنگامی که آرامش پیدا شد و هر کس به جای خویشتن نشست و معیارها و ضابطه ها در جامعه آشکار شد، باطل جایی برای خود نمی بیند و به سرعت کنار می رود.

5. باطل تنها در يك لباس ظاهر نمی شود

یکی از ویژگی های باطل این است که هر لحظه به شکلی و هر لحظه به لباس دیگری در می آید، تا اگر او را در يك لباس شناختند، در لباس دیگر بتواند چهره خود را پنهان سازد. در آیه فوق نیز اشاره ظریفی به این مسأله شده است، آنجا که می گوید: کف ها نه تنها بر آب ظاهر می گردند، بلکه در هر کوره و هر بوته ای که فلزات ذوب می شوند کف های تازه به شکل جدید و در لباس تازه ای آشکار می گردند، و به تعبیر دیگر: حق و باطل همه جا وجود دارد، همان گونه که کف ها در هر مایعی به شکل مناسب خود آشکار می شود.

بنابراین هرگز نباید فریب تنوع صورت ها را بخوریم، بلکه باید در هر جا منتظر باشیم که باطل را با صفات ویژه اش - که همه جا یکسان است و در بالا اشاره شد - بشناسیم و آن را کنار بزنیم.

6. بقای هر موجودی بسته به میزان سودرسانی آن است

در آیه فوق می خوانیم: آنچه به مردم سود می رساند باقی و برقرار می ماند.

نه تنها آب که مایه حیات است می ماند و کف ها از میان می روند، بلکه در فلزات، چه آن هایی که برای «حلیه» و زینت اند و چه آن هایی که برای تهیه «متاع» و وسایل زندگی، در آنجا نیز فلز خالص که مفید و سودمند یا شفاف و زیباست می ماند و کف ها را به دور می افکنند.

به همین صورت، انسان ها، گروه ها، مکتب ها، و برنامه ها به همان اندازه که مفید و سودمندند، حق بقاء و حیات دارند، و اگر می بینیم انسان یا مکتب باطلی مدتی سرپا می ماند، به دلیل آن مقدار از حقی است که با آن آمیخته شده که به همان نسبت، حق حیات پیدا کرده است.

7. چگونه حق، باطل را بیرون می ریزد

کلمه «جفاء» که به معنی پرتاب شدن و به بیرون پریدن است، نکته لطیفی دربر دارد و آن اینکه باطل به جایی می رسد که قدرت نگهداری خویش را ندارد و در این لحظه از متن جامعه به خارج پرتاب می شود، و این در همان زمانی است که حق به جوشش می آید، در این هنگام باطل همچون کف های روی دیگ که به خارج پرتاب می شود بیرون می افتد، و این خود دلیلی است بر اینکه حق همیشه باید بجوشد و بخروشد تا باطل را از خود دور سازد.

8. باطل بقای خود را مدیون حق است

اگر آبی نباشد هرگز کف نمی تواند به حیات خود به طور مستقل ادامه دهد.

همان گونه که اگر حق نبود، باطل هم فروغی نداشت، اگر افراد رستگار نبودند، کسی تحت تأثیر افراد خائن واقع نمی شد و فریب آن ها را نمی خورد، پس باطل، همین جولان و فروغ کاذب را مدیون بهره برداری از فروغ حق است (کان دروغ از راست می گیرد فروغ!).

9. مبارزه حق و باطل همیشگی است

قرآن در اینجا برای مجسم ساختن حق و باطل مثالی گفته که مخصوص زمان و مکان معینی نیست، صحنه ای است که همه سال در نقاط مختلف جهان در مقابل چشم انسان ها مجسم می شود و این نشان می دهد که پیکار حق و باطل يك پیکار موقت و موضعی نیست، این تقابل آب شیرین و شور همواره بر خلاقیت تا نفخ صور جریان دارد مگر زمانی که جهان و انسان ها به صورت يك جامعه ایده آل (همچون جامعه عصر قیام مهدی علیه السلام) درآید که پایان این مبارزه اعلام گردد، لشکر حق پیروز و بساط باطل برچیده شود و بشر وارد مرحله

تازه ای از تاریخ خود گردد، اما تا زمانی که این مرحله تاریخی فرانسد باید همه جا در انتظار برخورد حق و باطل بود و موضع گیری لازم را در این میان در برابر باطل نشان داشت.

10. زندگی در پرتو تلاش و جهاد

مثال زیبایی فوق این اصل اساسی زندگی انسان ها را نیز روشن می سازد که حیات بدون جهاد، و بقا و سربلندی بدون تلاش ممکن نیست، چراکه می گوید: آنچه مردم برای تهیه وسایل زندگی (ضروریات زندگی) و یا زینت (رفاه زندگی) به درون کوره ها می فرستند، همواره زبد و کف هایی دارد و برای به دست آوردن این دو (وسایل ضروری و وسایل رفاهی) باید مواد اصلی را که در طبیعت به صورت خالص یافت نمی شود و همواره با اشیای دیگر آمیخته است، در زیر فشار آتش در کوره قرار داد و آن ها را تصفیه و پاک سازی کرد، تا فلز خالص و پاک از آن بیرون آید، این کار جز در سایه تلاش و کوشش و مجاهده انجام نمی شود.

اصولاً طبیعت زندگی دنیا این است که در کنار گل ها، خارها و در کنار نوش ها، نیش ها، و پیروزی ها در لابه لای سختی ها و مشکلات قرار دارد، و از قدیم گفته اند: «گنج ها در ویرانه هاست و در لابه لای هر گنجی اژدهای خطرناکی خفته است» آیا آن ویرانه و این اژدها چیزی جز همان انبوه مشکلات است که در به دست آوردن هر موفقیتی وجود دارد؟

در داستان های ایرانی خودمان نیز رستم برای رسیدن به پیروزی اش مجبور بود از هفت خوان بگذرد که هر کدام اشاره به نوعی از انبوه مشکلات است که در مسیر هر فعالیت مثبتی وجود دارد.

به هر حال قرآن این حقیقت را، که انسان بدون تحمل رنج ها به هیچ موفقیتی نائل نمی شود، بارها با عبارات مختلف بیان داشته است.

در آیه 214 سوره بقره می خوانیم: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبَاسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ)؛ «آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که سختی ها و زیان ها به آن ها رسید و آن چنان بی قرار شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟! (به آنها گفته شد:) آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!».

اثرات اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن کعبه

اثرات اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن کعبه(1)

در آیه 125 سوره بقره می خوانیم: (وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ)؛ «و (به یاد آورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت (و اجتماع) مردم و مرکز امن قرار دادیم! و (به مردم گفتیم) از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید! و ما از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده گزار [نمازگزاران]، پاکیزه سازید».

بر این اساس، مکه و به خصوص خانه کعبه از طرف خداوند به عنوان پناهگاه و مرکز امن اعلام شده و مقررات شدیدی برای اجتناب از هرگونه نزاع و کشمکش و برخورد در این سرزمین مقدس وضع گردیده، به طوری که نه تنها انسان ها از هر نژاد و هر قبیله و در هرگونه شرایط در آنجا باید در امنیت به سر ببرند، بلکه حیوانات و پرندگان نیز در آنجا باید در امن و امان باشند. در دنیایی

ص: 234

1- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 125 سوره بقره.

که همیشه کشمکش وجود داشته و خواهد داشت وجود چنین مرکزی اثر عمیق و خاصی برای حل مشکلات دنیوی مردم دارد زیرا امنیت این منطقه سبب می شود که مردم با تمام اختلافاتی که دارند در پناه آن در کنار هم بنشینند و مهم ترین مشکل برای فتح باب مذاکرات جهت رفع خصومت ها و نزاع ها به این صورت حل شود، در حالی که غیر مسلمانان محلی که برای هر دو طرف مقدس و محترم و مرکز امن و امان شناخته شود پیدا نمی کنند، ولی در اسلام و بعضی ادیان پیشین آسمانی چنین مکانی پیش بینی شده است. هم اکنون تمام مسلمانان جهان (در صورتی که بیدار باشند و از این موقعیت استفاده کنند) می توانند با استفاده از قداست و امنیت مطلق این سرزمین در این حرم امن پروردگار در کنار هم بنشینند و از طریق مذاکرات صریح و دوستانه که معنویت این مکان مقدس موجبات آن را در افکار و دل ها ایجاد خواهد کرد به هرگونه نزاع خاتمه دهند.

نفی به تنهایی کافی نیست

نفی به تنهایی کافی نیست(1)

در آیه 107 سوره توبه چنین آمده است:

(وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ)؛ «و (گروهی دیگر از منافقان) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به اسلام)، و (تقویت) کفر، و تفرقه افکنی میان مؤمنان، و کمینگاهی برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود؛ آنها سوگند یاد می کنند: جز نیکی (و خدمت) نظری نداشته ایم! اما خداوند گواهی می دهد که آنها قطعاً دروغ گو هستند!».

ص: 235

1- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیه 107 سوره توبه.

داستان مسجد ضرار درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگی شان. گفتار خداوند و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله به روشنی نشان می دهد که مسلمانان هرگز نباید آن چنان ظاهربین باشند که تنها به قیافه های حق به جانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی خبر و برکنار مانند.

مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر زمان، در هر مکان، و در هر لباس و چهره بشناسد، حتی اگر در چهره دین و مذهب، و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد باشد!

استفاده از «مذهب بر ضد مذهب» چیز تازه ای نیست، همواره راه و رسم استعمارگران، و دستگاه های جبار، و منافقان، در هر اجتماعی این بوده که اگر مردم گرایش خاصی به مطلبی دارند از همان گرایش برای اغفال، و سپس استعمار آن ها استفاده کنند، و حتی از نیروی مذهب بر ضد مذهب کمک بگیرند.

اصولاً فلسفه ساختن پیامبران قلّابی و مذاهب باطل همین بوده که از این راه گرایش های مذهبی مردم را در مسیر دلخواهشان بیندازند.

بدیهی است که در محیطی مانند «مدینه» آن هم در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله با آن نفوذ فوق العاده اسلام و قرآن، مبارزه آشکار بر ضد اسلام ممکن نبود، بلکه باید لا مذهبی را در لُفّافه مذهب، و باطل را در لباس حق بیچند و عرضه کنند، تا مردم ساده لوح جذب شوند و نیات سوء دشمنان لباس عمل به خود بپوشد. ولی مسلمان راستین کسی نیست که آن چنان سطحی باشد که فریب این گونه ظواهر را بخورد، باید با دقت در عوامل و دست هایی که برای این گونه برنامه ها شروع به کار می کند و بررسی قرائن دیگر به ماهیت اصلی پی ببرد و چهره باطنی افراد را در پشت چهره ظاهری ببیند.

مسلمان کسی نیست که هر ندایی از هر حلقومی برخاست همین اندازه که در ظاهر حق به جانب باشد بپذیرد و به آن لبیک گوید، مسلمان کسی نیست که هر

دستی به سویش دراز شد آن را بفشارد و هر حرکت به ظاهر دینی را مشاهده کرد با آن همگام شود و هر کسی پرچمی به نام مذهب برافراشت پای آن سینه زند و هر بنایی به نام مذهب ساخته شد به سوی آن جذب گردد.

مسلمان باید هوشیار، آگاه، واقع بین، آینده نگر و اهل تجزیه و تحلیل در همه مسائل اجتماعی باشد.

دیوان را در لباس فرشته بشناسد، گرگ ها را در لباس چوپان تشخیص دهد و خود را برای مبارزه با این دشمنان به ظاهر دوست آماده سازد.

يك اصل اساسی در اسلام این است که باید قبل از همه چیز نیت بررسی شود و ارزش هر عمل بستگی به نیت آن دارد، نه به ظاهر آن، گرچه نیت، يك امر باطنی است، اما ممکن نیست کسی نیتی در دل داشته باشد، ولی اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر نشود، هرچند در پرده پوشی، فوق العاده استاد و ماهر باشد.

از اینجا جواب این سؤال روشن می شود که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله با آن عظمت مقام، دستور داد مسجد، یعنی خانه خدا را آتش بزنند و مسجدی را که يك ریگ آن را نمی توان بیرون برد ویران سازند و مکانی را که اگر آلوده شود باید به سرعت تطهیر کنند مزبله گاه شهر سازند!

پاسخ همه این سؤال ها يك مطلب است و آن اینکه مسجد ضرار مسجد نبود در واقع بت خانه بود، مکان مقدس نبود، کانون تفرقه و نفاق بود، خانه خدا نبود، بلکه خانه شیطان بود. هرگز اسم و عنوان ظاهری و ماسک ها، واقعیت چیزی را دگرگون نمی سازد. این بود درس بزرگی که داستان مسجد ضرار به همه مسلمانان برای همه اعصار و قرون دارد.

از این بحث این موضوع نیز روشن می شود که اهمیت اتحاد صفوف مسلمین در نظر اسلام به قدری زیاد است که حتی اگر ساختن مسجدی در کنار مسجد دیگر باعث ایجاد تفرقه و اختلاف و شکاف میان صفوف مسلمانان گردد آن مسجد تفرقه انداز، نامقدس است.

دومین درسی که می‌گیریم این است که خداوند در این آیات به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد در مسجد ضرار نماز نخوان، بلکه در مسجدی نماز بخوان که پایه آن بر شالوده تقوا بنا شده است.

این «نفی» و «اثبات» که از شعار اصلی اسلام «لا اله الا الله» گرفته تا برنامه های بزرگ و کوچک دیگر، همه جلوه های آن است، این واقعیت را بیان می‌کند که همیشه در کنار هر نفی باید اثباتی باشد تا جامعه عمل به خود بپوشد. اگر ما مردم را از رفتن به مراکز فساد نهی می‌کنیم، باید در مقابل آن کانون های پاکی برای اجتماع و ارضای روح زندگی گروهی فراهم سازیم، اگر از مدارس استعماری نهی می‌کنیم باید فرهنگی سالم و مراکزی پاک برای آموزش و پرورش تشکیل دهیم، اگر بی عفتی را محکوم می‌سازیم باید وسایل ازدواج آسان در اختیار جوانان بگذاریم.

کسانی که تمام قدرت خود را در «نفی» به کار می‌اندازند و در برنامه هایشان خبری از «اثبات» نیست، یقین داشته باشند که نفی شان هم کمتر به جایی خواهد رسید، چراکه این سنت آفرینش است که باید همه غرایز و احساسات را از طریق صحیح اشباع کرد، چراکه این برنامه مسلم اسلام است که «لا» باید با «الا» همراه گردد تا از آن، توحیدی حیات بخش متولد شود.

و این درسی است که متأسفانه بسیاری از مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده اند و باز هم شکایت می‌کنند که چرا برنامه های اسلامی پیش نمی‌رود، در حالی که برنامه اسلام منحصر به نفی نیست، آن چنان که آن ها خیال می‌کنند، اگر نفی و اثبات را با هم قرین می‌ساختند پیشرفت شان حتمی بود.

سومین درس ارزنده ای که از جریان مسجد ضرار و آیات فوق فرامی‌گیریم این است که يك کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی کانونی است که از دو عنصر مثبت تشکیل شود: نخست شالوده و هدف آن از آغاز پاک باشد (أُسَس)

عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ ، و دیگر اینکه حامیان و پاسدارانش انسان هایی پاك و درست کار و باایمان و مصمم باشند (فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا) .

از میان رفتن هر يك از این دو ركن اساسی باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد است.

عوامل حیات و مرگ ملت ها

عوامل حیات و مرگ ملت ها (1)

تاریخ، اقوام و ملت های گوناگونی را به ما نشان می دهد: گروهی که آخرین مراحل پیشرفت را به سرعت طی کردند، گروهی دیگری که به پایین ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که يك روز، پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس، از عالی ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند.

بسیارند کسانی که از برابر صحنه های مختلف تاریخ به آسانی می گذرند بدون اینکه کمترین اندیشه ای در آن کنند، و نیز بسیارند کسانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنایی حیات و مرگ ملت ها، گناه را به گردن عوامل کم اهمیت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می اندازند. بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست های مخرب آن ها نسبت می دهند و عده ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می پندارند و سرانجام عده ای دست به دامن قضا و قدر به مفهوم تحریف یافته اش و یا شانس و طالع و اقبال می زنند و همه حوادث تلخ و شیرین را از این طریق توجیه می کنند.

همه این ها برای این است که از درك علل واقعی وحشت دارند.

قرآن در آیات فوق روی نقطه اصلی «دردها» و «درمان ها» و عوامل پیروزی

ص: 239

و شکست انگشت گذاشته، می گوید: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمان ها و زمین ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری بگردید، بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود، و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هرچه هست در اینجاست.

ملت هایی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند، دست اتحاد و برادری به هم دادند، سعی و تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند و هنگام لزوم، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند، به یقین پیروز شدند، اما هنگامی که رکود و سستی و تبلی جای سعی و کوشش را گرفت، غفلت و بی خبری به جای آگاهی، تردید و دودلی به جای تصمیم، محافظه کاری به جای شهامت، و نفاق و تفرقه به جای اخلاص و ایمان نشست، سقوط و نکبت آغاز شد.

در حقیقت جمله (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) برترین قانون حیات انسان ها را بیان می کند و روشن می سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه ها اصیل ترین و روشن ترین مکتب هاست، حتی به کسانی که در عصر اتم و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخ های تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است - می پندارند، اعلام می کند که شما نیز سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسان هاست فراموش کرده اید، به شاخه چسبیده اید آن هم فقط يك شاخه و ریشه اصلی را از خاطر برده اید!

راه دور نرویم، تاریخ اسلام و یا صحیح تر: تاریخ زندگی مسلمین، شاهد پیروزی های درخشان در آغاز کار و شکست های تلخ و دردناکی به دنبال آن است. در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می رفت، و در همه جا نور علم و آزادی می پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می گسترد، نیروآفرین و قدرت بخش و تکان دهنده و آبادکننده بود و تمدنی خیره کننده به وجود آورد که

در تاریخ سابقه نداشت، اما چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرایید، تفرقه و پراکندگی، انزوا و بی تفاوتی، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب ماندگی، جای آن همه ترقی را گرفت، تا آنجا که مسلمانان جهان برای وسایل ابتدایی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند، فرزندان خود را برای فراگرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالی که یک روز دانشگاه های مسلمانان برترین دانشگاه های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادرکننده علم و صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه مواد ابتدایی غذایی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند.

سرزمین فلسطین را که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتی جنگجویان صلیبی با میلیون ها کشته و مجروح در طی دو بیست سال نتوانستند آن را از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند، در حالی که برای پس گرفتن یک وجب آن از دشمن باید ماه ها و سال ها چانه بزنند، چانه ای که معلوم نیست پایانش به کجا بینجامد؟

آیا این وعده الهی که می فرماید: (وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ)؛ «باری مؤمنان همواره حقی است بر عهده ما» (1) تخلف پذیرفته است؟

و یا اینکه می گوید: (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ)؛ «در حالی که عزت مخصوص خدا و پیامبر او و مؤمنان است» (2) منسوخ گشته است؟

و یا این سخن که می گوید: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ)؛ «در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: بندگان شایسته ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد» (3) دگرگون شده است؟

ص: 241

1- . روم، آیه 47.

2- . منافقون، آیه 8.

3- . انبیاء، آیه 105.

آیا خداوند العیاذ بالله - از انجام وعده های خود عاجز است؟ و یا وعده های خویش را به دست فراموشی سپرده؟ و یا تغییر داده است؟... اگر چنین نیست پس چرا آن همه مجد و عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت؟

قرآن مجید در آیه کوتاه فوق به همه این سؤال ها و صدها سؤال مانند آن يك پاسخ بیشتر نمی گوید و آن اینکه سری به اعماق قلب تان بزنید و نگاهی به زوایای اجتماعتان بیفکنید، ببینید که دگرگونی ها از خود شما شروع شده است، لطف و رحمت خدا برای همگان گسترده است، این شماست که شایستگی ها و لیاقت ها را از میان بردید و به چنین روز غم انگیزی افتادید.

این آیه تنها از گذشته سخن نمی گوید که بگوییم گذشته با همه تلخی و شیرینی هایش گذشته است و دیگر باز نمی گردد و سخن درباره آن بیهوده است، بلکه از امروز و آینده نیز سخن می گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آید، پایه های ایمان را محکم کنید، اندیشه ها را بیدار سازید، تعهدها و مسئولیت هایتان را به یاد آرید، دست ها را به یکدیگر بفشارید، به پا خیزید و فریاد کشید و بخروشید و بجوشید، قربانی دهید و جهاد کنید، و تلاش و کوشش را در همه زمینه ها به کار گیرید، باز هم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری می شود، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می گردد و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی تر تجدید خواهد شد.

بیاید عوض شوید، دانشمندان بگویند و بنویسند، جنگجویان پیکار کنند، تجار و زحمت کشان تلاش کنند، جوانان بیشتر و بیشتر درس بخوانند و پاك شوند و تلاش کنند آگاهی بیندوزند، تا خون تازه ای در عروق جامعه شما به جریان بیفتد و آن چنان قدرت پیدا کنید که دشمن سرسختی که امروز يك و جب زمین را با خواهش پس نمی دهد تمام زمین ها را با التماس به شما برگرداند.

ولی این ها حقایقی است که گفتنش آسان، و دانستن و باور کردنش مشکل،

و عمل کردن به آن مشکل تر است، ولی به هر حال باید در پرتو نور امید به پیش رفت.

ذکر این نکته نیز لازم است که مسأله رهبری نقش بسیار مؤثری در سرنوشت اقوام و ملل دارد، ولی نباید فراموش کرد که ملت های بیدار همواره رهبران لایق را به رهبری خویش می پذیرند و رهبران نالایق و زورگو و ستمکار، در برابر خشم و اراده آهنین ملت ها درهم کوبیده می شوند.

این را نیز نباید فراموش کرد که ماورای اسباب و عوامل ظاهری، يك سلسله مددهای غیبی و الطاف الهی وجود دارد که در انتظار بندگان باایمان و پرجوش و باخلاص است، ولی آن ها را نیز بی حساب به کسی نمی دهند، بلکه شایستگی و آمادگی لازم دارد.

این بحث را با ذکر دو روایت پایان می دهیم:

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَسَلَبَهَا إِيَّاهُ حَتَّى يُذْنِبَ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ السَّلْبَ ؛ خداوند هیچ نعمتی را که به بنده ای بخشیده از او نمی گیرد مگر اینکه گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود».(1)

در حدیث دیگری از آن امام علیه السلام می خوانیم:

«خداوند پیامبری را مأمور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید: هیچ جمعیت و گروهی که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده اند از آنچه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده اند مگر اینکه من نیز آن ها را از آنچه دوست می دارم به آنچه ناخوش دارم تغییر حال داده ام، و هر گروه و خانواده ای که به خاطر معصیت گرفتار ناراحتی بوده اند، سپس از آنچه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده اند من نیز آن ها را به آنچه دوست دارم رسانده و تغییر موضع داده ام».

ص: 243

1- . اصول کافی (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 163).

در آیه پنجم سوره ابراهیم علیه السلام می خوانیم: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ)؛ «و ما موسی را با آیات (و معجزات) خود فرستادیم (و دستور دادیم): قومت را از تاریکی ها به نور خارج ساز! و «ایام الله» [روزهای خاص الهی] را به آنان یادآوری کن! در این، نشانه هایی است برای هر شکیبای شکرگزار!».

در این آیه به یکی از نمونه های ارسال پیامبران در مقابل طاغوت های عصر خود به منظور خارج کردن آنان از ظلمت ها به نور اشاره کرده، می فرماید: «ما موسی را با آیات خود (معجزات گوناگون) فرستادیم و به او فرمان دادیم که قوم خود را از ظلمات به نور هدایت کن!». برنامه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در بیرون آوردن مردم از ظلمات به سوی نور خلاصه می شد و این نشان می دهد که این برنامه همه پیامبران و انبیای الهی، بلکه همه رهبران معنوی انسان هاست.

مگر بدی ها، زشتی ها، گمراهی ها، انحراف ها، ظلم و ستم ها، استثمارها، ذلت ها و زبونی ها، فساد و آلودگی ها چیزی جز ظلمت و تاریکی است؟ و مگر ایمان و توحید، پاکی و تقوا، آزادگی و استقلال، و سربلندی و عزت چیزی جز نور و روشنایی می باشد؟ سپس این درست قدر مشترک و جامع میان همه دعوت های رهبران الهی است.

سپس به یکی از مأموریت های بزرگ موسی علیه السلام اشاره کرده، می فرماید:

«تو موظفی که ایام الهی و روزهای خدا را به یاد قوم خود بیاوری»؛ (و ذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ). به یقین همه روزها، ایام الهی است، همان گونه که همه مکان ها متعلق به خداست، اگر نقطه خاصی به نام بیت الله (خانه خدا) نامیده شد دلیل بر ویژگی

آن است، همچنین عنوان «ایام الله» بدون شك، اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیاز و روشنایی و درخشش فوق العاده ای دارد. به همین دلیل مفسران در تفسیر آن احتمالات مختلفی داده اند، بعضی گفته اند: اشاره به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امت های راستین آن ها می باشد، و روزهایی که انواع نعمت های الهی به دلیل شایستگی ها شامل حال آن ها می باشد. بعضی دیگر گفته اند: اشاره به روزهایی است که خداوند اقوام سرکش را به زنجیر عذاب می کشید و طاغوت ها را با يك فرمان درو می کرد.

و بعضی نیز آن را اشاره به هر دو قسمت دانسته اند. اما اصولاً نمی توان این تعبیر گویا و رسا را محدود ساخت؛ ایام الله، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است. هر روزی که یکی از فرمان های خدا در آن چنان درخشیده که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده، از ایام الله است.

هر روزی که فصل تازه ای در زندگی انسان ها گشوده و درس عبرتی به آن ها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده، یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر درّه نیستی فرستاده شده، خلاصه هر روزی که حق و عدالتی بر پا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آن ها از ایام الله است.

و چنان که خواهیم دید، در روایات ائمه معصومین علیهم السلام در تفسیر این آیه نیز انگشت روی روزهای حساسی گذاشته شده است.

در پایان آیه می فرماید: «در این سخن و در همه ایام الله، آیات و نشانه هایی است برای هر انسان شکیبیا و پراستقامت و شکرگزار»؛ (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

«صبار» و «شکور» هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر و استقامت را می رساند و دیگری فزونی شکرگزاری نعمت را. اشاره به اینکه افراد باایمان، نه در مشکلات و روزهای سخت دست و پای خود را گم می کنند و تسلیم حوادث

می شوند و نه در روزهای پیروزی و نعمت گرفتار غرور و غفلت می گردند، و ذکر این دو بعد از اشاره به «ایام الله» گویا ناظر به همین مطلب است.

در آیه بعد به یکی از آن ایام الله و روزهای درخشان و پرباری که در تاریخ بنی اسرائیل وجود داشته و ذکر آن تذکری برای مسلمانان است، اشاره کرده، می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را متذکر شوید آن زمان که شما را از چنگال آل فرعون رهایی بخشید».

همان فرعونیان بی رحمی که «بدترین عذاب را بر شما تحمیل می کردند، پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را برای خدمت و کنیزی زنده نگه می داشتند و این آزمایش بزرگی از سوی پروردگارتان برای شما بود».

چه روزی از این پربرکت تر که شرّ جمعیت خودکامه و سنگدل و استعمارگری را از سر شما کوتاه کرد، همان ها که بزرگ ترین جنایت را در حق شما قائل می شدند. چه جنایتی از این بدتر که پسران شما را همچون حیوانات سر می بریدند (توجه داشته باشید که قرآن تعبیر به «ذبح» می کند نه قتل) و از این مهم تر نوامیس شما به عنوان کنیزانی در چنگال دشمن بی آزرم بودند.

نه تنها در مورد بنی اسرائیل، بلکه در مورد همه اقوام و ملت ها، روز رسیدنشان به آزادی و استقلال و کوتاه شدن دست طاغوت ها، از ایام الله است که باید همواره آن را به خاطر داشته باشند، خاطره ای که توجه به آن از ارتجاع و بازگشت به وضع گذشته آن ها را حفظ می کند. آیا این درد کوچکی است که نیروی فعال يك جمعیت را از میان ببرند و زنان آن ها را بدون سرپرست، به عنوان کنیزانی در چنگال يك مشت افراد ظالم و ستمگر باقی بگذارند؟

سپس اضافه می کند که این را نیز «به خاطر بیاورید که پروردگار شما اعلام کرد: اگر شکر نعمت های مرا به جا آورید، به یقین نعمت های شما را افزون می کنم و اگر کفران کنید عذاب و مجازات من شدید است».

نکته: همان گونه که گفتیم، اضافه «ایام» به «الله»، اشاره به روزهای سرنوشت ساز و مهم زندگی انسان هاست که به دلیل عظمتش به نام «الله» اضافه شده است، و نیز به دلیل اینکه يك نعمت بزرگ الهی شامل حال قوم و ملتی شایسته و یا يك مجازات بزرگ و دردناك الهی دامن گیر ملتی سرکش و طغیانگر شده است، که در هر دو صورت شایسته تذکر و یادآوری است.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ایامُ اللّهِ، یَوْمَ یَقُومُ الْقَائِمُ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ یَوْمَ الْکَرَّةِ وَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ؛ ایام اللّهِ روز قیام مهدی موعود و روز رجعت و روز قیامت است»⁽¹⁾ و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که «ایام اللّهِ» سه روز است:

روز قیام مهدی علیه السلام و روز مرگ و روز رستاخیز.⁽²⁾

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ایامُ اللّهِ نَعْمَائُهُ وَ بَلَاءُهُ بِبَلَائِهِ سَبَّحَانَهُ؛ ایام اللّهِ (روزهای) نعمت های او و آزمایش های او به وسیله بلاءهای اوست».⁽³⁾

همان گونه که بارها گفته ایم، هرگز این گونه احادیث دلیل بر انحصار نیست، بلکه بیان قسمتی از مصداق های روشن است.

و به هر حال یادآوری روزهای بزرگ (اعم از روزهای پیروزی یا روزهای سخت و طاقت فرسا) نقش مؤثری در بیداری و هشیاری ملت ها دارد و با الهام از همین پیام آسمانی است که ما خاطره روزهای بزرگی را که در تاریخ اسلام بوده همواره گرامی و جاودان می داریم و هر سال برای تجدید این خاطره ها روزهای معینی را اختصاص می دهیم، که در آن به تاریخ گذشته بازگشته و درس های مهمی از آن می آموزیم، درس هایی که برای امروز ما فوق العاده مؤثر است.

ص: 247

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 526.

2- . همان.

3- . همان.

همچنین در تاریخ معاصر خود، به ویژه در تاریخ پرشکوه انقلاب اسلامی ایران روزهای فوق العاده ای وجود دارد که مصداق زنده «ایام الله» است و باید در هر سال خاطره آن ها را زنده کرد که آمیخته با خاطره شهیدان، رزمندگان، مجاهدان و مبارزان بزرگ است، و سپس از آن ها الهام گرفت و از میراث بزرگشان پاسداری کرد، و بر همین اساس باید این روزهای بزرگ در متن کتاب های درسی در مدارس ما و در تعلیم و تربیت فرزندان ما داخل گردد و وظیفه دگرهم (آن ها را یادآوری کن) درباره نسل های آینده نیز پیاده شود.

در قرآن مجید نیز بارها ایام الله تذکر داده شده، یعنی هم نسبت به بنی اسرائیل و هم نسبت به مسلمان ها روزهای نعمت و مجازات خاطر نشان گردیده است.

دنیا دار دردها و رنج ها

دنیا دار دردها و رنج ها (1)

در آیه ششم سوره انشقاق می خوانیم: (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ)؛ «ای انسان! تو با تلاش و رنج بسوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی کرد!».

تعبیر «کادح» در آیات فوق که اشاره به تلاش و کوشش آمیخته با رنج و زحمت است، با توجه به اینکه مخاطب آن همه انسان ها هستند، بیانگر این واقعیت است که طبیعت زندگی این جهان در هیچ مرحله ای خالی از مشکلات، ناراحتی ها، و رنج و مشقت نیست، چه این مشکلات جنبه جسمانی و بدنی داشته باشد، چه جنبه روحی و فکری و چه هر دو، و هیچ کس را بدون آن نمی بینیم.

در حدیث بسیار پر معنایی از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم:

«الرَّاحَةُ لَمْ تُخْلَقْ فِي الدُّنْيَا وَلَا لِأَهْلِ الدُّنْيَا، إِنَّمَا خُلِقَتِ الرَّاحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَلَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، وَالتَّعَبُ

ص: 248

1- . تفسیر نمونه، ج 26، ذیل آیه 6 سوره انشقاق.

وَالنَّصَبُ خُلُقًا فِي الدُّنْيَا، وَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا، وَ مَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِنْهَا جَفَنَةً إِلَّا أُعْطِيَ مِنَ الحِرْصِ مِثْلِيهَا، وَ مَنْ أَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا أَكْثَرَ، كَانَ فِيهَا أَشَدَّ فَقْرًا لِأَنَّهُ يَمْتَقِرُ إِلَى النَّاسِ فِي حِفْظِ أَمْوَالِهِ، وَ تَقْتَقِرُ إِلَى كُلِّ آيَةٍ مِنَ آيَاتِ الدُّنْيَا، فَلَيْسَ فِي غِنَى الدُّنْيَا الرَّاحَةُ؛ رَاحَتِي وَ آسَاسِي فِي دُنْيَا وَ بَرَايِ أَهْلِ دُنْيَا وَ جُودِ نَدَارِد، رَاحَتِي وَ آسَاسِي تَنهَا فِي بَهْشْتِ اسْتِ وَ بَرَايِ أَهْلِ بَهْشْتِ! رَنجِ وَ تَعَبِ فِي دُنْيَا أَفْرِيْدَه شُدِه وَ بَرَايِ أَهْلِ دُنْيَا، وَ (بِه هَمِيْن دَلِيْل) هَر كَسِي كِه پِيْمَانِه اِي اَز اَن بِه دَسْت مِي اُورِد دُو بَرَابِر اَن حِرْصِ نَصِيْبِ او مِي شُود، وَ كَسَانِي كِه اَز دُنْيَا بِيْشْتَر دَارِنْد فَقِيْرْتَرِنْد! زِيْرَا بَرَايِ حِفْظِ اَمْوَالِ خُوِيْش مَحْتَاْجِ دِيْگَرَانِ اِنْد، وَ بِه وَسَايِلِ وَ اَدْوَاتِ زِيَادِي بَرَايِ حِفْظِ اَن نِيْازْمِنْدِنْد، بِنَابَرَايِنِ فِي ثُرُوْتِ دُنْيَا نِيْز رَاحَتِي وَ جُودِ نَدَارِد.»

سپس در ادامه این حدیث فرمود:

«كَلَّا مَا تَعَبَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، بَلْ تَعَبُوا فِي الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ؛ دُوسْتَانِ خُدا هَرگِز فِي دُنْيَا بِه خَاطِرِ دُنْيَا رَنجِ نَمِي كَشِنْد، بَلَكِه رَنجِ اَن هَا فِي دُنْيَا بَرَايِ آخِرْتِ اسْت.» (1)

دورنمای زندگی دنیا

دورنمای زندگی دنیا (2)

در آیه 24 سوره یونس می خوانیم: (إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ مَثَلِ زَنْدِگِي دُنْيَا، هَمَانَنْدِ اَبِي اسْتِ كِه اَز آسْمَانِ نازل كَرْدِه اِيْم؛ كِه فِي اَن، گِيَاهَانِ (گوناگون) زَمِيْن - كِه مَرْدَمِ وَ چَهَارپَايَانِ (از اَن) مِي خُورِنْد (مِي رُويِد)؛ وَ دَرِهْمِ فَرُو مِي رُودِ تَا زَمَانِي كِه زَمِيْنِ، زِيْبَايِي خُودِ رَا يَافْتِه

ص: 249

1- . خصال صدوق، ج 1، باب الدنيا و الآخرة ككفتى الميزان، ح 95.

2- . تفسير نمونه، ج 8، ذيل آيه 24 سوره يونس.

و آراسته گردید، و اهل آن مطمئن شدند که می توانند (بی هیچ مانعی) از آن بهره مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، شب هنگام یا در روز، فرامی رسد؛ (و سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم؛) و آن چنان آن را درو می کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه آیات خود را برای گروهی که می اندیشند، شرح می دهیم!».

در این آیه ناپایداری زندگی دنیا ضمن مثال جالبی تشریح شده تا پرده های غرور و غفلت را از مقابل دیده های غافلان و طغیانگران کنار زند.

آنچه در این آیه آمده ترسیم روشن و گویایی از زندگی زودگذر و فریبنده و پرزرق و برق دنیای مادی است که نه مقام و ثروتش دوام دارد و نه امنیت و سلامت آن.

لذا در آیه بعد با يك جمله کوتاه به نقطه مقابل این گونه زندگی اشاره کرده، می فرماید: «خداوند به دارالسلام، خانه صلح و سلامت و امنیت دعوت می کند»؛ (وَ اَللّٰهُ يَدْعُو اِلٰى دَارِ اَلْسَلَامِ).

جایی که نه از این کشمکش های غارتگران دنیای مادی خبری است، نه از مزاحمت های احمقانه ثروت اندوزان از خدا بی خبر، و نه از جنگ و خون ریزی و استعمار و استثمار، و تمام این مفاهیم در کلمه دارالسلام (خانه صلح و سلامت) جمع است.

و هرگاه زندگی در این دنیا نیز شکل توحیدی و رستاخیزی به خود گیرد آن نیز تبدیل به «دارالسلام» می شود و از صورت آن «مزرعه بلادیده طوفان زده» در می آید. سپس اضافه می کند: «خدا هر کس را بخواهد (شایسته و لایق ببیند) به سوی راه مستقیم، همان راهی که به دارالسلام و مرکز امن و امان منتهی می شود، هدایت می کند»؛ (وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

يك: از آنجا که قرآن کتاب انسان سازی و تربیت است، در بسیاری از موارد برای روشن ساختن حقایق عقلی به ذکر مثال متوسل می شود و گاهی

موضوعاتی را که آغاز و انجامش سال ها طول می کشد، در يك صحنه زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسم می سازد.

بررسی تاریخ پرماجرای عمر يك انسان یا يك نسل که گاهی يك صد سال طول می کشد برای افراد عادی کار آسانی نیست، اما هنگامی که صحنه ای همانند زندگی بسیاری از گیاهان را که در چند ماه خلاصه می شود (از تولد و رشد و نمو و زیبایی، تا پژمردگی و نابودی) در مقابل او قرار دهند بسیار راحت می تواند چگونگی زندگی خود را در این آینه شفاف ببیند.

درست این صحنه را در مقابل چشم خود مجسم کنید: باغی است پر از درخت و سبزه و گیاه که همگی به ثمر نشسته و غوغای حیات در سرتاسر آن نمایان است، اما در يك شب تاریک یا يك روز روشن ناگهان ابرهای سیاه، آسمان را می پوشانند، رعد و برق و سپس طوفان و رگبارهای شدید و تگرگ های دانه درشت آن را از هر سو درهم می کوبد.

فردا که به دیدن آن باغ می رویم درختان درهم شکسته، گیاهان از هم پاشیده و پژمرده، و همه چیز را درهم به روی خاک ریخته در مقابل خود مشاهده می کنیم، آن چنان که باور نمی کنیم این همان باغ سرسبز خرمی است که دیروز به روی ما می خندید.

آری، چنین است ماجرای زندگی انسان ها به ویژه در عصر و زمان ما که گاه يك زلزله یا يك جنگ چند ساعته چنان يك شهر آباد و خرم را درهم می کوبد که چیزی جز يك ویرانه با يك مشت اجساد قطعه قطعه شده باقی نمی گذارد، و چه غافل اند مردمی که به چنین زندگی ناپایداری دل خوش کرده اند!

مزرعه دنیا، و آخرت

مزرعه دنیا، و آخرت (1)

در آیه بیستم سوره شوری می خوانیم: (مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي

ص: 251

حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ)؛ «کسی که زراعت آخرت را بخواهد، به کشت او فزونی می بخشیم (و بر محصولش می افزاییم)؛ و کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد، بهره ای از آن به او می دهیم، اما در آخرت هیچ بهره ای ندارد!».

در این آیه با يك تشبیه لطیف، مردم جهان را در برابر روزی های پروردگار و چگونگی استفاده از آن، به کشاورزانی تشبیه می کند که گروهی برای آخرت کشت می کنند و گروهی برای دنیا، و نتیجه هر يك از این دو زراعت را مشخص می کند؛ می فرماید: «کسی که زراعت آخرت را طالب باشد به او برکت می دهیم و بر محصولش می افزاییم و کسانی که فقط برای دنیا کشت کنند و تلاش و کوششان برای بهره گیری از این متاع زودگذر و فانی باشد، تنها کمی از آنچه را می طلبند به آن ها می دهیم، اما در آخرت هیچ نصیب و بهره ای نخواهند داشت».

تشبیه جالب و کنایه زیبایی است! انسان ها همگی زارع اند و این جهان مزرعه ماست، اعمال ما بذره های آن، و امکانات الهی بارانی است که بر آن می بارد، اما این بذرها بسیار متفاوت اند، محصول بعضی از آن ها نامحدود، جاودانی و درختانش همیشه خرم و سرسبز و پرمیوه، اما محصولات بعضی دیگر بسیار کم، عمرش کوتاه و زودگذر است و میوه هایی تلخ و ناگوار دارد.

تعبیر به «بیرید» (می خواهد و اراده می کند) در حقیقت اشاره به تفاوت نیت های مردم است، و مجموع آیه شرحی است درباره مواهب و روزی های پروردگار که در آیه قبل آمده، که گروهی، از این مواهب به صورت بذرهایی برای آخرت استفاده می کنند و گروهی برای تمتع دنیا.

جالب اینکه در مورد کشت کاران آخرت می گوید: (نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ)؛ «زراعت او را افزون می کنیم» ولی نمی گوید از تمتع دنیا نیز بی نصیب اند، اما در مورد کشت کاران دنیا می گوید: «مقداری از آن را که می خواهند به آن ها می دهیم»، بعد می افزاید: «در آخرت هیچ نصیب و بهره ای ندارند».

بنابراین نه دنیاپرستان به آنچه می خواهند می رسند و نه طالبان آخرت از دنیا محروم می شوند، اما با این تفاوت که گروه اول با دست خالی به سرای آخرت می روند و گروه دوم با دست های پر!

نظیر همین معنی در آیات 18 و 19 سوره اسراء به شکل دیگری آمده است:

(مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَّ لَهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا* وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا)؛ «هر کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیا) را می طلبد، آن مقدار از آن را که بخواهیم - و به هر کس اراده کنیم می دهیم؛ سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد، که در آتش سوزانش می سوزد، در حالی که نکوهیده و رانده (درگاه خدا) است، و هرکس که سرای آخرت را بطلبد و برای آن سعی و کوشش کند - در حالی که ایمان داشته باشد - چنین کسانی سعی و تلاش آن ها، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد».

تعبیر (نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ) با آنچه در آیات دیگر قرآن آمده هماهنگ است، از جمله (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا)؛ «کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر پاداش اوست»⁽¹⁾ و (لِيُؤْفِقَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ)؛ «آن ها این اعمال صالح را انجام می دهند) تا خداوند اجر و پاداش کامل به آن ها دهد و از فضلش بر (پاداش) آن ها بیفزاید»⁽²⁾.

به هر حال آیه فوق ترسیم گویایی از بینش اسلامی درباره زندگی دنیاست، دنیایی که مطلوب بالذات است و دنیایی که مقدمه جهان دیگر و مطلوب بالغیر.

اسلام به دنیا به عنوان يك مزرعه می نگرد که محصولش در قیامت چیده می شود.

تعبیراتی که در لسان روایات یا بعضی دیگر از آیات قرآن آمده تأیید و تأکیدی بر

ص: 253

1- . انعام، آیه 160.

2- . فاطر، آیه 30.

همین معناست. مثلاً در آیه 261 سوره بقره انفاق کنندگان را به بذری تشبیه می کند که از آن هفت خوشه برمی خیزد و از هر خوشه ای يك صد دانه و گاه بیشتر، این نمونه بذرافشانی آخرت است.

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می خوانیم: «وَهَلْ تَكْتُبُ النَّاسُ عَلَيَّ مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؛ آیا مردم را چیزی جز محصولات درو شده زبان های آن ها به رو در آتش می افکند؟» (1).

و در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «إِنَّ الْمَالَ وَالْبَيْنَانَ حَرْثَ الدُّنْيَا، وَالْعَمَلَ الصَّالِحَ حَرْثَ الْآخِرَةِ وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ لِأَقْوَامٍ؛ مال و فرزندان کشت دنیا هستند و عمل صالح کشت آخرت، و گاه خداوند هر دوی این ها را برای قومی جمع می کند» (2).

این نکته را نیز از آیه فوق می توان استفاده کرد که دنیا و آخرت هر دو نیاز به تلاش و سعی و کوشش دارد و هیچ کدام بی زحمت و رنج به دست نمی آید، همان گونه که هیچ بذر و محصولی بی رنج و زحمت نیست. چه بهتر که انسان با رنج و زحمتش درختی پرورش دهد که بارش شیرین و همیشگی و دائم و برقرار باشد، نه درختی که زود خزان می شود و نابود می گردد.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پایان می دهیم که فرمود: «مَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الدُّنْيَا فَفَرَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ، وَجَعَلَ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَلَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا كَتَبَ لَهُ، وَمَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الْآخِرَةَ جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَهُ وَجَعَلَ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ، وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ؛ کسی که نیتش دنیا باشد خداوند کار او را پریشان می سازد، فقر را در برابر او قرار می دهد و جز آنچه برای او مقرر شده چیزی از دنیا به چنگ نمی آورد، و کسی که نیتش سرای آخرت باشد خداوند پراکندگی او را به جمعیت مبدل

ص: 254

1- . محجة البيضاء، ج 5، ص 193 (کتاب آفات اللسان).

2- . کافی (مطابق نقل نورالثقلین، ج 4، ص 569).

می سازد و غنا و بی نیازی را در قلبش قرار می دهد، دنیا تسلیم او می شود و به سراغ او می آید» (1).

اینکه میان علما مشهور است: «الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ» در حقیقت اقتباسی از مجموع بیانات فوق است.

جامع ترین آیه اخلاقی (تربیتی و سازنده)

جامع ترین آیه اخلاقی (تربیتی و سازنده) (2)

در آیه 199 سوره اعراف می خوانیم: (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ)؛ «(به هر حال) با عفو و مدارا رفتار کن، و به کارهای شایسته دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)!».

از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده که در قرآن مجید، درباره مسائل اخلاقی آیه ای جامع تر از این آیه نیست (3).

بعضی از دانشمندان در تفسیر این حدیث چنین گفته اند که اصول فضایل اخلاقی بر طبق اصول قوای انسانی که «عقل» و «غضب» و «شهو» است در سه قسمت خلاصه می شود:

فضایل عقلی که نامش «حکمت» است و در جمله «و أمر بالعرف» (به نیکی ها و شایستگی دستور ده) خلاصه شده است.

فضایل نفسی در برابر طغیان و شهوت که نامش «عفت» است و در «خذ العفو» خلاصه گردیده است.

و تسلط بر نفس در برابر قوه غضبیه که نامش «شجاعت» است و در «أعرض عن الجاهلین» منعکس شده است.

ص: 255

1- . مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

2- . تفسیر نمونه، ج 7، ذیل آیه 199 سوره اعراف.

3- . مجمع البیان، ذیل آیه.

حدیث فوق را چه به این صورتی که مفسران گفته اند تفسیر کنیم و چه به صورت شرایط رهبر که ما عنوان کردیم، این واقعیت را بیان می کند که جمله های کوتاه و فشرده آیه فوق متضمن يك برنامه جامع و وسیع و کلی در زمینه های اخلاقی و اجتماعی است، به طوری که می توان همه برنامه های مثبت و سازنده و فضایل انسانی را در آن پیدا کرد، و به گفته بعضی از مفسران، اعجاز قرآن در شکل «فشرده گویی» آمیخته با وسعت و عمق معنی، در آیه فوق کاملاً منعکس است.

در ضمن، توجه به دو نکته لازم است: نخست این که مخاطب آیه گرچه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی همه امت و تمامی رهبران و مبلغان را شامل می شود.

و دوم این که در آیات فوق، هیچ مطلبی که مخالف مقام عصمت باشد وجود ندارد، زیرا پیامبران و معصومان نیز در برابر وسوسه های شیطان باید خود را به خدا بسپارند و هیچ کس، از لطف و حمایت خدا در برابر وساوس شیاطین و نفس بی نیاز نیست، حتی معصومان.

در بعضی از روایات نقل شده که وقتی آیه فوق نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل درباره آن توضیح خواست (که چگونه با مردم مدارا و ترك سخت گیری کند). جبرئیل گفت: نمی دانم، باید از کسی که می داند سؤال کنم، سپس بار دیگر بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: «يا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ ؛ ای محمد! خداوند به تو دستور می دهد از کسانی که به تو ستم کرده اند (هنگامی که قدرت پیدا کردی، انتقام نگیری و) گذشت نمایی و به کسانی که تو را محروم ساخته اند، عطا کنی و با کسانی که از تو بریده اند پیوند برقرار سازی».⁽¹⁾

ص: 256

1- . مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

و در حدیث دیگری نقل شده است: هنگامی که آیه فوق نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد در برابر جاهلان تحمل کند، پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت: پروردگارا! با وجود خشم و غضب چگونه می توان تحمل کرد؟ آیه دوم (وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که چنین هنگامی خود را به خدا بسپارد. (1)

ذکر این نکته نیز مناسب است که عین آیه دوم مورد بحث، در سوره فصلت، آیه 36 آمده است، تنها تفاوتی که دارد به جای (إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)، (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) می باشد. در آیه بعد راه غلبه و پیروزی بر وسوسه های شیطان را به این صورت بیان می کند: «پرهیزکاران هنگامی که وسوسه های شیطانی، آن ها را احاطه می کند به یاد خدا و نعمت های بی پایانش و به یاد عواقب شوم گناه و مجازات دردناک خدا می افتند. در این هنگام ابرهای تیره و تار وسوسه از اطراف قلب آن ها کنار می رود و راه حق را به روشنی می بینند و انتخاب می کنند»؛ (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ).

«طائف» به معنی طواف کننده است، گویا وسوسه های شیطانی همچون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند، اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد، آن ها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد، وگرنه سرانجام در برابر این وسوسه ها تسلیم می شود. اصولاً هر کسی در هر مرحله ای از ایمان و در هر سن و سال، گهگاه گرفتار وسوسه های شیطانی می شود، و گاه در خود احساس می کند که نیروی محرك شدیدی در درون جاننش آشکار شده و او را به سوی گناه دعوت می کند، این وسوسه ها و تحریک ها، به یقین در سنین جوانی بیشتر است،

ص: 257

1- نویسنده المنار حدیث فوق را تحت عنوان: روی عن جدنا الامام جعفر الصادق رضی الله عنه (از جد ما امام صادق علیه السلام نقل شده است) در جلد 9، صفحه 538 آورده است.

همچنین در محیطهای آلوده همچون محیطهای امروز که مراکز فساد در آن فراوان و آزادی نه به معنی حقیقی، بلکه به شکل بی بندوباری، همه جا را فراگرفته و بیشتر دستگاه های تبلیغاتی در خدمت شیطان و وسوسه های شیطانی هستند، فزون تر می باشد. تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرایطی، نخست فراهم ساختن سرمایه «تقوا» است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، سپس «مراقبت» و توجه به خویشتن و سرانجام پناه بردن به خدا و یاد کردن الطاف و نعمت های او، و مجازات های دردناک خطاکاران.

در روایات بارها به اثر عمیق ذکر خدا در کنار زدن وسوسه های شیطان اشاره شده است. حتی افراد بسیار باایمان و دانشمند و با شخصیت همیشه در مقابل وسوسه های شیطانی احساس خطر می کردند و از طریق مراقبت که در علم اخلاق بحث مشروحی دارد با آن می جنگیدند.

اصولاً وسوسه های نفس و شیطان همانند میکروب های بیماری زاست که در همه وجود دارند، ولی به دنبال بنیه های ضعیف و جسم های ناتوان می گردند تا در آنجا نفوذ کنند، اما کسانی که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند، این میکروب ها را از خود دفع می کنند. جمله (فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ)؛ (هنگام یاد خدا چشمانشان بینا می شود و حق را می بینند) اشاره به این حقیقت است که وسوسه های شیطانی پرده بر دید باطنی انسان می افکند، آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسد، ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنایی می بخشد و قدرت شناخت واقعیت ها را به او می دهد، شناختی که نتیجه اش نجات از چنگال وسوسه هاست.

اشاره

هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن

ارزش انسان از نظر قرآن

ارزش معنوی مرد و زن

چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟

اوصاف انسان های شایسته

الگوهای جاویدان

راست قامتان جاده توحید

انسان های آزاده و اسیر (آثار تربیتی توحید)

تعبیرات مختلف درباره «انسان» در قرآن مجید

ص: 259

در آیه 56 سوره ذاریات می خوانیم: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؛ «من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا پرستش کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)».(1)

از مهم ترین سؤالاتی که هر کس از خود می کند این است که «ما برای چه آفریده شده ایم»؟ و «هدف آفرینش انسان ها و آمدن به این جهان چیست؟».

در آیات 57 و 58 همین سوره می خوانیم: (مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطِيعُونِ * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ)؛ «هرگز از آنها روزی نمی خواهم و نمی خواهم مرا اطعام کنند! زیرا تنها خداوند روزی دهنده و صاحب قوت و قدرت است».

آیات فوق به این سؤال مهم و همگانی با تعبیرات فشرده و پرمحتوایی پاسخ می گوید و بحثی را که در آخرین آیه از آیات گذشته پیرامون تذکر و یادآوری به مؤمنان بیان شد تکمیل می کند، چراکه این از مهم ترین اصولی است که پیامبر صلی الله علیه و آله باید آن را تعقیب کند. همچنین معنی فرار به سوی خدا را که در چند آیه قبل آمده بود روشن می سازد؛ می فرماید: «من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند». من نیازی به آن ها ندارم «و هرگز از آن ها نمی خواهم که به من

ص: 261

روزی دهند و هیچ گاه نمی خواهیم مرا اطعام کنند. خداوند است که به تمام بندگان روزی می دهد و صاحب قوت و قدرت است».

این چند آیه که در نهایت اختصار و فشردگی است پرده از روی حقیقتی که همه خواهان آگاهی از آن هستند برمی دارد و ما در برابر هدفی بزرگ قرار می دهد.

توضیح: بدون شك، هر فرد عاقل و حکیمی که کاری انجام می دهد هدفی برای آن در نظر دارد، و از آنجا که خداوند از همه عالم تر و حکیم تر است، بلکه با هیچ کس قابل مقایسه نیست، این سؤال پیش می آید که او چرا انسان را آفرید؟ آیا کمبودی داشت که با آفرینش انسان برطرف می شد؟ آیا نیازی داشته که ما را برای پاسخ گویی به آن آفریده است؟! در حالی که می دانیم وجود او از هر جهت کامل و بی نهایت در بی نهایت و غنی بالذات است.

پس طبق مقدمه اول باید قبول کنیم که او هدفی داشته، و طبق مقدمه دوم باید بپذیریم که هدف او از آفرینش انسان چیزی نیست که به ذات پاکش بازگشت کند. در نتیجه باید این هدف را در بیرون ذات او جستجو کرد، هدفی که به خود مخلوقات باز می گردد و مایه کمال خود آن هاست، این از يك سو.

از سوی دیگر در آیات قرآن تعبیرهای مختلفی درباره هدف آفرینش انسان آمده است؛ در يك جا می خوانیم: (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)؛ «آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید، کدام يك از شما بهتر عمل می کنید؟» (1) در اینجا مسأله آزمایش و امتحان انسان ها از نظر «حسن عمل» به عنوان يك هدف معرفی شده است.

و در آیه دیگر آمده است: (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا)؛ «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آنها را؛

ص: 262

فرمان (و تدبیر) او در میان آنها پیوسته فرود می آید تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست و اینکه علم خدا به همه چیز احاطه دارد» (1).

و در اینجا «علم و آگاهی از قدرت و علم خداوند» به عنوان هدفی برای آفرینش آسمان ها و زمین (و آنچه در آن هاست) ذکر شده است.

در آیه دیگر می خوانیم: (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ اللَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ)؛ «و اگر پروردگارت می خواست، همه مردم را (به اجبار) «امت واحدی» (و بدون هیچ گونه اختلاف) قرار می داد، ولی آن ها همواره با هم اختلاف دارند مگر کسی را که پروردگارت رحم کند و برای همین (پذیرش رحمت) آن ها را آفریده است» (2).

براساس این آیه، رحمت الهی هدف اصلی آفرینش انسان است. اما آیه مورد بحث (56 ذاریات) تنها روی مسأله عبودیت و بندگی تکیه می کند و با صراحت تمام، آن را به عنوان هدف نهایی آفرینش جن و انسان معرفی می نماید.

اندکی تأمل در مفهوم این آیات و آنچه مشابه آن است، نشان می دهد که هیچ تضاد و اختلافی میان آن ها نیست و در واقع بعضی هدف مقدماتی، بعضی متوسط و بعضی هدف نهایی اند و بعضی نتیجه آن.

هدف اصلی همان «عبودیت» است و مسأله «علم و دانش» و «امتحان و آزمایش» اهدافی هستند که در مسیر عبودیت قرار می گیرند، و «رحمت و اسعه خداوند» نتیجه این عبودیت است.

بنابراین روشن می شود که ما همه برای عبادت پروردگار آفریده شده ایم، اما مهم این است که بدانیم حقیقت «عبادت» چیست؟ آیا تنها انجام مراسمی مانند رکوع و سجود و قیام و قعود و نماز و روزه است؟ یا حقیقتی است ماورای

ص: 263

1- . طلاق، آیه 12.

2- . هود، آیات 118 و 119.

این‌ها؟ هرچند عبادات رسمی نیز همگی واجد اهمیت اند. برای یافتن پاسخ این سؤال باید روی واژه «عبد» و «عبودیت» تکیه کرد و به تحلیل آن‌ها پرداخت.

«عبد» از نظر لغت عرب به انسانی می‌گویند که سرتاپا به مولا و صاحب خود تعلق دارد، اراده اش تابع اراده او و خواستش تابع خواست اوست، در برابر او مالک چیزی نیست و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه نمی‌دهد.

به تعبیر دیگر: «عبودیت» - آن‌گونه که در متون لغت آمده است اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است و به همین دلیل تنها کسی می‌تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست. بنابراین، عبودیت، نهایت اوج تکامل يك انسان و قرب او به خداست. عبودیت نهایت تسلیم بودن در برابر ذات پاك اوست. عبودیت، اطاعت بی‌قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه هاست و بالاخره عبودیت کامل این است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام برندارد و هرچه را که غیر اوست فراموش کند، حتی خویش را!

و این است هدف نهایی آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن، میدان آزمایشی فراهم ساخته و علم و آگاهی به انسان داده و نتیجه نهایی اش نیز غرق شدن در اقیانوس «رحمت» اوست.

فلسفه آفرینش از دیدگاه فلسفه

گفتیم کمتر کسی است که این سؤال را از خود یا از دیگران نکرده باشد که هدف از آفرینش ما چه بوده است؟ همواره گروهی متولد می‌شوند، گروهی از جهان می‌روند و برای همیشه خاموش می‌شوند، مقصود از این آمد و رفت‌ها چیست؟

به راستی اگر ما انسان‌ها روی این کره خاکی زندگی نمی‌کردیم کجای عالم

خراب می شد و چه مشکلی به وجود می آمد؟ آیا ما باید بدانیم چرا آمدیم و چرا می رویم؟ و اگر بخواهیم از این معنی آگاه شویم آیا قدرت داریم؟

و به دنبال این سؤال ها، انبوهی از سؤال های دیگر فکر انسان را احاطه می کند.

اگر این سؤال را بخواهیم بر اساس دیدگاه مادیین پاسخ دهیم، به ظاهر هیچ پاسخی برای آن وجود ندارد، چراکه ماده و طبیعت اصلاً عقل و شعوری ندارد که هدفی داشته باشد، به همین دلیل آن ها خود را از این نظر آسوده کرده و معتقد به پوچی آفرینش و بی هدفی خلقت اند! و چه زجر آور است که انسان برای جزئیات زندگی خود اعم از تحصیل و کسب و کار، و درمان و بهداشت و ورزش، هدف های دقیق و برنامه های منظمی در نظر گیرد، ولی مجموعه زندگی را پوچ و بی هدفی بداند! لذا جای تعجب نیست که گروهی از آنان هنگامی که درباره این مسائل می اندیشند از این زندگی پوچ و بی هدف سیر می شوند و دست به انتحار می زنند.

اما هنگامی که این سؤال را يك خداپرست از خود می کند هرگز با بن بست رویه رو نمی شود، زیرا از يك سو می داند خالق این جهان حکیم است، حتماً آفرینش او حکمتی داشته، هرچند ما از آن بی خبر باشیم، و از سوی دیگر هنگامی که به جزء جزء اعضای بدن خود می نگرد برای هر يك هدف و فلسفه ای می یابد. نه تنها اعضای همچون قلب و مغز و عروق و اعصاب، بلکه اعضای همانند ناخن ها، مژه ها، خطوط سرانگشت ها، گودی کف دست ها و پاها هر کدام فلسفه ای دارد که امروز همگی شناخته شده است.

چقدر ساده اندیشی است که ما برای همه این ها هدف قائل باشیم، ولی مجموع را بی هدف بدانیم!

این چه قضاوت ساده لوحانه ای است که ما برای هر يك از بناهای يك شهر فلسفه ای قائل شویم، اما برای تمام آن هیچ؟!!

آیا ممکن است مهندسی بنای عظیمی بسازد، اطاق‌ها، سالن‌ها، درها، حوض‌ها و باغچه‌ها و دکورها هر کدام روی حساب و برای منظوری ساخته شده باشد، ولی مجموعه آن بنای عظیم هیچ هدفی را تعقیب نکند؟

این هاست که به يك انسان خداپرست و مؤمن اطمینان می دهد که آفرینش او هدفی بس عظیم داشته، که باید بکوشد و با نیروی عقل و علم آن را بیابد. عجیب است که این طرفداران پوچی خلقت در هر رشته ای از علوم طبیعی وارد می شوند برای تفسیر پدیده های مختلف دنبال هدفی می گردند و تا هدف را نیابند آرام نمی نشینند، حتی حاضر نیستند وجود يك غده طبیعی کوچک را در گوشه ای از بدن بیکار بدانند، و برای پیدا کردن فلسفه وجودی آن ممکن است سال ها مطالعه و آزمایش کنند، اما وقتی به اصل آفرینش انسان می رسند با صراحت می گویند: هیچ هدفی ندارد! چه تناقض شگفت آوری؟!

به هر حال، ایمان به حکمت خداوند از يك سو، و توجه به فلسفه های اجزای وجود انسان از سوی دیگر، ما را مؤمن می سازد که هدف بزرگی از آفرینش انسان بوده است.

اکنون باید به دنبال این هدف بگردیم و تا آنجا که در توان داریم آن را مشخص سازیم و در مسیرش گام برداریم.

توجه به چند مقدمه می تواند چراغ‌ها و نورافکن هایی بسازد که این مسیر تاریک را برای ما روشن کند:

1. ما همیشه در کارهای خود هدفی داریم که این هدف معمولاً دفع کمبودها و نیازهای ماست، حتی اگر به دیگری خدمت می کنیم یا دست گرفتاری را می گیریم و از گرفتاری نجات می بخشیم و یا حتی ایثار و فداکاری می کنیم، آن ها نیز نوعی کمبود معنوی ما را برطرف می سازد و نیازهای مقدسی از ما را برآورده می کند و چون در مورد صفات و افعال خدا بیشتر اوقات گرفتار مقایسه با خود

می شویم گاه ممکن است این تصور به وجود آید که خداوند چه کمبودی داشت که با خلقت ما مرتفع می شد؟ و یا اگر در آیات فوق می خوانیم که هدف آفرینش انسان عبادت است، می گوئیم او چه نیازی به عبادت ما دارد؟

2. این طرز تفکرها ناشی از مقایسه صفات خالق و مخلوق و واجب و ممکن است.

ما به حکم اینکه وجودمان محدود است، برای رفع کمبودهایمان تلاش می کنیم و اعمالمان همه در این مسیر است، ولی دربارهٔ يك وجود نامحدود این معنی امکان پذیر نیست، باید هدف افعال او را در غیر وجود او جستجو کنیم. او چشمه ای است فیاض و مبدئی است نعمت آفرین که موجودات را در کنف حمایت خود می گیرد و آن ها را پرورش داده، از نقص به کمال می برد، و این است هدف واقعی عبودیت و بندگی ما، و این است فلسفهٔ عبادات و نیایش های ما که همگی کلاس های تربیت برای تکامل ماست.

بنابراین، نتیجه می گیریم که هدف آفرینش ما پیشرفت و تکامل هستی ماست.

3. اساساً اصل آفرینش، يك گام تکاملی عظیم است، یعنی چیزی را از عدم به وجود آوردن و از نیست هست کردن، و از صفر به مرحلهٔ عدد رساندن.

و بعد از این گام تکاملی عظیم، مراحل دیگر تکامل شروع می شود، و تمام برنامه های دینی و الهی در همین مسیر است.

در اینجا سؤالی پیش می آید که اگر هدف خلقت، جود بر بندگان است، نه سود برای آفریدگار، و این جود از طریق تکامل انسان هاست، چرا این خداوند جواد و کریم، از آغاز بندگان را کامل نیافرید تا همگی در جوار قرب او جای گیرند و از برکات نزدیکی به ذات پاکش بهره مند شوند؟

جواب این سؤال روشن است، تکامل انسانی چیزی نیست که بتوان آن را به «اجبار» آفرید، بلکه راه طولانی و درازی است که انسان ها باید با پای خود آن را طی کنند و با اراده و تصمیم و افعال اختیاری خویش، طرح آن را بریزند.

آیا اگر از کسی به اجبار و با زور سر نیزه مبلغ هنگفتی برای ساختن يك بیمارستان بگیرند این عمل هیچ اثر اخلاقی و تکامل روحی برای او دارد؟ به یقین نه، اما اگر به اراده و میل خویش، حتی يك ریال به چنین هدف مقدسی کمک کند به همان نسبت راه کمال اخلاقی را پیموده است.

از این سخن چنین نتیجه می گیریم که خداوند باید با اوامر و تکالیف و برنامه های تربیتی که به واسطه پیامبران او و نیروی عقل ابلاغ می شود، این مسیر را برای ما مشخص کند و ما با اختیار و اراده خویش این راه را بپیماییم.

باز در اینجا سؤال دیگری مطرح است: برخی هنگامی که توضیحات بالا را می شنوند می پرسند: اگر هدف از آفرینش ما تکامل انسانی، یا به تعبیر دیگر، قرب به پروردگار و حرکت وجودی ناقص به سوی وجودی بی نهایت کامل بوده، پس هدف از این تکامل چیست؟

پاسخ این سؤال نیز با این جمله روشن می شود که تکامل، هدف نهایی و یا به تعبیر دیگر: «غایة الغایات» است.

توضیح: اگر از محصلی سؤال کنیم که برای چه درس می خوانی؟ می گوید:

برای اینکه به دانشگاه راه یابم. باز اگر سؤال کنیم: دانشگاه را برای چه می خواهی؟ می گوید: برای اینکه برای مثال دکتر یا مهندس لایقی شوم.

می پرسیم: آن را برای چه می خواهی؟ می گوید: هم برای اینکه فعالیت مثبتی کنم و هم درآمد خوبی داشته باشم.

می گوئیم: درآمد خوب را برای چه می خواهی؟ می گوید: برای اینکه زندگی آبرومند و مرفهی داشته باشم. می پرسیم: زندگی مرفه و آبرومند را برای چه می خواهی؟ در اینجا می بینیم لحن سخن او عوض می شود و می گوید: خوب، برای اینکه زندگی مرفه و آبرومندی داشته باشم دیگر، یعنی همان پاسخ سابق را تکرار می کند.

این دلیل بر آن است که او به پاسخ نهایی، و به اصطلاح به «غایة الغایات» کار خویش رسیده که ماورای آن پاسخ دیگری نیست و هدف نهایی را تشکیل می دهد، این در مسائل زندگی مادی.

در زندگی معنوی نیز مطلب همین گونه است، وقتی پرسیده می شود: آمدن انبیا و نزول کتب آسمانی، و تکالیف و برنامه های تربیتی برای چیست؟

می گوئیم: برای تکامل انسانی و قرب به خدا.

و اگر سؤال کنند: تکامل و قرب به پروردگار برای چه منظوری است؟

می گوئیم: برای قرب به پروردگار! یعنی این هدف نهایی است و به تعبیر دیگر: ما همه چیز را برای تکامل و قرب به خدا می خواهیم، اما قرب به خدا را برای خودش (یعنی برای قرب به پروردگار).

دیگر بار سؤالی در اینجا مطرح می شود و آن این که در حدیثی آمده است که خداوند می فرماید: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ وَ خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ؛ من گنجی پنهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، خلاق را آفریدم تا شناخته شوم».

این حدیث با آنچه گفتید چه تناسبی دارد؟

پاسخ: گذشته از اینکه این حدیث يك خبر واحد است و در مسائل عقیدتی خبر واحد کارساز نیست، مفهوم حدیث این است که شناخت خداوند برای خلق وسیله تکامل آن هاست، یعنی من دوست داشتم فیض رحمت همه جا را بگیرد، به همین علت خلاق را آفریدم و برای سیر کمالی آن ها، راه و رسم معرفتم را به آنان آموختم، چراکه معرفت و شناخت من رمز تکامل آن هاست.

آری، بندگان باید ذات خداوند را که منبع همه کمالات است بشناسند، خود را با کمالات او تطبیق دهند، و پرتوی از آن را در وجود خویش فراهم سازند، تا

جرقه ای از آن صفات کمال و جلال در وجودشان بدرخشد. تکامل و قرب به خدا جز از طریق تخلق به اخلاق او ممکن نیست و این تخلق، فرع بر شناخت است.

با توجه به آنچه در فرازهای بالا گفتیم به نتیجه گیری نهایی نزدیک می شویم و می گوئیم: عبادت و عبودیت خدا یعنی در مسیر خواست او گام برداشتن، و روح و جان را به او سپردن، عشق او را در دل جای دادن، و خود را به اخلاق او آراستن.

و اگر در آیات فوق، «عبادت» به عنوان هدف نهایی آفرینش معرفی شده، مفهومی است که به تعبیر دیگر به عنوان «تکامل انسانی» از آن یاد می شود.

آری، انسان کامل همان بنده راستین خداست!

نظری به روایات اسلامی درباره فلسفه آفرینش انسان

تا این جا از دوره مسأله هدف خلقت انسان را تعقیب کردیم: یکی از طریق تفسیر آیات قرآن، و دیگری از طریق فلسفی، و هر دو ما را به یک نقطه رساند.

اکنون نوبت این است که از مسیر سوم، یعنی روایات اسلامی این مسأله سرنوشت ساز را دنبال کنیم. دقت در روایات زیر که بخشی از این روایات است بینش عمیق تری می دهد:

در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده که از حضرتش سؤال کردند: معنی این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چیست که فرموده است:

«اعملوا فكلّ میسر لما خلق له»: «تا می توانید عمل کنید که همه انسان ها برای هدفی که آفریده شده اند آمادگی دارند. امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُوهُ، وَ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لِيَعْبُوهُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) ، فَيَسَّرَ كُلًّا لِمَا خُلِقَ لَهُ،

فَالْوَيْلُ لِمَنْ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى؛ خداوند بزرگ جن و انس را برای این آفریده که او را عبادت و اطاعت کنند، برای این نیافریده که نافرمانی اش نمایند، و این همان است که می فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)، و چون آن ها را برای اطاعت آفریده راه را برای رسیدن به این هدف برای آنان آسان و هموار ساخته، پس وای به حال کسانی که چشم برهم گذارند و نابینایی را بر هدایت ترجیح دهند» (1).

این حدیث اشاره پر معنایی است به این حقیقت که چون خداوند انسان ها را برای هدف تکاملی آفریده، وسایل آن را از نظر تکوین و تشریح فراهم ساخته و در اختیار او گذاشته است.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: امام حسین علیه السلام در برابر اصحابش آمد و چنین فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ؛ خداوند بزرگ بندگان را نیافریده مگر به خاطر این که او را بشناسند، هنگامی که او را بشناسند عبادتش می کنند و هنگامی که بندگی او کنند از بندگی غیر او بی نیاز می شوند» (2).

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که اگر خداوند بندگان را برای عبودیت آفریده است پس چرا گروهی راه کفر را پیش می گیرند؟ آیا ممکن است اراده خداوند از هدفش تخلف پذیرد؟

کسانی که این ایراد را مطرح می کنند در حقیقت اراده تکوینی و تشریحی را با هم اشتباه گرفته اند، زیرا هدف، عبادت اجباری نیست، بلکه عبادت و بندگی همراه با اراده و اختیار است و در چنین زمینه ای هدف به صورت آماده کردن زمینه ها تجلی می کند و برای مثال هنگامی که گفته می شود: من این مسجد را

ص: 271

1- . توحید صدوق (طبق نقل المیزان، ج 18، ص 423).

2- . علل الشرایع، صدوق (طبق همان مدرک).

برای نماز خواندن مردم ساخته ام، مفهومش این است که آن را برای این کار آماده کرده ام، نه اینکه مردم را به اجبار به نماز وادارم، همچنین در موارد دیگر، مانند ساختن مدرسه برای تحصیل، و بیمارستان برای درمان، و کتابخانه برای مطالعه.

بنابراین، خداوند این انسان را برای اطاعت و بندگی آماده ساخته و هرگونه وسیله ای را اعم از عقل و عواطف و قوای مختلف، از درون، و پیامبران و کتب آسمانی و برنامه های تشریحی از برون، برای او فراهم کرده است. مسلّم است که این معنی در مؤمن و کافر یکسان است، هرچند مؤمن از امکانات بهره برداری نموده و کافر نموده است.

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که وقتی از تفسیر آیه (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) را از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: «خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَةِ؛ آن ها را برای عبودیت آفریده است».

راوی می گوید: سؤال کردم: آیا گروه خاصی منظور است یا همه مردم؟ امام علیه السلام فرمود: «همه مردم». (1)

و در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام نقل شده که وقتی تفسیر این آیه را سؤال کردند، فرمود: «خَلَقَهُمْ لِيَأْمُرَهُمْ بِالْعِبَادَةِ؛ آن ها را آفرید تا دستور عبادت به آن ها دهد». (2)

اشاره به اینکه هدف، اجبار به عبادت و بندگی نبوده، بلکه زمینه سازی برای آن بوده است و این درباره عموم مردم صادق می باشد. (3)

ص: 272

1- بحار الانوار، ج 5، ص 314، ح 7.

2- همان، ح 5.

3- از آنچه در بالا گفته شده روشن می شود که الف و لام در «الانس و الجن» برای استغراق است و شامل همه افراد می شود نه برای جنس، به طوری که فقط گروهی را شامل شود آن چنان که در بعضی از تفاسیر آمده است.

در آیه 29 سوره بقره خداوند فرموده است: (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا)؛ «او کسی است که همه آنچه را در زمین وجود دارد، برای شما آفریده».

پس از ذکر نعمت های گذشته، قرآن به یکی از بزرگ ترین نعمت هایی که خداوند به انسان داده، اشاره می کند و آن، سروری و حکومت زمین است.

آیه فوق، معنی عمیق و ارزنده ای دربر دارد و در آن، ارزش انسان از نظر قرآن معلوم شده است؛ می فرماید: ارزش انسان از همه چیز بیشتر و مقام او از تمام موجودات بالاتر است.

اینجاست که درمی یابیم خداوند انسان را برای امر بسیار پرارزش و عظیمی آفریده است، همه چیز برای او آفریده شده، آفریده شده تا مالک موجودات زمین گردد و فعال و مختار باشد.

او عالی ترین موجود در صحنه پهنای زمین، و از تمام موجودات این جهان ارزشمندتر معرفی گردیده، زیرا همه چیز برای او آفریده شده است. این تنها آیه ای نیست که این موضوع را تذکر می دهد، بلکه آیات فراوانی در قرآن می یابیم که انسان را هدف نهایی آفرینش موجودات جهان معرفی می نماید، از جمله: در آیه 13 سوره جاثیه آمده است: (وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ)؛ «او آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است همه را از جانب خویش مسخر شما ساخته...».

در اینجا مطلب از مفهوم آیه مورد بحث بالاتر رفته و موجودات آسمان ها نیز به آن اضافه گردیده است. در جای دیگر می خوانیم: (وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ)؛ «و زمین را برای مردم آفرید»، (2) و در جای دیگر می یابیم: (وَسَخَّرَ لَكُمْ

ص: 273

1- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 29 سوره بقره.

2- . الرحمن، آیه 10.

الْفَلْكَ...»، (وَ سَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ...)؛ «کشتی ها را مسخر شما ساخت...»

نهرها را نیز مسخر شما نمود... شب و روز را (نیز) مسخر شما نمود...» (1).

(وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ...)؛ «شما را بر دریاها مسلط گردانید» (2).

(وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ...)؛ «خورشید و ماه را مسخر شما قرار داد».

از این نمونه آیات در قرآن فراوان است که خداوند همه چیز را مسخر این انسان ساخته و همه را برای او آفریده است.

ارزش معنوی مرد و زن

ارزش معنوی مرد و زن (3)

خداوند در آیه 195 سوره آل عمران می فرماید: (فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ)؛ «پس پروردگارشان، درخواست آنها را پذیرفت (و فرمود:) من عمل هیچ کسی از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما از جنس یکدیگر (و پیرو یک آیین) لذا کسانی که در راه خدا هجرت کردند و از خانه های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می بخشم و آنها را در باغ های بهشتی، که از پای درختانش نهرها جاری است، وارد می کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش ها نزد خدا است».

آیه فوق همانند آیات بسیار دیگر از قرآن مجید، زن و مرد را در پیشگاه خدا

ص: 274

1- . ابراهیم، آیات 32 و 33.

2- . نحل، آیه 14.

3- . تفسیر نمونه، ج 3، ذیل آیه 195 سوره آل عمران.

و در وصول به مقامات معنوی در شرایط مشابه یکسان می شمارد و هرگز اختلاف جنسیت و تفاوت ساختمان جسمانی و به دنبال آن پاره ای از تفاوت ها در مسئولیت های اجتماعی را دلیل بر تفاوت میان این دو در مسیر تکامل انسانی نمی داند، بلکه هر دو را از این نظر کاملاً در یک سطح قرار می دهد، و لذا آن ها را باهم ذکر کرده است. این موضوع درست به آن می ماند که از نظر انضباط اداری، یک نفر را به عنوان رئیس انتخاب می کنند و دیگری را به عنوان معاون و یا عضو.

رئیس باید توانایی بیشتر و یا تجربه و اطلاعات وسیع تری در کار خود داشته باشد، ولی این تفاوت و سلسله مراتب هرگز دلیل بر این نیست که شخصیت انسانی و ارزش وجودی رئیس از معاون یا کارمندانش بیشتر است.

قرآن مجید با صراحت می گوید: (وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ)؛ (1) «ولی هر کس کار شایسته ای انجام دهد - خواه مرد یا زن - در حالی که مؤمن باشد چنین کسانی وارد بهشت می شوند و در آن روزی بی حسابی به آن ها داده خواهد شد» (و از مواهب روحانی و جسمانی آن جهان برخوردار می گردد).

و در آیه دیگر می خوانیم: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)؛ (2) «هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به طور مسلم او را حیات پاکیزه ای می بخشیم؛ و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می دادند، خواهیم داد».

این آیات و آیات فراوان دیگر در عصر و زمانی نازل شد که بسیاری از ملل دنیا در انسان بودن جنس زن تردید داشتند و آن را یک موجود نفرین شده و سرچشمه گناه و انحراف و مرگ می دانستند!

ص: 275

1- . غافر، آیه 40.

2- . نحل، آیه 97.

بسیاری از ملل پیشین حتی معتقد بودند که عبادات زن در پیشگاه خدا مقبول نیست. بسیاری از یونانی ها زن را يك موجود پلید و از عمل شیطان می دانستند.

رومی ها و بعضی از یونانی ها معتقد بودند که اصولاً زن دارای روح انسانی نیست و بنابراین روح انسانی فقط در اختیار مردان است.

جالب اینکه تا همین اواخر، علمای مسیحی در اسپانیا در این باره بحث می کردند که آیا زن مثل مرد، روح انسانی دارد و روح او بعد از مرگ، جاودان خواهد ماند یا نه؟ و پس از مباحثاتی به اینجا رسیدند که چون روح زن، برزخی است میان روح انسان و حیوان، جاویدان نیست، به جز روح مریم علیها السلام. (1)

از اینجا روشن می شود، اینکه عده ای از افراد بی اطلاع گاهی اسلام را متهم می کنند که دین مردهاست نه زن ها، چه اندازه از حقیقت دورند! به طور کلی اگر در پاره ای از قوانین اسلام به خاطر تفاوت های جسمی و عاطفی که میان زن و مرد وجود دارد تفاوت هایی از نظر مسئولیت های اجتماعی دیده می شود به هیچ وجه به ارزش معنوی زن لطمه نمی زند و از این لحاظ زن و مرد با یکدیگر تفاوتی ندارند و درهای سعادت به طور یکسان به روی هر دو باز است، چنان که در آیه مورد بحث خواندیم: (بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ)؛ «همه از يك جنس و يك جامعه هستید».

چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟

چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟ (2)

در آیه 34 سوره نساء می خوانیم: (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي

ص: 276

1- . به کتاب های «وستر مارك»، عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله، حقوق زن در اسلام و سایر کتاب های مربوط به عقاید و آراء بشری مراجعه شود.

2- . تفسیر نمونه، ج 3، ذیل آیه 34 سوره نساء.

تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَتَّبِعُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا)؛ «مردان، سرپرست و نگهبان زنان اند، بخاطر برتری هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و بخاطر هزینه هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند؛ و زنان شایسته، زنانی هستند که متواضع اند و در غیاب (همسر خود)، اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می کنند؛ و زنانی را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! و (اگر مؤثر واقع نشد،) در بستر از آنها دوری نمایید! و (اگر راهی جز شدت عمل نبود)، آنها را تنبیه کنید! و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها نجوید! (بدانید) خداوند، بلندمرتبه و بزرگ است (و قدرت او، بالاترین قدرت هاست)».

ابتدا می فرماید: (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ) .

برای توضیح این جمله باید توجه داشت که خانواده يك واحد کوچک اجتماعی است و همانند يك اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی ای که زن و مرد به صورت مشترك آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد، در نتیجه فقط یکی از آن ها باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» و تحت نظارت او باشد. قرآن در اینجا تصریح می کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود (اشتباه نشود! منظور از این تعبیر، استبداد و اجحاف و تعدی نیست، بلکه منظور، رهبری واحد منظم با توجه به مسئولیت ها و مشورت ها است).

این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان دیگری روشن است که اگر هیأتی (حتی دو نفری) مأمور انجام کاری شود حتماً باید یکی از آن دو، «رئیس» و دیگری «معاون یا عضو» باشد، وگرنه هرج و مرج در کار آن ها پیدا می شود؛ سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است.

و این موقعیت به دلیل وجود خصوصیاتی در مرد است، مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار عواطف بیشتری بهره مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.

به علاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه های زندگی، و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانۀ همسر و فرزند، این حق را به او می دهد که وظیفۀ سرپرستی به عهده او باشد.

البته ممکن است زنانی در این مسائل گفته شده، بر شوهران خود برتری داشته باشند، ولی بارها گفته ایم که قوانین به تك تك افراد و نفرات نظر ندارد، بلکه نوع و كل را در نظر می گیرد، و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگرچه زنان نیز وظایفی می توانند به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست. جمله «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» نیز اشاره به همین حقیقت است، زیرا در قسمت اول می فرماید: «این سرپرستی به دلیل تفاوت هایی است که خداوند از نظر آفرینش، براساس مصلحت نوع بشر، میان آن ها قرار داده است» و در قسمت آخر می فرماید: «و نیز این سرپرستی به علت تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداخت های مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند».

ولی ناگفته پیداست که سپردن این وظیفه به مردان، نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آن هاست و نه سبب امتیاز آن ها در جهان دیگر، زیرا این دو مورد فقط بستگی به تقوا و پرهیزکاری دارد، همان طور که شخصیت انسانی يك معاون از يك رئیس ممکن است در جنبه های مختلفی بیشتر باشد، اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون خود شایسته تر است.

(فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ)؛ در اینجا اضافه می فرماید که زنان در برابر وظایفی که در خانواده به عهده دارند دو دسته اند: دسته اول، «صالحان و درستکاران، و آن ها کسانی هستند که در برابر نظام خانواده خاضع و متعهد می باشند و نه تنها در حضور شوهر، بلکه در غیاب او، «حفظ الغیب» می کنند، یعنی چه از نظر مال، چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده، در غیاب او مرتکب خیانت نمی شوند و در برابر حقوقی که خداوند برای آن ها قائل شده و با جمله «بما حفظ الله» به آن اشاره کرده وظایف و مسئولیت های خود را به خوبی انجام می دهند».

بدیهی است که مردان موظف اند درباره این گونه زنان نهایت احترام و حق شناسی را انجام دهند. دسته دوم، زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می کنند و نشانه های ناسازگاری در آن ها دیده می شود. مردان در برابر این گونه زنان وظایف و مسئولیت هایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام شود و در هر صورت باید مراقب باشند که از حریم عدالت تجاوز نکنند. این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است:

(وَ اَلَاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ) . مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه های سرکشی و عداوت و دشمنی در آن ها آشکار می شود که قرآن در جمله فوق از آن ها چنین تعبیر می کند: «زنانی را که از طغیان و سرکشی آن ها می ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» و این گونه، زنانی را که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می گذارند، قبل از هر چیز باید با اندرزهای دوستانه و بیان نتایج سوء این گونه کارها، به راه آورد و متوجه مسئولیت خود کرد.

(وَ اُحْزِرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ)؛ «در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آن ها دوری کنید» و با این عکس العمل و بی اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آن ها آشکار سازید. شاید همین «واکنش خفیف» در روح آنان مؤثر شود.

(وَإِصْرَ رَبُّوهُنَّ). در صورتی که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسئولیت‌ها از حد بگذرد و همچنان در راه قانون شکنی با لجباجت و سرسختی گام بردارند، نه اندرزا تأثیر کند و نه جدا شدن در بستر و کم‌اعتنایی نفعی ببخشد و راهی جز «شدت عمل» باقی نماند و برای وادار کردن آن‌ها به انجام تعهدها و مسئولیت‌های خود، تنها راه، خشونت و شدت عمل باشد، در اینجا اجازه داده شده که به وسیله «تنبیه بدنی» آن‌ها را به انجام وظایف خویش وادار کنند.

اشکال: در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند؟!

پاسخ: با توجه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می‌دهند، پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، زیرا:

اولاً آیه، مسئله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه‌شناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری درباره آنان مفید واقع نشود، و اتفاقاً این، موضوع تازه‌ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که راه‌های مسالمت‌آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، به خشونت متوسل می‌شوند، نه تنها از راه ضرب، بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قائل می‌شوند که تا سر حد اعدام پیش می‌رود.

ثانیاً «تنبیه بدنی» در این جا همان طور که در کتب فقهی نیز آمده است باید ملایم و خفیف باشد به گونه‌ای که نه موجب شکستگی شود، نه مجروح شدن گردد و نه کبودی بدن.

ثالثاً روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی به نام «مازوشیسم» (آزارطلبی) هستند و گاه که این حالت در آن‌ها تشدید می‌شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است، بنابراین ممکن است ناظر به چنین

افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در مورد آنان جنبه آرام بخشی دارد و يك نوع درمان روانی است. مسلّم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حق ندارد بهانه گیری کرده، درصدد آزار زن برآید، لذا به دنبال این جمله می فرماید: (فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا)؛ «اگر آن ها اطاعت کنند به آن ها تعدی نکنید».

و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات هایی خواهند شد؟ در پاسخ می گوئیم: آری، مردان هم درست مانند زنان در صورت تخلف از وظایف مجازات می شوند، حتی مجازات بدنی، ولی چون این کار غالباً از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظف می باشد که مردان متخلف را از راه های گوناگون و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) با وظایف خود آشنا سازد.

داستان مردی که به همسر خود احجاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم شدن در برابر حق نبود و علی علیه السلام او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است.

(إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا). در پایان دوباره به مردان هشدار می دهد که از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوءاستفاده نکنند و قدرت خدا را که بالاتر از همه قدرت هاست در نظر داشته باشند (زیرا خداوند بلندمرتبه و بزرگ است).

اوصاف انسان های شایسته

اوصاف انسان های شایسته (1)

در آیات 19 تا 28 سوره معارج می خوانیم: (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ * لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ * وَالَّذِينَ

ص: 281

هُم مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْتَفِقُونَ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ)؛ (به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است، هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد)، مگر نمازگزاران، کسانی که نمازهایشان را دائماً به جا می آورند، و کسانی که در اموالشان حق معینی است برای سائل و محروم، و آن ها که به روز جزا ایمان دارند و آنها که از عذاب پروردگارشان بیمناک اند، چراکه هیچ کس از عذاب پروردگارش در امان نیست».

جمعی از مفسران و ارباب لغت، «هلوع» را به معنی «حرص» و جمعی به «کم طاقت» تفسیر کرده اند، بنابر تفسیر اول، در اینجا به سه ویژگی منفی اخلاقی در وجود این گونه انسان ها اشاره شده است: «حرص»، «جزع» و «بخل» و بنابر تفسیر دوم به دو ویژگی «جزع» و «بخل»، زیرا آیات دوم و سوم تفسیری است برای معنی «هلوع».

این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنی در این واژه جمع باشد، چراکه این دو وصف لازم و ملزوم یکدیگرند؛ بیشتر انسان حریص بخیل اند و در برابر حوادث سوء کم تحمل، و عکس آن نیز صادق است.

در اینجا سؤال هایی مطرح می شود، از جمله این که اگر خداوند انسان را برای سعادت و کمال آفریده چگونه در طبیعت او شر و بدی قرار داده است؟

وانگهی آیا ممکن است خداوند چیزی را با صفتی بیافریند و سپس آفرینش خود را مذمت کند؟ از همه این ها گذشته، قرآن در آیه 4 سوره تین باصراحت می گوید: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ)؛ «ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم».

به یقین منظور این نیست که ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بد است، بلکه کل خلقت انسان به صورت «احسن تقویم» است. همچنین آیات دیگری که

مقام والای انسان را می ستایند. این آیات با آیه مورد بحث چگونه سازگار است؟

پاسخ همه این سؤالات با توجه به يك نکته روشن می شود و آن این است که خداوند نیروها و غرایز و صفاتی در انسان آفریده که بالقوه وسیله تکامل و ترقی و سعادت او محسوب می شوند، بنابراین صفات و غرایز مزبور ذاتاً بد نیست، بلکه وسیله کمال است، اما هنگامی که همین صفات در مسیر انحرافی قرار گیرد و از آن سوء استفاده شود، مایه نکبت و بدبختی و شر و فساد خواهد بود.

برای نمونه همین «حرص» نیرویی است که به انسان اجازه نمی دهد به زودی از تلاش و کوشش بازایستد و با رسیدن به نعمتی سیر شود، این يك عطش سوزان است که بر وجود انسان مسلط می باشد؛ اگر این صفت در مسیر تحصیل علم و دانش به کار افتد و انسان، حریص در علم و یا به تعبیر دیگر: تشنه و عاشق بی قرار علم باشد، به یقین مایه کمال اوست، اما اگر این ویژگی حرص در مسیر مادیات به کار افتد مایه شر و بدبختی و بخل می شود.

به تعبیر دیگر: این صفت شاخه ای از حب ذات است و می دانیم که حب ذات چیزی است که انسان را به سوی کمال می فرستد، اما اگر در مسیر انحرافی واقع شود به سوی انحصارطلبی، بخل، حسد و مانند آن پیش می رود.

در مورد مواهب دیگر نیز مطلب همین گونه است، خداوند قدرت عظیمی در دل اتم آفریده که به یقین مفید و سودمند است، ولی اگر از این قدرت درونی اتم سوء استفاده شود و از آن بمب های ویرانگر بسازند، مایه شر و فساد خواهد بود.

با توجه به توضیحات بالا، نبود منافات میان تمام آیاتی که در قرآن مجید درباره انسان وارد شده است مشخص می شود. (1)

ص: 283

1- . توضیح دیگری تحت عنوان انسان در قرآن کریم، در جلد 8 تفسیر نمونه، ذیل آیات 11 و 12 سوره یونس آورده ایم.

سپس به صورت يك استثنا به ذكر اوصاف انسان های شایسته ضمن بیان نه صفت از اوصاف برجسته آن ها پرداخته، می گوید: «مگر نمازگزاران»؛ (إِلَّا الْمُصَلِّينَ).

«همان نمازگزارانی که نمازهای خود را تداوم می بخشند»؛ (الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ).

این نخستین ویژگی آن هاست که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند و این ارتباط از راه نماز تأمین می شود، نمازی که انسان را از فحشا و منکر باز می دارد، نمازی که روح و جان انسان را پرورش می دهد و او را همواره به یاد خدا نگه می دارد و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور، و فرورفتن در دریای شهوات، و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می شود.

بدیهی است که منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است که در اوقات معین، نماز را انجام می دهند.

اصولاً هر کار خیری آنگاه در انسان اثر مثبت می گذارد که تداوم داشته باشد، ولذا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا دَامَ وَان قَلْبُ: «محبوب ترین اعمال نزد خدا چیزی است که مداومت داشته باشد، هرچند کم باشد» (1).

قابل توجه اینکه در حدیثی از امام باقر علیه السلام درباره این آیه می خوانیم:

منظور این است که هرگاه انسان چیزی از نوافل را بر خود فرض می کند همواره به آن ادامه دهد. (2)

و در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام نقل شده که فرمود: «این آیه اشاره به

ص: 284

1- . المعجم المفهرس لألفاظ الحديث، ج 2، ص 160 (مادة دوام).

2- . نور الثقلین، ج 5، ص 415.

نافله است، و آیه (وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ) (که در چند آیه بعد آمده است) ناظر به نماز فریضه است. (1)

این تفاوت ممکن است از اینجا باشد که تعبیر «محافظة» مناسب نمازهای واجب است که آن‌ها را باید در وقت‌های معین انجام داد، اما تعبیر به «تداوم» مناسب نمازهای مستحب است، چراکه انسان می‌تواند گاهی آن‌ها را انجام دهد و گاهی ترک کند.

به هر حال بعد از ذکر نماز که بهترین اعمال و بهترین حالات مؤمنان است، به دومین ویژگی آن‌ها پرداخته، می‌افزاید: «کسانی که در اموالشان حق معلومی است»؛ (وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ).

«برای تقاضاکنندگان و محرومان»؛ (لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ).

و به این شکل، هم ارتباطشان را با خالق حفظ می‌کنند و هم پیوندشان را با خلق خدا. بعضی از مفسران معتقدند که منظور از «حق معلوم» در اینجا همان «زکات» است که مقدار معینی دارد و از مصارف آن «سائل» و «محروم» است، در حالی که می‌دانیم این سوره مکی است و حکم زکات در مکه نازل نشده بود، یا اگر نازل شده بود مقدار معین نداشت، لذا بعضی دیگر معتقدند: مراد از «حق معلوم» چیزی غیر از زکات است که انسان بر خود لازم می‌شمرد که به نیازمندان بدهد. شاهد این تفسیر حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که وقتی درباره تفسیر این آیه سؤال کردند که آیا این چیزی غیر از زکات است؟ فرمود:

«هُوَ الرَّجُلُ يُؤْتِيهِ اللَّهُ الثَّرْوَةَ مِنَ الْمَالِ، فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْأَلْفَ وَالْأَلْفَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ الْأَلْفِ وَالْأَقْلَّ وَالْأَكْثَرَ، فَيَصِلُ بِهِ رَحْمَةً، وَيَحْمِلُ بِهِ الْكُلَّ عَن قَوْمِهِ؛ آری، این درباره کسی است که خداوند ثروت و مالی به او می‌بخشد و او به مقدار هزار یا دو هزار یا سه

ص: 285

هزار یا بیشتر و کمتر از آن جدا کرده و با آن صلۀ رحم می کند و از قوم خود سختی را برمی دارد»⁽¹⁾.

تفاوت «سائل» با «محروم» این است که «سائل» حاجت خود را می گوید و تقاضا می کند، ولی «محروم» کسی است که شرم و حیا مانع تقاضای اوست، و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «محروم کسی است که در کسب و کار زحمت می کشد ولی زندگی او پیچیده شده است»⁽²⁾.

این حدیث نیز مناسب همان تفسیری است که ذکر شده، زیرا چنین اشخاصی کمتر روی سؤال دارند⁽³⁾.

به هر حال انجام این کار از يك سو اثر اجتماعی دارد و با فقر و محرومیت مبارزه می کند و از سوی دیگر روی کسانی که به آن عمل می کنند اثر اخلاقی می گذارد و قلب و جانیشان را از حرص و بخل و دنیاپرستی می شوید.

آیه بعد به سومین ویژگی آن ها اشاره کرده، می فرماید: «کسانی که به روز جزا ایمان دارند»؛ (وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ).

و درباره ویژگی چهارم می گوید: «و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک اند»؛ (وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ).

«چراکه هیچ کس را از عذاب پروردگار در امان نمی بینند»؛ (إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ). آن ها از يك سو به روز جزا ایمان دارند، و با توجه به تعبیر «یصدقون» که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، آن ها پیوسته توجه دارند که حساب و کتاب و جزایی در کار است.

ص: 286

1- نور الثقلین، ج 5، ص 417 (احادیث 25 و 27).

2- همان.

3- شرح بیشتری درباره آیه مزبور و تفسیر «سائل» و «محروم» در جلد 22، تفسیر نمونه، ذیل آیه 19 ذاریات آمده است.

بعضی از مفسران آن را به معنی «تصدیق عملی» یعنی انجام وظایف و ترک محرمات تفسیر کرده اند، ولی ظاهر آیه مطلق است، هم تصدیق علمی و هم عملی را شامل می شود، ولی از آنجا که ممکن است کسی به روز جزا ایمان داشته باشد، اما خود را مشمول مجازات نشمرد، می گوید: «آن ها هرگز خود را در امان نمی بینند»، یعنی همیشه احساس مسئولیت می کنند، حسنات خود را ناچیز و سیئات خویش را بزرگ محسوب می دارند. در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که به فرزندش نصیحت کرد و فرمود: فرزندم! «خَفِ اللَّهَ خَوْفًا أَنْتَ لَوْ أَتَيْتَهُ حَسَدًا نَاتِ أَهْلَ الْأَرْضِ لَمْ يَقْبَلْهَا مِنْكَ، وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً أَنْتَ لَوْ أَتَيْتَهُ بِسَيِّئَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ غَفَرَهَا لَكَ؛ آن چنان از خدا بترس که اگر تمام حسنات مردم روز زمین را بیاوری احتمال دهی که از تو نپذیرد! و آن چنان به او امیدوار باش که اگر تمام گناهان اهل زمین را داشته باشی احتمال دهی که تو را بیامرزد».(1)

حتی خود پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «لَنْ يَدْخَلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ، قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَّعَمِدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ؛ هیچ کس با عملش وارد بهشت نمی شود.

عرض کردند: حتی خود شما ای رسول خدا؟! فرمود: آری، من هم چنین هستم، مگر آنکه رحمت خدا شامل من شود!».

الگوهای جاویدان

الگوهای جاویدان(2)

در آیه چهارم سوره ممتحنه می خوانیم: (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ)؛ «به یقین برای شما

ص: 287

1- . جامع الاخبار، ص 113.

2- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 4 سوره ممتحنه.

سرمشق نیکویی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگامی که به قوم (مشرك) خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم؛ ما نسبت به شما کافریم؛ و میان ما و شما دشمنی و کینه آشکار شده است؛ تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید! - جز آن سخن ابراهیم که به پدرش [عمویش آزر] گفت (و وعده داد) که برای تو آمرزش طلب می کنم و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم (و اختیاری ندارم)! - پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتیم و بازگشت همه به سوی توست».

از آنجا که قرآن مجید در بسیاری از موارد برای تکمیل تعلیمات خود، از الگوهای مهمی که در میان انسان ها وجود داشته شاهد می آورد، در آیات مورد بحث نیز به دنبال نهی شدید که از دوستی با دشمنان خدا در آیات قبل شده، سخن از ابراهیم علیه السلام و برنامه او به عنوان پیشوای بزرگی که مورد احترام همه اقوام، به ویژه قوم عرب بوده به میان می آورد و می فرماید: «برای شما در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند اسوه خوبی وجود داشت»، ابراهیم علیه السلام بزرگ پیامبران، کسی که زندگی اش سرتاسر درس بندگی و عبودیت خدا، جهاد فی سبیل الله، و عشق به ذات پاک او بود، ابراهیمی که امت اسلامی از برکت دعای او و مفتخر به نام گذاری او می باشد، می تواند برای شما سرمشق خوبی در این زمینه شود. منظور از تعبیر (وَ الَّذِينَ مَعَهُ) (آن ها که با ابراهیم بودند) مؤمنانی است که او را در این راه همراهی می کردند، هرچند قلیل و اندک بودند، و این که منظور، پیامبرانی است که با او هم صدا شدند، یا انبیای معاصر او چنان که بعضی احتمال داده اند بعید به نظر می رسد، به خصوص که مناسب این است که قرآن در اینجا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به «ابراهیم»، و مسلمانان را به اصحاب و یاران او تشبیه کند. در تواریخ نیز آمده است که گروهی در بابل بعد از مشاهده معجزات ابراهیم علیه السلام

به او ایمان آوردند و در هجرت به سوی شام او را همراهی کردند، و این نشان می دهد که او یاران وفاداری داشته است. (1)

سپس در توضیح این معنی می افزاید: «آن روز که به قوم مشرک و بت پرستان گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم».

ما نه شما را قبول داریم و نه آیین و مذهبتان را، ما هم از خودتان و هم از بت های بی ارزشتان متنفریم.

و باز برای تأکید افزودند: «ما به شما کافریم»: (كَفَرْنَا بِكُمْ).

البته این کفر همان کفر برائت و بیزاری است که در بعضی از روایات ضمن برشمردن اقسام پنج گانه کفر به آن اشاره شده است.

و سومین بار برای تأکید بیشتر افزودند: «در میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است»؛ (وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا).

و این وضع همچنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید (حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ). و این گونه با نهایت قاطعیت و بدون هیچ گونه پرده پوشی اعلام جدایی و بیزاری از دشمنان خدا کردند و تصریح نمودند که این جدایی به هیچ قیمت قابل برگشت و تجدیدنظر نیست و تا ابد ادامه دارد، مگر این که آن ها مسیر خود را تغییر دهند و به راه ایمان آیند.

ولی از آنجا که این قانون کلی و عمومی در زندگی ابراهیم علیه السلام استثنایی داشته که آن نیز به علت هدایت بعضی از مشرکان صورت گرفته، به دنبال آن می فرماید: آن ها هرگونه ارتباطشان را با قوم کافر قطع کردند و هیچ سخن محبت آمیزی به آن ها نگفتند: «جز این سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آذر) وعده داد که برای تو از خدا طلب آموزش می کنم، ولی در عین حال من در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم و آموزش تنها به دست اوست». (2)

ص: 289

1- . کامل ابن اثیر، ج 1، ص 100.

2- . اصول کافی (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 302).

این درحقیقت استثنایی است از مسأله قطع هرگونه ارتباط ابراهیم علیه السلام و یارانش از بت پرستان که آن نیز دارای شرایط و مصلحت خاصی بود، زیرا قرائن نشان می دهد که ابراهیم علیه السلام احتمالاً آمادگی برای ایمان را در عمویش آزر مشاهده کرده بود، ولی آزر از این مسأله نگران بود که اگر راه توحید را پیش گیرد دوران بت پرستی او چه خواهد شد؟ ابراهیم علیه السلام به او وعده داد که در پیشگاه خدا برای تو استغفار می کنم؛ و به این وعده خود نیز عمل کرد، ولی آزر ایمان نیاورد و هنگامی که بر ابراهیم علیه السلام روشن شد که او دشمن خداست و هرگز ایمان نمی آورد دیگر برای او استغفار نکرد و با او قطع رابطه نمود.

و از آنجا که مسلمانان از این برنامه ابراهیم علیه السلام و آزر به طور اجمالی باخبر بودند و ممکن بود همین مطلب بهانه ای شود برای افرادی همچون «حاطب ابن ابی بلتعه» که با کفار سر و سری برقرار نمایند، قرآن می گوید: این استثنا در شرایط خاصی صورت گرفته و وسیله ای برای جلب آزر به ایمان بوده، نه برای اهداف دنیوی، ولذا در آیه 114 سوره توبه می فرماید: (وَ مَا كَانَ إِسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَيِّهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِثْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ)؛ «و استغفار ابراهیم برای پدرش [سرپرستش که در آن زمان عمویش آزر بود]، فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند)؛ اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست؛ به یقین، ابراهیم دلسوز و بردبار بود».

ولی جمعی از مفسران آن را استثنا از «اسوه بودن ابراهیم علیه السلام» دانسته، و گفته اند: باید در همه چیز به او اقتدا کرد، جز استغفارش برای عمویش آزر.

این معنی گرچه در کلام عده ای از مفسران آمده، ولی بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا اولاً او در همه چیز «اسوه» بود، حتی در این برنامه، چراکه اگر همان شرایط «آزر» در بعضی از مشرکان پیدا می شد اظهار محبت نسبت به آن ها برای جلب و جذبشان به سوی ایمان کار خوبی بود. ثانیاً ابراهیم علیه السلام يك پیامبر

معصوم، و از انبیای بزرگ و مجاهد بود و همهٔ افعالش سرمشق است، معنی ندارد که این مسأله را استثنا کنیم.

کوتاه سخن این که ابراهیم علیه السلام و پیروانش به طور جدی با بت پرستان مخالف بودند و باید این درس را از آن ها سرمشق گرفت، و داستان آزر شرایط خاصی داشته که اگر برای ما نیز پیدا شود قابل تأسی است.

و از آنجا که مبارزه با دشمنان خدا با این صراحت و قاطعیت، به ویژه در زمانی که آن ها از قدرت ظاهری برخوردارند جز با توکل بر ذات خدا ممکن نیست. در پایان آیه می افزاید: آن ها گفتند: پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشت نمودیم و بازگشت نهایی همه سرانجام به سوی توست. (رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ).

در حقیقت آن ها سه مطلب را در این عبارت به پیشگاه الهی عرضه داشتند:

نخست توکل بر ذات او، دوم توبه و بازگشت به سوی او، و سوم توجه به این حقیقت که رجوع نهایی همه چیز به سوی اوست که علت و معلول یکدیگرند، ایمان به معاد و بازگشت نهایی سبب توبه می شود و توبه روح توکل را در انسان زنده می کند.

نتیجه

برنامه های عملی، همیشه مؤثرترین برنامه هاست، چون عمل، از ایمان عمیق انسان به گفتارش حکایت می کند، و سخنی که از دل برآید لاجرم بر دل نشیند.

همیشه وجود الگوها و سرمشق های بزرگ در زندگی انسان ها، وسیلهٔ مؤثری برای تربیت آن ها بوده است، به همین دلیل، پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام مهم ترین شاخهٔ هدایت را با عمل خود نشان می دادند، و لذا هنگامی که سخن از «سنت» به میان می آید، گفته می شود که سنت عبارت است از «قول» و «فعل»

و «تقریر» معصوم، یعنی پیشوایان معصوم سخن و عمل و سکوتشان همه حجت و راهنماست، و نیز به همین دلیل است که عصمت در تمام پیامبران و امامان شرط است تا الگوهای در همه زمینها باشند.

قرآن نیز بر این مسأله مهم صحه گذاشته و الگوها و سرمشق هایی در همه زمینها برای مؤمنان معرفی می کند، از جمله در آیات مورد بحث که دو بار از ابراهیم علیه السلام و یارانش سخن می گوید، و در سوره احزاب، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان الگو و اسوه، به مسلمانان معرفی می نماید.

در جنگ پر مخاطره احزاب، در ایامی که مسلمانان، سخت در بوته آزمایش قرار گرفته بودند و حوادث کوبنده نیرومندترین افراد را به لرزه در می آورد، خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان الگو و اسوه ای از استقامت و ایمان و اخلاص، و آرامش در میان طوفان، معرفی می کند و البته این امر منحصر به میدان «احزاب» نبود، بلکه در همه جا پیامبر صلی الله علیه و آله سرمشق عظیمی برای مسلمانان محسوب می شد.

شعار «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَ لَا تَكُونُوا دُعَاةَ بِالسِّتِّكُمْ ؛ مردم را با اعمال خویش به سوی خدا دعوت کنید نه با زبان خود» که از حدیث امام صادق علیه السلام گرفته شده، (1) دلیل بر این است که همه مسلمانان راستین نیز خود باید الگو و اسوه برای دیگران باشند و با زبان عمل، اسلام را به دنیا معرفی کنند، که اگر این کار می شد، اسلام عالم گیر شده بود!

راست قامتان جاده توحید

راست قامتان جاده توحید (2)

در آیه 22 سوره ملك می خوانیم: (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي

ص: 292

1- . سفينة البحار، ج 2، ص 278 (ماده عمل).

2- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 22 سوره ملك.

سَوِيًّا عَلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ «آیا کسی که به رو افتاده راه می رود به هدایت نزدیک تر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟».

در اینجا افراد بی ایمان و ظالمان لجوج مغرور، به کسی تشبیه شده اند که از جاده ای ناهموار و پرپیچ و خم می گذرد، در حالی که به رو افتاده و با دست و پا، یا به روی سینه حرکت می کند، نه راه را به درستی می بیند، و نه قادر به کنترل خویشتن است، نه از موانع باخبر است و نه سرعتی دارد، کمی پیش می رود و سپس در مانده می شود.

ولی مؤمنان را به شخص راست قامتی تشبیه می کند که از جاده ای هموار و صاف، مستقیم و با سرعت و قدرت و آگاهی تمام، به راحتی پیش می رود.

چه تشبیه جالب و دقیقی که آثار آن در زندگی این دو گروه کاملاً نمایان است و با چشم خود می بینیم!

بعضی مظهر این دو گروه را پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوجهل شمرده اند، البته این ها مصداق های روشنی برای آیه فوق است، ولی عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی کند. درباره تفسیر (مُكِبًّا عَلَي وَجْهِهِ) ، احتمالات متعددی گفته شده است:

آنچه با مفهوم لغوی آن سازگارتر است همان است که در بالا گفتیم، و آن کسی است که به رو افتاده و با دست و پا و سینه به پیش می رود.

ولی بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که ایستاده راه می رود، اما سر به زیر افکنده و مسیر خود را به هیچ وجه مشاهده نمی کند.

در حالی که بعضی دیگر معتقدند: منظور کسی است که تعادل خود را حفظ نمی کند، چند گام پیش می رود، بر زمین می خورد و برمی خیزد، و این وضع پی در پی تکرار می شود.

از بعضی از کلمات راغب نیز در مفردات چنین برمی آید که منظور کسی است که تمام توجهش به وضع خویش است و از غیر خود غافل است. ولی معنی اول

به قرینهٔ مقابلهٔ با وضع مؤمنان که از آن تعبیر به «سویاً» شده است، مناسب تر به نظر می‌رسد. به هر حال دربارهٔ این که این، وضع کافر و مؤمن در آخرت است یا در هر دو جهان، دلیلی بر محدود بودن معنی آیه در دست نیست، آن‌ها هم در زندگی دنیا چنین اند و هم در آخرت.

آری، افراد بی‌ایمان چون خودخواه و خودپرست و لجوج اند و جز منافع مادی و زودگذر خویش را نمی‌بینند، و از آنجا که مسیر آن‌ها مسیر هوی پرستی است، به کسی می‌مانند که از سنگلاخی عبور می‌کند در حالی که بر سینه و دست و پا می‌خزد، اما کسانی که در پرتو ایمان از قید هوای نفس رسته اند بینشی عمیق و مسیری صاف و روشن دارند.

انسان‌های آزاده و اسیر

انسان‌های آزاده و اسیر (1)

برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند، مسألهٔ توحید و شرک، يك مسألهٔ فقط اعتقادی و ذهنی نیست، بلکه در تمام زندگی انسان اثر می‌گذارد و همه را به رنگ خود درمی‌آورد. توحید در هر قلبی جوانه زند موجب حیات آن قلب و عامل رشد و شکوفایی آن است، چراکه افق دید انسان را آن چنان گسترده می‌کند که به بی‌نهایت پیوندش می‌زند. اما به عکس، شرک، انسان را در جهانی فوق‌العاده محدود، جهان بت‌های سنگی و چوبی و یا بشرهای ضعیف بت‌گونه فرومی‌برد و دید و درک و همت و توانایی و تلاش انسان را به همین رنگ در می‌آورد و در همین ابعاد قرار می‌دهد.

در آیات 75 و 76 سورهٔ نحل می‌خوانیم: (صَدَّ رَبُّ اللَّهِ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ ۚ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ ۚ وَهُوَ كَلٌّ

ص: 294

عَلَى مَوْلَاهُ أَيُّنَمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ «خداوند مثالی زده:

برده مملوکی را که قادر به هیچ چیز نیست؛ و شخص (آزاد و با ایمانی) را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده ایم و او پنهان و آشکار از آن، انفاق می کند؛ آیا آنها یکسان اند؟! ستایش مخصوص خداست، ولی اکثر آنها نمی دانند. خداوند مثالی (دیگر) زده است: دو نفر که یکی از آن دو، گنگ مادرزاد است و قادر به هیچ کاری نیست و سربار صاحبش می باشد که او را در پی هر کاری بفرستد، کاری از پیش نمی برد؛ آیا او، با کسی که امر به عدل و داد می کند و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟».

در آیات فوق، این واقعیت در لباس مثال چنان زیبا بیان شده که رساتر از آن ممکن نیست. مشرک «أَبْكُمْ» است، گنگ است، گنگ مادرزاد، که عملش از ضعف فکر و نداشتن منطق عقلی حکایت می کند و به خاطر اسارت در چنگال شرک توانایی هیچ کار مثبتی را ندارد. (لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ).

او یک انسان آزاده نیست، بلکه اسیر چنگال خرافات و موهومات است و به دلیل همین صفات، سربار جامعه محسوب می شود، چراکه مقدرات خود را به دست بت ها و یا انسان های استعمارگر می پندارد.

او همیشه وابسته است و تا طعم توحید را که آیین آزادگی و استقلال است نچشد از این وابستگی بیرون نمی آید (وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ).

او با این طرز تفکر در هر مسیری گام بگذارد ناکام خواهد بود و به هر سو روی آورد خیری نصیبش نخواهد شد (أَيُّنَمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ).

چقدر میان یک چنین انسان کوتاه فکر و خرافی و اسیر و ناتوان و فاقد برنامه ای با انسان آزاده شجاعی که نه تنها خود، اصول دادگری را به کار می بندد، بلکه همواره در جامعه خود منادی عدل و داد است، فاصله وجود دارد!

علاوه بر این، او به دلیل داشتن تفکر منطقی، و هماهنگی با نظام توحیدی

آفرینش، همیشه بر جاده مستقیم که نزدیک ترین جاده هاست گام برمی دارد، به سرعت به مقصود می رسد و سرمایه های وجودی خویش را در راه های کج و انحرافی نابود نمی کند.

کوتاه سخن اینکه توحید و شرك تنها يك عقیده نیست، يك الگوی کامل برای تمام زندگی است، يك برنامه وسیع و گسترده است که فکر و اخلاق و عواطف و زندگی فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را دربر می گیرد و مقایسه عرب های مشرك عصر جاهلیت با مسلمانان موحد آغاز اسلام می تواند ترسیم روشنی از این دو برنامه و مسیر باشد.

همان ها که تا دیروز آن چنان گرفتار جهل و تفرقه و انحطاط و بدبختی بودند که غیر از محیط محدود مملو از فقر و فساد خود را نمی شناختند، پس از این که در وادی توحید گام نهادند، از چنان وحدت و آگاهی و قدرتی برخوردار شدند که سراسر جهان متمدن آن روز را زیر بال و پر گرفتند.

تعبیرات مختلف درباره «انسان» در قرآن مجید

تعبیرات مختلف درباره «انسان» در قرآن مجید (1)

درباره «انسان» تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است. در آیات زیادی از او به «بشر» تعبیر شده و در آیات فراوانی به انسان، و در آیاتی نیز به «بنی آدم» و عجیب اینکه در بسیاری از آیاتی که از او به انسان تعبیر شده صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است، مثلاً در آیات مورد بحث، انسان موجودی فراموش کار و حق شناس معرفی شده و در جای دیگر موجودی ضعیف (وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا) (2) و در جای دیگر موجودی ستمگر و کفران کننده (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارًا). (3)

ص: 296

1- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیات 11 و 12 سوره یونس.

2- . نساء، آیه 28.

3- . ابراهیم، آیه 34.

و در جایی دیگر بخیل (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا) (1)

و در مورد دیگر موجودی عجول (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا) (2)

و در جای دیگر کفور و کفران کننده (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا) (3)

و در مورد دیگر موجودی پر خاشگر (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا) (4)

و در جای دیگر کفور مبین و کفران کننده آشکار (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكُفُورٍ مُّبِينٍ) (5)

و در موردی دیگر موجودی کم ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت بخیل و هنگام بلا پر جزع است (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ
الْسَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا) (6)

و در جای دیگر مغرور حتی در برابر خدا (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ) (7)

و در آیه ای دیگر موجودی که هنگام نعمت طغیان می کند (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى * أَلَمْ يَرَأَ أَنَّهُ اسْتِغْنَى) (8)

همان گونه که می بینیم، «انسان» در قرآن مجید موجودی معرفی شده که دارای جنبه های منفی فراوان و نقطه های ضعف متعددی است.

آیا این همان انسانی است که خدا او را در «احسن تقویم» و «بهترین ساختمان» آفریده است؟ (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ). (9)

و همان انسانی است که خدا معلم او بوده و آنچه را نمی دانسته، به وی آموخته است؟ (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ). (10)

ص: 297

1- . اسراء، آیه 100.

2- . اسراء، آیه 11.

3- . اسراء، آیه 67.

4- . كهف، آیه 54.

5- . زخرف، آیه 15.

6- . معارج، آیات 19-21.

7- . انفطار، آیه 6.

8- . علق، آیات 6 و 7.

9- . تین، آیه 4.

10- . علق، آیه 5.

و همان انسانی که خدا به او بیان آموخته است؟ (خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ). (1)

و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگارش به سعی و تلاش واداشته است؟ (بَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا). (2)

باید دید این ها چه انسان هایی هستند که با آن همه کرامت و محبت الهی، این همه نقاط ضعف و نارسایی از خود نشان می دهند!

ظاهر این است که این بحث ها همه مربوط به انسان هایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته اند، بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته اند، نه معلمی داشته اند، نه راهنمایی و نه بیدارکننده ای، شهواتشان آزاد بوده و در میان هوس ها غوطه ور هستند.

بدیهی است که چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه های عظیم وجود خویش بهره نمی گیرد، بلکه با به کار انداختن آن ها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا در می آید، وگرنه انسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و به کار گرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت، به مرحله «آدمیت» گام می نهد و شایسته نام «بنی آدم» می شود، به جایی می رسد که به جز خدا نمی بیند. (3)

ص: 298

1- . رحمان، آیات 3 و 4.

2- . انشقاق، آیه 6.

3- . در فصل بعدی، نقش قرآن در تربیت انسان مطرح می شود تا شیوه تربیت صحیح انسان از طریق راهکارهای معنوی الهی تبیین گردد.

اشاره

تأثیر آیات قرآن بر دل های آماده

قرآن کتاب اندیشه و عمل

قرآن، هدایت و درمان

قرآن نسخه شفابخش

نفوذ فوق العاده قرآن

قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش

تلاوت قرآن همراه با تفکر

تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد

ص: 299

در آیات 124 و 125 سوره توبه می خوانیم: (وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَآمَنُوا وَهُمْ كَافِرُونَ)؛ «و هنگامی که سوره ای نازل می شود، بعضی از آنان (به افراد دیگر) می گویند: «این سوره، ایمان کدام يك از شما را افزون ساخت؟!» (به آنها بگو: (به کسانی که ایمان آورده اند، بر ایمانشان افزوده است و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحال اند. و اما کسانی که در دل هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی شان افزوده و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند».

در این دو آیه به یکی از نشانه های بارز منافقان و مؤمنان که در آیات قبل درباره آن ها بحث شده است اشاره گردیده است.

نخست می گوید: «هنگامی که سوره ای نازل می شود، بعضی از منافقان به یکدیگر می گویند: ایمان کدام يك از شما به خاطر نزول این سوره افزون شد؟».

آن ها با این سخن می خواستند عدم تأثیر سوره های قرآن و بی اعتنایی خود را به آن ها بیان کنند و بگویند: این آیات، محتوای مهم و چشمگیری ندارد و مسائلی است عادی و پیش پا افتاده!

ص: 301

اما قرآن با لحن قاطعی به آن‌ها پاسخ می‌دهد و ضمن تقسیم مردم به دو گروه، می‌گوید: «کسانی که ایمان آورده‌اند، نزول این آیات، بر ایمانشان می‌افزاید و آثار شادی و خوشحالی را در چهره‌هایشان آشکار می‌سازد، اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری نفاق و جهل و عناد و حسد است، پلیدی تازه‌ای بر پلیدی‌شان می‌افزاید و سرانجام در حال کفر و بی‌ایمانی از دنیا خواهند رفت».

چند نکته:

یک: قرآن در دو آیه بالا- بر این واقعیت تأکید می‌کند که وجود برنامه‌ها و تعلیمات حیات بخش برای سعادت یک فرد یا یک گروه، به تنهایی کافی نیست، بلکه آمادگی زمینه‌ها نیز باید به عنوان شرطی اساسی مورد توجه قرار گیرد.

آیات قرآن مانند دانه‌های حیات بخش باران است، که می‌دانیم در باغ سبزه روید و در شوره زار خس! کسانی که با روح تسلیم و ایمان و عشق به واقعیت، به آن می‌نگرند، از هر سوره، بلکه از هر آیه آن درس تازه‌ای فرامی‌گیرند که ایمانشان را پرورش می‌دهد و صفات بارز انسانیت را در آن‌ها تقویت می‌کند.

ولی کسانی که از پشت شیشه‌های تاریک لجاجت و کبر و نفاق به این آیات می‌نگرند، نه تنها از آن‌ها بهره نمی‌گیرند، بلکه بر شدت کفر و عنادشان افزوده می‌شود. به تعبیر دیگر: در برابر هر فرمان تازه‌ای نافرمانی و عصیان جدیدی می‌کنند و در مقابل هر دستوری سرکشی تازه‌ای، و در مقابل هر حقیقتی، لجاجت جدیدی، و این سبب تراکم عصیان‌ها و نافرمانی‌ها و لجاجت‌ها در وجودشان می‌شود و ریشه‌های این صفات زشت چنان در روح آنان قوی می‌گردد که سرانجام در حال کفر می‌میرند و راه بازگشت به روی آن‌ها به کلی بسته می‌شود!

و باز به تعبیر دیگر: در هیچ برنامه تربیتی، تنها «فاعلیت فاعل» کافی نیست، بلکه روح پذیرش و «قابلیت قابل» نیز شرط اساسی است.

دو: «رجس» در لغت به معنی موجود پلید و ناپاک است و به گفته «راغب» در کتاب مفردات، این پلیدی چهارگونه است: گاهی از نظر غریزه و طبع، گاهی از نظر فکر و عقل، گاهی از جهت شرع، و گاهی از تمام جهات.

البته شکی نیست که پلیدی ناشی از نفاق و لجابت و سرسختی در مقابل حق، نوعی پلیدی باطنی و معنوی است که اثر آن سرانجام در تمام وجود انسان و سخنان و کردارش آشکار می شود.

سه: جمله (وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ) با توجه به ریشه کلمه «بشارت» که به معنی خوشحالی و سروری است که آثارش در چهره انسان ظاهر شود، نشان می دهد که اثر تربیتی آیات قرآن به قدری در مؤمنان آشکار بود که به سرعت علائمش در چهره هایشان نمایان می شد.

چهار: در آیات فوق، «نفاق» و صفات زشتی که لازمه آن است، بیماری قلبی شمرده شده، و «قلب» در این گونه موارد به معنی روح و عقل است، و بیماری قلبی، در این موارد به معنی رذایل اخلاقی و انحرافات روانی است. این تعبیر نشان می دهد که اگر انسان از روحیه سالمی برخوردار باشد، هیچ يك از این صفات زشت نباید در وجود او ریشه بدواند. این گونه اخلاق همچون بیماری جسمانی برخلاف طبیعت انسان است، بنابراین آلودگی به این صفات دلیل بر انحراف از مسیر اصلی طبیعی، و نشانه بیماری روحی و روانی است.

پنج: آیات فوق درس عجیبی به همه ما مسلمانان می دهد، زیرا این واقعیت را بیان می کند که مسلمانان نخستین با نزول هر سوره ای از قرآن روح تازه ای پیدا می کردند و تربیت نوینی می یافتند، آن چنان که آثارش به سرعت در چهره هایشان نمایان می شد، در حالی که امروز افراد به ظاهر مسلمانی را می بینیم که نه تنها خواندن يك سوره در آن ها اثر نمی گذارد، بلکه ختم تمام قرآن نیز چنین است.

آیا سوره ها و آیات قرآن اثر خود را از دست داده اند یا آلودگی افکار و بیماری

دل‌ها و وجود حجاب‌ها که از اعمال سوء ما ناشی می‌شود چنین حالت بی‌تفاوتی و نفوذناپذیری را به قلب‌های ما داده است؟ باید از این حال به خدا پناه ببریم و از درگاه پاکش بخواهیم که قلبی همچون قلب مسلمانان نخستین به ما ببخشد.

قرآن کتاب اندیشه و عمل

قرآن کتاب اندیشه و عمل (1)

آیات مختلف قرآن این حقیقت را فاش می‌گوید که این کتاب بزرگ آسمانی تنها برای تلاوت نیست، بلکه هدف نهایی از آن «ذکر» (یادآوری) «تدبر» (بررسی عواقب و نتایج کار)، «انذار»، «خارج کردن انسان‌ها از ظلمات به نور» و «شفا و رحمت و هدایت» است. در آیه 50 سوره انبیاء می‌خوانیم: (وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ)؛ «این (قرآن) یادآوری پربرکتی است که (بر شما) نازل کردیم».

در آیه 29 سوره ص می‌خوانیم: (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ)؛ «این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبّر کنند».

و در آیه 19 سوره انعام آمده است: (وَ أَوْحِيَ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ)؛ «این قرآن به من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) پیام به آن‌ها می‌رسد با آن بیم دهم».

و در آیه اول سوره ابراهیم می‌فرماید: (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)؛ «این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها (ی‌شرك و ظلم و جهل) به سوی روشنائی (ایمان و عدل و آگاهی) به خواست پروردگارشان بیرون آوری». و بالاخره در آیه 82 سوره اسراء آمده است: (وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ)؛ «آیاتی از قرآن نازل می‌کنیم که مایه شفا و رحمت برای مؤمنان است». بنابراین قرآن مجید باید در متن زندگی

ص: 304

مسلمانان قرار گیرد و آن را قدوه و اسوه خویش قرار دهند، دستوراتش را موبه مو اجرا کنند و تمام خطوط زندگی خویش را با آن هماهنگ سازند. اما متأسفانه برخورد گروهی از مسلمانان با قرآن برخورد با يك مشت اوراد نامفهوم است، تنها به تلاوت سرسری می پردازند و در نهایت به تجوید و مخارج حروف و زیبایی صوت اهمیت می دهند. بیشترین بدبختی مسلمانان از همین جاست که قرآن را از شکل يك برنامه جامع زندگی خارج ساخته و تنها به الفاظ آن قناعت کرده اند. قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث باصراحت می گوید: این منافقان بیمار دل در قرآن تدبر نکردند که به این روز سیاه افتادند.

«تدبر» از ماده «دبر» (بر وزن ابر) به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی است، به عکس تفکر که بیشتر به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می شود، و به کار بردن هر دو تعبیر در قرآن مجید پر معنی است.

اما نباید فراموش کرد که بهره گیری از قرآن نیاز به نوعی خودسازی دارد، هر چند خود قرآن نیز به خودسازی کمک می کند، چراکه اگر بر دل ها قفل ها باشد، قفل هایی از هوی و هوس، کبر و غرور، لجاجت و تعصب، اجازه ورود نور حق به آن نمی دهد و در آیات مورد بحث به همین امر نیز اشاره شده است.

و چه زیبا می گوید امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ای که پیرامون صفات پرهیزکاران فرموده است:

«أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يُحَرِّثُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءً دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبُ أَعْيُنِهِمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ ؛ آن ها شب هنگام بر پا ایستاده، قرآن را به صورت شمرده و با تدبر تلاوت می کنند و جان خود را با آن محزون می سازند، داروی درد خود را از آن می گیرند، هرگاه به آیه ای رسند که در

آن تشویق است با علاقه فراوان به آن روی می آورند و با چشم جانیشان با شوق بسیار در آن خیره می شوند و آن را همواره نصب العین خود می سازند، و هرگاه به آیه ای رسند که در آن بیم و انداز است گوش های دل خود را برای شنیدنش باز کرده، فکر می کنند صدای ناله آتش سوزان دوزخ و به هم خوردن زبانه هایش در گوش جانیشان طنین انداز است» (1).

حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره فراز (أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا)

«إِنَّ لَكَ قَلْبًا وَ مَسَامِعَ، وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَ عَبْدًا فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ، وَإِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ خَتَمَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ، فَلَا يُصْلِحُ أَبَدًا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا؛ برای توفیقی است و گوش هایی (که راه نفوذ در آن است) و خداوند هرگاه بخواهد بنده ای را (به خاطر تقوایش) هدایت کند، گوش های قلب او را می گشاید، و هنگامی که غیر از این بخواهد بر گوش های قلبش مهر می نهد، به گونه ای که هرگز اصلاح نخواهد شد، و این معنی سخن خداوند است که می فرماید: (أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا). (2)

قرآن، هدایت و درمان

قرآن، هدایت و درمان (3)

در آیه 44 سوره فصلت می خوانیم: (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيًّا وَعَرَبِيًّا قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ)؛ «و اگر آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم به یقین می گفتند: «چرا آیاتش به روشنی بیان نشده؟! قرآن عجمی از پیغمبری

ص: 306

1- . نهج البلاغه، خطبه 193 (معروف به خطبه همام).

2- . نورالثقلین، ج 5، ص 41.

3- . تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیه 44 سوره فصلت.

عربی؟! بگو: «این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و شفا است؛ ولی کسانی که ایمان نمی آورند، در گوش هایشان سنگینی است و از مشاهده آن نابینا هستند؛ آنها (همچون کسانی هستند که گویی) از راه دور صدا زده می شوند».

خلاصه، آن ها بیمار دلانی هستند که هر طرحی ریخته شود و هر برنامه ای پیاده گردد از آن ایرادی می گیرند، و در برابر آن بهانه ای می تراشند، اگر عربی باشد سحر و افسونش می خوانند، و اگر عجمی باشد نامفهومش می شمزند، و اگر مخلوطی از الفاظ عربی و عجمی باشد آن را ناموزون معرفی می کنند.

باید توجه داشت که «اعجمی» از ماده «عجمه» (بر وزن لقمه) به معنی نداشتن فصاحت، و ابهام در سخن است، و «عجم» را به غیر عرب می گویند چراکه زبان آن ها را به خوبی نمی فهمند، و «اعجم» به کسی گفته می شود که مطالب را خوب ادا نمی کند (چه عرب باشد چه غیر عرب).

بنابراین، واژه «اعجمی» همان «اعجم» می باشد که با یاء نسبت همراه شده است. سپس قرآن خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می افزاید: «بگو: این کتاب آسمانی برای کسانی که ایمان آورده اند مایه هدایت و درمان است»؛ (قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً) . «اما کسانی که ایمان نمی آورند گوش هایشان سنگین است (و آن را درک نمی کنند) و بر اثر نابینایی آن را نمی بینند، درست مانند کسانی که افرادی آن ها را از راه دور صدا می زنند» و معلوم است که چنین کسانی نه می شنوند و نه می بینند.

آری، برای پیدا کردن راه، و رسیدن به مقصد، تنها وجود نور کافی نیست، چشم بینا نیز لازم است، برای تعلیم یافتن نیز تنها وجود مبلغ دانشمند و فصیح کفایت نمی کند، گوش شنوایی نیز باید باشد.

در لطافت دانه های باران و تأثیر حیات بخش آن شکی نیست، اما «در باغ سبزه روید و در شوره زار خس».

کسانی که با روح حق طلبی به سراغ قرآن می آمدند هدایت و شفا از آن می یافتند، بیماری های اخلاقی و روحی آن ها در شفاخانه قرآن درمان می شد، سپس بار سفر را می بستند و در پرتو نور هدایت قرآن با سرعت به سوی کوی دوست حرکت می کردند، اما لجوجان متعصب، و دشمنان حق و حقیقت، و آن هایی که از قبل تصمیم خود را بر مخالفت با انبیا گرفته بودند چه بهره ای می توانستند از آن بگیرند؟

آن ها همچون کوران و کرانی بودند که در نقطه دوردستی قرار داشتند، آن ها گرفتار ناشنوایی و نابینایی مضاعف بودند، هم از نظر ابزار دید و شنود و هم از نظر بعد مکان! بعضی از مفسران نقل کرده اند که اهل لغت درباره کسی که می فهمد می گویند: «انت تسمع من قریب» (تو از نزدیک می شنوی) و برای کسی که نمی فهمد می گویند: «انت تنادی من بعید» (تو از دور صدا زده می شوی که اگر همه ای نیز بشنوی مفهوم مطالب را درک نمی کنی). (1)

قرآن، نسخه شفا بخش

قرآن، نسخه شفا بخش (2)

در آیه 82 سوره اسراء خدای متعال می فرماید:

(وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا)؛ «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است، نازل می کنیم؛ ولی ستمکاران را جز خسران (وزیان) نمی افزاید».

نکته ها:

1. مفهوم کلمه «من» در «من القرآن»

می دانیم که کلمه «من» در این گونه موارد، برای تبعیض می آید، ولی از آنجا که

ص: 308

1- . تفسیر قرطبی، ذیل آیات مورد بحث.

2- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیه 82 سوره اسراء.

شفاء و رحمت، مخصوص قسمتی از قرآن نیست، بلکه اثر قطعی همه آیات قرآن است، مفسران بزرگ کلمه «مِن» را در اینجا «بیانیه» دانسته اند.

ولی بعضی این احتمال را داده اند که «مِن» در اینجا نیز به همان معنی تبعیض است و اشاره به نزول تدریجی قرآن می باشد (به خصوص که واژه «تنزل» فعل مضارع است) در این صورت معنی جمله چنین می شود: «ما قرآن را نازل می کنیم و هر بخشی از آن که نازل می شود به تنهایی مایه شفاء و رحمت است...».

2. تفاوت میان شفاء و رحمت

می دانیم که «شفاء» معمولاً در مقابل بیماری ها و عیب ها و نقص هاست، بنابراین نخستین کاری که قرآن در وجود انسان ها می کند همان پاک سازی از انواع بیماری های فکری و اخلاقی فرد و جامعه است.

پس از آن، مرحله «رحمت» فرامی رسد که مرحله تخلیق به اخلاق الهی و جوانه زدن شکوفه های فضایل انسانی در وجود افرادی است که تحت تربیت قرآن قرار گرفته اند. به تعبیر دیگر: «شفاء» اشاره به «پاک سازی»، و «رحمت» اشاره به «نوسازی» است و یا به تعبیر فلاسفه و عرفا: اولی به مقام «تخلیه» اشاره می کند و دومی به مقام «تحلیه».

3. چرا ظالمان نتیجه معکوس می گیرند؟

نه تنها در این آیه، بلکه در بسیاری دیگر از آیات قرآن می خوانیم که دشمنان حق به جای اینکه از نور آیات الهی دل و جان خود را روشن سازند و تیره گی ها را بزدايند، بر جهل و شقاوتشان افزوده می شود.

دلیل این مسأله این است که خمیرمایه وجودشان بر اثر کفر و ظلم و نفاق به شکل دیگری درآمده، لذا هر جا نور حق را می بینند به ستیز با آن بر می خیزند

و این مقابله و ستیز با حق، بر پلیدی آن‌ها می‌افزاید و روح طغیان و سرکشی را در آن‌ها تقویت می‌کند.

يك غذای نیروبخش را اگر به عالم مجاهد و دانشمند مبارزی بدهیم، از آن برای تعلیم و تربیت و یا جهاد در راه حق نیروی کافی می‌گیرد، ولی همین غذای نیروبخش را اگر به ظالم بیدادگری بدهیم، از نیروی آن برای ظلم بیشتر استفاده می‌کند، تفاوت در غذا نیست، تفاوت در مزاج‌ها و طرز تفکرهاست.

آیات قرآن طبق مثل معروف، همچون قطره‌های حیات بخش باران است که در باغ‌ها، با آن لاله می‌روید و در شوره زارها خس!

و درست به همین دلیل، برای استفاده از قرآن باید ابتدا آمادگی پذیرش را پیدا کرد، و به اصطلاح، علاوه بر فعالیت فاعل، قابلیت محل نیز شرط است.

و از این جا پاسخ این سؤال نیز روشن می‌شود: چگونه قرآن که مایهٔ هدایت است این افراد را هدایت نمی‌کند؟ پاسخ: بدون شك، قرآن مایهٔ هدایت گمراهان است، اما به يك شرط، گمراهانی که در جستجوی حق هستند، با همین انگیزه به سراغ دعوت قرآن می‌آیند و اندیشهٔ خود را برای درك حق به کار می‌گیرند.

اما متعصبان لجوج و دشمنان قسم خوردهٔ حق که با حالت صدر در صد منفی به سراغ قرآن می‌آیند به یقین بهره‌ای از آن نخواهند داشت، بلکه بر عناد و کفرشان افزوده می‌شود، چراکه تکرار عمل خلاف، عمق بیشتری در جان آدمی پیدا می‌کند.

4. يك داروی مؤثر برای همهٔ دردهای اجتماعی و اخلاقی

بدون شك، بیماری‌های روحی و اخلاقی انسان، شباهت زیادی به بیماری‌های جسمی او دارد، هر دو کشنده است، هر دو نیاز به طبیب و درمان و پرهیز دارد، هر دو گاهی سبب سرایت به دیگران می‌شود، هر دو باید ریشه‌یابی شوند و پس از شناخت ریشهٔ اصلی باید به درمان هر دو پرداخت.

هر دو گاهی به مرحله ای می‌رسند که غیرقابل علاج اند، ولی در بیشتر موارد می‌توان آن‌ها را درمان کرد.

چه تشبیه جالب و پرمعنی و پرمایه‌ای! آری، قرآن نسخه‌ی حیات بخشی است برای کسانی که می‌خواهند با جهل و کبر و غرور و حسد و نفاق به مبارزه برخیزند.

قرآن نسخه‌ی شفابخشی است برای برطرف ساختن ضعف‌ها و زبونی‌ها و ترس‌های بی‌دلیل، اختلاف‌ها و پراکندگی‌ها.

قرآن داروی شفابخشی است برای کسانی که از بیماری عشق به دنیا، وابستگی به مادیات، و تسلیم بودن بی‌قید و شرط در برابر شهوت‌ها رنج می‌برند.

قرآن نسخه‌ی شفابخشی است برای دنیایی که آتش جنگ‌ها در هر سوی آن افروخته و در زیر بار مسابقه‌ی تسلیحاتی کمرش خم شده و مهم‌ترین سرمایه‌های اقتصادی و انسانی خود را در پای غول جنگ و تسلیحات می‌ریزد.

و سرانجام، قرآن نسخه‌ی شفابخشی است برای آن‌هایی که پرده‌های ظلمانی شهوات، آن‌ها را از رسیدن به قرب پروردگار مانع شده است.

در آیه 57 سوره یونس می‌خوانیم: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ)؛ «ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست».

در آیه 44 سوره فصلت نیز می‌خوانیم: (قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً)؛ «بگو: این (قرآن) برای کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت و شفاست».

علی‌علیه‌السلام در سخن بسیار جامع خود در نهج‌البلاغه این حقیقت را با شیواترین عبارات بیان فرموده است: «فَاسْتَشْفَوْهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى أَدْوَانِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالتَّفَاقُ وَالتَّغْيِي وَالتَّضَلُّلُ؛ از این کتاب بزرگ آسمانی برای بیماری‌های خود شفا بخواهید و برای حل مشکلاتتان از آن یاری بطلبید:

چراکه در این کتاب، درمان بزرگ‌ترین دردها است: درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت».⁽¹⁾

ص: 311

و در عبارت دیگری از همان حضرت می خوانیم: «أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ ؛ آگاه باشید! در این کتاب خبرهای آینده است و بیان حوادث اقوام گذشته و درمان بیماری های شما و برنامه نظم زندگی اجتماعی شما».(1)

و در جای دیگر از همان امام بزرگ می خوانیم:

«وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَالتَّوْرُ الْمُسِينُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ وَالرِّبِّيُّ النَّاقِعُ وَالْعَصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ لَا يَعْوَجُ فَيَقَامُ وَلَا يَزِيغُ فَيَسْتَعْتَبُ وَلَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَوُلُوجُ السَّمْعِ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ ؛ کتاب خدا را محکم بگیرید، زیرا رشته ای است بسیار مستحکم، و نوری است آشکار، دارویی است شفابخش و پربرکت، و آب حیاتی است که عطش تشنگان حق را فرو می نشاند. هرکس به آن تمسک جوید او را حفظ می کند و آن کس که به دامنش چنگ زند نجاتش می بخشد، انحراف در آن راه ندارد تا نیاز به راست نمودن داشته باشد، و هرگز خطا نمی کند تا از خوانندگانش پوزش بطلبد، و تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی گوش نمی شود (و هر قدر آن را بخوانند، شیرین تر و دلپذیرتر خواهد بود). کسی که با قرآن سخن بگوید راست می گوید و کسی که به آن عمل کند گوی سبقت را از همگان می برد».(2)

این تعبیرهای رسا و گویا که نظیر آن در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر گفته های علی علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام نیست، به خوبی ثابت می کند که قرآن نسخه ای است برای سامان بخشیدن به همه نابسامانی ها و بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماری های اخلاقی و اجتماعی.

بهترین دلیل برای اثبات این واقعیت، مقایسه وضع عرب جاهلی با

ص: 312

1- . نهج البلاغه، خطبه 158.

2- . همان، خطبه 156.

تربیت شدگان مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز اسلام است. دیدیم که چگونه آن قوم خون خوار و جاهل و نادان که انواع بیماری های اجتماعی و اخلاقی سرتاپای وجودشان را فراگرفته بود، با استفاده از این نسخه شفابخش نه تنها درمان یافتند، بلکه آن چنان قوی و نیرومند شدند که ابرقدرت های جبار جهان را به زانو درآوردند. و این درست همان حقیقتی است که مسلمانان امروز آن را از یاد برده اند و به حال و روزی که می دانیم و می دانید گرفتار شده اند. تفرقه میانشان غوغا می کند، غارتگران بر منابعشان مسلط شده اند، سرنوشت شان به دست دیگران تعیین می شود، و انواع وابستگی ها آن ها را به ضعف و زبونی و ذلت کشانده است.

و این است سرانجام کار کسانی که نسخه شفابخش در خانه هاشان باشد، ولی برای شفای دردهای خود به سوی کسانی دست دراز کنند که از آن ها بیمارترند!

قرآن نه فقط شفا می بخشد، بلکه بعد از بهبودی، یعنی در دوران نقاهت، بیماران را با پیام های گوناگونش تقویت می کند، چراکه بعد از «شفا»، «رحمت» است. جالب اینکه بیشتر داروهای دردهای جسمانی اثرهای نامطلوبی روی ارگان های بدن می گذارند تا آنجا که در حدیث معروفی آمده است: «هیچ دارویی نیست مگر اینکه خود سرچشمه بیماری دیگر است»؛ (ما من دواء إلا ویهتج داء). (1)

اما این داروی شفابخش هیچ گونه اثر نامطلوبی روی جان و فکر و روح آدمی ندارد، بلکه به عکس، تمام آن خیر و برکت است.

در یکی از عبارات نهج البلاغه می خوانیم: «شفاء لا تُخشی أسقامه؛ قرآن داروی شفابخشی است که هیچ بیماری ای از آن برنمی خیزد». (2)

کافی است يك ماه خود را متعهد به پیروی از این نسخه شفابخش کنیم

ص: 313

1- . سفينة البحار.

2- . نهج البلاغه، خطبه 198.

و فرمانش را در زمینه علم و آگاهی و عدل و داد و تقوا و پرهیزکاری، اتحاد و صمیمیت، از خودگذشتگی و جهاد و... پذیرا شویم، خواهیم دید که به سرعت نابسامانی هامان سامان می یابد.

ذکر این نکته نیز ضرورت دارد که این نسخه مانند نسخه های دیگر وقتی مؤثر است که به آن عمل شود، وگرنه اگر بهترین نسخه های شفا بخش را صد بار بخوانیم و روی سر بگذاریم، ولی به آن عمل نکنیم، نتیجه ای نخواهیم گرفت.

نفوذ فوق العاده قرآن

نفوذ فوق العاده قرآن (1)

تأثیر قرآن، در قلوب و افکار، واقعیتی است انکارناپذیر، و در طول تاریخ اسلام شواهد زیادی برای این معنی دیده می شود، و به طور عملی ثابت شده که سخت ترین دل ها با شنیدن آیاتی چند، آن چنان نرم می شد که يك باره خود را به اسلام می سپرد، تنها افراد لجوج و معاند از این معنی مستثنا بودند، آنهایی که هیچ جایی برای هدایت در وجودشان نبود.

لذا در آیه 21 سوره حشر می خوانیم: (لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...); «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد».

و این ها همه نشانه جاذبه این کلام الهی است که ما نیز هنگام تلاوت آن با حضور قلب، این معنی را احساس می کنیم.

آیات آخر این سوره که مشتمل بر بخش مهمی از اسما و صفات الهی است آیاتی است فوق العاده با عظمت و الهام بخش، و درس بزرگ تربیت است برای انسان ها، چراکه به آن ها می گوید: اگر قرب خدا را می طلبید و خواهان عظمت و کمال هستید شعله ای از این صفات را در وجود خود زنده کنید.

ص: 314

در بعضی از روایات آمده است که اسم اعظم خدا، در آیات آخر سوره حشر است (1) و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنْ قَرَأَ آخِرَ الْحَشْرِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ؛ هرکس آخر سوره حشر را بخواند، گناهان گذشته و اخیر او بخشوده می شود». (2)

و باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ قَرَأَ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ - إِلَى آخِرِهَا - فَمَاتَ مِنْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيداً؛ هرکس آیات «لو انزلنا هذا القرآن» را تا آخر بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است». (3)

یکی از اصحاب می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اسم اعظم خدا سؤال کردم، فرمود: «عَلَيْكَ بِآخِرِ الْحَشْرِ وَ أَكْثَرِ قِرَائَتِهَا؛ برتوباد که آخر سوره حشر را بخوانی و زیاد بخوان!» بار دیگر همین سؤال را تکرار کردم، حضرت همان پاسخ را تکرار فرمود. (4)

حتی در حدیث آمده است: «إِنَّهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ، وَ السَّامُ الْمَوْتُ؛ این آیات شفای هر دردی است مگر مرگ». (5)

خلاصه اینکه روایات در این زمینه در کتاب های شیعه و اهل سنت فراوان است که همگی بر عظمت این آیات، و لزوم تفکر و اندیشه در محتوای آن، دلالت دارد.

قیام شبانه برای تلاوت قرآن

قیام شبانه برای تلاوت قرآن (6)

در آیات اول تا پنجم سوره مزمل خداوند خطاب به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

ص: 315

1- . مجمع البیان، ج 9، ص 267.

2- . تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 293.

3- . همان.

4- . همان.

5- . در المنثور، ج 6، ص 201.

6- . تفسیر نمونه، ج 25، ذیل آیات 1-5 سوره مزمل.

می فرماید: (يا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ * فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا * نَصَّ مَمَّهُ أَوْ أَنْقَضَ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَمِعْنَا عَلَيْنِكَ قَوْلًا تَقِيلاً)؛ «ای جامه به خود پیچیده! شب را جز کمی به پا خیز! نیمی از آن (شب) را، یا کمی از آن کم کن، یا بر نصف آن بیفز، و قرآن را با دقت و تأمل بخوان؛ چراکه ما به زودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد».

جالب اینکه مخاطب این آیات پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی نه با عنوان «یا ایها الرسول» و «یا ایها النبی»، بلکه با عنوان «یا ایها المزممل»، اشاره به اینکه اکنون دوران «جامه به خود پیچیدن» و در گوشه انزوا نشستن نیست، بلکه دوران قیام و خودسازی و آمادگی برای انجام رسالتی عظیم است. انتخاب شب برای این کار نیز به این دلیل است که اولاً چشم و گوش دشمنان در خواب است و ثانیاً کارهای زندگی تعطیل می باشد و به همین دلیل انسان آمادگی بیشتری برای اندیشه و تفکر و تربیت نفس دارد.

همچنین انتخاب «قرآن» به عنوان متن اصلی این برنامه به این علت است که تمام درس های لازم را در این زمینه دربر دارد و بهترین وسیله تقویت ایمان و استقامت و تقوا و پرورش نفوس است.

«ترتیل» که در اصل به معنی «تنظیم» و «ترتیب موزون» است، در اینجا به معنی خواندن آیات قرآن با تأنی و نظم لازم، اداء صحیح حروف، تبیین کلمات، دقت و تأمل در مفاهیم آیات، و اندیشه در نتایج آن است.

بدیهی است که چنین قرآن خواندنی می تواند به سرعت به انسان رشد و نمو معنوی، شهادت اخلاقی، و تقوا و پرهیزکاری بیخشد، و اگر بعضی از مفسران آن را به معنی خواندن نماز تفسیر کرده اند به این دلیل است که یکی از بخش های مهم نماز «تلاوت قرآن» می باشد. «قیام» نیز در جمله «قم اللیل» به معنی برخاستن، در مقابل خوابیدن است، نه فقط روی پا ایستادن است.

و اما تعبیرات مختلفی که درباره مقدار «شب زنده داری» در این آیات آمده، در حقیقت برای بیان «تخیر» است و پیامبر صلی الله علیه و آله را مخیر می کند که نیمی از شب، یا چیزی کمتر، یا چیزی بیشتر را بیدار بماند و قرآن تلاوت کند.

در مرحله اول «تمام شب» را جز مقدار کمی ذکر می کند، سپس تخفیف داده و آن را به نیمی از شب می رساند و بعد کمتر از نیم.

بعضی گفته اند: منظور، تخیر میان «دو سوم» و «نصف» و «یک سوم» شب است، به قرینه آیه ای که در آخر همین سوره آمده که می فرماید: (إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ).

همچنین از همین آیه آخر سوره به خوبی استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در این قیام شبانه، تنها نبود، بلکه گروهی از مؤمنان نیز در این برنامه خودسازی و تربیتی و آمادگی، همگام و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و او را به عنوان اسوه و الگویی در این راه پذیرفته بودند.

بعضی از مفسران گفته اند که منظور از جمله (قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا) این است که تمام شب ها را جز بعضی از شب ها به پا خیز، و این استثنا در اجزای شب نیست، بلکه در افراد شب هاست. ولی این تفسیر با توجه به مفرد بودن «لیل» و تعبیر به نصف و کمتر از آن، درست به نظر نمی رسد.

سپس «هدف نهایی» این دستور سخت و مهم را چنین بیان می کند:

«ما به زودی سخنی سنگین را به تو القا خواهیم کرد»؛ (إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا) گرچه مفسران در تفسیر «قول ثقیل» هر کدام بیانی دارند که ناظر به یکی از ابعاد مسأله است، ولی چنین به نظر می رسد که سنگین بودن این قول که منظور از آن، بدون شك، قرآن مجید است، از جهات و ابعاد مختلف است:

از نظر محتوا، و مفهوم آیات؛

از نظر تحمل آن برای قلوب و دل ها، تا آنجا که خود قرآن می گوید: (لَوْ أَنزَلْنَاهَا

هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ)؛ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد»؛(1)

سنگین از نظر وعده ها، وعیدها و بیان مسئولیت ها؛

از نظر تبلیغ و مشکلات راه دعوت؛

سنگین در ترازوی عمل و در عرصه قیامت؛

و بالاخره سنگین از نظر برنامه ریزی و اجرای کامل آن.

آری، خواندن قرآن گرچه سهل و آسان و زیبا و دلنشین است، ولی تحقق بخشیدن به مفاد آن به همان نسبت سنگین و مشکل می باشد، به ویژه در آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و قیام او در مکه که محیط را ابرهای تیره و تاریک و بت پرستی و خرافات فراگرفته بود و دشمنان متعصب و لجوج و بی رحم در برابر او دست به دست هم داده بودند، ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران اندکش با استمداد از تربیت قرآن مجید، و یاری گرفتن از نماز شب و استفاده از تقرب به ذات پاک پروردگار، توانستند بر تمام این مشکلات فائق آیند و بار این «قول ثقیل» را بر دوش کشند و به منزل مقصود برسانند.

نکته ها:

1. قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش

گفتیم که گرچه مخاطب این آیات، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی ذیل سوره نشان می دهد که مؤمنان نیز در این برنامه با آن حضرت همگام بودند. اکنون سخن در این است که آیا این قیام و شب زنده داری در اوایل دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بر همگان واجب بوده است یا نه؟

ص: 318

بعضی از مفسران معتقدند که این امر واجب بوده، اما بعداً آیه آخر سوره این حکم را نسخ کرده، و فاصله آن حدود یک سال بوده است.

حتی بعضی معتقدند که این حکم قبل از تشریح نمازهای پنج گانه بوده، و پس از این که نمازهای پنج گانه تشریح شد، این حکم نسخ گردید.

ولی همان طور که مرحوم «طبرسی» نیز در مجمع البیان آورده، در ظاهر آیات این سوره چیزی که دلیل بر «نسخ» باشد به چشم نمی خورد و بهتر این است که گفته شود: این قیام و عبادت، مستحب و سنت مؤکد بوده و هرگز جنبه و جوب نداشته است، جز در مورد شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که طبق بعضی از آیات دیگر قرآن، نماز شب بر او واجب بوده است، و مانعی ندارد که این مسأله برای پیامبر صلی الله علیه و آله واجب باشد و برای مسلمین مستحب. از این گذشته، آنچه در آیات فوق آمده منحصر به «نماز شب» نیست، چراکه نماز شب نیمی از شب، یا دو ثلث از شب و یا حتی یک ثلث از شب را نیز اشغال نمی کند، آنچه در آیه مطرح است قیام برای ترتیل قرآن است.

بنابراین، در اوایل کار، این حکم به صورت مستحب مؤکد بوده و بعد تخفیف داده شده است و با توجه به اینکه در آغاز هر کاری به ویژه در اوایل یک انقلاب بزرگ همیشه توان و نیروی بیشتری لازم است، جای تعجب نیست که یک چنین دستور فوق العاده به پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان داده شده باشد که قسمت زیادی از شب را بیدار بمانند و با محتوای این برنامه جدید و تعلیمات انقلابی آن آشنا شوند و علاوه بر آگاهی، خود را از نظر روحی برای پیاده کردن آن بسازند.

2. معنی «ترتیل»

آنچه در آیات فوق روی آن تکیه شده قرائت قرآن نیست، بلکه «ترتیل» است. در تفسیر «ترتیل» روایاتی از معصومین علیهم السلام نقل شده که هر کدام به یکی از ابعاد وسیع آن اشاره می کند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «بَيِّنُهُ بَيَانًا وَلَا تَهْدُهُ هَذَا الشَّعْرَ، وَلَا تَنْشُرُهُ نَثْرَ الرَّمْلِ، وَلَكِنْ أَقْرِعْ بِهِ الْقُلُوبَ الْقَاسِيَةَ، وَ لَا يَكُونَنَّ هَمُّ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ». «ترتیل» یعنی آن را به طور روشن بیان کن؛ نه مانند اشعار، سریع و پشت سرهم بخوان، و نه مانند دانه های شن آن را پراکنده ساز، چنان بخوان که دل های سنگین را با آن بکوبی و بیدار کنی، هرگز هدف شما این نباشد که حتماً به آخر سوره برسید (مهم این است که محتوای آیات را درک کنید). (1)

در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام در تفسیر «ترتیل» می خوانیم:

«إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَاسْأَلِ اللَّهَ الْجَنَّةَ، وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ وَقْتِي أَوْ كُنَّارِ آيَةٍ أَوْ مِي غَذْرِي كَهْ دَرِ أَنْ نَامِي أَوْ بَهْشْتِ اسْتِ تَوْقِفْ كُنْ وَ أَوْ خُدَا بَهْشْتِ رَا بَطْلَبْ (وَ خُودِ رَا بَرَايِ أَنْ بَسَاز) وَ هَنْگَامِي كَهْ أَوْ آيَةٍ أَوْ مِي غَذْرِي كَهْ دَرِ أَنْ نَامِ دُوزَخِ اسْتِ أَوْ أَنْ بَهْ خُدَا پَنَاهِ بَرِ وَ خُويْشْتِنِ رَا أَوْ دُورِ بَدَارِ». (2)

و در روایت دیگری از همان امام علیه السلام آمده که در تفسیر «ترتیل» فرموده است:

«هُوَ أَنْ تَتَمَكَّثَ فِيهِ وَ تُحَسِّنَ بِهِ صَوْتَكَ؛ تَرْتِيلُ أَيْنِ اسْتِ كَهْ دَرِ آيَاتِ مَكْثِ كُنِي وَ بَا صَدَايِ خُوبِ أَنْ رَا بَخَوَانِي». (3)

و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت چنین نقل شده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذْرَمَةً، وَلَكِنْ يُرْتَلُّ تَرْتِيلاً، فَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ وَقَفْتَ عِنْدَهَا وَتَعَوَّذْتَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ قُرْآنَ رَا سُرِيْعَ وَ تَنْدِ نَبَايْدِ خَوَانْدِ، بَلَكَهْ بَايْدِ بَا تَرْتِيلِ خَوَانْدِ، هَرْگَاهِ أَوْ آيَةٍ أَوْ مِي غَذْرِي كَهْ دَرِ أَنْ سَخْنِي أَوْ دُوزَخِ اسْتِ تَوْقِفْ مِي كُنِي وَ أَوْ آتْشِ دُوزَخِ بَهْ خُدَا پَنَاهِ مِي بَرِي». (4)

ص: 320

1- . مجمع البيان، ج 10، ص 378؛ اصول کافی، ج 2، باب «ترتیل القرآن بالصوت الحسن».

2- . همان.

3- . همان.

4- . نورالثقلین، ج 5، ص 447.

و بالا-خره در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت آیات را از یکدیگر جدا می کرد و صدای خود را می کشید. (1)

این روایات و روایات دیگری که به همین مضمون در اصول کافی، نورالتقلین، در المنثور و سایر کتب حدیث و تفسیر نقل شده، همگی گواه بر این حقیقت است که نباید آیات قرآن را به عنوان الفاظی خالی از محتوا و پیام، تلاوت کرد، بلکه باید به تمام اموری که تأثیر آن را در خواننده و شنونده عمیق می سازد توجه داشت و فراموش نکرد که این پیام الهی است و هدف، تحقق بخشیدن به محتوای آن است.

ولی متأسفانه امروز بسیاری از مسلمانان از این واقعیت فاصله گرفته و از قرآن تنها به الفاظی اکتفا نموده اند و همشان فقط ختم سوره و ختم قرآن است، بی آنکه بدانند این آیات برای چه نازل شده و چه پیامی را ابلاغ می کند. درست است که الفاظ قرآن نیز محترم، و خواندن آن دارای فضیلت است، ولی نباید فراموش کرد که این الفاظ و تلاوت، مقدمه بیان محتواست.

هرچه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید

هرچه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید (2)

در آیه بیستم سوره مزمل می خوانیم: (... فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ...); «... اکنون آنچه برای شما میسر است، قرآن بخوانید. او می داند که به زودی گروهی از شما بیمار می شوند و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می روند و گروهی

ص: 321

1- . مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

2- . تفسیر نمونه، ج 25، ذیل آیه 20 سوره مزمل.

دیگر در راه خدا جهاد می کنند (و از تلاوت قرآن باز می مانند)، پس آنچه برای شما ممکن است از آن تلاوت کنید...».

این آیه که طولانی ترین آیه این سوره است شامل مسائل بسیاری است که محتوای آیات گذشته را تکمیل می کند.

درباره اینکه این آیه ناسخ دستور آیات آغاز این سوره است، یا توضیح و تفسیری برای آن، و همچنین درباره اینکه آیا این آیه در مکه نازل شده یا در مدینه، میان مفسران گفتگو بسیار است. پاسخ این سؤال ها بعد از تفسیر آیه روشن خواهد شد.

نخست می فرماید: «پروردگارت می داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیک دوسوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می خیزند، چگونه خداوند از آن آگاه نباشد، در حالی که اندازه گیری شب و روز به دست اوست؟!».

این آیه اشاره به همان دستوری است که در آغاز سوره به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده، تنها چیزی که در اینجا اضافه دارد این است که گروهی از مؤمنان نیز در این عبادت شبانه، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی می کردند (به عنوان يك حکم استحبابی و یا احتمالاً يك حکم وجوبی، زیرا شرایط آغاز اسلام ایجاب می کرد که آن ها با تلاوت قرآن که در بردارنده انواع درس های عقیدتی و عمل و اخلاقی است و همچنین با عبادات شبانه، خود را بسازند و آماده تبلیغ اسلام و دفاع از آن شوند).

ولی به گونه ای که از بعضی روایات استفاده می شود جمعی از مسلمانان در نگه داشتن حساب «ثلث» و «نصف» و «دو ثلث» گرفتار اشکال و دردسر می شدند (چراکه وسیله سنجش زمان در آن عصر وجود نداشت) و به همین علت ناچار احتیاط می کردند. این امر سبب می شد که گاهی تمام شب را بیدار بمانند و مشغول عبادت باشند، تا آنجا که پاهای آن ها بر اثر قیام شبانه ورم کرد! لذا

خداوند این حکم را برای آن ها تخفیف داد و فرمود: «او می داند که شما نمی توانید مقدار گفته شده را دقیق اندازه گیری کنید، به همین علت شما را بخشید، اکنون آن مقداری که از قرآن برای شما میسر است تلاوت کنید»: (عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ).

«لن تحصوه» از ماده «احصاء» به معنی شماره کردن است، یعنی شما نمی توانید شب را از نظر مقدار دو ثلث و نصف و يك ثلث به طور دقیق تعیین کنید، و به زحمت می افتید. بعضی نیز گفته اند: منظور این است که شما نمی توانید بر این کار در تمام ایام سال مداومت کنید.

حتی امروز نیز که با وسایلی می توان به موقع از خواب بیدار شد، تعیین دقیق این مقادیر، در تمام طول سال، به ویژه با تفاوت مستمر شب و روز، کار آسانی نیست. جمله «تاب علیکم» را غالب مفسران به معنی «تخفیف این تکلیف» ذکر کرده اند، نه به معنی «توبه از گناه».

این احتمال نیز وجود دارد که وقتی حکم وجوب برداشته شود گناهی صورت نمی پذیرد، در نتیجه همچون آمرزش الهی خواهد بود.

درباره اینکه منظور از جمله (فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ)؛ «آنچه از قرآن برای شما میسر است بخوانید» چیست، گفتگو بسیار است: جمعی آن را به نماز شب تفسیر کرده اند، که در لابه لای آن حتماً آیات قرآن خوانده می شود، و بعضی گفته اند:

منظور همان تلاوت قرآن است هر چند در اثناء نماز نباشد، سپس بعضی مقدار آن را به پنجاه آیه، و بعضی به يك صد آیه، و بعضی دویست آیه، تفسیر کرده اند، ولی هیچ يك از این اعداد دلیل خاصی ندارد، بلکه مفهوم آیه این است که هر مقداری که انسان به زحمت نمی افتد از قرآن بخواند.

بدیهی است که منظور از «تلاوت قرآن» در اینجا تلاوتی است به عنوان درس و فراگیری برای خودسازی و پرورش ایمان و تقوا.

سپس به بیان دلیل دیگری برای این تخفیف پرداخته، می افزاید: «خداوند می داند که گروهی از شما بیمار می شوند، و گروهی دیگر برای تحصیل معاش و ابتغاء فضل الهی راهی سفر می گردند و گروه دیگری در راه خدا جهاد می کنند، و این امور مانع خواهد شد که عبادات شبانه را در نصابی که پیش تر تعیین شده به طور مداوم انجام دهند» و همین سبب دیگری برای تخفیف این برنامه است، لذا بار دیگر تکرار می کند: «حال که چنین است آن مقدار که برای شما ممکن است و توانایی دارید در شب از قرآن تلاوت کنید»؛ (فَأَقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ) .

روشن است که ذکر بیماری، مسافرت های ضروری، و جهاد فی سبیل الله، سه مثال برای عذرهای موجه است، ولی منحصر به این ها نیست. منظور این است که چون خداوند می داند شما گرفتار مشکلات مختلف زندگی در روز خواهید شد و این، مانع تداوم آن برنامه سنگین است، به شما تخفیف داده است.

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا این حکم آنچه را که در آغاز سوره آمده، نسخ می کند؟ یا استثنایی برای آن است؟ ظاهر آیات، نسخ حکم سابق می باشد، درحقیقت لازم بود این برنامه مدتی اجرا شود که اجرا شد، و منظور از این حکم که جنبه موقت و فوق العاده داشت حاصل گردید و بعد از پایان این مدت به صورت خفیف تری باقی ماند، زیرا ظاهر آیه این است که به دلیل وجود معذورین، این حکم درباره همه تخفیف داده شده، نه فقط درباره گروه معذور، بنابراین نمی تواند استثنا باشد بلکه باید نسخ باشد (دقت کنید).

در اینجا سؤال دیگری پیش می آید: آیا تلاوت مقدار ممکن از قرآن که در این آیه دو بار به آن امر شده، واجب است یا جنبه مستحب دارد؟ بعضی گفته اند: به یقین مستحب است، و بعضی احتمال و جوب داده اند، چراکه تلاوت قرآن موجب آگاهی از دلایل توحید، ارسال رسل، اعجاز این کتاب آسمانی، و فراگیری سایر واجبات دین می شود، بنابراین تلاوت قرآن مقدمه واجب است و واجب می باشد.

ولی باید توجه داشت که در این صورت لازم نیست قرآن را شبانه بخوانند و یا در اثناء نماز شب، بلکه بر هر مکلفی واجب است که به مقدار لازم برای تعلیم و تربیت، و آگاهی بر اصول و فروع اسلام، و همچنین حفظ قرآن و رساندن آن به نسل های آینده آن را تلاوت کند، بدون اینکه وقت و زمان خاصی در آن مطرح باشد.

ولی حق این است که ظاهر امر در جمله «فاقرءوا...» وجوب است، چنان که در اصول فقه بیان شده، مگر اینکه گفته شود این «امر» به قرینه «اجماع فقهاء بر عدم وجوب» يك امر استحبابی است، و نتیجه این می شود که در آغاز اسلام به علت وجود شرایطی این تلاوت و عبادت شبانه واجب بوده، سپس هم از نظر مقدار و هم از نظر حکم تخفیف داده شده و به صورت يك حکم استحبابی، آن هم به مقدار میسور درآمده است، ولی به هر حال وجوب نماز شب بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا آخر عمر ثابت ماند (به قرینه سایر آیات قرآن و روایات).

در روایتی از امام باقر علیه السلام نیز می خوانیم: حکم مربوط به دو ثلث از شب، یا نیمی از آن، و یا ثلث آن، منسوخ شده و به جای آن (فَأَقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ) قرار گرفته است. (1)

نکته ها:

1. ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی

برای انجام کارهای مهم اجتماعی، به ویژه ایجاد يك انقلاب وسیع و گسترده در تمام شئون زندگی، قبل از هر چیز يك نیروی مصمم انسانی لازم است که با اعتقاد راسخ، آگاهی کامل، تعلیمات لازم فکری و فرهنگی، و پرورش های اخلاقی، برای این کار ساخته شده باشد. این دقیقاً کاری بود که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله

ص: 325

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 451.

در مکه در سال های نخستین بعثت، بلکه در تمام دوران عمرش انجام داد و به همین دلیل و به سبب وجود همین زیربنای محکم، نهال اسلام به سرعت رشد کرد و جوانه زد و شاخ و برگ آورد.

آنچه در این سوره آمده نمونه زنده و بسیار گویایی از این برنامه حساب شده است: دستور به عبادت دو سوم یا حداقل يك سوم از شب، آن هم همراه با تلاوت و دقت در آیات قرآن مجید تأثیر عجیبی در روح مسلمانان گذاشت، و آن ها را برای قبول «قول ثقیل» و «سبح طویل» آماده ساخت. این حرکت ها و ناشئه های شبانه که به تعبیر قرآن «اشدوطاً» و «أقوم قیلاً» بود سرانجام کار خود را کرد و گروهی اندک از توده های محروم و قشرهای مستضعف و دربند، چنان ساخته شدند که برای حکومت بر بخش عظیمی از جهان شایستگی پیدا کردند.

و امروز نیز اگر ما مسلمانان بخواهیم عظمت و قدرت دیرین را بازیابیم، راه همین راه، و برنامه همین برنامه است. هرگز نباید انتظار داشته باشیم با افرادی ضعیف و ناتوان از نظر تفکر و ایمان، افرادی که پرورش های لازم فرهنگی و اخلاقی را نیافته اند سیطره «یهود» را از قلب کشورهای اسلامی براندازیم و دست زورگویان و ابرجنایتکاران را از ممالک اسلامی کوتاه کنیم. این سخنی است دامنه دار، اما آنجا که کس است يك حرف بس است!

2. تلاوت قرآن همراه با تفکر

از روایات اسلامی به خوبی استفاده می شود که فضیلت تلاوت قرآن در زیاد خواندن آن نیست، بلکه در خوب خواندن و تدبّر و اندیشه در آن است.

جالب اینکه در ذیل آیه فوق که دستور می دهد: آنچه از قرآن برای شما میسر است بخوانید (فَأَقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ) روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است که از جدش چنین نقل می فرماید: «ما تَيَسَّرَ مِنْهُ لَكُمْ فِيهِ خُشُوعُ الْقَلْبِ وَ صَفَاءُ

السُّرِّ!؛ آن مقدار بخوانید که در آن، خشوع قلب و صفای باطن و نشاط روحانی و معنوی باشد».(1)

چرا چنین نباشد در حالی که هدف اصلی تلاوت، تعلیم و تربیت است (در این زمینه روایات بسیار است).

تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد

تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد(2)

در آیات 11 تا 16 سوره عبس می خوانیم: (كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ) ؛ «هرگز چنین نیست (که آنها می پندارند)؛ این (قرآن برای همه) تذکر و یادآوری است و هرکس بخواهد، از آن پند می گیرد! در الواح پرارزشی والاقدر و پاکیزه، به دست سفیرانی والامقام (و فرمانبردار) و نیکوکار».

خداوند در این آیات به مسأله اهمیت قرآن مجید و مبدأ پاک آن و تأثیرش در نفوس پرداخته، می فرماید:

«هرگز این کار را تکرار مکن و آن را برای همیشه فراموش نما»؛ (کَلَّا) .

«چرا که این آیات وسیله ای است برای تذکر و یادآوری خلق خدا»؛ (إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) .

نیازی به این نیست که از مستضعفان پاک دل غافل شوی و به افراد متنفذ و مغرور روی آوری.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله (إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) پاسخی باشد به تمام تهمت های مشرکان و دشمنان اسلام در مورد قرآن که گاهی شعرش می خواندند، گاهی سحر، و گاهی نوعی کهانت. قرآن می گوید: هیچ يك از این نسبت ها

ص: 327

1- . مجمع البیان، ج 10، ص 382.

2- . تفسیر نمونه، ج 26، ذیل آیات 11-16 سوره عبس.

صحیح نیست، بلکه این آیات وسیله ای است برای بیداری و یادآوری و آگاهی و ایمان، و دلیل آن در خودش نهفته است، چراکه هرکس به آن نزدیک می شود جز معاندان لجوج این اثر را در خود احساس می کند.

سپس می افزاید: «هر کس بخواهد، از آن پند می گیرد»؛ (فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ).

این تعبیر، هم اشاره ای است به اینکه اکراه و اجباری در کار نیست، و هم دلیلی است بر آزادی اراده انسان که تا نخواهد و تصمیم به قبول هدایت نگیرد نمی تواند از آیات قرآن بهره ببرد.

«سپس می افزاید: این کلمات بزرگ الهی در صحائف (الواح و اوراق) با ارزشی ثبت است»؛ (فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ).

«صحف» جمع «صحیفه» به معنی «لوح» یا «ورقه» و یا چیز دیگری است که در آن مطلبی را می نویسند، و این تعبیر نشان می دهد که آیات قرآنی قبل از نزول بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در الواحی نوشته شده و فرشتگان وحی آن را با خود می آوردند، الواحی بسیار گران قدر و پرازش.

و اینکه بعضی گفته اند: منظور از این «صحف» کتب انبیای پیشین است، به ظاهر با آیات قبل و بعد سازگار نیست. همچنین این نیز که گفته شده که منظور از آن، «لوح محفوظ» است، مناسب به نظر نمی رسد، زیرا «صحف» به صورت صیغۀ جمع در مورد «لوح محفوظ» به کار نرفته است.

بعد می فرماید: «این صحائف و الواح، والاقدر و پاکیزه است»؛ (مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ) بالاتر از آن است که دست ناهلان به سوی آن دراز شود یا قادر به تحریف آن باشند، و پاک تر از آن است که دست ناپاکان آن را آلوده کند، و نیز پاک است از هرگونه تناقض و تضاد و شک و شبهه.

از این گذشته، «این آیات الهی در دست سفیرانی است»؛ (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ).

«سفیرانی والا مقام، و مطیع و فرمانبردار و نیکوکار»؛ (كِرَامٍ بَرَرَةٍ).

«سفرة» (بر وزن طلبه) جمع «سافر» از ماده «سفر» (بر وزن قمر) در اصل به معنی پرده برداری از چیزی است، ولذا به کسی که میان اقوام رفت و آمد دارد تا مشکلات آن ها را حل کند و از مبهمات پرده بردارد «سفیر» گفته می شود. به شخص نویسنده نیز «سافر» می گویند، چراکه پرده از روی مطلبی برمی دارد.

بنابراین، منظور از «سفرة» در اینجا فرشتگان الهی است که سفیران وحی یا کاتبان آیات او هستند.

بعضی گفته اند: منظور از «سفرة» در اینجا حافظان و قاریان و کاتبان قرآن، و علما و دانشمندانی هستند که این آیات او را در هر عصر و زمانی از دستبرد شیاطین محفوظ می دارند.

ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد، چراکه در این آیات، سخن از زمان نزول وحی و عصر پیامبر صلی الله علیه و آله است نه آینده.

ولی در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ؛ کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند با سفیران بزرگوار فرمانبردار الهی خواهد بود» (1).

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که حافظان و مفسران و عاملان به قرآن در ردیف این سفره و همگام آن ها هستند، نه اینکه خود آن ها می باشند و این يك واقعیت است که وقتی این دانشمندان و حافظان، کاری شبیه فرشتگان و حاملان وحی انجام دهند در ردیف آن ها قرار می گیرند.

به هر حال از مجموع این گفتار استفاده می شود که تمام کسانی که در راه حفظ قرآن و احیای آن می کوشند مقامی والا همچون مقام فرشتگان «کرام بره» دارند.

«کرام» جمع «کریم» به معنی «عزیز و بزرگوار» است و اشاره به عظمت فرشتگان

ص: 329

وحی در پیشگاه خداوند و بلندی مقام آن هاست. بعضی نیز گفته اند که این تعبیر اشاره به پاکی آن ها از هرگونه گناه می باشد.

بر این اساس، خداوند فرشتگان را به سه وصف توصیف کرده است:

نخست اینکه آن ها سفیران و حاملان وحی اویند، دوم اینکه ذاتاً عزیز و گران مایه اند، و سومین وصف، پاکی اعمال آن ها و اطاعت و تسلیم و نیکوکاری است.

ص: 330

اشاره

تعلیم و تربیت خانواده

اهمیت نظام خانواده

ترغیب به ازدواج آسان

خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید

پیوند محبت دو همسر

اوصاف همسر شایسته

اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

چرا فرزند نوح علیه السلام عمل غیر صالح بود؟

اموال و فرزندان، وسیله آزمایش شما

اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکنند!

اهمیت نیکی به پدر و مادر

توحید و نیکی به پدر و مادر

احترام پدر و مادر

برترین توصیه قرآن نسبت به پدر و مادر

ای انسان! به پدر و مادر نیکی کن!

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر

نیکی به پدر

تعلیم و تربیت خانواده (1)

در آیه ششم سوره تحریم خداوند می فرماید: (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِکُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ عَلَیْهَا مَلَائِکَةٌ غَلاظٌ شِدَادٌ لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ هاست نگه دارید! آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سخت گیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه را فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند».

خداوند به دنبال اخطار به بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سرزنش آن ها، در این آیات روی سخن را به همه مؤمنان کرده و دستوراتی درباره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده به آن ها می دهد، نخست می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها هستند نگاه دارید».

نگهداری خویشتن یعنی ترک معاصی و تسلیم نشدن در برابر شهوات سرکش، و نگهداری خانواده یعنی تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر، و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هرگونه آلودگی، در فضای خانه و خانواده.

ص: 333

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج، و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

به تعبیر دیگر: حق زن و فرزند، تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آن ها حاصل نمی شود، مهم تر از آن، تغذیه روح و جان آن ها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است. قابل توجه اینکه تعبیر به «قوا» (نگاه دارید) اشاره به این است که اگر آن ها را به حال خود رها کنید خواه ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می روند، شما هستید که باید آن ها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.

«وقود» (بر وزن کبود) به معنی «آتش گیره» یعنی ماده قابل اشتعال مانند «هیزم» است (نه به معنی «آتش زنه» مانند کبریت، چراکه عرب آن را «زناد» می گوید).

بنابراین، آتش دوزخ مانند آتش های این جهان نیست، شعله های آن از درون وجود خود انسان ها زبانه می کشد! و از درون سنگ ها! نه فقط سنگ های گوگردی که بعضی از مفسران اشاره کرده اند، بلکه همه انواع سنگ ها، چون لفظ آیه مطلق است، و امروز می دانیم که هر قطعه از سنگ ها مرکب از میلیاردها میلیارد دانه اتم است که اگر نیروی ذخیره درون آن ها آزاد شود چنان آتشی برپا می کند که باور کردنی نیست.

بعضی از مفسران، «حجارة» را در اینجا به بت هایی تفسیر کرده اند که از سنگ ساخته می شد و مورد پرستش مشرکان بود. سپس می افزاید: فرشتگانی بر این آتش گمارده شده که خشن و سخت گیرند و هرگز از فرمان خدا سرپیچی نمی کنند و هر دستوری به آن ها دهد بدون چون و چرا اجرا می نمایند.

بنابراین نه راه گریزی وجود دارد و نه گریه و التماس و جزع و فزع مؤثر است. روشن است که هر مأموری برای کاری گمارده شود باید روحیاتی متناسب آن داشته باشد، مأموران عذاب نیز طبعاً باید خشن باشند، چراکه جهنم کانون

رحمت نیست، کانون خشم و غضب الهی است، اما در عین حال، این مأموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی شوند و فرمان خدا را بی کم و کاست اجرا می کنند.

جمعی از مفسران در اینجا این سؤال را مطرح کرده اند که تعبیر «نافرمانی نکردن» در آیه فوق، با مسأله نبود تکلیف در قیامت چگونه سازگار است؟

پاسخ: باید توجه داشت که اطاعت کردن و نافرمانی نکردن فرشتگان نوعی اطاعت تکوینی است نه تشریحی، و اطاعت تکوینی همیشه وجود دارد، به تعبیر دیگر: آن ها آن چنان ساخته شده اند که فرمان های الهی را با کمال میل و رغبت و عشق در عین اختیار اجرا می کنند.

در هر صورت یکی از مهم ترین نکات آیه فوق مربوط به تعلیم و تربیت خانواده است و دستور امر به معروف و نهی از منکر، يك دستور عام است که همه مسلمین را نسبت به یکدیگر شامل می شود، ولی از آیات فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده، به خوبی استفاده می شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسئولیت سنگین تری دارد و موظف است تا آنجا که می تواند در تعلیم و تربیت آن ها بکوشد، آن ها را از گناه بازدارد و به نیکی ها دعوت نماید، نه اینکه تنها به تغذیه جسم آن ها قناعت کند.

در حقیقت، اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می شود که «خانواده» نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن آسان تر است اصلاح گردد کل جامعه اصلاح می شود، و این مسئولیت در درجه اول بر دوش پدران و مادران است، به ویژه در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده ها بسیار قوی و خطرناک است. برای خنثی کردن آن ها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه ریزی اساسی تر و دقیق تر انجام شود.

نه تنها آتش های قیامت، بلکه آتش های دنیا نیز از درون وجود انسان ها سرچشمه می گیرد و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش ها حفظ کند.

در حدیثی می خوانیم: «هنگامی که آیه فوق نازل شد، کسی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم؟» حضرت فرمود: «تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ، وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ، إِنْ أَطَاعوكُ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَصَدْتَ مَا عَلَيْكَ؛ آن ها را امر به معروف و نهی از منکر می کنی، اگر از تو پذیرفتند آن ها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای، و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده ای». (1)

و در حدیث جامع و جالب دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «أَلَا كُنْتُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ، فَالْأَمِيرُ عَلَى النَّاسِ رَاعٍ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، فَالْمَرْءُ رَاعِيَةٌ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ، وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ، أَلَا- فَكُلُّكُمْ رَاعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ؛ بدانید که همه شما نگهبانید و همه در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آن ها هستید مسئولید؛ امیر و رئیس حکومت اسلامی نگهبان مردم است و در برابر آن ها مسئول است، مرد، نگهبان خانواده خویش است و در مقابل آن ها مسئول، زن نیز نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و در برابر آن ها مسئول می باشد.

بدانید که همه شما نگهبانید و همه شما در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آن ها هستید مسئولید!». (2)

این بحث دامنه دار را با حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم.

امام علیه السلام در تفسیر آیه فوق فرمود: «عَلِّمُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ الْخَيْرَ، وَادَّبُوهُمْ؛ منظور این است که به خود و خانواده خویش نیکی بیاموزید و آن ها را ادب کنید». (3)

ص: 336

1- . نورالتقلین، ج 5، ص 372.

2- . مجموعه ورام، ج 1، ص 6.

3- . در المنثور، ج 6، ص 244.

در آیات 4 تا 7 سوره طلاق، خداوند متعال احکامی درباره زنان مطلقه و حقوق آن ها اعلام فرموده، از جمله لزوم نگهداشتن عده بعد از طلاق.

دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلقه و حقوق آن ها در آیات فوق به کار رفته و حتی بسیاری از ریزه کاری های این مسأله، که در آیات دیگر قرآن، که در حقیقت قانون اساسی اسلامی است، بازگو شده، دلیل روشنی است بر اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ حقوق زنان و فرزندان قائل است.

از طلاق تا آنجا که ممکن است جلوگیری می کند و ریشه های آن را می خشکاند، اما هرگاه کار به بن بست کشید و چاره ای جز طلاق و جدایی نبود، اجازه نمی دهد حقوق فرزندان و یا زنان در این کشمکش پایمال شود، حتی طرح جدایی را طوری می ریزد که در بیشتر موارد امکان بازگشت وجود داشته باشد.

دستوراتی همچون امساک به معروف و جدایی به معروف و نیز زیان و ضرر نرساندن و تضییق و سخت گیری نکردن نسبت به زنان، همچنین مشاوره شایسته برای روشن ساختن سرنوشت کودکان، و مانند این ها که در آیات فوق آمده است، همگی گواه بر این معنی است.

اما متأسفانه ناگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور، و یا عمل نکردن به آن ها با وجود آگاهی، سبب شده است که هنگام جدایی و طلاق، مشکلات زیادی برای خانواده ها، به ویژه فرزندان به وجود آید و دلیل این وضعیت چیزی نیست جز اینکه مسلمانان از چشمه فیض بخش قرآن دور ماندند. مثلاً با اینکه قرآن باصراحت می گوید: زنان مطلقه نباید در دوران عده از خانه شوهر بیرون روند و نه شوهر حق دارد آن ها را بیرون بفرستد، کاری که اگر انجام شود،

ص: 337

بازگشت غالب زنان به زندگی زناشویی بسیار زیاد است، اما کمتر زن و مرد مسلمانی را پیدا می‌کنید که بعد از جدایی و طلاق به این دستور اسلامی عمل کند، و این به راستی مایه تأسف است!

ترغیب به ازدواج آسان

ترغیب به ازدواج آسان(1)

خداوند حکیم در آیات 32 تا 34 سوره نور، همه بندگان خویش را به ازدواج آسان ترغیب فرموده است.

از آغاز این سوره تا اینجا روش‌های حساب شده مختلفی برای پیشگیری از آلودگی‌های جنسی مطرح شده است، که هر یک از آن‌ها تأثیر بسزایی در پیشگیری از مبارزه با این آلودگی‌ها دارد.

در آیات مورد بحث: (وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ...) به یکی دیگر از مهم‌ترین روش‌های مبارزه با فحشا که ازدواج ساده و آسان، و بی‌ریا و بی‌تکلف است، اشاره شده، زیرا این نکته مسلم است که برای برچیدن بساط گناه، باید از راه اشباع صحیح و مشروع غرایز وارد شد، و به تعبیر دیگر: هیچ‌گونه «مبارزه منفی» بدون «مبارزه مثبت» مؤثر نخواهد افتاد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث می‌فرماید: «و مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را»؛ (وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ).

«ایامی» جمع «ایم» (بر وزن قیم) در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد نیز گفته شده، بنابراین تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخل اند، چه باکره باشند چه بیوه.

ص: 338

1- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیات 32-34 سوره نور.

تعبیر «انكحوا» (آن‌ها را همسر دهید) با اینکه ازدواج يك امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آن‌ها را فراهم سازید، از راه کمک‌های مالی، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به ازدواج، و بالا-خره پادرمیانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام شدنی نیست. خلاصه، مفهوم آیه به قدری وسیع است که هرگونه قدمی و سخنی و درمی را در این راه شامل می‌شود.

بدون شك، اصل تعاون اسلامی ایجاب می‌کند که مسلمانان در همهٔ زمینه‌ها به یکدیگر کمک کنند، ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج، دلیل بر اهمیت ویژه آن است.

اهمیت این مسأله به قدری زیاد است که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا؛ بهترین شفاعت این است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی‌گری کنی، تا این امر به سامان برسد». (1)

در حدیث دیگری از امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم:

«ثَلَاثَةٌ يَسْتَبْطِلُونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ رَزَّحَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ أَوْ أَخْدَمَهُ أَوْ كَتَمَ لَهُ سِرًّا؛ سه طایفه اند که در روز قیامت در سایهٔ عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست: کسی که وسایل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد، و کسی که هنگام نیاز به خدمت، خدمت‌کننده‌ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد». (2)

و بالاخره در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره می‌خوانیم:

«هرگامی انسان در این راه بردارد و هر کلمه‌ای بگوید، ثواب يك سال عبادت

ص: 339

1- . وسائل الشیعه، ج 14، ص 27 (باب 12 از ابواب مقدمات نکاح).

2- . همان.

را در نامه عمل او می نویسند»: (كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا أَوْ بِكُلِّ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا فِي ذَلِكَ عَمَلٌ سَنَةِ قِيَامٍ لَيْلِهَا وَصِيَامُ نَهَارِهَا). (1).

و از آنجا که يك عذر تقریباً عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده، فقر و نداشتن امکانات مالی است قرآن به پاسخ آن پرداخته، می فرماید: از فقر و تنگدستی آن ها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید چراکه «اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آن ها را از فضل خود بی نیاز می سازد»: (إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

و خداوند قادر به چنین کاری هست، چراکه «خداوند واسع و علیم است»: (وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

قدرتش آن چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرامی گیرد و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس، به ویژه آن هایی که به نیت حفظ عفت و پاک دامنی اقدام به ازدواج می کنند آگاه است و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.

ولی از آنجا که گاهی با تمام تلاش و کوششی که خود انسان و دیگران می کنند وسیله ازدواج فراهم نمی شود و خواه ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند، برای این که مبدا کسانی که در این مرحله قرار دارند گمان کنند آلودگی جنسی برای آن ها مجاز است و ضرورت چنین ایجاب می کند، لذا بلافاصله در آیه بعد، دستور پارسایی را به آن ها می دهد هرچند مشکل باشد؛ می گوید: «و کسانی که امکان ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را با فضلش بی نیاز سازد»: (وَلَيْسَتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

نکند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی تن به آلودگی دهند

ص: 340

1- . وسائل الشیعه، ج 14، ص 27 (باب 12 از ابواب مقدمات نکاح).

و خود را معذور بشمرند، هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوا را در چنین مرحله ای آزمود.

سپس از آنجا که اسلام به هر مناسبتی که سخن از بردگان به میان آید عنایت و توجه خاصی به آزادی آن ها نشان می دهد، از بحث ازدواج به بحث آزادی بردگان از طریق «مکاتبه» (بستن قرارداد برای کار کردن غلامان و پرداختن مبلغی به صورت اقساط به مالک خود و آزاد شدن) پرداخته، می گوید: «بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه برای آزادی می کنند با آن ها قرارداد ببندید، اگر رشد و صلاح در آنان احساس می کنید»؛ (وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا).

منظور از جمله (عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا) این است که رشد و صلاحیت کافی برای عقد این قرارداد و سپس توانایی برای انجام آن داشته باشند و بتوانند بعد از پرداختن مال الکتابه (مبلغی که قرارداد بسته اند) زندگی مستقلی را شروع کنند، اما اگر توانایی انجام این امور را نداشته باشند و این کار در مجموع به ضرر آن ها تمام می شود و در نتیجه سربار جامعه می گردند، باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیت و توانایی حاصل شود.

سپس برای اینکه بردگان هنگام پرداخت این اقساط به زحمت نیفتند دستور می دهد: «چیزی از مال خداوند را که به شما داده است به آن ها بدهید»؛ (وَ آتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ).

درباره اینکه منظور از این مال چه مالی است که باید به این بردگان داد، میان مفسران گفتگوست: جمع کثیری گفته اند: منظور این است که سهمی از زکات، همان گونه که در آیه 60 سوره توبه آمده است، به آن ها پرداخت شود تا بتوانند دین خود را ادا کنند و آزاد شوند.

بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که صاحب برده قسمتی از اقساط را به او ببخشد، یا اگر دریافت داشته، به او بازگرداند، تا توانایی بیشتر برای نجات خود از اسارت و بردگی پیدا کند.

این احتمال نیز وجود دارد که در آغاز کار که بردگان توانایی تهیه مال ندارند چیزی به عنوان کمک خرج یا سرمایه مختصر به آن ها بدهند تا بتوانند به کسب و کاری مشغول شوند، هم خود را اداره کنند و هم اقساط دین خویش را بپردازند.

البته سه تفسیر فوق با هم منافاتی ندارد و ممکن است در مجموع در مفهوم آیه جمع باشد؛ هدف واقعی این است که مسلمانان، این گروه مستضعف را تحت پوشش کمک های خود قرار دهند تا هر چه زودتر خلاصی یابند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

«تَصْنَعُ عَنْهُ مِنْ نُجُومِهِ الَّتِي لَمْ تَكُنْ تُرِيدُ أَنْ تَنْقُصَهُ مِنْهَا وَلَا تَزِيدُ فَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ» (1).

اشاره به اینکه بعضی برای اینکه کلاه شرعی درست کنند و بگویند: ما طبق آیه فوق به بردگان خود کمک کرده ایم و تخفیف داده ایم، مبلغ مال کتابه را بیش از آنچه در نظر داشتند می نوشتند تا هنگام تخفیف دادن درست همان مقداری را که می خواستند بی کم و کاست دریافت دارند. امام صادق علیه السلام از این کار نهی می فرماید و می گوید: «باید تخفیف از چیزی باشد که واقعاً در نظر داشته از او بگیرد».

در دنباله آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیاپرستان در مورد بردگان اشاره کرده، می فرماید: «کنیزان خود را به خاطر به دست آوردن متاع زودگذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آن ها می خواهند پاک بمانند»؛ (و لَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) .

بعضی از مفسران در شأن نزول این جمله گفته اند: «عبداللّه بن ابی» شش کنیز داشت که آن ها را مجبور به کسب درآمد برای او از راه خودفروشی می کرد! هنگامی که حکم اسلام در مبارزه با اعمال منافی با عفت (در این سوره) صادر

ص: 342

شد آن‌ها به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و از این ماجرا شکایت کردند. آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد. (1)

این آیه نشان می‌دهد که در عصر جاهلیت تا چه حد مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که حتی بعد از ظهور اسلام نیز برخی به کار خود ادامه می‌دادند، تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد، اما متأسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده‌اند، در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می‌زنند این عمل به شدت ادامه دارد و حتی در مملکت ما، در عصر طاغوت نیز به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می‌دادند و به مراکز فساد می‌کشاندند و با طرح‌های شیطنانی مخصوص، آن‌ها را مجبور به خودفروشی می‌کردند و راه فرار را از هر طریق به روی آن‌ها می‌بستند، تا از این طریق درآمدهای سرشاری فراهم سازند؛ شرح این ماجرا، بسیار دردناک و از عهده این سخن خارج است. گرچه در ظاهر، بردگی به شکل سابق وجود ندارد، ولی در دنیای به اصطلاح متمدن جنایاتی می‌شود که از دوران بردگی به مراتب وحشتناک‌تر است. خداوند مردم جهان را از شر این انسان‌های متمدن‌نما حفظ کند و خدا را شکر که در محیط ما بعد از انقلاب اسلامی به این اعمال ننگین خاتمه داده شد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله (إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا) (اگر آن‌ها می‌خواهند پاک بمانند...) مفهومی نیست که اگر خود آن زن‌ها مایل به این کار باشند اجبار آن‌ها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل «منتفی به انتفاء موضوع» است، زیرا عنوان «اکراه» در صورت عدم تمایل صادق است، وگرنه خودفروشی و تشویق به آن، به هر حال گناه بزرگی است. این تعبیر برای این است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته باشند به غیرت آن‌ها بربخورد، و مفهوم

ص: 343

1- . مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ تفسیر قرطبی (با مختصر تفاوت).

آیه این است: این کنیزان که به ظاهر در سطح پایین تری قرار دارند مایل به این آلودگی نیستند، شما که آن همه ادعا دارید چرا تن به چنین کار پستی می دهید؟

در پایان آیه چنان که روش قرآن است برای اینکه راه بازگشت را به روی گنهکاران نبندد بلکه آن ها را تشویق به توبه و اصلاح کند می گوید: «و هر کس آن ها را به این کار اجبار کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از اکراه آن ها غفور و رحیم است».

(وَمَنْ يُكْرِهْنَهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ). این جمله چنان که گفتیم ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریخ و ننگین خود پشیمان و آماده توبه و اصلاح خویشان هستند، یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار تن به این کار می دادند.

در آخرین آیات مورد بحث همان گونه که روش قرآن است به صورت يك جمع بندی، به بحث های گذشته اشاره کرده، می فرماید: «ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می کند»؛ (وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ).

و نیز «مثل ها و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند (و سرنوشت آن ها درس عبرتی برای امروز شماست)»؛ (وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ).

و نیز «موعظه و پند و اندرزی برای پرهیزکاران»؛ (و مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ).

نکته ها:

1. ازدواج، سنت الهی

گرچه امروز ازدواج آن قدر میان آداب و رسوم غلط و حتی خرافات پیچیده شده که به صورت يك جاده صعب العبور یا غیرقابل عبور برای جوانان درآمده است، ولی قطع نظر از این بیراهه ها، ازدواج يك حکم فطری و هماهنگ با قانون آفرینش است که انسان برای بقاء نسل، و آرامش جسم و روح، و حل مشکلات

زندگی، به ازدواج سالم احتیاج دارد. اسلام نیز که هماهنگ با آفرینش گام برمی دارد در این زمینه تعبیرات جالب و مؤثری دارد، از جمله در حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «تَنَاجَوْا، وَ تَنَاسَلُوا تَكَثَّرُوا فَأَتَى أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسِّقْطِ؛ ازدواج کنید تا نسل شما فزونی گیرد که من با فزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقطشده، در قیامت به دیگر امت ها مباحثات می کنم!». (1)

و در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْبَاقِي؛ کسی که همسر اختیار کند نیمی از دین خود را محفوظ داشته و باید مراقب نیم دیگر باشد». (2)

چراکه غریزه جنسی نیرومندترین و سرکش ترین غریزه انسان است که به تنهایی با دیگر غرایز برابری می کند و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان را به خطر خواهد انداخت. باز در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «شِرَارُكُمْ عَزَابُكُمْ؛ بدترین شما مجردان اند». (3)

به همین دلیل در آیات مورد بحث و همچنین روایات متعددی مسلمانان به همکاری در امر ازدواج مجردان و هرگونه کمک ممکن به این امر تشویق شده اند، به ویژه اسلام در مورد فرزندان مسئولیت سنگینی بر دوش پدران افکنده و پدرانی را که در این مسأله حیاتی بی تفاوت هستند شریک جرم انحراف فرزندانشان شمرده است، چنان که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنْ أَدْرَكَ لَهُ وَوَلَدٌ وَعِنْدَهُ مَا يُزَوِّجُهُ فَلَمْ يُزَوِّجْهُ، فَأَحْدَثَ فَلَا تَمَّ بَيْنَهُمَا؛ کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه برای هر دو نوشته می شود». (4)

ص: 345

1- . سفینه البحار، ج 1، ص 561 (ماده زوج).

2- . همان.

3- . مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

4- . همان.

و باز به همین دلیل دستور مؤکد داده شده که هزینه های ازدواج را اعم از مهر و سایر قسمت ها سبک و آسان بگیرند تا مانعی بر سر راه ازدواج مجردان پیدا نشود، از جمله در مورد مهریه سنگین که در بیشتر مواقع سنگ راه ازدواج افراد کم درآمد است در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «شَوْمُ الْمَرْأَةِ غَلَاءٌ مَهْرُهَا؛ زن بدقدم زنی است که مهرش سنگین باشد».(1)

و باز در حدیث دیگری که در ذیل حدیث فوق وارد شده می خوانیم: «مِنْ شَوْمِهَا شِدَّةٌ مَوْتِئِهَا؛ یکی از نشانه های شوم بودن زن این است که هزینه زندگی (یا هزینه ازدواجش) سنگین باشد».(2)

و از آنجا که بسیاری از مردان و زنان برای فرار از زیر بار این مسئولیت الهی و انسانی، به عذرهایی از جمله نداشتن امکانات مالی متوسل می شوند، در آیات فوق با صراحت گفته شده که «فقر» نمی تواند مانع راه ازدواج گردد، بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا و بی نیازی شود، زیرا انسان تا مجرد است احساس مسئولیت نمی کند، نه ابتکار و نیرو و استعداد خود را به اندازه کافی برای کسب درآمد مشروع بسیج می کند و نه هنگامی که درآمدی پیدا کرد در حفظ و بارور ساختن آن می کوشد، به همین دلیل بیشتر مجردها خانه به دوش و تهی دست اند!

اما بعد از ازدواج شخصیت انسان به يك شخصیت اجتماعی تبدیل می شود و خود را مسئول حفظ همسر و آبروی خانواده و تأمین وسایل زندگی فرزندان آینده می بیند، در نتیجه تمام هوش و ابتکار و استعداد خود را به کار می گیرد و برای حفظ درآمدهای خود و صرفه جویی، تلاش می کند و در مدت کوتاهی می تواند بر فقر چیره شود.

ص: 346

1- . وسائل الشیعه، ج 15، باب من ابواب المهور، ص 10.

2- . همان.

بی دلیل نیست که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الرِّزْقُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْعِيَالِ؛ روزی همراه همسر و فرزندان است» (1).

و در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که مردی خدمت حضرتش رسید و از تهی دستی و نیازمندی شکایت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ازدواج کن!»، او هم ازدواج کرد و در کار او گشایش پیدا شد (2).

بدون شك، امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به كمك چنین افرادی می آید که برای انجام وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می کنند.

هر فرد باایمانی باید به این وعده الهی دلگرم و مؤمن باشد. در حدیثی، از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَسَاءَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ کسی که ازدواج را از ترس فقر ترك کند گمان بد به خدا برده است، زیرا خداوند متعال می فرماید: اگر آن ها فقیر باشند خداوند آن ها را از فضل خود بی نیاز می سازد» (3).

2. منظور از جمله (و الصالحين من عبادكم و إمائكم) چیست؟

قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی همسر به میان می آید به طور کلی دستور می دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت به بردگان می رسد آن را مقید به «صالح بودن» می کند.

جمعی از مفسران (مانند نویسنده تفسیر المیزان و همچنین نویسنده تفسیر صافی) آن را به معنی صالحیت برای ازدواج تفسیر کرده اند، در حالی که اگر چنین باشد این قید در زنان و مردان آزاد نیز لازم است.

ص: 347

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 595.

2- . وسائل الشیعه، ج 14، ص 25 (باب 11 از ابواب مقدمات نکاح).

3- . همان، ص 24 (باب 10 از ابواب مقدمات نکاح).

بعضی دیگر گفته اند که منظور، صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است، چراکه صالحان از اهمیت ویژه ای در این امر برخوردارند. ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟

احتمال می دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن اینکه:

در شرایط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پایینی از فرهنگ و اخلاق بودند به طوری که هیچ گونه مسئولیتی در زندگی مشترک احساس نمی کردند، اگر با این وضعیت اقدام به تزویج آن ها می شد همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می کردند، لذا دستور داده شده که برای آن هایی که صلاحیت اخلاقی دارند اقدام به ازدواج کنید، و مفهومی این است که در مورد بقیه نخست برای صلاحیت اخلاقی شان کوشش کنید تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواج شان نمایید.

پیوند محبت دو همسر

پیوند محبت دو همسر (1)

در آیه 21 سوره روم می خوانیم: (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)؛ «و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ به یقین در این [خلقت]، نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند».

در این آیه، بخش دیگری از آیات انفسی را که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده، می فرماید: «دیگر از نشانه های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید...».

ص: 348

و از آنجا که ادامه این پیوند در میان همسران خصوصاً، و در میان همه انسان ها عموماً، نیاز به يك جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد، به دنبال آن اضافه می کند:

«و در میان شما مودت و رحمت آفرید»؛ (إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً).

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر می فرماید: «در این امور نشانه هایی است برای افرادی که تفکر می کنند»؛ (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

جالب اینکه قرآن در این آیه هدف ازدواج را سکونت و آرامش معرفی کرده و با تعبیر پر معنی «لتسكنوا» مسائل بسیاری را بیان نموده و نظیر این تعبیر در آیه 189 سوره اعراف نیز آمده است.

به راستی وجود همسر با این ویژگی ها که مایه آرامش زندگی انسان است یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می شود.

این آرامش از اینجا ناشی می شود که این دو جنس، مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند، به طوری که هر يك بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان يك موجود و مکمل وجود او چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت کسانی که به این سنت الهی پشت پا می زنند وجود ناقصی دارند، چراکه يك مرحله تکاملی آن ها متوقف شده است (مگر این که به راستی شرایط خاص و ضرورتی مجرد ماندن را ایجاب کند).

به هر حال این آرامش و سکونت، هم از نظر جسمی است، هم از نظر روحی، هم فردی و هم اجتماعی.

بیماری هایی که به علت ترك ازدواج برای جسم انسان به وجود می آید قابل انکار نیست. همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامی های روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبان اند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی، افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می کنند و به همین علت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می شود و جنایات هولناک نیز از آن ها بیشتر سر می زند.

هنگامی که انسان از مرحله مجرد به مرحله زندگی خانوادگی گام می گذارد شخصیت تازه ای در خود می یابد و احساس مسئولیت بیشتری می کند، و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج.

«مودت» و «رحمت» نیز در حقیقت «ملاط» و «چسب» مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چراکه جامعه از فرد فرد انسان ها تشکیل شده، همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگ ها تشکیل می گردد؛ اگر این افراد پراکنده، و آن اجزای مختلف، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند «جامعه» یا «ساختمانی» به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده، این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

تفاوت میان «مودت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد:

1. «مودت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان شود و قادر به خدمتی نباشد «رحمت» جای آن را می گیرد.

2. «مودت» در مورد بزرگ ترهاست که می توانند به هم خدمت کنند، اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه «رحمت» پرورش می یابند.

3. «مودت» در بیشتر موارد جنبه متقابل دارد، اما «رحمت» یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء يك جامعه گاهی خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن مودت است و گاهی خدمات بلاعوض که نیاز به ایثار و رحمت دارد.

البته آیه، مودت و رحمت را میان دو همسر بیان می کند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر «بینکم» اشاره به همه انسان ها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی، بلکه زندگی در کل جامعه انسانی بدون این دو اصل، یعنی «مودت» و «رحمت» امکان پذیر نیست و از میان رفتن این دو پیوند و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است.

با اینکه ارتباط انسان با پدر و مادر و برادرش ارتباط «نسبی» است و از ریشه های عمیق خویشاوندی مایه می گیرد و پیوند دو همسر يك پیوند قراردادی و قانونی است، اما بسیار می شود که محبت و علاقه ناشی از آن حتی بر علاقه خویشاوندی پدر و مادر پیشی می گیرد، و این در حقیقت همان چیزی است که در آیات فوق با جمله (وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً) به آن اشاره شده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که بعد از جنگ احد به «دختر جحش» فرمود: دایی تو «حمزه» شهید شد. او گفت: «أَنَا اللَّهُ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» من اجر این مصیبت را از خدا می خواهم. باز به او فرمود:

برادرت نیز شهید شد، دیگر بار «أَنَا اللَّهُ» گفت و اجر و پاداش خود را از خدا خواست.

اما همین که خبر شهادت همسرش را به او داد، دست بر سرش گذاشت و فریاد کشید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما يعدل الزوج عند المرأة شيء؛ (آری) هیچ چیز برای زن همانند همسر نیست» (1).

اوصاف همسر شایسته

اوصاف همسر شایسته (2)

در آیه پنجم سوره تحریم می خوانیم: (عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مَسْلَمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا)؛ «ای همسران پیامبر»

ص: 351

1- . تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 174.

2- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 5 سوره تحریم.

اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کننده، عبادت کار، هجرت کننده، زانی غیرباکره و باکره».

در اینجا قرآن شش وصف برای همسران خوب شمرده است که می تواند الگویی برای همه مسلمانان هنگام انتخاب همسر باشد:

نخست «اسلام» و دوم «ایمان»، یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند. سوم حالت «قنوت» یعنی تواضع و اطاعت از همسر. چهارم «توبه» یعنی اگر کار خلافی از او سرزند بر اشتباه خود اصرار نرزد بلکه از در عذرخواهی درآید. پنجم «عبادت» خداوند، عبادتی که روح و جان او را بسازد و پاک و پاکیزه کند، و ششم «اطاعت فرمان خدا» و پرهیز از هرگونه گناه.

قابل توجه این که «سائحات» (جمع سائح) را بسیاری از مفسران به معنی «صائم» و روزه دار تفسیر کرده اند، ولی آن گونه که «راغب» در مفردات می گوید، روزه دو گونه است: «روزه حقیقی» که به معنی ترك غذا و آمیزش است، و «روزه حکمی» که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است، و منظور از روزه در اینجا معنی دوم است (این گفته راغب با توجه به مناسبت مقام، جالب به نظر می رسد، ولی باید دانست که سائح را به معنی کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می کند نیز تفسیر کرده اند).

این نیز قابل توجه است که قرآن روی باکره و غیرباکره بودن زن تکیه نکرده و برای آن اهمیتی قائل نشده، زیرا در مقابل اوصاف معنوی ای که ذکر شد این مسأله اهمیت چندانی ندارد.

اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان (1)

در آیات 84 تا 87 سوره انعام چنین می فرماید: (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلاًّ

ص: 352

1- . تفسیر نمونه، ج 5، ذیل آیات 84-87 سوره انعام.

هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَ
عِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَ
إِجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ «و اسحاق و يعقوب را به او [ابراهيم] بخشيديم و همه را هدايت كرديم؛ و نوح را (نيز) پيش از
آن هدايت نموديم و از فرزندان او، داوود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هارون را (هدايت كرديم)؛ اين گونه نيكوكاران را پاداش مي
دهيم! و (همچنين) زكريا و يحيى و عيسى و الياس را؛ همگي از صالحان بودند. و اسماعيل و اليسع و يونس و لوط را؛ و همه را بر جهانيان
برترى داديم. و از پدران و فرزندان و برادران آنها (افرادى را برترى بخشيديم) و آنان را برگزيديم و به راه راست هدايت نموديم».

در اين آيات به قسمتى از مواهبى كه خداوند به ابراهيم عليه السلام داده بود اشاره شده، يعنى موهبت فرزندان صالح و نسل لايق و برومند
كه يكي از بزرگ ترين مواهب الهى محسوب مى شود.

درباره اينكه ضمير «من ذريته» (از دودمان او) به چه كسى بر مى گردد، به ابراهيم يا نوح عليهما السلام، ميان مفسران گفتگوى زيادى
است، ولى غالب مفسران آن را به ابراهيم عليه السلام بازگرداننده اند و به ظاهر نبايد ترديد داشت كه مرجع ضمير ابراهيم عليه السلام
است، زيرا بحث آيه درباره مواهب خدا به او مى باشد، نه نوح پيغمبر عليه السلام. به علاوه كه از روايات متعددى نيز اين موضوع استفاده
مى شود.

تنها مطلبى كه سبب شده بعضى از مفسران ضمير را به نوح بازگردانند ذكر نام «يونس» و «لوط» در آيات بعد است، زيرا در تواريخ،
مشهور اين است كه «يونس» از فرزندان ابراهيم نبوده و «لوط» نيز برادرزاده يا خواهرزاده ابراهيم است، ولى در مورد «يونس»، مورخان
اتفاق نظر ندارند، بعضى او را از دودمان ابراهيم دانسته (1) و بعضى، از پيامبران بنى اسرائيل (2).

ص: 353

1- . تفسير آلوسى، ج 7، ص 184.

2- . دائرة المعارف فريد وجدى، ج 10، ص 1055 (ذيل مادة يونس).

به علاوه، مورخان معمولاً نسب را از طرف پدر حفظ می کنند، چه مانعی دارد که یونس همانند عیسی - که نامش را نیز در آیات فوق می خوانیم از طرف مادر، به ابراهیم منتهی شود؟

و اما لوط گرچه فرزند ابراهیم نبود، ولی از خاندان و دودمان او بود و همان طور که در لغت عرب گاهی به عمو، «اب» گفته می شود، به برادرزاده یا خواهرزاده نیز «ذریه» و فرزند اطلاق می گردد، بنابراین نمی توانیم دست از ظاهر آیات که درباره ابراهیم است برداریم و ضمیر را به نوح که در اینجا موضوع سخن نیست بازگردانیم.

و در آیه بعد نام زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را می برد و اضافه می کند که همه این ها از صالحان بودند، یعنی مقامات آن ها جنبه تشریفاتی و اجباری نداشت، بلکه در پرتو عمل صالح در پیشگاه خدا شخصیت و عظمت یافتند.

در آیه بعد نیز نام چهار نفر دیگر از پیامبران و رهبران الهی آمده است؛ می فرماید: «و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط، هر کدام را بر مردم عصر خود برتری بخشیدیم» و در آخرین آیه اشاره ای کلی به پدران و فرزندان و برادران صالح پیامبران نام برده کرده است.

نکته ها:

1. فرزندان پیامبر

در آیات فوق، عیسی از فرزندان ابراهیم (و به احتمالی از فرزندان نوح) شمرده شده، با اینکه می دانیم تنها از طرف مادر به آن ها مربوط می شود، و این دلیل بر آن است که سلسله نسب از طرف پدر و مادر به طور یکسان پیش می رود و به همین دلیل نوه های پسری و دختری هر دو ذریه و فرزندزاده انسان محسوب می شوند. بر همین اساس، امامان اهل بیت علیهم السلام که همه از طرف دختر به پیامبر صلی الله علیه و آله می رسند، ابناء رسول الله (فرزندان پیغمبر) خوانده می شوند.

ص: 354

در دوران جاهلیت که برای زن هیچ گونه اهمیتی قائل نبودند، تنها نسب را از طرف پدر می دانستند، ولی اسلام قلم بطلان بر این فکر جاهلی کشیده، اما متأسفانه بعضی از نویسندگانی که علاقه درستی به ائمه اهل بیت علیهم السلام نداشتند کوشش می کردند این موضوع را انکار کنند و از گفتن ابن رسول الله به آن ها خودداری نمایند و سنن جاهلی را زنده سازند، اتفاقاً این موضوع در زمان خود ائمه علیهم السلام مطرح بوده و آن ها با همین آیه که دلیل دندان شکنی محسوب می شود به آن پاسخ می گفتند.

2. چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟

بعضی از مفسران احتمال داده اند که گروه اول یعنی داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون، این شش نفر، از پیامبرانی بودند که علاوه بر مقام نبوت و رسالت، دارای حکومت و زمامداری نیز بودند و شاید جمله (وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) که بعد از ذکر نام این ها آمده است به علت نیکی های فراوانی بوده که در دوران حکومت خود به مردم کردند. گروه دوم، یعنی زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، از پیامبرانی بودند که در زهد و بی اعتنایی به دنیا علاوه بر مقام نبوت و رسالت نمونه بودند. جمله (كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ) بعد از ذکر نام آن ها می تواند اشاره به همین حقیقت باشد.

گروه سوم، یعنی اسماعیل و الیسع و یونس و لوط این امتیاز را داشتند که دست به مهاجرت دامنه داری زدند و برای تحکیم آیین خدا برنامه هجرت را عملی ساختند، و ذکر جمله (وَ كَلَّا فَصَلَّأْنَا عَلَی الْعَالَمِينَ) (بنابر اینکه اشاره به این چهار نفر باشد نه به تمام پیامبرانی که در این سه آیه گفته شده است) می تواند اشاره به همین سیر آن ها در جهان و در میان اقوام مختلف باشد.

3. اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

موضوع دیگری که از آیات فوق استفاده می شود اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان است، زیرا خداوند برای معرفی مقام والای ابراهیم علیه السلام قهرمان بت شکن، شخصیت های بزرگ انسانی را که از دودمان او در اعصار مختلف به وجود آمدند با شرح و تفصیل بیان می کند، به طوری که از میان 25 نفر از پیامبران که نامشان در مجموع قرآن آمده است در این آیات نام 16 نفر از فرزندان و بستگان ابراهیم علیه السلام و نام يك نفر از اجداد او آمده است، و این در حقیقت درس بزرگی برای عمومی مسلمانان است که بدانند شخصیت فرزندان و دودمان آن ها جزئی از شخصیت آن ها محسوب می شود و مسائل تربیتی و انسانی مربوط به آن ها فوق العاده اهمیت داد.

4. پاسخ به يك ایراد

ممکن است کسانی، از آیه اخیرکه می گوید: بعضی از پدران و فرزندان و برادران آن ها را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم، این چنین استفاده کنند که پدران انبیا همگی افراد باایمانی نبوده اند و در میان آن ها غیر موحد نیز وجود داشته است - آن چنان که بعضی از مفسران اهل تسنن در ذیل این آیه گفته اند - ولی با توجه به اینکه منظور از (اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ) به قرینه تعبیری که در همین سلسله آیات وجود دارد، مقام نبوت و رسالت است، مشکل حل می شود، یعنی مفهوم آیه چنین خواهد بود که بعضی از آن ها را به مقام نبوت برگزیدیم و این منافاتی با موحد بودن سایرین ندارد.

سه نکته مهم:

1. چرا فرزند نوح علیه السلام عمل غیر صالح بود؟

1. چرا فرزند نوح علیه السلام عمل غیر صالح بود؟(1)

در آیه 46 سوره هود آمده است: (قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ

ص: 356

1- . تفسیر نمونه، ج 9، ذیل آیه 46 سوره هود.

فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ)؛ «فرمود: «ای نوح! او از خاندان تو نیست! او عمل غیر صالحی است [= فرد ناشایسته ای است] پس آنچه را که از آن آگاه نیستی، از من نخواه! من به تو اندرز می دهم که از جاهلان نباشی!».

بعضی از مفسران معتقدند که در این آیه کلمه ای در تقدیر است، و در اصل مفهومش چنین است: انه ذو عمل غیر صالح: «فرزند تو دارای عمل غیر صالح است».

ولی با توجه به اینکه گاهی انسان در انجام کاری آن چنان پیش می رود که گویا عین آن عمل می شود در ادبیات زبان های مختلف هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می شود، مثلاً می گویند فلان کس سراپا عدل و سخاوت است، و یا فلان شخص سراپا دزدی و فساد است، گویی آن چنان در آن عمل غوطه ور شده که ذات او عین آن عمل گشته است.

این پیامبرزاده نیز آن قدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادرست شان غوطه ور شد که گویا وجودش به يك عمل غیر صالح تبدیل گردید.

بنابراین، تعبیر فوق در عین اینکه بسیار کوتاه و مختصر است، گویای يك واقعیت مهم در مورد فرزند نوح علیه السلام می باشد، یعنی ای نوح! اگر نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند سطحی بود، امکان شفاعت درباره او بود، اما اکنون که سراپا غرق فساد و تباهی است، جای شفاعت نیست، اصلاً حرفش را نزن!

و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که این فرزند، فرزند واقعی او نبود (یا فرزندی نامشروع بود، یا فرزند مشروع همسرش از شوهر دیگری بوده است) مطلب درستی به نظر نمی رسد، زیرا جمله (إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ) در واقع به منزله علت برای (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ) است، یعنی اینکه می گویم از اهل تو نیست، به این علت است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته، هر چند نسب او با تو پیوند دارد.

2. آیا نوح علیه السلام نمی دانست که فرزندش مشمول وعده الهی نیست؟

با توجه به سخن نوح علیه السلام در آیات فوق و پاسخی که خداوند به او داد این سؤال پیش می آید که چگونه نوح علیه السلام به این مسأله توجه نداشت که فرزندش کنعان مشمول وعده الهی نیست؟

پاسخ این سؤال را می توان این گونه داد که فرزند او وضع کاملاً مشخصی نداشته، گاهی با مؤمنان و گاهی با کافران بود و چهره منافق گونه او، هرکس را ظاهراً به اشتباه می انداخت. به علاوه احساس مسئولیت شدیدی که نوح علیه السلام درباره فرزندش می کرد، و عشق و علاقه طبیعی که هر پدری به فرزندش دارد - و پیامبران نیز از این قانون مستثنا نیستند - سبب شد که از خداوند چنین درخواستی کند، اما به محض اینکه از واقعیت امر آگاه شد، به سرعت در مقام عذرخواهی به درگاه خداوند و طلب عفو برآمد، هر چند گناهی از او سرزده بود، اما مقام و موقعیت پیامبر ایجاب می کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد، برای او با آن شخصیت، همین ترك اولی بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد. از اینجا پاسخ این سؤال نیز روشن می شود که مگر انبیا گناه می کنند که تقاضای آمرزش نمایند؟

3. آنجا که پیوندها گسسته می شود!

آیات فوق، یکی دیگر از عالی ترین درس های انسانی و تربیتی را ضمن بیان سرگذشت نوح علیه السلام منعکس می کند، درسی که در مکتب های مادی هرگز مفهومی ندارد، اما در يك مکتب الهی و معنوی يك اصل اساسی است.

پیوندهای مادی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت) در مکتب های آسمانی همیشه تحت الشعاع پیوندهای معنوی است.

در این مکتب ها نورچشمی و امتیاز خویشاوندی، در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد؛ آنجا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دورافتاده که نه از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و نه از قریش، و نه حتی از اهل مکه بود، بلکه اصولاً از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف «سلمان مِّنْ اهل البیت»: «سلمان از خانواده ماست» جزء خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می شود، ولی فرزند واقعی و بلافصل پیامبری همچون نوح علیه السلام بر اثر گسستن پیوند مکتبی اش با پدر، آن چنان طرد می شود که عبارت (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ) درباره او نازل می گردد.

ممکن است چنین مسأله مهمی برای کسانی که مادی می اندیشند گران آید، اما واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می خورد.

به همین دلیل در احادیث اهل بیت علیهم السلام درباره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می گذارند، ولی اثر چشم گیری از تعلیمات و برنامه های عملی اهل بیت علیهم السلام در زندگانی آن ها دیده نمی شود جمله های صریح و تکان دهنده ای می خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است.

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید: مردم این آیه را چگونه تفسیر می کنند: (إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ)؟ یکی از حاضران عرض کرد: بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود. امام علیه السلام فرمود: «كَأَنَّ لَقَدْ كَانَ ابْنُهُ وَلَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ كَذَا مَنْ كَانَ مِمَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا؛ نه چنین نیست، او به راستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت خداوند فرزندش او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا را نکنند، از ما نیستند».(1)

ص: 359

1- . تفسیر صافی، ذیل آیات فوق.

اموال و فرزندان، وسیله آزمایش شما هستند(1)

در آیه 14 سوره تغابن می خوانیم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفُّوا وَتَصَدَّقُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند، از آنها برحذر باشید؛ و اگر عفو کنید و چشم پوشید و ببخشید، (خدا شما را می بخشد)؛ چراکه خداوند، آمرزنده و مهربان است».

شان نزول

در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در مورد این آیه فرمود:

هنگامی که بعضی از مردان می خواستند هجرت کنند، همسر و فرزندانشان دامن آن ها را گرفتند و می گفتند: تو را به خدا سوگند! هجرت نکن، زیرا اگر بروی ما بعد از تویی سرپرست خواهیم شد. بعضی می پذیرفتند و می ماندند. آیه فوق نازل شد و آن ها را از قبول این گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه ها برحذر داشت، اما بعضی دیگر این تقاضای خانواده خود را نمی پذیرفتند و به آن ها می گفتند: به خدا قسم! اگر با ما هجرت نکنید و بعداً در (دار الهجرة) مدینه نزد ما آید ما هرگز به شما اعتنا نخواهیم کرد. ولی به آن ها دستور داده شد که هر وقت خانواده آن ها به آن ها پیوستند گذشته را فراموش کنند و جمله (وَإِنْ تَعَفُّوا وَتَصَدَّقُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) ناظر به همین معنی است.(2)

از آنجا که در آیات گذشته فرمان به اطاعت بی قید و شرط خدا و رسولش

ص: 360

1- . تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 14 سوره تغابن.

2- . تفسیر علی بن ابراهیم مطابق نقل نورالتقلین، ج 5، ص 342 (حدیث 20). همین معنی به صورت مختصرتری در تفسیر در المنثور و تفاسیر دیگر از ابن عباس نقل شده است، ولی هیچ کدام به جامعیت روایت فوق نیست.

آمده بود، و از آنجا که یکی از موانع مهم این راه، علاقه افراطی به اموال و همسران و فرزندان است در آیات مورد بحث به مسلمان در این زمینه هشدار می دهد، نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند، از آن ها بر حذر باشید».

البته نشانه های این عداوت کم نیست، گاهی می خواهید به کار مثبتی همچون هجرت اقدام کنید دامان شما را می گیرند و مانع این فیض عظیم می شوند، و گاهی انتظار مرگ شما را می کشند تا ثروت شما را تملک کنند، و مانند این ها.

بدون شك، نه همه فرزندان چنین اند و نه همه همسران، ولذا در آیه با تعبیر «من» تبعیضیه، به همین معنی اشاره می کند که تنها بعضی از آن ها چنین اند، مراقب آن ها باشید.

البته این دشمنی گاهی در لباس دوستی و به گمان خدمت است و گاهی به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می شود، و یا به قصد منافع خویش.

مهم این است که وقتی انسان بر سر دوراهی قرار می گیرد که يك راه به سوی خدا می رود و راه دیگر به سوی زن و فرزند، و این دو از هم جدا شده اند، باید در تصمیم گیری تردید به خود راه ندهد و رضای حق را بر همه چیز مقدم بشمارد، زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است، لذا در آیه 23 سوره توبه می خوانیم:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) ؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولی (ویار و یاور و تکیه گاه) خود قرار ندهید! و کسانی از شما که آنان را ولی خود قرار دهند، ستمکارند».

ولی از آنجا که ممکن است این دستور بهانه ای برای خشونت و انتقام جویی و افراط توسط پدران و همسران شود بلافاصله در ذیل آیه برای تعدیل آن ها می فرماید: «و اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و ببخشید، خداوند نیز شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می دهد چراکه خدا غفور و رحیم است».

بنابراین اگر آن‌ها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند و یا بعد از هجرت به شما پیوستند، آن‌ها را از خود نرانید، عفو و گذشت پیشه کنید، همان‌طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند.

در داستان افک «عایشه» در تفسیر سوره نور می‌خوانیم: هنگامی که کار شایعه سازان در مدینه بالا گرفت بعضی از مؤمنان که بستگان‌شان در صف شایعه سازان بودند سوگند یاد کردند که هرگونه کمک مالی را از آن‌ها قطع کنند.

آیه 22 همان سوره نازل شد و گفت: «کسانی که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند. آن‌ها باید عفو کنند و صرف نظر نمایند».

(أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ)؛ «آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد؟!».

درباره اینکه تفاوت میان «عفو» و «صفح» و «غفران» چیست، با توجه به مفهوم لغوی آن‌ها روشن می‌شود که سلسله مراتب بخشش گناه را بیان می‌کند، زیرا «عفو» به معنی صرف نظر کردن از مجازات است، و «صفح» مرتبه بالاتری است، یعنی ترک هرگونه سرزنش، و «غفران» به معنی پوشاندن گناه و به فراموشی سپردن آن است.

بر این اساس، افراد باایمان در عین قاطعیت در حفظ اصول اعتقادی خویش، و تسلیم نشدن در مقابل زن و فرزندان که آن‌ها را به راه خطا دعوت می‌کنند، باید تا آنجا که می‌توانند در تمام مراحل، محبت و عفو و گذشت را دریغ نکنند که همه این‌ها وسیله‌ای است برای تربیت و بازگرداندن آنان به مسیر اطاعت خداوند.

در آیه بعد به يك اصل کلی دیگر در مورد اموال و فرزندان اشاره کرده، می‌فرماید: «اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش شما هستند»؛ (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ) و اگر در میدان آزمایش، از عهده برآیید، «اجر و پاداش عظیم نزد خداوند (از آن شما) خواهد بود»؛ (وَأَلَلَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ).

در آیه گذشته تنها سخن از عداوت «بعضی» از همسران و فرزندان با انسان بود که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته، به گناه، و گاهی به کفر می کشانند، ولی در اینجا سخن از «همه» فرزندان و اموال است که وسیله آزمایش انسان اند.

درواقع خداوند برای تربیت انسان، پی در پی او را در کوره های داغ امتحان قرار می دهد و با امور مختلفی او را می آزماید، اما این دو (اموال و فرزندان) مهم ترین وسایل امتحان او را تشکیل می دهند، چراکه جاذبه اموال از يك سو و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر، چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می کند که در مواردی که رضای خدا از رضای آن ها جدا می شود، انسان سخت در فشار قرار می گیرد.

تعبیر به «انما» که معمولاً برای حصر آورده می شود نشان می دهد که این دو موضوع، بیش از هر چیز دیگر وسیله امتحان است، به همین دلیل در روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«لَا يُؤَلَّنَ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُسْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ عِدَّ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ، فَإِنَّ اللَّهَ سَدَّ بَحَانَهُ يَقُولُ: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ)؛ هیچ کس از شما نگوید: خداوندا! به تو پناه می برم از امتحان و آزمایش، چراکه هرکسی وسیله آزمایش دارد (و حداقل، مال و فرزندی دارد و اصولاً طبیعت زندگی دنیا، طبیعت آزمایش و بوتۀ امتحان است). کسی که می خواهد به خدا پناه برد، از امتحانات گمراه کننده پناه برد چراکه خداوند می گوید: «بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمون است».⁽¹⁾

همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه 28 سوره انفال دیده می شود (آنچه در ذیل کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام و روایت فوق ذکر شده تعبیری است که در سوره انفال آمده است).

ص: 363

در اینجا بسیاری از مفسران و محدثان نقل کرده اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فراز منبر مشغول خواندن خطبه بود. حسن و حسین علیهما السلام که در دوران کودکی بودند وارد شدند در حالی که پیراهن های سرخی به تن داشتند، گاهی هنگام راه رفتن لغزش پیدا کرده می افتادند، همین که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن ها افتاد خطبه خود را قطع کرد و از منبر فرود آمد و آن ها را در بغل گرفت و به فراز منبر برد و بر دامان خود نشانید و بعد فرمود: «خداوند عزوجلّ درست فرموده است که می گوید: (أَتَمَّا أَمْوَالِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ فَتَنَةٌ) من هنگامی که نظر به این دو کودک کردم که راه می روند و می لغزند، شکیبایی نکردم و گفتارم را قطع نمودم و آن ها را برداشتم. حضرت سپس به خطبه خود ادامه داد. (1)

باید توجه داشت که «فتنه» و آزمایش، گاه آزمون خیر است و گاه آزمون شرّ، و در اینجا می تواند آزمون خیر باشد به این معنی که خدا می خواهد پیامبرش را بیازماید که هنگام اشتغال به خطبه، آن هم بر فراز منبر آیا ممکن است از حال این دو فرزند که جگرگوشه های زهرا علیها السلام هستند و هر کدام در آینده مقام والایی خواهند داشت غافل شود، یا ابهت و شکوه خطبه مانع از ابراز عاطفه و محبت نخواهد گشت، وگرنه مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و آله از یاد خدا و انجام مسئولیت سنگین تبلیغ و هدایت، به خاطر محبت فرزندان هرگز غافل نمی شد. به هر حال این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار بود به همه مسلمانان تا موقعیت این دو فرزند علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را بشناسند.

لذا در حدیثی که در منابع معروف اهل سنت نقل شده می خوانیم که «براء ابن عازب» (صحابی معروف) می گوید: «رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَى عَلِيٍّ عَاتِقِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ؛ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَيْتُكَ نَزَلْتَهُ نَزْلًا وَآلَهُ نَشِئْتَهُ

ص: 364

1- . مجمع البيان، ج 10، ص 301 (ذیل آیات مورد بحث). همین حدیث را قرطبی در تفسیر خود و نویسندگان روح المعانی، فی ظلال و المیزان با تفاوت های مختصری نقل کرده اند.

بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدایا من او را دوست می دارم تو هم او را دوست بدار».(1)

در روایات دیگر آمده که گاهی حسین علیه السلام می آمد و هنگام سجده بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله می رفت و حضرت مانع او نمی شد.(2)

و این ها همه بیانگر عظمت مقام این دو امام بزرگ است. در آیه بعد به عنوان نتیجه گیری می فرماید: «اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید آن قدر که در توان دارید، و فرمان های او را بشنوید و اطاعت کنید، و در راه او انفاق نمایید که برای شما بهتر است»؛ (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ).

اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکند

اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکند(3)

از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق، حب دنیا و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است، در آخرین آیات سوره «منافقین» مؤمنان را از چنین علاقه افراطی باز می دارد؛ می گوید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند»؛ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ).

«و کسانی که چنین کنند زیان کاران اند»؛ (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا زمانی که از آن ها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به آن ها سدی میان انسان و خدا ایجاد کند بزرگ ترین بلا محسوب می شوند، و چنان که در داستان منافقین در آیات گذشته دیدیم، یکی از عوامل انحراف آن ها همین حب دنیا بود.

ص: 365

1- صحیح مسلم، ج 4، ص 1883 (باب فضائل الحسن و الحسين عليهما السلام، ح 58).

2- بحار الانوار، ج 43، ص 296، ح 57.

3- تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیه 9 سوره منافقین.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام این معنی به روشن ترین وجهی ترسیم شده است، آنجا که می فرماید: «ما ذُنْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ، هَذَا فِي أَوْلِيهَا وَ هَذَا فِي آخِرِهَا بِأَسْرَعٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ؛ دو گرگ درنده در يك گله بی چوپان که یکی در اول گله و دیگری در آخر آن باشد آن قدر ضرر نمی زنند که مال پرستی و جاه طلبی به دین مؤمن ضرر می رسانند»⁽¹⁾.

درباره اینکه منظور از ذکر خدا در اینجا چیست، مفسران احتمالات زیادی ذکر کرده اند، بعضی آن را به نمازهای پنج گانه، بعضی به شکر نعمت و صبر بر بلا و رضای به قضا، بعضی به حج و زکات و تلاوت قرآن، و بعضی به تمام فرائض تفسیر کرده اند، ولی روشن است که ذکر خدا معنی وسیعی دارد که همه این ها و غیر اینها را شامل می شود، بنابراین تفسیر به امور فوق از قبیل ذکر مصداق های روشن است.

تعبیر به «خاسرون» (زیان کاران) از این نظر است که حبّ دنیا چنان انسان را سرگرم می کند که سرمایه های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار، و گاهی اوهام و پندارها صرف می کند و با دست خالی از این دنیا می رود، در حالی که با داشتن سرمایه های بزرگ برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است.

اهمیت نیکی به پدر و مادر

اهمیت نیکی به پدر و مادر⁽²⁾

در آیه 151 سوره انعام می خوانیم: (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً)؛ «بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را همتای خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید...».

ص: 366

1- . اصول کافی، ج 2، باب حب الدنيا، ح 3.

2- . تفسیر نمونه، ج 6، ذیل آیه 151 سوره انعام.

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک، و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس، و اجرای اصول عدالت، دلیل بر اهمیت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورهای اسلامی است.

این موضوع زمانی روشن تر می شود که توجه کنیم به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم های این آیه است، موضوع احسان و نیکی کردن، ذکر شده است، یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آن ها حرام است، بلکه احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است.

و جالب تر اینکه کلمه «احسان» را به وسیله «ب» متعدی ساخته و فرموده است:

(و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) ، و می دانیم که احسان گاهی با «الی» و گاهی با «ب» ذکر می شود، اگر با «الی» ذکر شود، مفهوم آن نیکی کردن است، هر چند غیر مستقیم و با واسطه باشد، اما هنگامی که با «ب» ذکر می شود معنی آن نیکی کردن مستقیم و بدون واسطه است، بنابراین، آیه تأکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصاً و بدون واسطه به آن اقدام نمود. (1)

توحید و نیکی به پدر و مادر

توحید و نیکی به پدر و مادر (2)

در آیات 23 تا 24 سوره اسراء چنین می خوانیم: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ إِزْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا) ؛ «و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار (لطیف و سنجیده و) بزرگوارانه

ص: 367

1- . تفسیر المنار، ج 8، ص 185.

2- . تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیات 23 و 24 سوره اسراء.

به آنها بگو! و پر و بال تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده».

بعد از اصل توحید، به یکی از اساسی ترین تعلیمات انسانی انبیا ضمن تأکید مجدد بر توحید اشاره کرده، می گوید: (وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

«قضاء» مفهوم مؤکدتری از «امر» دارد و فرمان قطعی و محکم را می رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است. قرار دادن توحید، یعنی اساسی ترین اصل اسلامی در کنار نیکی به پدر و مادر، تأکید دیگری است بر اهمیت این دستور اسلامی. مطلق بودن «احسان» که هرگونه نیکی را دربر می گیرد و همچنین «والدین» که مسلمان و کافر را شامل می شود، سومین و چهارمین تأکید در این جمله است، و نکره بودن احسان (احساناً) که در این گونه موارد برای بیان عظمت می آید پنجمین تأکید محسوب می شود.

توجه به این نکته نیز لازم است که فرمان، معمولاً دربارهٔ يك امر اثباتی به کار می رود، در حالی که در اینجا دربارهٔ نفی به کار رفته است (پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید).

این ممکن است به خاطر آن باشد که از جمله «قضی» فهمیده می شود جمله دیگری در شکل اثباتی در تقدیر است و در معنی چنین می باشد: پروردگارت فرمان مؤکد داده که او را بپرستید و غیر او را نپرستید.

و یا اینکه مجموع جمله «نفی و اثبات»؛ (أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) در حکم يك جمله اثباتی است، اثبات عبادت انحصاری پروردگار، سپس به بیان یکی از مصداق های روشن نیکی به پدر و مادر پرداخته، می گوید: «هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو آن ها، نزد توبه سن پیری و شکستگی برسند (آن چنان که نیازمند مراقبت دائمی تو باشند) از هرگونه محبت درمورد آن ها دریغ نکن و کمترین

اهانتی به آنان منما، حتی سبک ترین تعبیر نامؤدبانه، یعنی «اف»، به آن ها مگو».

(إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ).

«و بر سر آن ها فریاد مزین»؛ (و لَا تَنْهَرُهُمَا). بلکه «با گفتار سنجیده و لطیف و بزرگووارانه با آن ها سخن بگو»؛ (وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا).

و نهایت فروتنی را در برابر آن ها انجام بده «و بال های تواضع خود را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر»؛ (وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ).

«و بگو: پروردگارا! آن ها را مشمول رحمت خویش قرار ده، همان گونه که در کودکی مرا تربیت کرده اند»؛ (وَقُلْ رَبِّ اِرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا).

دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر

در حقیقت در دو آیه ای که گذشت، خداوند قسمتی از ریزه کاری های برخورد مؤدبانه و فوق العاده احترام آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می کند:

1. از يك سو روی حالات پیری آن ها که در آن زمان از همیشه نیازمندتر به حمایت و محبت و احترام اند انگشت گذاشته، می گوید: حتی کمترین سخن اهانت آمیز به آن ها مگو! آن ها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند و از جا برخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند، در این زمان آزمایش بزرگ فرزندان شروع می شود.

آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب؟ آیا صبر و حوصله کافی برای نگهداری احترام آمیز از چنین پدر و مادری را دارند و یا با نیش زبان، با کلمات سبک و اهانت آمیز و حتی گاهی با تقاضای مرگ آن ها از خدا قلبشان را می فشارند و آزار می دهند؟

2. از سوی دیگر، قرآن می گوید: در این هنگام به آن ها «اف» مگو، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن و باز اضافه می کند که با صدای بلند و اهانت آمیز و داد

و فریاد با آن ها سخن مگو، و باز تأکید می کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آن ها سخن بگو. همه این ها نهایت ادب در سخن را می رساند، که زبان، کلید قلب است.

3. از سوی دیگر، دستور به تواضع و فروتنی می دهد، تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر.

4. سرانجام می گوید: حتی زمانی که رو به سوی درگاه خدا می آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و برای آن ها تقاضای رحمت پروردگار بنما، به ویژه این تقاضایت را با این دلیل همراه ساز: «خداوند! همان گونه که آن ها در کودکی مرا تربیت کردند تو مشمول رحمت شان فرما».

نکته مهمی که از این تعبیر علاوه بر آنچه گفته شد استفاده می شود این است که می گوید: اگر پدر و مادر آن چنان مسن و ناتوان شوند که به تنهایی قادر به حرکت و دفع آلودگی ها از خود نباشند، فراموش نکن که تو نیز در کودکی چنین بودی و آن ها هرگونه حمایت و محبت خود را از تو دریغ نداشتند تو نیز محبت آن ها را جبران نما.

و از آنجا که گاهی در حفظ حقوق پدر و مادر و احترام آن ها و تواضعی که بر فرزند لازم است، ممکن است لغزش هایی پیش بیاید که انسان آگاهانه یا ناآگاه به سوی آن کشیده شود، در آخرین آیه مورد بحث می گوید: پروردگار شما به آنچه در دل و جان شماست از شما آگاه تر است (رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ).

چراکه علم او در همه زمینه ها حضوری و ثابت و ازلی و ابدی و خالی از هرگونه اشتباه است، در حالی که علوم شما واجد این صفات نیست.

بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سرزند و بلافاصله پشیمان شوید و در مقام جبران برآیید به یقین مشمول عفو خدا خواهید شد: «اگر شما صالح باشید

و توبه کار، خداوند توبه کاران را می آمرزد؛ (إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا).

«اواب» از ماده «اوب» (بر وزن قوم) به معنی بازگشت همراه با اراده است، در حالی که «رجوع»، هم به بازگشت با اراده گفته می شود و هم بی اراده، به همین دلیل به «توبه»، «اوبه» گفته می شود، چون حقیقت توبه، بازگشت همراه با اراده به سوی خداست، و از آنجا که «اواب» صیغه مبالغه است به کسی گفته می شود که هر لحظه ای که از او خطایی سرزند به سوی پروردگار باز می گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که ذکر صیغه مبالغه اشاره به تعدد عوامل بازگشت و رجوع به خدا باشد، زیرا ایمان به پروردگار از يك سو، توجه به دادگاه عالم قیامت از سوی دوم، وجدان بیدار از سوی سوم، و توجه به عواقب و آثار گناه از سوی چهارم، دست به دست هم می دهند و انسان را از مسیر انحرافی به سوی خدا می برند.

نکته: احترام پدر و مادر در منطق اسلام

گرچه عواطف انسانی و مسأله حق شناسی به تنهایی برای رعایت احترام والدین کافی است، ولی از آنجا که اسلام حتی در مسائلی که هم عقل در آن استقلال کامل دارد و هم عاطفه آن را به وضوح درمی یابد، سکوت نمی کند، بلکه به عنوان تأکید در این گونه موارد نیز دستورات لازم را صادر می نماید، در مورد احترام والدین نیز آن قدر تأکید کرده است که در کمتر مسأله ای دیده می شود.

به عنوان نمونه به چند قسمت اشاره می کنیم:

الف) در چهار سوره از قرآن مجید نیکی به والدین بلافاصله بعد از مسأله توحید قرار گرفته است. این هم ردیف بودن دو مسأله بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل است.

در سوره بقره آیه 83 می خوانیم: (لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

در سوره نساء آیه 36 نیز آمده است: (وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

در سوره انعام آیه 151 می فرماید: (أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

و در آیات مورد بحث نیز این دو را قرین باهم دیدیم: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

ب) اهمیت این موضوع به حدی است که هم قرآن و هم روایات با صراحت توصیه می کنند که حتی اگر پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است:

در سوره لقمان آیه 15 می خوانیم: (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا)؛ «و هرگاه آن دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن ولی با آن دو، در دنیا بطور شایسته ای رفتار کن».

ج) شکرگزاری از پدر و مادر در قرآن مجید در ردیف شکرگزاری نعمت های خدا قرار داده شده، چنان که می خوانیم: (أَنْ أَشْكُرَ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ)؛ با اینکه نعمت خدا بیش از آن است که قابل شمردن باشد، و این دلیل بر عمق و وسعت حقوق پدران و مادران می باشد.

د) قرآن حتی کمترین بی احترامی به پدر و مادر را اجازه نداده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئًا هُوَ أَدْنَىٰ مِنْ أَفٍّ لَنَهَىٰ عَنْهُ وَ هُوَ مِنْ أَدْنَىٰ الْعُقُوقِ وَ مِنَ الْعُقُوقِ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَىٰ وَالِدَيْهِ فَيُحِدَّ النَّظَرَ إِلَيْهِمَا؛ اگر چیزی کمتر از «اف» وجود داشت خدا از آن نهی می کرد (اف همانطور که گفتیم کمترین اظهار ناراحتی است) و این حدّ اقل مخالفت و بی احترامی نسبت به پدر و مادر است، و نظر تند و غضب آلود به پدر و مادر، از جمله آن می باشد»⁽¹⁾.

ص: 372

ه) با اینکه جهاد یکی از مهم ترین برنامه های اسلامی است، مادامی که جنبه و جوب عینی پیدا نکند یعنی داوطلب به قدر کافی باشد، بودن در خدمت پدر و مادر از آن مهم تر است، و اگر موجب ناراحتی آن ها شود، جایز نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: من جوان بانشاط و ورزیده ای هستم و جهاد را دوست دارم، ولی مادری دارم که از این موضوع ناراحت می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ارْجِعْ فُكُنْ مَعَ وَالِدَتِكَ فَوَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَأُنْسَ بِكَ لِيَلَاةً خَيْرٌ مِنْ جِهَادٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ سِنَّةً؛ برگرد و با مادر خویش باش، قسم به آن خدایی که مرا به حق مبعوث ساخته است هر يك شبی که مادرت با تو مأنوس شود از يك سال جهاد در راه خدا بهتر است»⁽¹⁾

ولی البته هنگامی که جهاد، جنبه و جوب عینی پیدا کند و کشور اسلامی در خطر قرار گیرد و حضور همگان لازم شود، هیچ عذری پذیرفته نیست، حتی نارضایی پدر و مادر. در مورد سایر واجبات کفایی و همچنین مستحبات، مسأله همین گونه است.

و) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِيَّاكُمْ وَعُقُوقَ الْوَالِدَيْنِ فَإِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ وَلَا يَجِدُهَا عَاقٌّ؛ بترسید از اینکه عاق پدر و مادر و مغضوب آن ها شوید، زیرا بوی بهشت از پانصد سال راه به مشام می رسد، ولی هیچ گاه به کسانی که مورد خشم پدر و مادر هستند نخواهد رسید»⁽²⁾

این تعبیر اشاره لطیفی به این موضوع است که چنین اشخاصی نه تنها در بهشت گام نمی گذارند، بلکه در فاصله بسیار زیادی از آن قرار دارند و حتی نمی توانند به آن نزدیک شوند.

ص: 373

1- . جامع السعادات، ج 2، ص 260.

2- . همان، ص 257.

سید قطب در تفسیر فی ظلال حدیثی به این مضمون از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که مردی مشغول طواف بود و مادرش را بر دوش گرفته، طواف می داد. پیامبر صلی الله علیه و آله را در همان حال مشاهده نمود، عرض کرد: آیا حق مادرم را با این کار انجام دادم؟ فرمود: نه، حتی جبران یکی از ناله های او را (هنگام وضع حمل) نمی کند. (1)

و اگر بخواهیم عنان قلم را در اینجاها کنیم سخن بسیار به درازا می کشد و از شکل تفسیر خارج می شویم، اما باصراحت باید گفت که هر قدر در این زمینه گفته شود باز هم کم است، چراکه آن ها حق حیات بر انسان دارند.

در پایان این بحث ذکر این نکته را لازم می دانیم که گاهی می شود پدر و مادر پیشنهادها غیر منطقی و یا خلاف شرع به انسان می دهند. بدیهی است که اطاعت آن ها در هیچ يك از این موارد لازم نیست، ولی با این حال باید با برخورد منطقی و انجام وظیفه امر به معروف در بهترین صورتش با این گونه پیشنهادها برخورد کرد.

سخن خود را در این زمینه با حدیثی از امام کاظم علیه السلام پایان می دهیم؛ آن حضرت می فرماید: «کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حق پدر و فرزند سؤال کرد؛ فرمود: «لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْسِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسَبُّ لَهُ؛ باید او را با نام صدا نزند (بلکه بگوید: پدرم!) و جلوتر از او راه نرود، و قبل از او ننشیند، و کاری نکند که مردم به پدرش بدگویی کنند» (مثلاً بگویند: خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی!)». (2)

احترام پدر و مادر

اشاره

احترام پدر و مادر (3)

در آیات 12 تا 15 سوره لقمان می خوانیم: (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ

ص: 374

- 1- . فی ظلال، ج 5، ص 318.
- 2- . نورالتقلین، ج 3، ص 149.
- 3- . تفسیر نمونه، ج 17، ذیل آیات 12-15 سوره لقمان.

لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ * وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ * وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ إِذْ أَحْمَلْتَهُ أُمُّهُ وَهَنَا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ * وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)؛ «ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم): شکر خدا را به جای آور! هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر می کند؛ و آن کس که کفران کند (زیانی به خدا نمی رساند)؛ چراکه خداوند بی نیاز و ستوده است. (به خاطر بیاور) هنگامی را که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می کرد گفت: «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.» و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روزافزون حمل کرد، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛ (آری، به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر به جا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است! و هرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن؛ و از راه کسانی پیروی کن که (توبه کنان) به سوی من آمده اند؛ سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه انجام می دادید با خبر می سازم».

تفسیر

به تناسب بحث های گذشته پیرامون توحید و شرک و اهمیت و عظمت قرآن و حکمتی که در این کتاب آسمانی به کار رفته، در آیات مورد بحث و چند آیه بعد از آن، سخن از «لقمان حکیم» و بخشی از اندرزهای مهم این مرد الهی در

زمینه توحید و مبارزه با شرك به میان آمده، و مسائل مهم اخلاقی نیز که در اندرزهای لقمان به فرزندش منعکس می باشد بازگو شده است. این اندرزهای ده گانه، هم مسائل اعتقادی را به طرز جالبی بیان می کند، هم اصول وظایف دینی، و هم مباحث اخلاقی را.

در نخستین آیه می فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم و به او گفتیم که برای خدا شکرگزاری کن، چراکه هر کس شکر نعمت او را ادا کند، به سود خویش شکر کرده، و هر کس کفران کند، زیانی به خدا نمی رساند، چراکه خداوند، بی نیاز و ستوده است.

برای «حکمت» معانی فراوانی ذکر کرده اند، مانند «شناخت اسرار جهان هستی» و «آگاهی از حقایق قرآن» و «رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل» و «معرفت و شناسایی خداوند».

اما همه این معانی را می توان يك جا جمع کرده و در تفسیر حکمت چنین گفت: حکمتی که قرآن از آن سخن می گوید و خداوند به لقمان عطا فرموده بود «مجموعه ای از معرفت و علم، و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت» بوده است.

در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این آیه برای «هشام بن حکم» فرمود: «مراد از حکمت، فهم و عقل است».⁽¹⁾

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

«أوتِيَ مَعْرِفَةَ إِمَامٍ زَمَانِهِ؛ حکمت این است که لقمان نسبت به امام و رهبر الهی عصر خود آگاهی داشت».⁽²⁾

روشن است که هر يك از این ها یکی از شاخه های مفهوم وسیع حکمت محسوب می شود و با هم منافاتی ندارد. به هر حال «لقمان» به خاطر داشتن این

ص: 376

1- اصول کافی، ج 1، ص 13 (کتاب العقل و الجهل، ح 12).

2- نورالثقلین، ج 4، ص 196.

حکمت به شکر پروردگارش پرداخت. او هدف نعمت های الهی و کاربرد آن ها را می دانست و درست آن ها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند به کار می بست، و اصلاً حکمت همین است: «به کار بستن هر چیزی در جای خود». بنابراین «شکر» و «حکمت» به يك نقطه باز می گردند.

بعد از معرفی لقمان و مقام علم و حکمت او به نخستین اندرز وی که در عین حال مهم ترین توصیه به فرزندش می باشد اشاره کرده، چنین می فرماید:

«به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش، در حالی که او را موعظه می کرد، گفت: پسرم! هیچ چیز را شريك خدا قرار مده که شريك ظلم عظیمی است».

حکمت لقمان ایجاب می کند که قبل از هر چیز به سراغ اساسی ترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله «توحید» است، توحید در تمام زمینه ها و ابعاد، زیرا هر حرکت تخریبی و ضد الهی از شريك سرچشمه می گیرد، از دنیاپرستی، مقام پرستی، هوی پرستی، و مانند آن که هر کدام شاخه ای از شريك محسوب می شود، همان گونه که اساس تمام حرکت های صحیح و سازنده، توحید است، یعنی تنها دل به خدا بستن و سر بر فرمان او نهادن و از غیر او بریدن و همه بت ها را در آستان کبریا بی او درهم شکستن! قابل توجه اینکه لقمان حکیم، برای نفی شريك این دلیل ذکر می کند که شريك، ظلم عظیم است، آن هم با تعبیری که از چند جهت، تأکید در بردارد.

چه ظلمی از این بالاتر که هم در مورد خدا انجام می شود و موجود بی ارزشی همتای او قرار می گیرد، هم درباره خلق خدا که به گمراهی کشیده می شوند و مشرکان با اعمال جنایت بار خود آن ها را مورد ستم قرار می دهند، و هم درباره خویشتن که از اوج عزت عبودیت پروردگار، به قعر درّه ذلت پرستش غیر او سقوط می کنند!

دو آیه بعد در حقیقت جمله های معترضه ای است که خداوند در لابه لای اندرزهای لقمان بیان کرده است، اما معترضه نه به معنی بی ارتباط، بلکه به معنی سخنان الهی که ارتباط روشنی با سخنان لقمان دارد، زیرا در این دو آیه، بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آن هاست و قرار دادن شکر پدر و مادر در کنار شکر «الله».

به علاوه، تأکیدی بر خالص بودن اندرزهای لقمان به فرزندش نیز محسوب می شود، چراکه پدر و مادر با علاقه وافر و خلوص نیتی که درباره فرزندانشان خود دارند ممکن نیست جز خیر و صلاح آن ها را در اندرزهایشان بازگو کنند.

نخست می فرماید: «ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم»؛ (وَصَيِّتْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ).

آنگاه به زحمات فوق العاده مادر اشاره کرده، می گوید: «مادرش او را حمل کرد در حالی که هر روز ضعف و سستی تازه ای بر ضعف او افزوده می شد»؛ (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ). این مسأله از نظر علمی ثابت شده و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می شوند، چراکه شیره جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می دهند و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می دارند.

به همین دلیل، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامین ها می شوند که اگر جبران نشود مشکلاتی برای آن ها به وجود می آورد، حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می یابد، چراکه «شیر، شیره جان مادر است». لذا به دنبال آن می افزاید: «پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است»؛ (وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ).

همان گونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است: (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِينَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ)؛ «مادران فرزندانشان را دو سال تمام شیر می دهند» (1).

ص: 378

البته منظور، دوران کامل شیرخوارگی است هرچند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود. به هر حال مادر در این 33 ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگ ترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی، هم از نظر جسمی، و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می دهد. جالب اینکه خداوند ابتدا سفارش پدر و مادر، هر دو را می کند، ولی هنگام بیان زحمات و خدمات، روی زحمات مادر تأکید می نماید تا انسان را متوجه ایثارگری ها و حق عظیم او سازد.

سپس می گوید: «توصیه کردم که هم شکر مرا به جای آور و هم شکر پدر و مادرت را»؛ (أَنْ أُشْكُرَ لِيْ وَلِوَالِدَيْكَ).

شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده ام، و شکر پدر و مادرت را نیز بگزار که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمت های من به تو می باشند. و چقدر جالب و پرمعنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته است! در پایان آیه نیز با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می فرماید:

«بازگشت همه شما به سوی من است»؛ (إِلَيَّ الْمَصِيرُ).

آری، اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می گیرد و مو به مو حساب می شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمت هایش، و همچنین در مورد شکر نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی آلایش آن ها برآید.

بعضی از مفسران در اینجا به این نکته توجه کرده اند که در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر بارها آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که يك عادت شوم و زشت استثنایی در عصر جاهلیت بوده است).

این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده که فرزندان، پدر و مادر را به ویژه هنگام پیری و از کارافتادگی فراموش می کنند، و این دردناک ترین حالت برای آن ها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می شود. (1)

و از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر، ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مسأله عقاید و کفر و ایمان، باید با آن ها مماشات کرد، در آیه بعد می افزاید: «هرگاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که از آن (حداقل) آگاهی نداری، از آن ها اطاعت مکن»؛ (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا).

هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او شود.

تعبیر به «جاهداک» اشاره به این است که پدر و مادر گاهی به گمان اینکه سعادت فرزند را می خواهند، تلاش و کوشش می کنند که او را به سوی عقیده انحرافی خود بکشانند، و این در مورد همه پدران و مادران دیده می شود.

وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ چیزی معاوضه نکنند.

در ضمن، جمله (مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) (چیزی که به آن علم و آگاهی نداری) اشاره به این است که اگر به فرض، دلایل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حداقل، دلیلی بر اثبات آن نیست، و هیچ شخص بهانه جویی نیز نمی تواند دلیلی برای اثبات شرک اقامه کند.

ص: 380

از این گذشته، اگر شرك حقیقتی داشت، باید دلیلی برای اثبات آن وجود داشته باشد و چون وجود ندارد خود دلیلی بر بطلان آن می باشد.

باز از آنجایی که ممکن است این فرمان، این توهّم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرك، باید شدت عمل و بی حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می کند که عدم اطاعت آن ها در مسأله کفر و شرك، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آن ها نیست، بلکه در عین حال «با آن ها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن»؛ (وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا).

از نظر دنیا و زندگی مادی با آن ها مهر و محبت و ملاحظت کن، و از نظر اعتقاد و برنامه های مذهبی، تسلیم افکار و پیشنهاد های آن ها نباش، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است.

لذا بعداً می افزاید: «راه کسانی را پیروی کن که به سوی من بازگشته اند (راه پیامبر و مؤمنان راستین)»؛ (وَإَتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ).

چراکه بعد از آن «بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه در دنیا عمل می کردید آگاه می سازم و بر طبق آن پاداش و کیفر می دهم»؛ (ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

نفی و اثبات های پی در پی، و امر و نهی ها در آیات فوق، برای این است که مسلمانان در این گونه مسائل که در بدو نظر تضادی میان انجام دو وظیفه لازم تصور می شود خط اصلی را پیدا کنند و بدون کمترین افراط و تفریط، در مسیر صحیح قرار گیرند. این دقت و ظرافت قرآن در این ریزه کاری ها، از چهره های فصاحت و بلاغت عمیق آن است.

به هر حال، آیه فوق کاملاً شبیه چیزی است که در آیه 8 سوره عنکبوت آمده است که می گوید: (وَصَيَّرْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

اشاره

در آیه 15 سوره احقاف می خوانیم: (وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِإِلْدِيهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ)؛ «ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی وضع حمل می کند؛ و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به نیرومندی و کمال خوبی برسد و به چهل سالگی درآید می گوید: «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به جا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان! من به سوی تو بازگشتم (و توبه کردم)، و من از مسلمانانم».

تفسیر

این آیات و آیات آینده در حقیقت توضیحی است درباره دو گروه «ظالم» و «محسن». نخست به وضع «نیکوکاران» پرداخته و از مسأله نیکی به پدر و مادر و شکر زحمات آن ها که مقدمه ای است برای شکر پروردگار شروع می کند، می فرماید: «ما انسان را توصیه کردیم که درباره پدر و مادرش نیکی کند».

«وصیت» و «توصیه» به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصر به سفارش های مربوط به بعد از مرگ نیست، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی «امر و دستور و فرمان» تفسیر کرده اند. سپس به دلیل لزوم حق شناسی در برابر مادر پرداخته می گوید:

«مادر، او را با اکراه و ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است».

«مادر» در طول این سی ماه بزرگ ترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می دهد. از نخستین روزهای انعقاد نطفه حالت مادر دگرگون می شود و ناراحتی ها پشت سر یکدیگر می آید، حالتی که «ویار» نامیده می شود و یکی از سخت ترین حالات مادر است روی می دهد و پزشکان می گویند: این حالت بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می دهد.

هرقدر جنین رشد و نمو بیشتر می کند مواد بیشتری از شیرۀ جان مادر می گیرد و حتی روی استخوان های او و اعصابش اثر می گذارد، گاهی خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می گیرد و در آخر دوران حمل، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای مادر مشکل می شود، اما با صبر و حوصلۀ تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می گشاید و به روی مادر لبخند می زند تمام این ناملایمات را تحمل می کند. (1)

زمان وضع حمل فرامی رسد، که یکی از سخت ترین لحظات زندگی مادر است تا آنجا که گاه مادر جان خود را بر سر فرزند از دست می دهد.

به هر حال بار سنگینش را بر زمین گذاشته، دوران سخت دیگری شروع می شود، دوران مراقبت دائم و شبانه روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچ گونه قدرتی برای بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد نمی تواند محل درد را تعیین کند و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد قادر به بیان آن نیست، جز اینکه ناله سردهد و اشک ریزد، و مادر باید با کنجکاوی و صبر و حوصلۀ تمام، یک به یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند.

نظافت فرزند در این دوران مشکلی است طاقت فرسا، و تأمین غذای او که از

ص: 383

1- . تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیات 15 و 16 سوره احقاف.

شیرهٔ جان مادر گرفته می شود ایثاری است بزرگ. بیماری های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق العاده به مقابله با آن ها برخیزد مشکل دیگری است.

اینکه قرآن در اینجا تنها از نارحتی های مادر سخن به میان آورده و سخنی از پدر در میان نیست، به علت بی اهمیتی آن نمی باشد، چراکه پدر نیز در بسیاری از این مشکلات شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد، بیشتر روی او تکیه شده است.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که در آیه 233 سوره بقره دوران شیرخوارگی دو سال کامل (24 ماه) ذکر شده است: (وَ الْأَوْلَادُ يُرَضَعْنَ أَولَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمَّ الرِّضَاعَةَ)؛ «و مادران، فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند، (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیر دادن را تکمیل کند».

در حالی که مجموع «دوران حمل و شیرخوارگی» در آیه مورد بحث، فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟

فقها و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته اند: آری، حداقل دوران حمل 6 ماه و حداکثر دوران مفید رضاع 24 ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون «جالینوس» و «ابن سینا» نقل شده که گفته اند: با چشم خود شاهد چنین امری بوده ایم که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است.

همچنین از این تعبیر قرآن می توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود باید بر مقدار دوران شیرخواری افزود، به گونه ای که در مجموع 30 ماه تمام را شامل گردد. از ابن عباس نیز نقل شده که هرگاه دوران بارداری زن 9 ماه باشد باید 21 ماه فرزند را شیر دهد، و اگر حمل 6 ماه باشد باید 24 ماه شیر دهد. قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می کند، چراکه کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران شود.

سپس می‌افزاید: «حیات انسان همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که به کمال قدرت نیروی جسمانی رسد، و به مرز چهل سالگی وارد شود».

بعضی از مفسران، «بلوغ اشد» (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ، و برای تأکید می‌دانند، ولی ظاهر این است که «بلوغ اشد» اشاره به «بلوغ جسمانی» و رسیدن به اربعین سنه (چهل سالگی) اشاره به «بلوغ فکری و عقلانی» است، زیرا معروف است که بیشتر انسان‌ها در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می‌رسند و گفته‌اند که غالب انبیا در چهل سالگی به نبوت مبعوث شدند. همچنین درباره اینکه سن بلوغ قدرت جسمانی چه سنی است، گفتگوست، بعضی همان سن معروف بلوغ را می‌دانند که در آیه 34 اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هجده سالگی است. البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می‌شود.

در حدیثی آمده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجُرُّ يَدَهُ عَلَى وَجْهِ مَنْ زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يَتَّبِعْ، وَيَقُولُ بِأَبِي وَجْهٌ لَا يُفْلِحُ!؛ شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند می‌کشد و می‌گوید: پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود» (و در جبین این انسان نور و رستگاری نیست!) (1).

از ابن عباس نیز نقل شده است: «مَنْ بَلَغَ الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ فَلْيَتَجَهَّزْ إِلَى النَّارِ؛ هرکس چهل سال بر او بگذرد و نیکی او بر بدی اش غالب نشود آماده آتش جهنم گردد!».

به هر حال قرآن در دنباله این سخن می‌افزاید: این انسان لایق و باایمان هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می‌کند، نخست می‌گوید: «پروردگارا! به من توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم

ص: 385

ارزانی داشتی به جا آورم!؛ (رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ).

این تعبیر نشان می دهد که انسان با ایمان در چنین سن و سالی، هم از عمق و وسعت نعمت های خدا بر او آگاه می شود، و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده، تا به این حد رسیده است، چراکه در این سن و سال معمولاً خودش پدر یا مادر شده و زحمات طاقت فرسا و ایثارگرانه آن دورا با چشم خود می بیند، و بی اختیار به یاد آن ها می افتد و به جای آن ها در پیشگاه خدا شکرگزاری می کند.

در دومین تقاضا عرضه می دارد: «خداوندا! به من توفیق ده تا عمل صالح به جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی»؛ (أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ).

و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می کند: «خداوندا! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش»؛ (وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي).

تعبیر به «لی» (برای من) همچنین اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود.

و تعبیر «فی ذریّتی» (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان اوست.

جالب اینکه در دعای اول، پدر و مادر را شریک می کند، و در دعای سوم فرزندان را، ولی در دعای دوم برای خود دعا می کند، و این گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می نگرد با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند نگاه می کند.

و در پایان آیه دو مطلب را اعلام می دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است، نخست می گوید: «پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم»؛ (إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ).

به مرحله ای رسیده ام که باید خطوط زندگی من تعیین شود و تا آخر عمر

همچنان ادامه یابد، آری، من به مرز چهل سالگی رسیده ام و برای بنده ای چون من چقدر زشت و نازیباست که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم!

دیگر اینکه می گوید: «من از مسلمین هستم»؛ (وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

درحقیقت این دو جمله پشتوانه ای است برای آن دعاهای سه گانه و مفهومی این است: چون من توبه کرده ام و تسلیم مطلق در برابر فرمان توام، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت ها بفرما.

نیکی به پدر

نیکی به پدر(1)

در آیه 67 سوره بقره می خوانیم: (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ)؛ «و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به بدن مقتول بزنید، تا زنده شود و قاتل را معرفی کند). گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ گفت: به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم».

نکته: شرایط و ویژگی های آن گاو در آیات بعدی چنین ذکر شده است: ماده گاوی باشد که نه پیر و از کارافتاده و نه بکر و جوان، بلکه میان این دو باشد، زرد یک دست باشد که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد. گاوی باشد که برای شخم زدن رام نشده باشد و برای زراعت آب کشی نکند، از هر عیبی برکنار باشد و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد.

ص: 387

1- . تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 67 سوره بقره.

مفسران در اینجا یادآور می‌شوند که این گاو در آن محیط، منحصر به فرد بوده است و بنی اسرائیل آن را به قیمت بسیار گرانی خریده‌اند.

می‌گویند: صاحب این گاو مردی بس نیکوکار بود و به پدر خویش احترام فراوان می‌کرد. در یکی از روزها که پدرش در خواب بود، معامله‌ی پرسودی برای او پیش می‌آید، ولی او به خاطر اینکه پدرش ناراحت نشود، حاضر نشد وی را بیدار سازد و کلید صندوق را از وی بگیرد، در نتیجه از معامله صرف نظر کرد. به قول بعضی از مفسران: فروشنده حاضر می‌شود آن جنس را به مبلغ کمتری بفروشد به این شرط که آن مرد نیکوکار پول او را نقد بپردازد، و پرداختن پول نقد منوط به این بوده که پدر را بیدار کند و کلید صندوق‌ها را از او بگیرد. ولی آن مرد نیکوکار حاضر می‌شود پول بیشتری بپردازد، ولی پس از بیداری پدر.

بالاخره معامله انجام نشد و خداوند به جبران این گذشت، معامله‌ی پرسود بالا را برای او فراهم ساخت.».

بعضی از مفسران می‌گویند: پدر پس از بیدار شدن، از ماجرا آگاه می‌شود و گاو مزبور را به عنوان آن نیکی به پسر می‌بخشد، که سرانجام، آن سود فراوان را برای او فراهم آورد. (1)

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در این مورد می‌فرماید: «انظروا إلی البرِّ ما بلغ بأهله؛ نیکی را بنگرید، که با نیکوکار چه می‌کند!».

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر

اشاره

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر (2)

در آیه 59 سوره نور می‌خوانیم: (وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسِّرُوا تَأْذِنًا كَمَا إِسَّ تَأْذِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)؛ «و هنگامی که

ص: 388

1- . تفسیر ابن کثیر، ج 1.

2- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیه 59 سوره نور.

اطفال شما به حدّ بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همان گونه که اشخاصی که پیش از آنان بودند اجازه می گرفتند؛ این چنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند، و خدا دانا و حکیم است».

تفسیر

مهم ترین مسأله ای که در این سوره تعقیب شده، مسأله عفت عمومی و مبارزه با هرگونه آلودگی جنسی است که در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. آیات مورد بحث نیز به یکی از اموری که با این مسأله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می کند و آن مسأله اجازه گرفتن کودکان بالغ و نابالغ هنگام ورود به اطاق هایی است که مردان و همسرانشان ممکن است در آن خلوت کرده باشند؛ نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! باید مملوک های شما (بردگانتان) و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند: قبل از نماز فجر و در نیمروز، هنگامی که لباس های (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء» این سه وقت، سه وقت پنهانی و خصوصی برای شماست؛ (ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ).

«عورة» در اصل از ماده «عار» به معنی «عیب» است و از آنجا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است، در لغت عرب به آن عورت اطلاع شده است.

این واژه گاهی به معنی شکاف در دیوار و لباس و مانند آن نیز آمده است و گاهی به معنی مطلق عیب می باشد و به هر حال اطلاق کلمه عورت بر این اوقات سه گانه به این دلیل است که مردم در این اوقات، خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی کنند و يك حالت خصوصی دارند.

بدیهی است که این دستور متوجه اولیای اطفال است که آن ها را وادار به انجام این برنامه کنند، چراکه آن ها هنوز به حد بلوغ نرسیده اند تا مشمول تکالیف الهی باشند.

همچنین اطلاق آیه، هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می شود و کلمه «الذین» که برای جمع مذکر است مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می گردد، همان گونه که در آیه و جوب روزی تعبیر به «الذین» شده، ولی منظور، عموم مسلمانان است (بقره: 83). ذکر این نکته نیز لازم است که آیه درباره کودکانی سخن می گوید که به حد تمیز رسیده اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می دهند، زیرا دستور اجازه گرفتن، خود دلیل بر این است که این اندازه می فهمند که اجازه گرفتن یعنی چه؟ و تعبیر به «ثلاث عورات» شاهد دیگری بر این معنی است.

اما درباره اینکه این حکم در مورد بردگان، مخصوص بردگان مرد است یا کنیزان را نیز شامل می شود، روایات مختلفی وارد شده، هر چند ظاهر عام است و شامل هر دو گروه می شود و به همین دلیل روایت موافق ظاهر را می توان ترجیح داد.

در پایان آیه می فرماید: «بر شما و بر آن ها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند و بعضی به دیگری خدمت کنند و گرد یکدیگر (با صفا و صمیمیت) بگردند»؛ (لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ).

آری «این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است».

واژه «طوافون» در اصل از ماده «طواف» به معنی گردش دور چیزی است و چون به صورت صیغه مبالغه آمده به معنی کثرت در این امر می باشد، و با توجه به اینکه بعد از آن (بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ) آمده، مفهوم جمله این می شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید.

به گفته «فاضل مقداد» در کتاب کنزالعرفان، این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سایر اوقات است، چراکه اگر بخواهند پی در پی رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل می شود. (1)

در آیه بعد، حکم بالغان را بیان کرده، می گوید: «هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند، همان گونه که اشخاصی که قبل از آن ها بودند اجازه می گرفتند»؛ (وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

واژه «حلم» (بر وزن «کتب») به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با يك جهش عقلی و فکری همراه است، و گاهی گفته اند: «حلم» به معنی رؤیا و خواب دیدن است و چون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه هایی در خواب می بینند که سبب احتلام آن ها می شود، این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است. به هر حال از آیه فوق چنین استفاده می شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است، زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آن ها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند مشکل خواهد بود، از این گذشته، احساسات جنسی آن ها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آن ها واجب دانسته، موظف اند در همه حال هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.

این حکم، مخصوص مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می کنند، وگرنه برای وارد شدن به اطاق عمومی (اگر اطاق عمومی داشته باشند) به ویژه هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند و هیچ گونه مانعی در کار نیست، اجازه گرفتن لزومی ندارد.

ص: 391

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله (كَمَا إِسَدٌ تَأْذَنُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) اشاره به بزرگسالان است که در همه حال هنگام وارد شدن به اطاق، موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند. در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده اند هم ردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند.

در پایان آیه برای تأکید و توجه بیشتر می فرماید: «این گونه خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است».

فلسفه اجازه گرفتن و مفاسد عدم توجه به آن

برای ریشه کن ساختن يك مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت، تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست، بلکه در هیچ يك از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب نخواهد داد، بلکه باید مجموعه ای از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی، و همچنین آموزش های صحیح اسلامی ترتیب داد، و يك محیط اجتماعی سالم ایجاد کرد، سپس مجازات را به عنوان يك عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت.

به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می کند و به مسائل دیگر، مانند فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره، اجازه گرفتن فرزندان هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، گسترش می دهد.

این نشان می دهد که اسلام از هیچ يك از ریزه کاری های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است. خدمتکاران موظف اند هنگام ورود به اطاقی که دو همسر قرار دارند اجازه بگیرند. کودکان بالغ نیز موظف اند در هر وقت بدون اجازه وارد

نشوند، حتی کودکان نابالغ نیز که همیشه نزد پدر و مادر هستند آموزش داده شوند که لااقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می پردازند) بدون اجازه وارد نشوند.

این يك نوع ادب اسلامی است هرچند متأسفانه امروز کمتر رعایت می شود و با اینکه قرآن با صراحت آن را در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته ها و سخنرانی ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود، و معلوم نیست به چه دلیلی این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته است! گرچه ظاهر آیه و جوب رعایت این حکم است، اما حتی اگر به فرض، آن را مستحب بدانیم، باز باید درباره آن سخن گفته شود و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد.

برخلاف آنچه بعضی از ساده اندیشان فکر می کنند که کودکان سر از این مسائل در نمی آورند و خدمتکاران نیز در این امر باریک نمی شوند، ثابت شده است که کودکان (تا چه رسد به بزرگسالان) روی این مسأله فوق العاده حساسیت دارند و گاهی می شود سهل انگاری پدران و مادران و برخورد کودکان با منظره هایی که نمی بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماری های روانی شده است.

ما خود با افرادی برخورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی توجهی پدران و مادران به این امر و مشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدمات آن، به مرحله ای از تحریک جنسی و عقده روانی رسیده بودند که دشمنی شدید با پدر و مادر در سرحد قتل، در دل آن ها پیدا شده بود و خود آن ها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند. اینجاست که ارزش و عظمت این حکم اسلامی آشکار می شود که مسائلی را که دانشمندان امروز به آن رسیده اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش بینی کرده است. همچنین در همین جا لازم می دانیم به پدران

و مادران توصیه کنیم که این مسائل را جدی بگیرند و فرزندان خود را به گرفتن اجازه ورود عادت بدهند و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می شود از جمله خوابیدن زن و مرد در اطاقی که بچه های ممیز می خوابند، تا جایی که امکان دارد پرهیز کنند و بدانند که این امور از نظر تربیتی، فوق العاده در سرنوشت آن ها موثر است.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ أَنْ يُجَامِعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَالصَّبِيُّ فِي الْمَهْدِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا؛ مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می نگرند آمیزش جنسی کنید»⁽¹⁾.

ص: 394

1- . بحار الانوار، ج 103، ص 295.

اشاره

(دوشیوه مهم تربیتی)

تشویق و مجازات

نتیجه تشویق کار نیک یا بد

تربیت از طریق انذار

اگر هشدار مؤثر نیفتد

مجازات های تربیتی

زندان یا کانون تربیت

مجازات هم حسابی دارد

مجازات های بیدارکننده

مجازات استدراج

مجازات تهمت

مجازات شدید برای چه بود؟

مجازات در حضور جمع چرا؟

ص: 395

اصولاً مسأله تشویق و تهدید که در لسان قرآن به عنوان «بشارت» و «انذار» آمده است اساس همه تربیت های اخلاقی و اجتماعی است و اختصاص به مسائل مذهبی ندارد. انسان، هم باید در برابر انجام کارهای نیک تشویق شود و هم در برابر انجام کار بد تهدید به کیفر گردد تا خود را در مسیر اول قرار داده و از مسیر دوم بازدارد.

کسانی که تصور می کنند تنها تشویق برای تربیت انسان (اعم از کودکان و بزرگسالان) کافی است و باید تنبیه و تهدید و کیفر را به طور کلی کنار گذاشت سخت در اشتباه اند همان طور که کسانی که پایه تربیت را تنها بر ترس و تهدید بنا می گذارند و از جنبه های تشویقی غافل اند نیز گمراه و بی خبرند. این دو دسته ساختمان وجودی انسان و غرایز او را فراموش کرده اند: انسان مجموعه ای است از بیم و امید، از حب ذات و علاقه به حیات و نفرت از فنا و نیستی. انسان که مجموعه این صفات است برای تربیتش نمی توان تنها روی یک قسمت تکیه کرد، بلکه باید از هر دو سو به طرف این هدف پیشروی نمود.

نکته مهم این است که هر دو قسمت باید دقیقاً به اندازه یکدیگر باشد و زیاده روی در یکی سبب انحراف از مسیر تربیت خواهد بود.

اگر تشویق از حد بگذرد انسان را در برابر گناه گستاخ می کند (مانند داستان

گناه بخشی مسیحیان) و اگر تهدید از حد بگذرد یأس و نومیدی به وجود خواهد آورد.

جالب اینکه در آیات قرآن که «نذیر و بشیر» یا «انذار» و «بشارت» با هم ذکر شده حتی این دقت به عمل آمده که گاهی بشارت بر انذار مقدم شده، مانند آیه 119 سوره بقره: (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ)؛ «ما تو را به حق، برای بشارت و بیم دادن (همه مردم) فرستادیم؛ و تو مسئول (گمراهی) دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی».

و گاهی به عکس، مانند آیه 188 سوره اعراف: (إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)؛ «من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای گروهی که ایمان آورند» و این خود نشان می دهد که اعتدال میان این دو باید کاملاً رعایت شود.

نتیجه تشویق کار نیک یا بد

نتیجه تشویق کار نیک یا بد (1)

خداوند در آیه 85 سوره نساء می فرماید: (مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا)؛ «کسی که شفاعت [تشویق و کمک] برای کار نیکی کند، سهمی از آن برای او خواهد بود؛ و کسی که شفاعت برای کار بدی کند، سهمی از آن خواهد داشت، و خداوند، حساب هر چیز را نگه می دارد».

قرآن می گوید: هر کسی در درجه اول مسئول کار خویش است، نه مسئول کار دیگران. اما برای اینکه از این مطلب سوءاستفاده نشود در این آیه می گوید:

«درست است که هر کسی مسئول کارهای خود می باشد ولی هر انسانی که دیگری را به کار نیک وادارد سهمی از آن خواهد داشت، و هر کسی نیز که دیگری را به کار بدی دعوت کند سهمی از آن برای اوست».

ص: 398

بنابراین مسئولیت هر کس در برابر اعمال خویش به این معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حق و مبارزه با فساد چشم‌پوشد و روح اجتماعی اسلامی را تبدیل به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع کند و در لاک خود فرو رود.

کلمه «شفاعت» در اصل از ماده «شفع» (بر وزن نفع) به معنی جفت است، بنابراین ضمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شفاعت نامیده می‌شود، منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسأله راهنمایی و ارشاد و هدایت است (مانند آیه فوق) که در این حال معنی امر به معروف و نهی از منکر را می‌دهد (و شفاعت سیئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است). ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارند.

به عبارت دیگر: شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمایی است و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می‌باشد و هر دو، مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است.

همچنین باید توجه داشت که آیه مفهومی کلی را دربر دارد و هرگونه دعوت به کار نیک و بد را شامل می‌شود، چون در زمینه آیات جهاد وارد شده است «شفاعت حسنه» اشاره به تشویق پیامبر صلی الله علیه و آله به جهاد کردن و «شفاعت سیئه» اشاره به تشویق منافقان به جهاد نکردن است که هر کدام سهمی از نتیجه این کار خواهند برد.

درضمن، تعبیر به «شفاعت» در این مورد که سخن از رهبری (رهبری به سوی نیکی‌ها یا بدی‌ها) در میان می‌باشد ممکن است اشاره به این نکته باشد که سخنان رهبر (اعم از رهبران خیر و شر) در صورتی در دیگران نفوذ خواهد کرد که برای خود امتیازی بر دیگران قائل نباشد، بلکه خود را همدوش و همدیف آن‌ها قرار دهد و این مسأله ای است که در پیشبرد هدف‌های اجتماعی فوق‌العاده مؤثر است.

و اگر در چندین آیه از قرآن در سوره های شعراء و اعراف و هود و نمل و عنکبوت می بینیم که از پیامبران و رسولان الهی که برای هدایت و رهبری امت ها فرستاده شدند تعبیر به «اخوهم» یا «اخوانهم» (برادر آن جمعیت) شده اشاره به همین نکته می باشد.

نکته دیگر این که قرآن در مورد تشویق به کار نیک (شفاعت حسنه) می گوید:

«نصیبی» از قرآن به تشویق کننده می رسد، در حالی که در مورد «شفاعت سیئه» می گوید: «کفلی» از آن به آن ها می رسد. دلیل این اختلاف تعبیر این است که «نصیب» به معنی بهره وافر از امور مفید و سودمند است و «کفل» به معنی سهم از چیزهای پست و بد است.

آیه فوق یکی از منطق های اصیل اسلام را در مسائل اجتماع روشن می سازد و تصریح می کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریک اند، بنابراین هرگاه سخن یا عمل و یا حتی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد شود، تشویق کننده سهم قابل توجهی از نتایج آن کار خواهد داشت بدون اینکه چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود.

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنِ مُنْكَرٍ أَوْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ وَمَنْ أَمَرَ بِسَوْءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ؛ هر کس به کار نیکی امر یا از منکری نهی کند، یا مردم را به عمل خیر راهنمایی نماید، و یا به نحوی موجبات تشویق آن ها را فراهم سازد، در آن عمل سهیم و شریک است.

همچنین هر کس به کار بد دعوت یا راهنمایی و تشویق نماید او نیز شریک است.».

در این حدیث، سه مرحله برای دعوت اشخاص به کار خوب و بد ذکر شده است: مرحله امر، مرحله دلالت و مرحله اشاره که به ترتیب مرحله قوی

و متوسط و ضعیف است، بنابراین هر اندازه وادار کردن دیگری به کار نیک و بد سبب می شود که انسان به همان اندازه در محصول و برداشت آن سهیم باشد.

مطابق این منطق اسلامی، تنها عاملان گناه، گناهکار نیستند، بلکه تمام کسانی که با استفاده کردن او وسایل مختلف تبلیغاتی، یا آماده ساختن زمینه ها، و حتی گفتن يك كلمه كوچك تشویق آمیز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهیم اند، همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکی ها از چنین برنامه هایی استفاده می نمایند از آن سهم دارند.

از پاره ای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده است چنین بر می آید که یکی از معانی «شفاعت حسنه یا سیئه» دعای نیک یا بد کردن در حق کسی است، که يك نوع شفاعت در پیشگاه خدا محسوب می شود. از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده که فرمود: «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ أُسْتَجِيبَ لَهُ وَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ فَلَنْ مِثْلَهُ فَذَلِكَ النَّصِيبُ؛ کسی که برای برادر مسلمانش پشت سر او دعا کند به اجابت می رسد و فرشته پروردگار به او می گوید: «دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود» و منظور از نصیب در آیه همین است» (1).

تربیت از طریق انذار

اشاره

تربیت از طریق انذار (2)

در آیات 101 تا 103 سوره یونس می خوانیم: (قُلْ اَنْظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ مَا تُغْنِي الْاَيَاتُ وَ التَّنْذِرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ * فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ اِلَّا - مِثْلَ اَيَّامِ الَّذِيْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ * ثُمَّ نُنْجِي رُسُلَنَا وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ)؛ «بگو: نگاه کنید چه چیز (از آیات، عظمت خدا) در آسمان ها و زمین است؟! اما این آیات و انذارها برای کسانی که

ص: 401

1- . تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

2- . تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیات 103-101 سوره یونس.

(به خاطر لجاجت) ایمان نمی آورند مفید نخواهد بود! آیا آنها (چیزی) جز همانند روزهای پیشین (و بلاها و مجازات هایشان) را انتظار می کشند؟! بگو: شما انتظار بکشید، من نیز با شما انتظار می کشم!

سپس (هنگام نزول بلا- و مجازات،) فرستادگان خود و کسانی را که (به آنان) ایمان می آورند، نجات می دهیم و همین گونه، بر ما حق است که مؤمنان (به تو) را (نیز) رهایی بخشیم».

تفسیر

در آیات گذشته سخن از این بود که ایمان باید جنبه اختیاری داشته باشد نه اضطراری و اجبار، به همین مناسبت در نخستین آیه مورد بحث، راه تحصیل ایمان اختیاری را نشان می دهد و به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «به آن ها بگو: درست بنگرید و ببینید در آسمان و زمین چه (نظام حیرت انگیز و شگرفی) است (که هر گوشه ای از آن دلیلی بر عظمت و قدرت و علم و حکمت آفریدگار است؟)»؛ (قُلْ أَنْظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

این همه ستارگان درخشان و بیکران مختلف در آسمان که هر کدام در مدار خود می گردند، این منظومه های بزرگ و این کهکشان های غول پیکر و این نظام دقیقی که بر سراسر آن ها حکم فرماست، همچنین این کره زمین با تمام عجایب و اسرارش و این همه موجودات زنده متنوع و گوناگونش. در ساختمان همه این ها به دقت بنگرید و با مطالعه آن ها با مبدأ جهان هستی آشنا تر و به او نزدیک تر شوید.

این جمله به روشنی مسأله جبر و سلب آزادی اراده را نفی می کند و می گوید:

ایمان نتیجه مطالعه جهان آفرینش است، یعنی این کار به دست خود شماست.

سپس اضافه می کند: ولی با این همه آیات و نشانه های حق باز جای تعجب

نیست که گروهی ایمان نیاورند، چراکه آیات و نشانه‌ها و اخطارها و اندازها تنها به درد کسانی می‌خورد که برای پذیرش حق آمادگی دارند، اما «کسانی که تصمیم گرفته‌اند هرگز ایمان نیاورند این امور هیچ‌گونه اثری برایشان ندارد»؛ (وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ).

این جمله اشاره به حقیقتی است که بارها در قرآن خوانده‌ایم که دلایل و سخنان حق و نشانه‌ها و اندرزها به تنهایی کافی نیست، بلکه زمینه‌های مستعد و آماده نیز شرط گرفتن نتیجه است.

سپس با لحنی تهدیدآمیز اما در لباس سؤال و استفهام می‌گوید: «آیا این گروه لجوج و بی‌ایمان جز این انتظار دارند که سرنوشتی همانند اقوام طغیانگر و گردنکش پیشین که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند پیدا کنند؟» سرنوشتی همچون فراعنه و نمرودها و شدادها و اعوان و انصارشان! (فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ).

و در پایان آیه به آن‌ها اخطار می‌کند: «ای پیامبر! به آن‌ها بگو: اکنون که شما در چنین مسیری هستید و حاضر به تجدیدنظر نیستید شما در انتظار بمانید، ما نیز با شما در انتظار خواهیم بود». شما در انتظار درهم شکستن دعوت حق، و ما در انتظار سرنوشت شوم و دردناکی برای شما، همچون سرنوشت اقوام مستکبر پیشین (قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ).

باید توجه داشت که «استفهام» در جمله (فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ) استفهام انکاری است، یعنی آن‌ها با این شیوه رفتارشان انتظاری جز فرا رسیدن سرنوشتی شوم نمی‌توانند داشته باشند.

«ایام» گرچه در لغت، جمع «یوم» به معنی روز است، ولی در اینجا به معنی حوادث دردناکی است که در دوران عمر اقوام گذشته واقع شده است.

سپس برای اینکه چنین توهمی پیش نیاید که خدا هنگام مجازات،

تر و خشک را با هم می سوزاند و حتی يك مؤمن را در میان يك گروه عظیم سرکش و یاغی نادیده می گیرد، اضافه می کند: ما پس از آماده شدن مقدمات مجازات اقوام گذشته «فرستادگان خود و کسانی را که به آن ها ایمان آوردند نجات و رهایی می بخشیم»؛ (ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا).

و در پایان می گوید: این به اقوام گذشته و رسولان و مؤمنان پیشین اختصاص نداشته است، بلکه «همین گونه تو و ایمان آوردندگان به تورا نجات خواهیم بخشید و این حقی است بر ما، حقی مسلم و تخلف ناپذیر»؛ (كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ).

اگر هشدار مؤثر نیفتد

اشاره

اگر هشدار مؤثر نیفتد(1)

در آیات 94 و 95 سوره اعراف می خوانیم: (وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ * ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الصَّرَاءُ وَالسَّرَاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ)؛ «و ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به سختی ها و رنج ها گرفتار ساختیم؛ شاید (به خود آیند، و به سوی خدا) بازگردند و تضرع کنند! سپس (هنگامی که این هشدارها در آنان اثر نگذاشت)، نیکی (و فراوانی نعمت و رفاه) را به جای بدی قرار دادیم؛ آن چنان که فزونی گرفتند (و مغرور شدند)، و گفتند: (تنها ما نبودیم که گرفتار این مشکلات شدیم؛) به پدران ما نیز ناراحتی و شادمانی رسید. چون چنین شد، آنها را ناگهان (به سبب اعمالشان) گرفتیم (و مجازات کردیم)، در حالی که درک نمی کردند».

ص: 404

1- . تفسیر نمونه، ج 6، ذیل آیات 94 و 95 سوره اعراف.

این آیات که بعد از ذکر سرگذشت جمعی از پیامبران بزرگ، مانند نوح و هود و صالح و لوط و شعیب علیهم السلام، و پیش از پرداختن به سرگذشت موسی بن عمران علیه السلام آمده، اشاره به چند اصل کلی است که در همه ماجراها حکومت می کند، اصولی که اگر درباره آن بیندیشیم، پرده از روی حقایق پرارزشی برخواهد داشت که با زندگی همه ما در ارتباط است.

نخست می گوید: «ما در هیچ شهر و آبادی، پیامبری نفرستادیم مگر اینکه مردمش را گرفتار ناراحتی ها و بلاها ساختیم، تا به خود آیند و دست از طغیان و سرکشی بردارند و به سوی آن کس که همه نعمت ها از وجودش سرچشمه می گیرد بازگردند».

دلیل این مسأله این است که مردم تا در ناز و نعمت اند کمتر گوش شنوا و آمادگی برای پذیرش حق دارند، اما هنگامی که در تنگنای مشکلات قرار می گیرند و نور فطرت و توحید آشکارتر می شود، بی اختیار به یاد خدا می افتند و دل هایشان آماده پذیرش می گردد، ولی این بیداری که در همه یکسان است در بسیاری از افراد زودگذر و ناپایدار است و به مجرد برطرف شدن مشکلات بار دیگر در خواب غفلت فرومی روند، ولی برای جمعی نقطه عطفی در زندگی محسوب می شود و برای همیشه به سوی حق بازمی گردند. اقوامی که در آیات گذشته از آن ها سخن گفته شد، جزء دسته اول بودند!

لذا در آیه بعد می گوید: هنگامی که آن ها در زیر ضربات حوادث و فشار مشکلات تغییر مسیر ندادند و همچنان در گمراهی خود باقی ماندند، ما مشکلات را از آن ها برداشتیم و به جای آن گشایش و نعمت قرار دادیم، تا آنجا که بار دیگر زندگانی آن ها رونق گرفت و کمبودها به فزونی تبدیل شد و مال و نفقات آن ها فراوان گردید؛ (ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا) .

«عفو» از ماده «عفو» است که گاهی به معنی کثرت و زیادی آمده و گاهی به معنی ترك کردن و اعراض نمودن و گاهی نیز به معنی محو کردن آثار چیزی، ولی بعید نیست که ریشه همه آن‌ها همان ترك کردن باشد، منتها گاهی چیزی را به حال خود رها می‌کنند تا ریشه بدواند و توالد و تناسل کند و افزایش یابد، و گاهی رها می‌کنند تا به تدریج محو و نابود شود، از این جهت به معنی افزایش و یا نابودی نیز آمده است.

درباره آیه مورد بحث نیز مفسران سه احتمال داده اند:

نخست اینکه ما به آن‌ها امکانات دادیم تا «افزایش» یابند و آنچه را از نفرت و ثروت‌ها که در دوران سختی از دست داده بودند بیابند.

دوم اینکه ما آن‌ها چنان به آن‌ها نعمت دادیم که مغرور شدند و خدا را فراموش کردند و شکر او را «ترك» گفتند.

و سوم اینکه ما به آن‌ها نعمت دادیم تا به وسیله آن آثار دوران نکبت را «محو» کردند و از بین بردند.

البته این تفاسیر گرچه مفهومی باهم متفاوت است، ولی از نظر نتیجه چندان با هم تفاوت ندارد.

سپس اضافه می‌کند که هنگام برطرف شدن مشکلات، به جای اینکه به این حقیقت توجه کنند که «نعمت» و «نقمت» به دست خداست و رو به سوی او آورند، برای اغفال خود به این منطق متوسل شدند که اگر برای ما مصائب و گرفتاری‌هایی پیش آمد، چیز تازه‌ای نیست «پدران ما نیز گرفتار چنین مصائب و مشکلاتی شدند» دنیا فراز و نشیب دارد و برای هر کسی دوران راحتی و سختی بوده است، سختی‌ها امواجی ناپایدار و زودگذرند؛ (وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ).

در پایان، قرآن می‌گوید: هنگامی که کار به اینجا رسید و از عوامل تربیت

کمترین بهره ای نگرفتند، بلکه بر غرور خود افزودند، «ناگاه آن ها را به مجازات خود گرفتیم، در حالی که آن ها هیچ خبر نداشتند و غافلگیر شدند (و به همین علت مجازات برای آن ها، سخت دردناک بود)»؛ (فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

مجازات های تربیتی

اشاره

مجازات های تربیتی (1)

در آیات 21 و 22 سوره سجده می خوانیم: (وَلَذِيْقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ)؛ (و به آنان از عذاب نزدیک (دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می چشانیم، شاید بازگردند! چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او یادآوری شده و سپس او از آن روی گردانده است؟! به یقین ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت).

تفسیر

به دنبال بحثی که پیرامون گنهکاران و مجازات دردناک آن ها در آیات قبل گذشت، خداوند در آیات مورد بحث به یکی از الطاف خفی خود در مورد آنان اشاره می کند که همان مجازات های خفیف دنیوی و بیدارکننده است، تا معلوم شود خدا هرگز نمی خواهد بنده ای گرفتار عذاب جاویدان شود، به همین دلیل از تمام وسایل بیدارکننده برای نجات آن ها استفاده می کند. پیامبران را می فرستد، کتب آسمانی نازل می کند، نعمت می دهد، به مصیبت رفتار می سازد، و اگر هیچ يك از این ها سودی نداشت، چنین کسانی جز آتش دوزخ سرنوشتی نخواهند داشت.

ص: 407

می فرماید: (وَلْتَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ). بدون شك، «عذاب ادنی» معنی گسترده ای دارد که غالب احتمالاتی را که مفسران به طور جداگانه در تفسیر آن نوشته اند دربر می گیرد، از جمله مصائب و درد و رنج ها، یا قحطی و خشکسالی شدید هفت ساله ای که مشرکان در مکه به آن گرفتار شدند، تا آنجا که مجبور گشتند از لاشه مردارها تغذیه کنند! یا ضربه شدیدی که بر پیکر آن ها در جنگ «بدر» وارد شد، و مانند این ها.

اما اینکه بعضی احتمال داده اند منظور «عذاب قبر» یا «مجازات در رجعت» است، صحیح به نظر نمی رسد، زیرا با جمله (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)؛ (شاید از اعمال خود بازگردند) سازگار نیست.

البته باید به این نکته توجه داشت که در این دنیا نیز عذاب هایی وجود دارد که هنگام نزول آن درهای توبه بسته می شود و آن «عذاب استیصال» است، یعنی مجازات هایی که برای نابودی اقوام سرکش هنگامی که هیچ کدام از عوامل بیداری در آن ها مؤثر نگردد نازل می شود، و طبعاً این گونه عذاب نیز از موضوع بحث آیه خارج است.

و اما «عذاب اکبر» به معنی عذاب روز قیامت است که از هر مجازاتی بزرگ تر و دردناک تر است.

اینکه چرا «ادنی» (نزدیک تر) در برابر «اکبر» (بزرگ تر) قرار گرفته، در حالی که یا باید «ادنی» در مقابل «ابعد» (دورتر) قرار گیرد یا «اصغر» در مقابل «اکبر»، نکته ای دارد که بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند و آن اینکه عذاب دنیا دارای دو وصف است: «کوچک بودن» و «نزدیک بودن» و هنگام تهدید مناسب نیست که روی کوچک بودن آن تکیه شود، بلکه باید روی نزدیک بودنش تکیه کرد.

عذاب آخرت نیز دو وصف دارد: «دور بودن» و «بزرگ بودن» و در مورد آن نیز مناسب این است که روی «بزرگ بودنش» تکیه شود نه «دور بودنش». تعبیر

به «لعل» در جمله (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) به این علت است که چشیدن عذاب های هشداردهنده، علت تامه برای بیداری نیست، بلکه جزء علت است و به زمینه آماده نیاز دارد و بدون این شرط به نتیجه نمی رسد، و کلمه «لعل» اشاره به این حقیقت است.

همچنین از این آیه، یکی از فلسفه های مهم مصائب و بلاها و رنج ها که از سؤال برانگیزترین مسائل در بحث توحید و خداشناسی و عدل پروردگار است روشن می شود.

نه تنها در اینجا، بلکه در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت اشاره شده است، از جمله در آیه 94 سوره اعراف می خوانیم: (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ)؛ «و ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به سختی ها و رنج ها گرفتار ساختیم؛ شاید (به خود آیند و به سوی خدا) بازگردند و تضرع کنند».

و چون هرگاه هیچ يك از وسایل بیدارکننده، حتی مجازات الهی سود ندهد، راهی جز انتقام پروردگار از این گروه که ظالم ترین افرادند وجود ندارد، در آیه بعد چنین می فرماید: «چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکر داده شده و او از آن روی برگردانده است؟!»، (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا)؛ «به یقین ما از این مجرمان بی ایمان انتقام خواهیم گرفت»؛ (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ).

این ها درحقیقت کسانی هستند که نه مواهب و نعمت های الهی در آن ها مؤثر افتاده و نه عذاب و بلاهای هشداردهنده او، بنابراین ظالم تر از این ها کسی نیست و اگر از آن ها انتقام گرفته نشود از چه کسی انتقام گرفته شود؟!!

روشن است که با توجه به آیات گذشته، منظور از «مجرمان» در اینجا منکران مبدأ یا معاد و گنهکاران بی ایمان است.

در آیات قرآن بارها گروهی به عنوان «اظلم» (ظالم ترین افراد) معرفی شده اند، هرچند تعبیرهای آن مختلف است، اما در واقع همه به ریشه کفر و شرك و بی ایمانی بازمی گردد، بنابراین، مفهوم «ظالم ترین» که به اصطلاح، صفت عالی است، خدشه دار نمی شود.

تعبیر «ثم» که معمولاً برای بیان فاصله می باشد در آیه فوق ممکن است اشاره به این باشد که به این گونه افراد مجال کافی برای مطالعه داده می شود، هرگز مخالفت های ابتدایی آن ها سبب انتقام الهی نمی گردد، اما بعد از پایان گرفتن فرصت لازم، مستحق انتقام خداوند خواهند شد.

همچنین باید توجه داشت که تعبیر «انتقام» از نظر لغت عرب به معنی «مجازات کردن» است، هرچند مفهوم «تشفی قلب» (فروشاندن سوز درون) در مفهوم روزمره این کلمه افتاده است، ولی در معنی اصلی لغوی آن وجود ندارد، لذا این تعبیر در مورد خداوند بزرگ در قرآن مجید بارها به کار رفته، در حالی که او برتر و بالاتر از این مفاهیم است، او فقط از روی حکمت کار می کند.

زندان یا کانون تربیت

اشاره

زندان یا کانون تربیت (1)

در آیه 39 سوره یوسف آمده است: (يا صَاحِبِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) ؛ «ای دوستان زندانی من! آیا خدایان متعدد و پراکنده بهترند، یا خداوند یگانه ای که بر همه چیز قاهر است؟!»

گویا یوسف علیه السلام می خواهد به آن ها حالی کند که چرا شما آزادی را در خواب می بینید، چرا در بیداری نمی بینید؟ آیا جز این است که این پراکندگی و تفرقه و نفاق شما که از شرك و بت پرستی و ارباب متفرق سرچشمه می گیرد، سبب شده که طاغوت های ستمگر بر شما غلبه کنند؟ چرا زیر پرچم توحید جمع

ص: 410

نمی شوید و به سوی پرستش (اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) نمی آید تا بتوانید این خودکامگان ستمگر را که شما را بی گناه و به مجرد اتهام به زندان می افکنند از جامعه خود برانید؟

سپس اضافه کرد: «این معبودهایی که غیر از خدا برای خود ساخته اید چیزی جز يك مشمت اسم های بی مسمی نیستند که شما و پدرانتان آن ها را درست کرده اید»؛ (مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ) .

«این ها اموری است که خداوند دلیل و مدرکی برای آن نازل نفرموده، بلکه ساخته و پرداخته مغزهای ناتوان شماست»؛ (مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ) .

«بدانید که حکومت جز برای خدا نیست (به همین دلیل شما نباید در برابر این بت ها و طاغوت ها و فراعنه سر تعظیم فرود آورید)»؛ (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) .

و باز برای تأکید بیشتر اضافه کرد: «خداوند فرمان داده جز او را نپرستید»؛ (أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) .

«این است آیین و دین پابرجا و مستقیم که هیچ گونه انحرافی در آن راه ندارد»؛ (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) . یعنی توحید در تمام ابعادش، در عبادت، در حکومت، در جامعه، در فرهنگ و در همه چیز، آیین مستقیم و پابرجای الهی است.

«ولی (چه می توان کرد که) بیشتر مردم آگاهی ندارند: (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) و به دلیل این عدم آگاهی در بیراهه های شرك سرگردان می شوند و به حکومت غیر «الله» تن می دهند و چه زجرها و زندان ها و بدبختی ها که از این رهگذر دامنهشان را می گیرد.

یوسف علیه السلام پس از راهنمایی و ارشاد دورفیق زندانی خود و دعوت آن ها به حقیقت در ابعاد مختلفش، به تعبیر خواب آن ها پرداخت، چراکه از آغاز به همین منظور نزد او آمده بودند و او هم قول داده بود این خواب ها را تعبیر کند، ولی فرصت را غنیمت شمرد و فصل گویا و زنده ای از توحید و مبارزه با شرك را برای آن ها بازگو کرد.

سپس به دورفیق زندانی چنین گفت: «دوستان زندانی من! یکی از شما آزاد می شود و برای ارباب خود ساقی شراب خواهد شد»؛ (یا صاحِبِ السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا) .

«اما نفر دیگر به دار آویخته می شود و آن قدر می ماند که پرندگان آسمان از سر او می خورند»؛ (وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَدِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ) .

گرچه با توجه به خواب هایی که آن ها دیده بودند، به اجمال معلوم بود کدام يك از این دو آزاد و کدام يك به دار آویخته می شود، اما یوسف علیه السلام نخواست این خبر ناگوار را صریح تر از این بیان کند، لذا تحت عنوان «یکی از شما دو نفر» مطلب را مطرح کرد.

سپس برای تأکید بر گفتار خود اضافه کرد: «این امری که شما درباره آن از من سؤال کردید و استفتا نمودید حتمی و قطعی است» اشاره به اینکه این يك تعبیر خواب ساده نیست، بلکه از يك خبر غیبی که به تعلیم الهی یافته ام مایه می گیرد، بنابراین جای تردید و گفتگو ندارد! (قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ) .

در بسیاری از تفاسیر، ذیل این جمله آمده است که نفر دوم همین که این خبر ناگوار را شنید در مقام تکذیب گفتار خود برآمد و گفت: من دروغ گفتم، چنین خوابی ندیده بودم شوخی کردم! به گمان اینکه اگر خواب خود را تکذیب کند این سرنوشت دگرگون خواهد شد، و لذا یوسف علیه السلام به دنبال این سخن گفت: آنچه درباره آن استفتا کردید، تغییرناپذیر است. این احتمال نیز وجود دارد که یوسف علیه السلام آن چنان در تعبیر خواب خود قاطع بود که این جمله را به عنوان تأکید بیان داشت.

یوسف علیه السلام در این هنگام برای اینکه روزنه ای به آزادی خود پیدا کند و خود را از گناهی که به او نسبت داده بودند تبرئه نماید، «به یکی از آن دورفیق زندانی که می دانست آزاد خواهد شد سفارش کرد که نزد مالک و صاحب اختیار خود (شاه)

از من سخن بگو (تا تحقیق کند و بی گناهی من ثابت شود)؛ (وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ).

اما این «غلام فراموش کار» - آن چنان که راه و رسم افراد کم ظرفیت است که چون به نعمتی برسند صاحب نعمت را به دست فراموشی می سپارند - به کلی یوسف را فراموش کرد، ولی تعبیر قرآن این است که «شیطان یادآوری یوسف را نزد صاحبش از خاطر آن زندانی برد»؛ (فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ).

در نتیجه یوسف علیه السلام چند سال در زندان باقی ماند؛ (فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ).

درباره اینکه ضمیر «انساه الشیطان» به ساقی شاه برمی گردد یا به یوسف علیه السلام، میان مفسران گفتگوست: بسیاری این ضمیر را به یوسف علیه السلام بازگردانده اند، بنابراین معنی این جمله چنین می شود که شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف علیه السلام برد و به همین دلیل به غیر او توسل جست، ولی با توجه به جمله قبل، که یوسف علیه السلام به آن زندانی توصیه می کند که بی گناهی مرا نزد صاحب و مالکت بازگوکن، ظاهر این است که ضمیر به شخص ساقی باز می گردد و کلمه «رب» در هر دو جا، یک مفهوم خواهد داشت.

به علاوه جمله (وَإِذْكَرَّ بَعْدَ أُمَّةٍ) (بعد از مدتی باز یادش آمد) که در چند آیه بعد در همین داستان درباره ساقی می خوانیم نشان می دهد که فراموش کننده او بوده است نه یوسف علیه السلام.

ولی به هر حال چه ضمیر به یوسف علیه السلام بازگردد و چه به ساقی، در این مسأله شکی نیست که یوسف علیه السلام در اینجا برای نجات خود توسل به غیر بسته است.

البته این گونه دست و پا زدن ها برای نجات از زندان و سایر مشکلات، در مورد افراد عادی مسأله مهمی نیست و از قبیل توسل به اسباب طبیعی می باشد، ولی برای افراد نمونه و کسانی که در سطح ایمان عالی و توحید قرار

دارند، خالی از ایراد نمی تواند باشد، شاید به همین دلیل است که خداوند این «ترك اولی» را بر یوسف علیه السلام نبخشید و به خاطر آن، زندان او چند سالی ادامه یافت.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم که فرمود: «من از برادرم یوسف درشگفتم که چگونه به مخلوق، و نه به خالق، پناه برد و از او یاری طلبید؟». (1)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که بعد از این داستان، جبرئیل نزد یوسف علیه السلام آمد و گفت: چه کسی تورا زیباترین مردم قرار داد؟ گفت: پروردگار من! گفت: چه کسی مهر تورا تا این حد در دل پدر افکند؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی قافله را به سراغ تو فرستاد، تا از چاه نجات دهند؟ گفت: پروردگار من! گفت: چه کسی سنگ را (که از فراز چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟ گفت: پروردگار من! گفت: چه کسی تورا از چاه رهایی بخشید؟ گفت: پروردگار من! گفت: چه کسی مکر و حیلۀ زنان مصر را از تو دور ساخت؟ گفت: پروردگار من! در اینجا جبرئیل گفت: پروردگارت می گوید: چه چیزی سبب شد که حاجتت را به نزد مخلوق بردی، و نزد من نیاوردی؟ به همین علت باید چند سال در زندان بمانی. (2)

نکته ها:

1. زندان، کانون ارشاد یا دانشگاه فساد؟

زندان تاریخچه بسیار دردناک و غم انگیزی در جهان دارد. بدترین جنایتکاران و بهترین انسان ها هر دو به زندان افتاده اند، به همین دلیل زندان همیشه کانونی بوده است برای بهترین درس های سازندگی و یا بدترین بدآموزی ها.

ص: 414

1- . مجمع البیان، ذیل آیه.

2- . همان، ج 5، ص 235.

در زندان هایی که تبهکاران دورهم جمع می شوند در حقیقت يك آموزشگاه عالی فساد تشکیل می گردد. در این زندان ها نقشه های تخریبی را مبادله می کنند و تجربیاتشان را در این زمینه در اختیار یکدیگر می گذارند و هر تبهکاری در واقع درس اختصاصی خود را به دیگران می آموزد، به همین دلیل پس از آزادی از زندان، بهتر و ماهرتر از گذشته به جنایات خود ادامه می دهند، آن هم با حفظ وحدت و شکل جدید، مگر اینکه ناظران بر وضع زندان مراقب این موضوع باشند و با ارشاد و تربیت زندانیان آنها را که غالباً افراد پارانرژی و با استعداد هستند به عناصر صالح و مفید و سازنده تبدیل کنند. زندان هایی نیز که از پاکان و نیکان و بی گناهان و مبارزان راه حق و آزادی تشکیل می شود کانونی است برای آموزش های عقیدتی، و راه های عملی مبارزه، و سازماندهی. این گونه زندان ها فرصت خوبی به مبارزان راه حق می دهد تا بتوانند کوشش های خود را پس از آزادی، هماهنگ و متشکل سازند.

یوسف علیه السلام که در مبارزه با زن هوس باز، حيله گر و قلدری همچون همسر عزیز مصر، پیروز شده بود، سعی داشت که محیط زندان را به يك محیط ارشاد و کانون تعلیم و تربیت تبدیل کند، و حتی پایه آزادی خود و دیگران را در همان برنامه ها گذاشت. این سرگذشت به ما این درس مهم را می دهد که ارشاد و تعلیم و تربیت، محدود و محصور در کانون معینی مانند مسجد و مدرسه نیست، بلکه باید از هر فرصتی برای این هدف استفاده کرد، حتی از زندان، در زیر زنجیرهای اسارت.

ذکر این نکته نیز لازم است که درباره مدت زندانی بودن یوسف علیه السلام گفتگوست، ولی مشهور این است که در مجموع 7 سال بوده، ولی بعضی گفته اند: قبل از ماجرای خواب زندانیان 5 سال در زندان بود و بعد از آن نیز هفت سال، سال هایی پررنج و زحمت، اما از نظر ارشاد و سازندگی، پر بار و پربرکت.

2. آنجا که نیکوکاران بر سر دار می روند

جالب اینکه در این داستان می خوانیم: کسی که در خواب دیده بود جام شراب به دست شاه می دهد آزاد شد و آن کسی که در خواب دیده بود طبق نان بر سر دارد و پرندگان از آن می خورند به دار آویخته شد.

آیا مفهوم این سخن این نیست که در محیطهای فاسد و رژیم های طاغوتی، کسانی که در مسیر شهوات خودکامگان اند آزادی دارند، ولی کسانی که در راه خدمت به اجتماع و کمک کردن و نان دادن به مردم قدم برمی دارند حق حیات ندارند و باید بمیرند؟ این است بافت جامعه ای که نظام فاسدی بر آن حکومت می کند و این است سرنوشت مردم خوب و بد در چنین جامعه هایی.

درست است که یوسف علیه السلام با اتکا به وحی الهی و علم تعبیر خواب، چنین پیش بینی ای را کرد، ولی هیچ معبری نمی تواند چنین تناسب هایی را در تعبیرش از نظر دور دارد.

درحقیقت خدمت در این جوامع گناه است، و خیانت و گناه، عین ثواب!

3. بزرگ ترین درس آزادی!

دیدیم که بالاترین درسی که یوسف علیه السلام به زندانیان داد درس توحید و یگانه پرستی بود، همان درسی که محصولش آزادی و آزادگی است.

او می دانست «ارباب متفرقون» و هدف های پراکنده، و معبودهای مختلف، سرچشمه تفرقه و پراکندگی در اجتماع اند و تا تفرقه و پراکندگی وجود دارد طاغوت ها و جباران بر مردم مسلطاند، لذا برای قطع ریشه آن ها دستور داد که از شمشیر بُرّان توحید استفاده کنند تا مجبور نباشند آزادی را به خواب ببینند، بلکه می توانند آن را در بیداری مشاهده کنند.

مگر جباران و ستمگران که بر گردن مردم سوارند در هر جامعه ای چند نفر

می باشند که مردم قادر به مبارزه با آن ها نیستند؟ جز این است که آن ها افراد محدودی هستند، ولی با ایجاد تفرقه و نفاق، از طریق ارباب متفرقون، و درهم شکستن نیروی متشکل جامعه، امکان حکومت را بر توده های عظیم مردم به دست می آورند؟

و آن روز که ملت ها به قدرت توحید و وحدت کلمه آشنا شوند و همگی زیر پرچم «اللّٰه الواحد القهار» جمع گردند و به نیروی عظیم خود پی برند، آن روز روز نابودی ستمگران و طاغوت هاست، این درس بسیار مهمی است برای امروز ما و برای فردای ما و برای همه انسان ها در کل جامعه بشری و در سراسر تاریخ.

توجه به این نکته ضرورت دارد که یوسف علیه السلام می گوید: حکومت مخصوص خداست (إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ) و سپس تأکید می کند که پرستش و خضوع و تسلیم نیز فقط باید در برابر فرمان او باشد (أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) و سپس تأکید می کند که آیین مستقیم و پابرجا چیزی جز این نیست (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) ولی سرانجام این را هم می گوید که با همه این اوصاف، متأسفانه اکثر مردم از این حقیقت بی خبرند (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) بنابراین اگر مردم آموزش صحیح ببینند و آگاهی پیدا کنند و حقیقت توحید در آن ها زنده شود مشکلاتشان حل خواهد شد.

4. سوء استفاده از يك شعار سازنده

شعار (إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ) که يك شعار مثبت قرآنی است و جز حکومت «اللّٰه» و آنچه به «اللّٰه» منتهی می شود هر حکومت دیگری را نفی می کند متأسفانه در طول تاریخ مورد سوء استفاده های عجیبی واقع شده است، از جمله همان گونه که می دانیم، خوارج نهران که مردمی قشری، جامد، احمق و بسیار کج سلیقه بودند برای نفی حکمیت، در جنگ صفین به این شعار چسبیدند و گفتند: تعیین حکم برای پایان جنگ یا تعیین خلیفه گناه است، چراکه خداوند می گوید: (إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ)

لله)؛ حکومت و حکمیت مخصوص خداست! آن‌ها از این مسأله بدیهی غافل بودند و یا خود را به تغافل می‌زدند که اگر حکمیت را پیشوایانی تعیین کنند که فرمان رهبری شان را خدا صادر کرده، حکم آن‌ها نیز حکم خداست، چراکه سرانجام به او منتهی می‌شود.

درست است که حکم‌ها (داورها) در داستان جنگ صفین به تصویب امیرمؤمنان علی علیه السلام تعیین نشدند، ولی اگر تعیین می‌شدند حکم آن‌ها حکم علی علیه السلام و حکم علی علیه السلام حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و حکم پیامبر صلی الله علیه و آله حکم خدا بود.

اصولاً مگر خداوند به طور مستقیم بر جامعه انسانی حکومت و یا میان آن‌ها داوری می‌کند؟! جز این است که باید اشخاصی از نوع انسان - ولی به فرمان خدا - زمام این امر را به دست گیرند؟ ولی خوارج بدون توجه به این حقیقت روشن، اصل داستان حکمیت را بر علی علیه السلام ایراد گرفتند و حتی - العیاذبالله - آن را دلیل بر انحراف حضرتش از اسلام دانستند، زهی خودخواهی و جهل و جمود!!

و این چنین، سازنده ترین برنامه‌ها هنگامی که به دست افراد جاهل و نادان بیفتد تبدیل به بدترین وسایل مخرب می‌شود. امروز نیز گروهی که در حقیقت دنباله روان خوارج اند و از نظر جهل و لجاجت چیزی از آن‌ها کم ندارند آیه فوق را دلیل بر نفی تقلید از مجتهدان و یا نفی صلاحیت حکومت از آن‌ها می‌دانند، ولی جواب همه این‌ها در بالا داده شد.

توجه به غیر خدا

توحید، تنها در این خلاصه نمی‌شود که خداوند، یگانه و بکتاست، بلکه باید در تمام شئون زندگی انسان پیاده شود، و یکی از بارزترین نشانه‌هایش این است که انسان موحد به غیر خدا تکیه نمی‌کند و به غیر او پناه نمی‌برد.

نمی‌گوییم عالم اسباب را نادیده می‌گیرد و در زندگی دنبال وسیله و سبب

نمی رود، بلکه می گوئیم تأثیر واقعی را در سبب نمی بیند، بلکه سرنخ همه اسباب را به دست «مسبب الاسباب» می بیند. به تعبیر دیگر: برای اسباب استقلال قائل نیست و همه آن ها را پرتوی از ذات پاك پروردگار می داند.

ممکن است عدم توجه به این واقعیت بزرگ درباره افراد عادی قابل گذشت باشد، اما سر سوزنی بی توجهی به این اصل برای اولیای حق مستوجب مجازات است، هر چند ترك اولیای بیش نباشد و دیدیم که چگونه یوسف علیه السلام بر اثر يك لحظه بی توجهی به این مسأله حیاتی، سال ها زندانش تمدید شد تا باز هم در کوره حوادث پخته تر و آبدیده تر شود، برای مبارزه با طاغوت و طاغوتیان آمادگی بیشتر پیدا کند و بداند که در این راه نباید جز بر نیروی الله و مردم ستمدیده ای که در راه الله گام بر می دارند تکیه نماید. این درس بزرگی است برای همه پویندگان این راه و مبارزان راستین، که هرگز خیال ائتلاف به نیروی يك شیطان را برای کوبیدن شیطان دیگر به خود راه ندهند و به شرق و غرب تمایل نیابند و جز در صراط مستقیم که جاده امت وسط است گام برندارند.

مجازات هم حسابی دارد

مجازات هم حسابی دارد(1)

گرچه آیات 21 و 22 سوره نور: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ...) با صراحت داستان افك را دنبال نمی کند، ولی تکمیلی برای محتوای آن بحث محسوب می شود و هشدار می است به همه مؤمنان که نفوذ افکار و اعمال شیطانی گاه به صورت تدریجی و کم رنگ است و اگر در همان گام های نخست کنترل نشود وقتی انسان متوجه می گردد که کار از کار گذشته است، بنابراین هنگامی که نخستین وسوسه های اشاعه فحشا یا هر گناه دیگر آشکار می شود، باید همان جا در مقابل آن ایستاد تا آلودگی گسترش پیدا نکند.

ص: 419

1- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیات 21 و 22 سوره نور.

در نخستین آیه روی سخن را به مؤمنان کرده، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از گام های شیطان پیروی نکنید، و هر کس از گام های شیطان پیروی کند (به انحراف و گمراهی و فحشا و منکر کشیده می شود)، چراکه شیطان به فحشا و منکر دعوت می کند»؛ (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ). اگر «شیطان» را به معنی وسیع کلمه، یعنی «هر موجود موذی و تبهکار و ویرانگر» تفسیر کنیم گستردگی این هشدار در تمام ابعاد زندگی روشن می شود. هرگز يك انسان پاك دامن و باایمان را نمی شود يك مرتبه در آغوش فساد پرتاب کرد، بلکه گام به گام این راه را طی می کند:

گام اول معاشرت و دوستی با آلودگان است؛

گام دوم شرکت در مجلس آن ها؛

گام سوم فکر گناه؛

گام چهارم ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات؛

گام پنجم انجام گناهان صغیره؛

و بالاخره در گام های بعد گرفتار بدترین کبائر می شود، درست مانند کسی که زمام خویش را به دست جنایتکاری سپرده و او وی را گام به گام به سوی پرتگاه می برد تا سقوط کند و نابود گردد. آری، این است «خطوات شیطان».

سپس به یکی از مهم ترین نعمت های بزرگش بر انسان ها در طریق هدایت اشاره کرده، چنین می گوید: «اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود احدی از شما هرگز پاك نمی شد، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و خدا شنوا و داناست»؛ (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

بدون شك، فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسان ها از آلودگی ها

و انحرافات و گناهان می شود، چراکه از يك سو موهبت عقل را داده و از سوی دیگر موهبت وجود پیامبر و احکامی که از طریق وحی نازل می شود، ولی از این مواهب گذشته، توفیقات خاص او و امدادهای غیبی اش که شامل حال انسان های آماده و مستعد و مستحق می گردد مهم ترین عامل پاکی و تزکیه است.

جمله «من یشاء» به معنی اراده و مشیت بی دلیل نیست، بلکه تا مجاهده و تلاشی نباشد، کمکی از ناحیه خدا صورت نمی گیرد. او دست کسی را می گیرد که طالب این راه است و در آن گام می نهد و جهاد می کند؛ از وسوسه شیاطین حفظش می کند و به سر منزل مقصود می رساند. به تعبیر دیگر: فضل و رحمت الهی گاه جنبه «تشریحی» دارد و آن از طریق بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی و تشریح احکام و بشارت ها و اندازهاست، و گاه جنبه «تکوینی» دارد و آن از طریق امدادهای معنوی و الهی است، و آیات مورد بحث (به قرینه عبارت «من یشاء») بیشتر ناظر به قسمت دوم است. همچنین باید توجه داشت که «زکات» و «تزکیه» در اصل به معنی «نمو یافتن» و «نمو دادن» است، ولی در بسیاری از موارد به معنی «پاک شدن» و «پاک کردن» به کار رفته است، و هر دوی این ها ممکن است به يك ریشه بازگردند، زیرا تا پاکی از موانع و مفسد و رذایل نباشد نمو و رشد امکان پذیر نخواهد بود.

جمعی از مفسران برای دومین آیه مورد بحث، شأن نزولی نقل کرده اند که پیوند آن را با آیات گذشته روشن می سازد: «این آیه درباره گروهی از صحابه نازل شد که بعد از «داستان افک» سوگند یاد کردند که به هیچ يك از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند و به این تهمت بزرگ دامن زدند کمک مالی نکنند و در هیچ موردی با آن ها مواسات نمایند آیه فوق نازل شد و آن ها را از این شدت عمل و خشونت بازداشت و دستور عفو و گذشت داد».

این شأن نزول را «قرطبی» در تفسیرش از «ابن عباس» و «ضحاک»، و مرحوم

«طبرسی» از «ابن عباس» و غیر او، ذیل آیات مورد بحث نقل کرده اند و جنبه عمومی دارد، ولی گروهی از مفسران اهل تسنن اصرار دارند که این آیه در مورد «ابوبکر» نازل شده که بعد از داستان افک، کمک مالی خود را به «مسطح بن اثاثه» که «پسر خاله» یا «پسر خواهر» او بود و به مسأله افک دامن می زد قطع کرد، در حالی که تمام ضمیرهایی که در آیه به کار رفته به صورت جمع است و نشان می دهد که گروهی از مسلمانان بعد از این ماجرا تصمیم به قطع کمک های خود از این مجرمان گرفته بودند و آیه آن ها را از این کار نهی کرد.

ولی به هر حال می دانیم که آیات قرآن اختصاص به شأن نزول ندارد، بلکه همه مؤمنان را تا دامنۀ قیامت شامل می شود، یعنی توصیه می کند که مسلمانان در این گونه موارد گرفتار احساسات تند و داغ نشوند و در برابر لغزش ها و اشتباهات گنهکاران تصمیمات خشن نگیرند. با توجه به این شأن نزول به تفسیر آیه باز می گردیم: قرآن می گوید: «کسانی که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند (یا تصمیم بگیرند) که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع می کنند»؛ (وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

این تعبیر نشان می دهد که جمعی از کسانی که آلودۀ افک شدند از مهاجران در راه خدا بودند که فریب منافقان را خوردند، و خداوند به سبب سابقۀ آن ها اجازه نداد که دیگران آن ها را از جامعۀ اسلامی طرد کنند و درباره آن ها تصمیم هایی بگیرند که بیش از حد استحقاق باشد.

همچنین جمله «لَا يَأْتَلِ» از ماده «الیه» (بر وزن عطیه) به معنی سوگند یاد کردن و یا از ماده «الو» (بر وزن ولد) به معنی کوتاهی کردن و ترك نمودن است، بنابراین، آیه طبق معنی اول، از سوگند برای قطع این گونه کمک ها نهی می کند، و بنابر معنی دوم، از کوتاهی و ترك این عمل نهی می نماید.

سپس برای تشویق و ترغیب مسلمانان به ادامه این گونه کارهای خیر اضافه می کند: «باید عفو کنند و گذشت نمایند»؛ (وَلْيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا).

«آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببامزد؟»؛ (أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ).

پس همان گونه که شما انتظار عفو الهی را در برابر لغزش های خود دارید باید در مورد دیگران عفو و بخشش را فراموش نکنید. «و خداوند غفور و رحیم است»؛ (اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

عجیب اینکه از يك سو با آن همه آیات کوبنده، «اصحاب افك» را به شدت محکوم می کند، اما برای اینکه افراد افراطی از حد تجاوز نکنند با سه جمله که هر يك از دیگری گیراتر و جذاب تر است احساساتشان را کنترل می نماید: نخست امر به عفو و گذشت می کند. سپس می گوید: آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پس شما هم ببخشید. و سرانجام دو صفت از صفات خدا را که «غفور» و «رحیم» است، به عنوان تأکید ذکر می کند، اشاره به اینکه شما نمی توانید داغ تر از فرمان پروردگار باشید، خداوند که صاحب اصلی این حکم است غفور و رحیم است، او دستور می دهد کمک های خود را قطع نکنید، دیگر شما چه می گوید؟! بدون شك، همه مسلمانانی که در ماجرای افك درگیر شدند با توطئه قبلی نبود، بعضی از منافقین مسلمان نما، پایه گذار بودند و گروهی مسلمان فریب خورده دنباله رو. بدون شك همه آن ها مقصر و گناهکار بودند، اما میان این دو گروه تفاوت بسیار بوده و نباید با همه یکسان معامله شود.

به هر حال آیات فوق درس بسیار بزرگی است برای امروز و فردای مسلمانان و همه آیندگان که هنگام آلودگی بعضی از افراد به گناه و لغزش، در کیفر نباید از حد اعتدال تجاوز کرد، نباید آن ها را از جامعه اسلامی طرد نمود و نباید درهای کمک ها را به روی آن ها بست تا يك باره در دامن دشمنان سقوط کنند و در صف آن ها قرار گیرند.

آیات فوق در حقیقت ترسیمی از تعادل «جاذبه» و «دافعه» ی اسلامی است:

آیات افک و مجازات شدید تهمت زندگان به نوامیس مردم، نیروی عظیم دافعه را تشکیل می دهد و آیه مورد بحث که سخن از عفو و گذشت و غفور و رحیم بودن خدا می گوید بیانگر جاذبه است!

مجازات های بیدارکننده

اشاره

مجازات های بیدارکننده (1)

در آیه 130 سوره اعراف می خوانیم: (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ)؛ «و ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند».

تفسیر

یک قانون کلی الهی در مورد تمام پیامبران این بوده است که وقتی با مخالفت ها روبه رو می شدند، خداوند برای تبه و بیداری اقوام سرکش، آن ها را گرفتار مشکلات و ناراحتی ها می ساخته تا در خود احساس نیاز کنند و فطرت توحید که هنگام رفاه و آسایش، زیر پوشش غفلت قرار می گیرد، آشکار شود و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدأ قادر و توانایی شوند که تمام نعمت ها از اوست.

در آیه مورد بحث، به همین مطلب در مورد پیروان فرعون اشاره می کند و می گوید: (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ). «سنین» جمع «سنه» به معنی سال است، ولی معمولاً هنگامی که با کلمه «اخذ» (گرفتن) به کار می رود، به معنی گرفتار قحطی و خشکسالی شدن می آید، بنابراین «اخذ السنة» (سال او را گرفت) یعنی گرفتار خشکسالی شد، و شاید علت آن این باشد

ص: 424

که سال های قحطی در برابر سال های عادی و معمولی کم است، بنابراین اگر منظور از سال، سال های عادی باشد، چیز تازه ای نیست، در نتیجه از آن معلوم می شود که منظور، سال های فوق العاده، یعنی قحطی است.

کلمه «آل» در اصل «اهل» بوده و سپس به اصطلاح «قلب شده» و به این صورت درآمده است و «اهل به معنی نزدیکان و خاصان انسان است، اعم از اینکه بستگان نزدیک او باشند و یا همفکران و همگامان و اطرافیان.

با اینکه خشکسالی و قحطی، دامان همه فرعونیان را گرفت، ولی در آیه فوق، تنها سخن از نزدیکان و خاصان او به میان آمده، اشاره به اینکه آنچه مهم است این است که آن ها بیدار شوند، زیرا نبض سایر مردم به دست آن هاست، آن ها هستند که می توانند دیگران را گمراه سازند و یا به راه آورند، به همین علت فقط از آنان سخن به میان آمده، اگرچه دیگران نیز گرفتار همین عواقب بودند.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که خشکسالی برای مصر بلائی بزرگی محسوب می شد، زیرا مصر يك کشور کاملاً وابسته به کشاورزی بود و خشکسالی همه طبقات آن را تحت فشار شدید قرار می داد، ولی به یقین آل فرعون که صاحبان اصلی زمین ها و منافع آن بودند بیش از همه زیان می دیدند.

همچنین از آیه فوق معلوم می شود که خشکسالی، چند سال ادامه یافت، زیرا کلمه «سنین» جمع است، به خصوص که «نقص من الثمرات» (کمبود میوه ها) نیز به آن اضافه شده، زیرا خشکسالی های موقت ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی شود، درختان را نیز از بین می برد. این احتمال نیز وجود دارد که علاوه بر خشکسالی، آفتی میوه های آن ها را فراگرفته باشد.

جمله «لعلهم یذکرون» نیز گویا اشاره به این نکته است که توجه به حقیقت توحید در روح آدمی از آغاز وجود دارد، سپس به دلیل تربیت های نادرست و یا مستی نعمت، آن را فراموش می کند، اما هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات،

دوباره یادآوری می شود. ماده «تذکر» که به مفهوم یادآوری است، مناسب همین معنی است.

قابل توجه اینکه در ذیل آیه 94، جمله «لعلهم یضرعون» (شاید در پیشگاه خدا خضوع کنند و تسلیم شوند) آمده، که در واقع یکی مقدمه دیگری می باشد، زیرا نخست، انسان «متذکر» می شود و بعد در مقام «خضوع و تسلیم» و یا تقاضا از پروردگار برمی آید.

اما به جای اینکه «آل فرعون» از این درس های الهی پند بگیرند و از خواب خرگوشی بیدار شوند، از این موقعیت سوءاستفاده کرده و جریان حوادث را به میل خود تفسیر می کردند: «هنگامی که اوضاع بر وفق مراد آن ها بود و در آرامش و راحتی بودند می گفتند: این وضع به دلیل نیکی و پاکی و لیاقت ماست (در حقیقت ما شایسته چنین موقعیتی بوده ایم)»؛ (فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ).

اما هنگامی که گرفتار ناراحتی و مشکلی می شدند، به سرعت آن را به موسی علیه السلام و کسانی که با او بودند نسبت می دادند و می گفتند: این از شر قدم این هاست»؛ (إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ).

«یطیروا» از ماده «تطیر» به معنی «فال بد زدن» است و ریشه اصلی آن کلمه «طیر» به معنی «پرنده» می باشد و از آنجا که عرب، فال بد را بیشتر به وسیله پرندهگان می زد، گاهی صدا کردن کلاغ را به فال بد می گرفت و گاهی پریدن پرنده ای را از دست چپ نشانه تیره روزی می پنداشت، کلمه «تطیر» به معنی فال بد زدن به طور مطلق آمده است.

ولی قرآن در پاسخ آن ها می گوید: «بدانید که سرچشمه شومی ها و ناراحتی هایی که دامن آن ها را می گرفت، از ناحیه پروردگار بوده و خدا می خواسته که آن ها را گرفتار نتیجه شوم اعمالشان کند، ولی اکثر آن ها نمی دانند»؛ (أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِدَدُ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

قابل توجه اینکه این طرز تفکر، مخصوص فرعونیان نبود، هم اکنون در میان اقوام خودخواه و گمراه نیز این موضوع به وضوح دیده می شود که برای دگرگونی حقایق و گمراه ساختن وجدان خویش یا دیگران، هر زمان پیروزی نصیب شان شود آن را مرهون لیاقت و کاردانی خویش می دانند، هرچند لیاقت آن ها کمترین اثری در آن پیروزی نداشته باشد، و به عکس، هر بدبختی ای دامن شان را می گیرد، به سرعت آن را به بیگانگان و دست های مرموز و یا آشکار دشمن نسبت می دهند، هرچند خودشان عامل اصلی بدبختی باشند.

مجازات استدراج

مجازات استدراج (1)

در آیه 182 سوره اعراف می خوانیم: (وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَّاسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ)؛ «و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، ما آنان را از جایی که نمی دانند، به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم».

و در آیه 183 می فرماید: (وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ)؛ «و به آنها مهلت می دهم (تا مجازاتشان دردناک تر باشد)؛ زیرا تدبیر من، قوی و متین است (و هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست)».

در این دو آیه یکی از مجازات های الهی که به صورت يك سنت درباره بسیاری از گنهکاران سرکش اجرا می شود، بیان شده و آن همان چیزی است که از آن به «عذاب استدراج» تعبیر می شود.

استدراج در دو مورد از قرآن مجید آمده است، یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آیه 44 سوره «قلم» و هر دو مورد درباره انکارکنندگان آیات الهی است.

ص: 427

آن گونه که اهل لغت گفته اند، استدراج دو معنی دارد: یکی اینکه چیزی را به تدریج بگیرند (زیرا اصل این ماده از «درجه» گرفته شده که به معنی «پله» است).

همان گونه که انسان در صعود و نزول از طبقات پایین عمارت به بالا، یا به عکس، از پله ها استفاده می کند، هرگاه نیز چیزی را به تدریج و مرحله به مرحله بگیرند یا رفتار سازند به این عمل «استدراج» گفته می شود. معنی دیگر استدراج، «پیچیدن» است، همان گونه که طومار را به هم می پیچند (این دو معنی را راغب در کتاب مفردات نیز آورده است)، ولی با دقت روشن می شود که هر دو به يك مفهوم کلی و جامع یعنی «انجام تدریجی» باز می گردند.

پس از روشن شدن معنی استدراج به تفسیر آیه باز می گردیم:

خداوند در آیه نخست می فرماید: «کسانی که آیات ما را تکذیب و انکار کردند، به تدریج و مرحله به مرحله، از راهی که نمی دانند، در دام مجازات گرفتارشان می کنیم و زندگی آن ها را درهم می پیچیم»؛ (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ). در دومین آیه بر همان مطلب به این صورت تأکید می کند: چنان نیست که با شتاب زدگی چنین کسانی را به سرعت مجازات کنیم، بلکه «به آن ها مهلت و فرصت کافی برای تنبه و بیداری می دهیم»، اگر بیدار نشوند، گرفتارشان می سازیم (وَأُمْلِي لَهُمْ) زیرا شتاب و عجله کار کسانی است که قدرت کافی ندارند و می ترسند فرصت از دست شان برود «ولی نقشه من (و مجازات هایم آن چنان) قوی و حساب شده است (که هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست)»؛ (إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ).

«متین» به معنی قوی و شدید است و اصل آن از «متن» گرفته شده که به معنی عضله محکمی است که در پشت قرار دارد.

و «کید» با «مکر» از نظر معنی همسان است و همان گونه که در ذیل آیه 54 سوره آل عمران گفته ایم: «مکر» در اصل لغت به معنی چاره جویی و جلوگیری

کردن کسی از رسیدن به مقصود اوست و معنی «نقشه های موزیانه» که در مفهوم فارسی امروز آن افتاده در مفهوم عربی آن نیست.

«مجازات استدراجی» که در آیه فوق به آن اشاره شده و از آیات دیگر قرآن و احادیث استفاده می شود، چنین است که خداوند گناهکاران و طغیانگران جسور و زورمند را طبق يك سنت، به سرعت گرفتار مجازات نمی کند، بلکه درهای نعمت ها را به روی آن ها می گشاید و هرچه آن ها بیشتر در مسیر طغیان گام برمی دارند، نعمت خود را بیشتر می کند، و این وضعیت از دو حال خارج نیست: یا این نعمت ها باعث تنب و بیداری شان می شود، که در این حال برنامه «هدایت الهی» عملی شده، و یا اینکه بر غرور و بی خبری شان می افزاید که در این صورت مجازاتشان هنگام رسیدن به آخرین مرحله، دردناک تر است، زیرا هنگامی که در انواع ناز و نعمت ها غرق می شوند خداوند ناگهان همه را از آن ها می گیرد و طومار زندگانی آن ها را درهم می پیچد و این گونه مجازات بسیار سخت تر است.

البته این معنی با تمام خصوصیاتش در کلمه «استدراج» به تنهایی وجود ندارد، بلکه با توجه به قید «من حیث لا یعلمون» این معنی استفاده می شود.

به هر حال، این آیه به همه گناهکاران هشدار می دهد که تأخیر کیفر الهی را دلیل بر پاکی و درستی خود، و یا ضعف و ناتوانی پروردگار ندانند و ناز و نعمت هایی را که در آن غرق اند، نشانه تقریبشان به خدا نپندارند، چه بسا این پیروزی ها و نعمت هایی که به آن ها می رسد مقدمه مجازات استدراجی پروردگار باشد. خدا آن ها را غرق نعمت می کند و به آن ها مهلت می دهد و بالا و بالاتر می برد، اما سرانجام چنان بر زمین می کوبد که اثری از آن ها باقی نماند، و تمام هستی و تاریخ شان را درهم می پیچد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ

فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجاً فَقَدْ أَمِنَ مَخَوْفًا؛ کسی که خداوند به مواهب و امکاناتش وسعت بخشید، و او آن را مجازات استدراجی نداند، از نشانه خطر غافل مانده است».(1)

و نیز از همان امام علیه السلام در کتاب روضه کافی نقل شده که فرمود:

«زمانی فرا می رسد که هیچ چیز در آن زمان، پنهان تر از حق، و آشکارتر از باطل، و فزون تر از دروغ بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، تا آنجا که افرادی به مجرد اینکه آیه ای از قرآن را می شنوند (آن را تحریف کرده و) از آیین خدا خارج می شوند و پیوسته از آیین این زمامدار به آیین زمامدار دیگر و از دوستی یکی به دوستی دیگری و اطاعت سلطانی به اطاعت سلطان دیگر، و از پیمان یکی به دیگری منتقل می گردند و سرانجام از راهی که متوجه نیستند گرفتار مجازات استدراجی پروردگار می شوند».(2)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِمَا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِسِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِثَنَاءِ النَّاسِ عَلَيْهِ؛ چه بسیارند کسانی که بر اثر نعمت های پروردگار مغرور می شوند، و چه بسیارند گنهکارانی که خداوند بر گناهشان پرده افکنده، ولی با ادامه گناه به سوی مجازات پیش می روند، و چه بسیارند کسانی که از ثناخوانی مردم فریب می خورند».(3)

همچنین از همان امام علیه السلام در تفسیر آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: «هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَتَجَدَّدُ لَهُ النَّعْمَةُ مَعَهُ تَلْهِيبُهُ تِلْكَ النَّعْمَةُ عَنِ الْاسْتِغْفَارِ عَنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ؛ منظور از این آیه، بنده گنهکاری است که پس از انجام گناه، خداوند او را مشمول نعمتی قرار می دهد، ولی او نعمت را به حساب خوبی خود گذاشته و آن نعمت، او را از استغفار برای گناه غافلش می سازد».(4)

ص: 430

1- . نورالتقلین، ج 2، ص 106.

2- . همان.

3- . همان.

4- . همان.

و نیز از همان امام علیه السلام در کتاب کافی چنین نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِقْمَتِهِ وَيَذَكِّرُهُ الْاسْتِغْفَارَ، وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْاسْتِغْفَارَ وَيَتِمَادِيَ بِهَا، وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ)، بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي؛ هنگامی که خداوند خیر بنده ای را بخواهد، وقتی آن بنده گناهی می کند خداوند او را گوش مالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد، و هنگامی که شر بنده ای را (بر اثر اعمالش) بخواهد، وقتی آن بنده گناهی می کند نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش نماید و به آن ادامه دهد، این همان است که خداوند عزوجل فرموده است: (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) یعنی از طریق نعمت ها هنگام معصیت ها آن ها را به تدریج از راهی که نمی دانند گرفتار می سازیم».(1)

مجازات تهمت

اشاره

مجازات تهمت (2)

در آیات 4 و 5 سوره نور می خوانیم: (وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَبْرَةِ شَهَادَةٍ فَاجْلُدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ «و کسانی که زنان پاک دامن را (به زنا) متهم می کنند، سپس چهار شاهد (بر مدعی خود) نمی آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقان اند! مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است».

تفسیر

از آنجا که در آیات گذشته مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده

ص: 431

1- . تفسیر برهان، ج 2، ص 53.

2- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیات 4 و 5 سوره نور.

بود و ممکن است این موضوع دستاویزی برای افراد مغرض و بی تقوا شود که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلافاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت زندگان را نیز که درصدد سوءاستفاده از این حکم هستند بیان می کند، تا حیثیت و حرمت خانواده های پاک دامن از خطر این گونه اشخاص مصون بماند و کسی جرأت تعرض به آبروی مردم پیدا نکند.

نخست می گوید: «کسانی که زنان پاک دامن را به عمل منافی عفت متهم می کنند باید برای اثبات این ادعا چهار شاهد (عادل) بیاورند، اگر نیاورند هر يك از آن ها را هشتاد تازیانه بزنید!»؛ (وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً).

و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می کند: «و هرگز شهادت آن ها را نپذیرید»؛ (وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا).

«و آن ها فاسقان اند»؛ (وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

بر این اساس، نه تنها این گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می دهد، بلکه در درازمدت نیز سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می اندازد، تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه دار کنند. به علاوه داغ فسق بر پیشانی شان می نهد و در جامعه رسوایشان می کند. این سخت گیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاک دامن، منحصر به اینجا نیست و در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است و همگی از ارزش فوق العاده ای حکایت می کند که اسلام برای حیثیت زن و مرد باایمان و پاکدامن قائل شده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انْمَاثَ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمِثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ؛ هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم می سازد ایمان در قلب او ذوب می شود، همانند ذوب شدن نمک در آب»⁽¹⁾ ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی بندد، بلکه

ص: 432

1- . اصول کافی، ج 2، ص 269 باب التهمة و سوء الظن.

در هر فرصتی آلودگان را تشویق به پاک سازی خویش و جبران اشتباهات گذشته می کند، در آیه بعد می گوید: «مگر کسانی که بعداً از این عمل توبه کنند و به اصلاح و جبران پردازند، (که خداوند آن ها را مشمول عفو و بخشش خود قرار می دهد، چرا که) خدا غفور و رحیم است»؛ (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

درباره اینکه این استثنا تنها از جمله (وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) است و یا به جمله (وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا) نیز باز می گردد، میان مفسران و دانشمندان گفتگوست. اگر به هر دو جمله بازگردد نتیجه اش این است که به وسیله توبه، هم شهادت آن ها در آینده مقبول است و هم حکم فسق در تمام زمینه ها و احکام اسلامی از آن ها برداشته می شود.

اما اگر تنها به جمله اخیر بازگردد، حکم فسق در سایر احکام از آن ها برداشته خواهد شد، ولی شهادتشان تا پایان عمر بی اعتبار است.

البته طبق قواعدی که در «اصول فقه» پذیرفته شده استثناهایی که بعد از دو یا چند جمله می آیند به جمله آخر می خورد، مگر اینکه قرآنی در دست باشد که جمله های قبل نیز مشمول استثناست، و اتفاقاً در محل بحث چنین قرینه ای موجود است، زیرا هنگامی که به وسیله توبه حکم فسق برداشته شود دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نگردد، چراکه عدم قبول شهادت به خاطر فسق است، کسی که توبه کرده و دوباره به صفت عدالت را به دست آورده از آن برکنار می باشد.

در روایات متعددی نیز که از منابع اهل بیت علیهم السلام رسیده روی این معنی تأکید شده است، تا آنجا که امام صادق علیه السلام بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده اند از شخص سؤال کننده می پرسد: «فقهایی که نزد شما هستند چه می گویند؟».

عرض می کند: آن ها می گویند: توبه اش میان خودش و خدا پذیرفته می شود، اما شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد!

امام علیه السلام می فرماید: «بَسَّ مَا قَالُوا كَانَ أَبِي يَقُولُ إِذَا تَابَ وَلَمْ يُعْلَمِ مِنْهُ إِلَّا خَيْرٌ جازَتْ شَهَادَتُهُ؛ آن ها بسیار بدسخنی گفته اند، پدرم می فرمود: هنگامی که توبه کند و جز خیر از او دیده نشود شهادتش پذیرفته خواهد شد». (1)

احادیث متعدد دیگری نیز در این باب در همین موضوع آمده، تنها يك حدیث مخالف دارد که آن نیز قابل حمل بر تقیه است.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه «ابدا» در جمله (وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا) دلیل بر عمومیت حکم است و می دانیم که هر عمومی قابل استثنا می باشد (به ویژه استثناء متصل) بنابراین متصل اینکه تعبیر «ابدا» مانع از تأثیر توبه خواهد بود اشتباه محض است.

نکته ها:

1. معنی «رمی» در آیه چیست؟

«رمی» در اصل به معنی انداختن تیر یا سنگ و مانند آن است و طبیعی است که در بسیاری از موارد آسیب هایی می رساند، سپس این کلمه به عنوان کنایه در متهم ساختن افراد و دشنام دادن و نسبت های ناروا به کار رفته است، چراکه گویا این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می نشیند و او را مجروح می سازد.

شاید به همین دلیل است که در آیات مورد بحث و همچنین آیات آینده، این کلمه به صورت مطلق به کار رفته، مثلاً- نفرموده است: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بِالزَّانَا؛ کسانی که زنان پاک دامن را به زنا متهم می کنند»؛ زیرا در مفهوم «یرمون» به ویژه با توجه به رائن کلامیه، کلمه «زنا» افتاده است، همچنین تصریح نکردن به آن، آن هم در جایی که سخن از زنان پاک دامن در میان است نوعی احترام و ادب و عفت در سخن محسوب می شود.

ص: 434

می دانیم که معمولاً برای اثبات حقوق و جرم ها در اسلام، دو شاهد عادل کافی است، حتی در مسأله قتل نفس، ولی در مسأله اتهام به زنا چهار شاهد الزامی است. ممکن است سنگینی وزنه شاهد در اینجا به این علت باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینه این اتهامات باز است و همواره آبرو و حیثیت افراد را با سوءظن و بدون سوءظن جریحه دار می کنند. اسلام در این زمینه سخت گیری کرده تا حافظ آبروی مردم باشد، ولی در مسائل دیگر، حتی قتل نفس، زبان ها تا این حد آلوده نیست.

از این گذشته، قتل نفس در واقع يك طرف دارد، یعنی مجرم یکی است، در حالی که در مسأله زنا برای دو نفر جرم اثبات می شود و اگر برای هر کدام دو شاهد بطلبیم، می شود چهار شاهد.

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده، آنجا که ابوحنیفه، فقیه معروف اهل تسنن می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟ فرمود: «قتل نفس». گفتم: اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است، اما در زنا چهار شاهد لازم است؟

فرمود: شما درباره این مسأله چه می گوید؟ ابوحنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد. امام علیه السلام فرمود: «دلیل آن این است که در زنا دو حد است، حدی بر مرد جاری می شود و حدی بر زن، لذا چهار شاهد لازم است، اما در قتل نفس تنها يك حد درباره قاتل جاری می گردد» (1).

البته مواردی وجود دارد که در زنا تنها بر يك طرف حد جاری می شود (مانند زنای به عنف و امثال آن) ولی این ها جنبه استثنایی دارد. آنچه معمول و متعارف

ص: 435

است این است که با توافق طرفین صورت می گیرد، و می دانیم همیشه فلسفه احکام، تابع افراد غالب است.

3. شرط قبولی توبه

توبه، تنها استغفار یا ندامت از گذشته، و حتی تصمیم به ترك آن در آینده نیست، بلکه علاوه بر همه این ها شخص گنهکار باید در مقام جبران برآید.

اگر واقعاً حیثیت زن یا مرد پاك دامنی را لکه دار ساخته، برای قبولی توبه خود باید سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده اند تکذیب کند و به اصطلاح، اعاده حیثیت نماید.

جمله «و اصلحو» بعد از ذکر جمله «تابوا» اشاره به همین حقیقت است، که باید این گونه اشخاص از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فسادى که مرتکب شده اند برآیند.

این صحیح نیست که يك نفر در ملاء عام (یا از طریق مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متهم کند و سپس در جای خلوتی استغفار نموده، از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید. خداوند هرگز چنین توبه ای را قبول نخواهد کرد.

لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام نقل گردیده. که از آن ها پرسیده شده است: «آیا کسانی که تهمت ناموسی می زنند بعد از اجرای حد شرعی و بعد از توبه، شهادتشان قبول می شود یا نه؟ فرموده اند: «آری» و هنگامی که سؤال کردند:

توبه او چگونه است؟ فرموده اند: نزد امام (یا قاضی) می رود می گوید: «من به فلان کس تهمت زدم و از آنچه گفته ام توبه می کنم». (1)

ص: 436

1- . وسائل الشیعه، ج 18، ص 283 (ابواب) الشهادات، باب 36، ح 4.

در کتاب «حدود» بابتی تحت عنوان «حد قذف» داریم.

«قذف» (بر وزن حذف) در لغت به معنی پرتاب کردن به سوی يك نقطهٔ دوردست است، ولی در این گونه موارد همانند کلمهٔ رمی - کنایه از متهم ساختن کسی به يك اتهام ناموسی است. به تعبیر دیگر: عبارت از فحش و دشنامی است که به این امور مربوط می شود. هرگاه قذف با لفظ صریح انجام شود، به هر زبان و به هر شکل باشد حد آن هشتاد تازیانه است، و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم «تعزیر» است (منظور از تعزیر، گناهیانی است که حد معینی در شرع برای آن نیامده، بلکه به اختیار حاکم گذاشته شده که با توجه به خصوصیات مجرم و کیفیت جرم و شرایط دیگر، دربارهٔ مقدار آن در محدودهٔ خاصی تصمیم می گیرد).

حتی اگر کسی گروهی را به چنین تهمت هایی متهم سازد و به آن ها دشنام دهد و این نسبت را دربارهٔ هر يك از آن ها تکرار کند در برابر هر کدام از این نسبت ها حد قذف دارد، اما اگر يك جا و يك مرتبه آن ها را متهم سازد اگر آن ها نیز يك جا مجازات او را مطالبه کنند، يك حد دارد، اما اگر جدا جدا اقامهٔ دعوا کنند، در برابر هر يك حد مستقلی دارد!

این موضوع به قدری اهمیت دارد که اگر کسی را متهم کنند و او از دنیا برود، ورثهٔ او می توانند اقامهٔ دعوا کرده و مطالبهٔ اجرای حد کنند، البته از آنجا که این حکم مربوط به حق شخص است چنانچه صاحب حق، «مجرم» را ببخشد، حد او ساقط می شود، مگر اینکه آن قدر این جرم تکرار شود که حیثیت و آبروی جامعه را به خطر بیفکنند که در اینجا حسابش جداست. هرگاه دو نفر به یکدیگر دشنام ناموسی دهند در اینجا حد از دو طرف ساقط می گردد، ولی هر دو به حکم حاکم شرع تعزیر می شوند، بنابراین هیچ مسلمانی حق ندارد دشنام را پاسخ به

مثل دهد، بلکه تنها می تواند از طریق قاضی شرع احقاق حق کند و مجازات دشنام دهنده را بخواهد.

به هر حال، هدف از این حکم اسلامی اولاً حفظ آبرو و حیثیت انسان هاست و ثانیاً جلوگیری از مفساد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که از این رهگذر دامان جامعه را می گیرد، چراکه اگر افراد فاسد آزاد باشند هر دشنام و هر نسبت ناروایی به هر کس بدهند و از مجازات مصون بمانند، حیثیت و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می گیرد و حتی سبب می شود که به خاطر این تهمت های ناروا همسر به همسرش بدبین گردد و پدر به مشروع بودن فرزند خود! خلاصه، موجودیت خانواده به خطر می افتد و محیطی پر از سوءظن و بدبینی بر جامعه حکم فرما می شود، بازار شایعه سازان داغ، و همه پاك دامنان در اذهان لکه دار می گردند.

اینجاست که باید با قاطعیت رفتار کرد، همان قاطعیتی که اسلام در برابر این افراد بدزبان و آلوده دهان نشان داده است.

آری، چنان کسانی باید برای يك دشنام زشت و تهمت هشتاد تازیانه نوش جان کنند تا حیثیت و نوامیس مردم را به بازی نگیرند!

مجازات شدید برای چه بود؟

مجازات شدید برای چه بود؟(1)

وقتی حواریون از حضرت مسیح علیه السلام تقاضای نزول مائده کردند، خداوند فرمود: من آن را بر شما نازل می کنم، ولی هر کس از شما بعد از آن کافر شود (وراه انکار پوید) او را چنان مجازاتی می کنم که احدی از جهانیان را نکرده باشم: (قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ). (2)

ص: 438

1- . تفسیر نمونه، ج 5، ذیل آیه 115 سوره مائده.

2- . مائده، آیه 115.

در اینجا نکته مهمی است که باید به آن توجه داشت و آن اینکه وقتی ایمان به مرحله شهود و عین الیقین برسد یعنی کسی حقیقت را با چشم مشاهده کند و جای هیچ گونه تردید و وسوسه باقی نماند مسئولیت او بسیار سنگین تر خواهد شد، زیرا چنین کسی دیگر آن انسان سابق نیست که ایمانش بر پایه شهود نبود و گاهی وسوسه هایی در آن وجود داشت، او وارد مرحله جدیدی از ایمان و مسئولیت شده است و کمترین تقصیر و غفلت و کوتاهی او موجب مجازات شدیدی خواهد شد، به همین دلیل مسئولیت انبیا و اولیای خدا، سخت سنگین بود، به طوری که همیشه از آن وحشت داشتند. در زندگی روزانه نیز به نمونه هایی از این مطلب برخورد می کنیم، مثلاً هر کسی می داند که در شهر و دیار او گرسنگانی وجود دارند که در برابر آن ها مسئولیت دارد، اما هنگامی که با چشم خود ببیند انسان بی گناهی از شدت گرسنگی ناله می کند، به یقین شکل مسئولیت او عوض می شود.

مجازات در حضور جمع چرا؟

مجازات در حضور جمع چرا؟(1)

در آیه دوم سوره نور می خوانیم: (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْسَ هَدْيَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ)؛ «هر يك از زن و مرد زناكار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت (و محبت كاذب) نسبت به آن دو، شما را از (اجرای) حكم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند».

آیه فوق که به صورت «امر» است و جوب حضور گروهی از مؤمنان را هنگام اجرای حد زنا می رساند، ولی ناگفته پیداست که قرآن شرط نکرده حتماً در

ص: 439

1- . تفسیر نمونه، ج 14، ذیل آیه 2 سوره نور.

ملأعام این حکم اجرا شود، بلکه بر حسب شرایط و مصالح متفاوت می گردد؛ حضور سه نفر و بیشتر کافی است، مهم این است که قاضی تشخیص دهد حضور چه مقدار از مردم لازم است (جمعی از فقها در وجوب حضور گروهی از مؤمنین هنگام اجرای حد تردید کرده اند، در حالی که ظاهراً امر وجوب است نه استحباب).

فلسفه این حکم نیز روشن است، زیرا همان گونه که گفتیم:

1. درس عبرتی برای همگان است و سبب پاک سازی اجتماع.

2. شرمساری مجرم مانع از ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.

3. هرگاه اجرای حد در حضور جمعی انجام شود قاضی و مجریان حد متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد.

4. حضور جمعیت مانع از خودکامگی و افراط و زیاده روی در اجرای حد می شود.

5. ممکن است مجرم بعد از اجرای حد به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد بپردازد که حضور جمعیت موضع او را روشن ساخته و جلو فعالیت های تخریبی او را در آینده می گیرد.

و فواید دیگر.

ص: 440

یکی از مهم ترین مباحث معارف قرآن که امروزه در زمره بایسته های پژوهشی قلمداد می شود و لازم است در قالب تفسیر موضوعی ارائه گردد، مبحث تعلیم و تربیت است که بر اساس تفسیر نمونه، تنظیم شده و محورهای مربوط به بخش تعلیم در این جلد انعکاس یافته است از قبیل: اهمیت مقام علم، «علم» معیار برتری انسان، علیم حقیقی، «اخلاق» زائیده علم است، عالمان در منطق قرآن، مقام علما و دانشمندان، و اهمیت «تعلیم و تعلم».

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتال و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

